

دلیل و برهان در تبرئه ابوهریره رضی الله عنه از بهتان

ترجمه‌ی کتاب (الدلیل والبرهان فی تبرئة ابي هريرة رضی الله عنه من البهتان)

تالیف:

عبدالله بن عبدالعزيز بن علی الناصر

مراجعه و تقدیم: دکتر عبدالله بن اسماعیل

ترجمه:

اسحاق دبیری (رحمه الله)

چاپ دوم ۱۴۳۰/۱۳۸۸هـ

ح) إسحاق ببيري، ١٤٣٠هـ
فهرسة مكتبة الملك فهد الوطنية أثناء النشر
القفاري، ناصر عبدالله
الدليل والبرهان في تبرئة أبي هريرة من البهتان باللغة الفارسية. / عبدالله بن
عبدالعزیز بن علي الناصر؛ إسحاق ببيري. - الرياض، ١٤٣٠هـ
٤٣٦ ص؛ ٢٤×١٧ سم
ردمك: ١١٨٧-٢-٠٠-٦٠٣-٩٧٨ (النص باللغة الفارسية)
١- رد الشبهات ٢- أهل السنة أ- ببيري؛ إسحاق (محقق) ب العنوان
ديوي ٢٤٧ ١٤٢٩/٥٠٧٥

رقم الإيداع: ١٤٢٩/٥٠٧٥
ردمك: ١١٨٧-٢-٠٠-٦٠٣-٩٧٨

شناسنامه كتاب

نام كتاب: دليل وبرهان در تبرئه ابوهريره رضي الله عنه از بهتان
نویسنده: عبدالله بن عبدالعزیز بن علی الناصر
ترجمه: اسحاق دبیری (رحمه الله)
ناشر: انتشارات حقیقت
تیراژ: ٢٥٠٠٠
سال چاپ: ١٣٨٨هـ ش برابر ربیع الأول با ١٤٣٠ق.
نوبت چاپ: دوم

aqeedehlibrary@gmail.com

www.aqeedeh.com

www.ahlesonnat.net

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

آدرس ایمیل:

سایتهاى مفید:

فهرست مطالب

تقدیم	۸
مقدمه مولف	۲۳
باب اول	۲۹
فصل اول: نام و کنیه ابوهریره	۲۹
اسلام آوردن ابوهریره	۳۱
قوت حافظه	۳۲
فصل دوم: ستایش خدا و پیامبر ﷺ و صحابه و علما از ابوهریره	۳۳
اصحابی که از ابوهریره روایت کرده‌اند	۳۶
تابعینی که از او حدیث روایت کرده‌اند	۳۶
تعداد احادیثی که از او روایت شده است	۳۶
صحیح‌ترین طریقی که از آن طریق از ابوهریره حدیث روایت شده است	۳۷
چرا ابوهریره ﷺ زیاد روایت کرده است؟	۳۸
بیماری و وفات ابوهریره ﷺ	۴۱
باب دوم: رد بر شبهات اهل بدعت و مخالفان که پیرامون ابوهریره ﷺ و احادیث او	
ارائه می‌کنند	۴۲
فصل اول پاسخ به تهمت‌های عبدالحسین شرف‌الدین موسوی	۴۴
پاسخ به عبدالحسین	۴۷
افراط راویان شیعه	۵۱
راویان شیعیان در ترازو	۵۹
جعفر صادق رسوایی‌های زراره را بیان می‌کند	۷۱
زراره از طرف خودش در مورد حلال و حرام فتوا می‌دهد	۷۱

- ۷۱..... زراره بر صادق دروغ می‌بندد.....
- ۷۲..... زراره در مورد قضیه امامت توقف کرده بود.....
- ۷۲..... زراره در علم امام صادق شک می‌کند.....
- ۷۳..... زراره صادق را تکذیب می‌کند.....
- ۷۳..... مخالفت زراره با صادق.....
- ۷۴..... صادق سه بار زراره را لعنت می‌کند.....
- ۷۷..... زراره در حالت سرگردانی می‌میرد.....
- ۷۷..... زراره به امام صادق اعتماد ندارد.....
- ۷۷..... زراره و خبرچینی علیه امام صادق.....
- ۷۷..... امام صادق زراره و آل‌اعین را مذمت می‌کند.....
- ۷۸..... زراره می‌گوید قرآن تحریف شده است.....
- ۱۰۲..... اعتراض عبدالحسین به عدالت صحابه.....
- ۱۰۳..... صحابی و جایگاه او در اسلام.....
- ۱۰۴..... اولاً: موضع جمهور (اهل سنت) در مورد اصحاب.....
- ۱۱۷..... دوم: موقف شیعه در برابر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم.....
- ۱۱۹..... اقوال علمای شیعه در مورد خلفا و صحابه رضی الله عنهم.....
- ۱۲۱..... دلایل شیعه برای لعنت فرستادن بر اصحاب و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم.....
- ۱۲۴..... دعای لعنت فرستادن بر صدیق و فاروق رضی الله عنهما.....
- ۱۲۴..... متن این دعای دروغین.....
- ۱۲۶..... جد و پدر بزرگ امام جعفر صادق رضی الله عنه کیست.....
- ۱۷۸..... ابوهریره فضائل اهل بیت را روایت می‌کند.....
- ۱۸۶..... افراط ائمه شیعه در روایت حدیث.....
- ۱۸۷..... افراط راویان شیعه در روایت حدیث.....

- ۲۰۰ احادیثی که عبدالحسین از آن اشکال گرفته است.....
- ۲۰۰ اعتراض عبدالحسین به حدیث «خداوند آدم را بر صورتش آفرید».....
- ۲۰۸ اعتراض عبدالحسین به حدیث «دیدن خدا در روز قیامت».....
- ۲۱۴ اثبات رؤیت خداوند در قیامت از طریق اهل بیت.....
- ۲۲۰ اثبات دیدن خدا از دعاهای اهل بیت.....
- اعتراض عبدالحسین به این حدیث که «دوزخ پر نمی شود تا آن که خداوند پایش را در آن می گذارد»..... ۲۲۵
- اعتراض عبدالحسین به حدیث نزول خداوند به آسمان دنیا..... ۲۳۲
- اثبات حدیث نزول از طریق اهل بیت..... ۲۳۳
- پایین آمدن خداوند برای زیارت قبور ائمه!!..... ۲۴۰
- اعتراض عبدالحسین به حدیث رفتن سلیمان در یک شب پیش صد زن..... ۲۴۴
- اعتراض عبدالحسین به این حدیث که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرشته مرگ را سیلی زد..... ۲۵۰
- حدیث سیلی زدن موسی علیه السلام به ملک الموت در کتاب های شیعه..... ۲۵۷
- سیلی زدن جبرئیل به براق!!..... ۲۵۸
- اعتراض عبدالحسین به حدیث فرار سنگ با لباس های موسی علیه السلام..... ۲۵۹
- اعتراض عبدالحسین به حدیث طلب شفاعت از پیامبران در روز قیامت..... ۲۶۲
- اعتراض عبدالحسین به حدیث افتادن ملخ طلایی بر پیامبر خدا ایوب..... ۲۶۶
- اعتراض عبدالحسین به حدیث محکوم کردن موسی به خاطر آن که مورچه ای او را گزید و او دستور داد لانه مورچه سوخته شوند..... ۲۶۹
- اعتراض عبدالحسین به حدیث فراموش کردن پیامبر صلی الله علیه و آله..... ۲۷۲
- اعتراض عبدالحسین به این حدیث که «پیامبر صلی الله علیه و آله می زد و خشمگین می شد...»..... ۲۷۷
- اعتراض عبدالحسین به حدیث «آمدن شیطان پیش پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که آن حضرت

- در نماز بود» ۲۷۹
- علی هشتاد هزار نفر از جن ها را می کُشد!! ۲۸۲
- اعتراض عبدالحسین به این حدیث که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خواب رفت و نماز صبح ایشان قضا شد ۲۸۴
- اعتراض عبدالحسین به اینکه گاو و گرگی به زبان عربی حرف می زنند ۲۹۰
- اعتراض عبدالحسین به این حدیث که ترک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صدقه است ۲۹۵
- اعتراض عبدالحسین به اینکه ابوطالب در حال شرک مرده است ۲۹۶
- اعتراض عبدالحسین به این حدیث که امتی مسخ شده و تبدیل به موش گردیدند ۲۹۹
- اعتراض عبدالحسین به این حدیث که «هر کس صبح جنب بود روزه نگیرد» ۳۰۲
- اعتراض عبدالحسین به حدیث «واگیر نیست...» ۳۰۶
- اعتراض عبدالحسین به حدیث «دو نوزاد از امور غیبی حرف می زنند» ۳۰۸
- اعتراض عبدالحسین به حدیث «سپردن حفاظت از زکات فطریه به ابوهریره و آمدن شیطان برای دزدیدن آن» ۳۱۲
- اعتراض عبدالحسین به حدیث مسلمان شدن مادر ابوهریره به سبب دعای پیامبر، و دعا کردن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که مؤمنان ابوهریره و مادرش را دوست بدارند و آن دو نیز مؤمنان را دوست بدارند ۳۱۵
- روایات ابوهریره از طرق شیعه ۳۲۰
- اول: اسانید شیخ مفید ۳۲۱
- دوم: اسانید شیخ صدوق ۳۲۲
- سوم: اسانید کراجکی در کنز الفوائد ۳۲۵
- چهارم: اسانید شیخ طوسی ۳۲۵
- پنجم: اسانید شیخ ابن راوندی ۳۲۷
- ششم: اسانید اسماعیل بن موسی ۳۲۸

- هفتم: اسانید جعفر بن احمد قمی ۳۲۹
- هشتم: اسانید شیخ محمد بن علی حسینی ۳۲۹
- نهم: اسانید شیخ محی الدین ابن اخی ابن ابی زهره ۳۲۹
- روایات ابوهیره در کتاب‌های شیعه ۳۳۱
- اعتراض عبدالحسین به این حدیث «که زنی به خاطر گربه‌ای به جهنم رفت» ۳۳۲
- اعتراض عبدالحسین به حدیث «زنی به خاطر آب دادن به سگی بخشیده شد» ۳۳۳
- اعتراض عبدالحسین به حدیث «مردی سگی را آب داد و بخشیده شد» ۳۳۴
- اعتراض عبدالحسین به این حدیث «که کافر گناهکاری بخشیده شد» ۳۳۷
- اعتراض عبدالحسین به این حدیث «که پیامبر صلی الله علیه و آله جنب بوده است» ۳۳۹
- اعتراض عبدالحسین به حدیث «پیامبر صلی الله علیه و آله از موسی افضل تر و والا مقام تر است» ۳۴۰
- اعتراض عبدالحسین به این حدیث «که هیچ کس را عمل او به بهشت نخواهد برد مگر رحمت خدا» ۳۴۱
- اعتراض عبدالحسین به این حدیث «که پیامبر صلی الله علیه و آله چوپان گوسفندان بوده است» ۳۴۲
- اعتراض عبدالحسین به این حدیث «که ابراهیم علیه السلام بعد از هشتاد سالگی ختنه شد» ۳۴۳
- اعتراض عبدالحسین به حدیث «عمر آدم» ۳۴۴
- اعتراض عبدالحسین به حدیث «مجادله آدم و موسی» ۳۴۶
- اعتراض عبدالحسین به حدیث «راه رفتن علاء حضرمی به همراه لشکرش روی دریا» ۳۴۸
- امام به آسمان رفت تا آن که تمام افق را فراگرفت ۳۵۱
- اعتراض عبدالحسین به این حدیث که «از رفتن با یک موزه و کفش نهی شده است» ۳۵۱
- اعتراض عبدالحسین به این حدیث «که همانا شومی و بد فالی و بد اقبالی در زن و چهار پا است» ۳۵۲
- اعتراض عبدالحسین به ابوهیره که «او کنار حجره عایشه نشست و حدیث می گفت» ۳۵۳

- اعتراض عبدالحسین به این حدیث «که هر گاه کسی از خواب بیدار شد دست‌هایش را بشوید» ۳۵۴
- اعتراض عبدالحسین به این حدیث «که از اجر مرد صاحب سگ هر روز دو قیراط کم می‌شود» ۳۵۵
- اعتراض عبدالحسین به این حدیث «که هر کس جنازه‌ای را تشییع کند یک قیراط به او پاداش می‌رسد» ۳۵۶
- اعتراض عبدالحسین به این حدیث که «هر کس دیدار خدا را بپسندد خدا دیدار او را دوست می‌دارد» ۳۵۷
- فصل سوم: ابوریه** ۳۶۱
- اعتراض ابوریه به حدیث «خورشید بعد از غروب به کجا می‌رود» ۳۷۵
- اعتراض ابوریه به حدیث «همواره بنده‌ام با خواندن نوافل به من نزدیک می‌شود...» .. ۳۷۷
- اعتراض ابوریه به حدیث «روزه رمضان و روزه سه روزه از هر ماه...» ۳۸۴
- اعتراض ابوریه به «احادیثی که درباره فضیلت روز جمعه آمده‌اند» ۳۸۴
- اعتراض ابوریه به حدیث «خورشید و ماه در روز قیامت نور ندارند» ۳۸۶
- اعتراض ابوریه به حدیث «خداوند خروسی دارد که گردنش زیر عرش است» ۳۸۷
- اعتراض ابوریه به حدیث «نیل و سیحون و جیحون و فرات از نهرهای بهشت هستند» ۳۸۹
- اعتراض ابوریه به این حدیث «که در بهشت درختی هست که سوار در سایه آن...» .. ۳۹۱
- اعتراض ابوریه به این حدیث «که زنا زاده وارد بهشت نمی‌شود» ۳۹۴
- اعتراض ابوریه به حدیث «سرگین و استخوان خوراک جن‌هاست» ۳۹۶
- اعتراض ابوریه به حدیث «مگس» ۳۹۷
- اعتراض ابوریه به حدیث «عجوه از بهشت است و ...» ۳۹۸
- اعتراض ابوریه به این حدیث «که در بهشت موسیقی است» ۴۰۰
- اعتراض ابوریه به حدیث «عقاب کسی که زکات نمی‌دهد در روز قیامت» ۴۰۲

- ۴۰۲ اعتراض ابوریه به حدیث «بانگ زدن خروس و عرعر کردن الاغ»
- ۴۰۳ اعتراض ابوریه به حدیث «خمیازه از شیطان است»
- ۴۰۴ اعتراض ابوریه به حدیث «خداوند طه و یس را می خواند»
- ۴۰۶ اعتراض ابوریه به حدیث «چرا خضر نامیده شد»
- ۴۰۷ اعتراض ابوریه به حدیث «ایمان و بخل در یک قلب جمع نمی شوند»
- اعتراض ابوریه به این حدیث که: «ثروتمندی و بی نیازی در افزونی مال و ثروت نیست بلکه بی نیازی، بی نیازی قلب است» ۴۰۷
- اعتراض ابوریه به این حدیث که «اخلاق خوب مقام انسان را به اندازه کسی که همیشه روزه است و شبها عبادت می کند بالا می برد» ۴۰۸
- اعتراض ابوریه به این حدیث که مؤمن آئینه برادرش است اگر در آن عیبی دید آن را اصلاح کند ۴۰۸
- فصل چهارم: تیجانی ۴۰۹
- اعتراض تیجانی به این حدیث که «نمازها از پنجاه کم شدند و به پنج رسیدند» ۴۱۴
- گفتار پایانی ۴۲۱
- «سرورم ابوهریره» از ولید اعظمی ۴۲۱
- در وصف یک صحابی: محمود دلی آل جعفر حدیثی ۴۲۲
- ابوهریره تاریخ و افتخار: استاد عبدالجلیل راشد ۴۲۳
- نورهای یار مصطفی: از استاد حاج صالح حیاوی ۴۲۴
- فهرست منابع و مآخذ ۴۲۶
- این کتاب ۴۳۱

برای ارتباط با ما می توانید به آدرس زیر مکاتبه کنید:

السعودیة: الرياض - الرمز البريدي: (١١٧٤٧)، ص. پ: (١٥٠١٠٣)

www.aqeedeh.com aqeedehlibrary@gmail.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقديم

إن الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره، ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا من يهدي الله فلا مضل له، ومن يضلل فلا هادي له، وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأشهد أن محمداً عبده ورسوله.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ (آل عمران: ١٠٢). ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَجِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ (النساء: ١). ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾ (٧٠) ﴿يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾ (الأحزاب: ٧٠ - ٧١).

و اما بعد: صادقانه ترين سخن، كلام خداست و بهترين هدايت هدايت، محمد ﷺ، و بدترين امور محدثات آن است و هر امر تازه‌اي در دين بدعت است و هر بدعتي گمراهي است و هر گمراهي در آتش است.

خداوند متعال مي فرمايد: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمَمِينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ ءَايَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ (الجمعه: ٢).

«او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می خواند، آنها را تزکیه می کند، و به آنها کتاب (قرآن) و حکمت می آموزد، هرچند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند».

خداوند متعال رسول خود را در یک فاصله زمانی از پیامبران فرستاد که در آن دوره شرک و گمراهی و عبادت غیر خدا همگانی شده بود، و ظلم و بداخلاقی

حاکم بود، و فحشا و پلیدی شیوع پیدا کرده بود، تا جائیکه خداوند بر تمام اهل زمین از عرب و عجم خشم گرفته بود مگر بقایای اهل کتابی که هنوز به آنچه انبیا و مرسلین آورده بودند پایبند بودند و مصرّانه به آن چسبیده بودند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله با نور و هدایتی از جانب خداوند رحمن و رحیم و شفای دلها آمد، و کسانی را که ایمان آوردند و جواب او را لبیک گفتند از ظلمات به نور، و از ستم ادیان و عادات و تقلیدهای ناپسند به سوی عدل اسلام و ایمان خارج ساخت، و طولی نکشید که به سبب منت و کرم و فضلش و سپس به سبب قیام رسول الله صلی الله علیه و آله به انجام وظیفه‌اش و ادای واجبی که بر عهده داشت در تبلیغ رسالت و ادای امانتی که خداوند بر عهده او گذاشته بود، و به سبب دریافت و استقبال از روی صدق و اخلاص صحابه بزرگوار از هدایت و نوری که برایشان آورده بود و سپس به سبب حمل امانتشان و ادای رسالتی که بر عهده داشتند زمین پر از نور الهی شد تا آنکه خداوند متعال اندکی قبل از وفات مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الإسلام دینا» یعنی: «امروز دینتان را برایتان تکمیل نمودم و نعمتهایم را بر شما نازل کردم و دین اسلام را برای شما پسندیدم».

این منتی بود از جانب خداوند متعال، و خود این منت را اعلام می‌کند و گواهی می‌دهد که او بر بندگان مؤمنش منت نهاده است با کامل کردن دین و شریعت، و خبر می‌دهد به اینکه اسلام را برای آنها به عنوان منهج و آیین در زندگی‌شان پسندیده است، و برای رسول و برگزیده‌اش شهادت می‌دهد که واجب و وظیفه‌اش را با بهترین وجه و آنگونه که خود از او می‌خواسته به انجام رسانده است، و نیز متضمن شهادت برای صحابه بزرگواری است که رسول صلی الله علیه و آله را یاری دادند، و مسئولیتی را که به آنها داده شده بود حمل کردند، و در راه گسترش و نقل آن به مابعدانشان تمام جان و مال خود را ایثار کردند.

صحابه رضی الله عنهم قومی هستند که خداوند آنها را برگزید و برای هم‌نشینی با

پیامبرش و حمل دینش انتخاب کرد، و آنها نیز پیام خدا را محکم و از روی صدق و امانت گرفتند، و دوستی به خدا و رسولش را صادقانه و خالصانه اظهار داشتند و جان و مال خود را در راه اعلای کلمة الله ارزانی داشتند، تا جائیکه خداوند در آیات بسیاری شهادت می‌دهد به فضل و برتری آنان، و اینکه آنان در عهدی که با خدای خود بستند صادق بودند و تغییر و تبدیلی در آنان رخ نداد چه آنهایی که جان باختند و چه آنهایی که باقی ماندند.

چگونه چنین نیست در حالی که ترک خانواده و وطن کردند و از زن و فرزندان خود جدا شدند و برای جهاد در راه خدا و طلب رضایت خدا و به دست آوردن اجر و ثوابی که نزد اوست خارج شدند، به همین خاطر خداوند آنها را تصدیق فرمود و در تلاش آنان که در سالهای معدود دولت اسلام و برافراشتگی پرچم ایمان، و به زانو در آوردن دولت‌های عظیم و پادشاهان ستمگر، و وارد شدن فوج فوج مردم در دین خدا، برکت قرار داد. و با سنت و توفیق خود آنها را در زمین تمکین داد و بر بندگانش جانشین قرار داد تا آنها را از ظلمات به نور خارج سازند.

این امر و این نتایج و پیروزیها کینه اولیای شیطان را برانگیخت، در نتیجه شروع کردند به حلیه‌گری و نقشه‌بافی برای این دین و پیروانش، و تمام توان خود را صرف کردند و از هیچ تلاشی برای ضربه زدن به اسلام و مسلمانان دریغ نورزیدند و ابزار و وسایل خود را دو چندان کردند، اما سودمندتر و پرفایده‌تر از تظاهر به اسلام آوردن و سپس حمل پرچم‌های فساد از داخل و جدایی امت و پاره کردن وحدت و یکپارچگی نیافتند.

و از جمله بزرگترین این روشهای شیطانی همان افترا زدن و ضربه زدن به بزرگان امت و حاملان اولیه دین از لحاظ امانت و اخلاص و حسن ادای وظیفه بود، چون ضربه زدن به حامل، راه ضربه زدن به محمول است که همان دین و اسلام و ایمان است. و حجت آنان در ترویج باطلشان حب آل بیت علیهم السلام و رفع

ظلم از آن‌ها و برگردانیدن حقوق شرعی‌شان از جمله وصایت و ولایت و چیزهای دیگری است که خود گمان می‌برند.

چه فتنه‌های عظیم و آشوب‌های فراوانی در امت اسلامی به راه انداختند، و خشم خود را بر سر اسلام و مسلمانان ریختند به نحوی که گروه زیادی از امت را به باطل خود کشاندند و از احساساتشان نسبت به آل بیت علیهم السلام و حقوقشان سود بردند تا جائیکه در میان بسیاری از آن‌ها شایع شده است که بزرگان صحابه رضی الله عنهم یک امر بزرگ دینی را کتمان کردند و در کلام خود و رسولش و وصیت او تحریف ایجاد کردند، امری که دلالت می‌کند بر عدم صدقشان در دین و عدم دخول آن‌ها در اسلام، بنابراین آن‌ها مرتد و کافر و بدعت‌گر و محارب خدا و رسولش هستند.

تمام اینها و چند برابر بیشتر از اینها را نیز گمان بردند در مورد کسانی که خدا و رسولش نسبت به صدق و ایمانشان گواهی داده‌اند. به همین خاطر می‌بینیم که در طول قرون، هرگاه مصیبت و بدبختی دامنگیر اسلام و مسلمانان شده، خوشحال می‌شوند و هرگاه پرچم سنت و دین حق برافراشته شده است افسرده و ناراحت می‌شوند، به عنوان مثال روز کشته شدن عمر بن خطاب رضی الله عنه را جشن می‌گیرند، یا دقت کن در آنچه که دشمن خدا و رسول و دشمن مؤمنان یاسین بن احمد صاحب در کتابش (عقد الدرر) در شرح شکافتن سینه عمر می‌گوید: «این قسمتی از اخبار و روایات عجیب و غریب در مورد وفات آن پست فرومایه، و دروغگوی گناهکار عمر بن خطاب است که لعنت و عذاب خدا بر او باد تا روز قیامت».

و این شخص که خداوند رویش را سیاه گرداند فصلی را در کتابش به هم بافته است در بیان فضل روز کشته شدن عمر آن‌جا که وجوب شور و شوق و اظهار شادمانی در آن روز و نذر انواع غذاها و پوشیدن لباسهای گرانبه‌قیمت و زیبا را بیان می‌کند.

و در آنچه که محمدباقر مجلسی در کتابش «بحار الأنوار» (۱۱۹/۳۷) در بیان

اخبار غدیر) می گوید، دقت کن: «از جعفر صادق روایت است که گفت: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علی را در روز غدیر خم بلند کرد، هفت نفر از منافقان در مقابل ایشان بودند، که عبارت بودند از ابوبکر و عمر و عبدالرحمن بن عوف، و سعد بن ابی وقاص و ابوعبیده، و سالم برده ابوحنظله و مغیره بن شعبه...». و بنگر امامشان خمینی در کتابش «کشف الأسرار» (ص ۱۲۳-۱۲۷) در وصف صحابه چه می گوید: «... مستی از فرصت طلبان داوطلب».

و نیز: «یک مشت آدم شناخته شده که بعد از وفات او (پیامبر) با کشمکش به خاطر ریاست و حکومت به پا خواستند».

و همچنین: «ما با شیخین - یعنی ابوبکر و عمر - کاری نداریم و با مخالفت‌هایی که با قرآن کردند، از جمله استهزاء به احکام الهی، و آنچه که از جانب آن دو حلال یا حرام شد، و ظلمی که در حق فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و اولاد او کردند...».

در جای دیگر می گوید: سخنان ابن خطاب مبنی بر دروغ و سرچشمه گرفته از اعمال کفر و زندقه است...».

اینان همچنان بر اعتقاد پلید و بدخواهیشان نسبت به امامان سلف این امت و صحابه بزرگوار رسول الله صلی الله علیه و آله پافشاری می کنند.

و این کتاب دلیلی است بر مستمر بودن این عقاید، و رد سخنان و تبلیغاتی که ادعا می کنند که آن عقاید مربوط به رافضیان دیروز بود، و در این زمان و روزگار، امت براساس وحدت و اتحاد است.

این کتاب فریاد و پژواکی است در مورد کسانی که شعارهای رنگین، چشمان آنها را از دیدن حقایق واضح کور کرده است، و آنهایی که در غفلت و سادگی خود غوطه می خورند، و آنهایی که در خواب و بی هوشی خود سرگردانند، باشد که از این غفلت بیدار شوند، و از مستیشان در پشت شعارهای دروغین وحدت و جمع کردن امت هوشیار شوند.

این کتاب تداوم زنجیره نبرد بین حق و باطل است. و ادامه تلاش علمای اهل سنت است در به پاداشتن امر واجب دفاع از دین خدا و دفاع از ائمه سرشناس بخصوص از بزرگان سلف، و نیز بیانگر تصویری روشن و واضح است از تصویرهایی که خداوند متعال آن را برای دینش در نظر گرفته است.

علما این امر واجب را به پا داشته‌اند از همان زمان که رافضی در امت به وجود آمد و شروع کرد به دشنام دادن اصحاب گرامی رضی الله عنهم و در برخورد با گمراهانی که اقدام می‌کنند به دشنام دادن و توهین و بی‌احترامی به اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، پیوسته کوشیده‌اند. و علمای بزرگ بیان کرده‌اند که مقابله کردن با بدعتگران و هواپرستان، و پرده برداشتن از گمراهی و گمان باطل آن‌ها و پرهیز امت از آن‌ها، از جمله بزرگترین اصول دین و ایمان و از بزرگترین شیوه‌های جهاد در راه خداست.

امام احمد رحمته الله در بیان اعتقادی که واجب است نسبت به صحابه داشته باشیم می‌گوید: «حبهم سنة، والدعاء لهم قربة، والاقترناء بهم وسيلة، والأخذ بآرائهم فضیلة»^(۱). یعنی: (دوست داشتن آنان سنت است، و دعا برای آنان عبادت است، و پیروی از آن‌ها وسیله است، و عمل به آرای فقهی آن‌ها فضیلت است).

امام طحاوی رحمته الله می‌گوید: (ما اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دوست داریم و در محبت به هر یک از آن‌ها کوتاهی نمی‌کنیم، و دشمن کسی هستیم که با آنها دشمنی می‌کند و به بدی، آنها را یاد می‌کند، و ما جز به نیکی از آن‌ها نام نمی‌بریم، و حب آن‌ها دین و ایمان و احسان، و بغض داشتن نسبت به آنها کفر و نفاق و طغیان است)^(۲).

ابوزرعه رازی رحمته الله می‌گوید: (اگر شخصی را دیدی که یکی از اصحاب

(۱) - (السنة) امام احمد، ص ۳۸.

(۲) - شرح عقیده طحاوی، ص ۵۲۸ و ما بعد آن.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را از منزلتش می‌کاهد بدان که زندیق است، بدین خاطر که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن نزد ما حق است، و این اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند که قرآن و سنت را به ما منتقل کردند، اینان می‌خواهند به گواهان ما توهین کنند تا کتاب و سنت را باطل بشمارند، و توهین به آنها اولی‌تر است. بنابراین زندیق هستند^(۱).

و ابن صلاح رحمته الله می‌گوید: (تمام صحابه یک ویژگی خاص دارند، و آن اینست که از عدالت هیچ یک از آنها سؤال نمی‌شود، بلکه این یک مسأله تمام شده است چون با نص صریح کتاب و سنت و نیز اجماع افراد قابل اعتماد در امت عدالت آنها ثابت شده است)^(۲).

این گزیده اقوال برخی از علمای امت است در آنچه که بر امت واجب است نسبت به آنها ظن داشته باشند، و از نصوص کتاب و سنت و اقوال پیشوایان امت چنین استنباط کرده‌اند، و از طرفی پیغمبر هدایت و رحمت صلی الله علیه و آله و سلم به عدم توهین و دشنام آنها تصریح کرده است.

شیخین (بخاری و مسلم) از ابوسعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده‌اند که فرمود: «لا تسبوا أصحابي، لا تسبوا أصحابي، فوالذي نفسي بيده لو أن أحدكم أنفق مثل أحد ذهباً ما أدرك مد أحدهم ولا نصيفه».

یعنی: یاران مرا دشنام ندهید، یاران مرا دشنام ندهید، قسم به کسی که جانم در دست اوست اگر یکی از شما به اندازه کوه طلا انفاق کند به اندازه یک مد انفاق آنها و حتی نصف آن هم ثواب نمی‌برد.

احمد و ترمذی و غیره از حدیث عبدالله بن مغفل رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده‌اند که فرمود: «الله الله في أصحابي لا تتخذوهم غرضاً بعدي، فمن أحبهم فبحبي أحبهم، ومن أبغضهم فببغضي أبغضهم، ومن آذاني فقد آذاني و من آذاني فقد

(۱) - (الكفاية في علم الرواية) خطيب بغدادی، ص ۶۷.

(۲) - مقدمه ابن صلاح، ص ۱۶۴.

آذی الله تبارک و تعالی، ومن آذی الله فیوشک أن يأخذه»^(۱).

یعنی: در مورد اصحاب من مراقب باشید و بعد از من کینه آنها را به دل نگیرید، هر کس آنها را دوست بدارد دوستی مرا موجب شده و هر که با آنها دشمنی ورزد دشمنی مرا موجب شده است، و هر که آنها را بیازارد مرا آزرده است و هر که مرا بیازارد خدا را آزرده است، و هر که خدا را بیازارد نزدیک است که خدا او را بگیرد.

به همین خاطر است که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: «لا تسبوا أصحاب محمد فلمقام أحدهم ساعة خیر من عبادة أحدکم أربعین سنة»^(۲). یعنی: یاران محمد صلی الله علیه و آله و سلم، را دشنام ندهید چرا که مقام یک ساعت از آنان، از عبادت چهل سال هر یک از شما برتر است.

و در روایتی دیگر: «خیر من عمل أحدکم عمره»^(۳) بهتر است از عمل تمام عمر هر یک از شما.

و مجاهد از ابن عباس رضی الله عنهما روایت می کند که گفت: «لا تسبوا أصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم، فإن الله قد أمر الاستغفار لهم وهو يعلم أنهم سیغتلون ویحدثون»^(۴) یعنی: یاران محمد صلی الله علیه و آله و سلم را دشنام ندهید چرا که خداوند با اینکه می دانست آنها با هم خواهند جنگید و دچار فتنه خواهند شد، دستور به استغفار برای آنها داده است. و عائشه رضی الله عنها می گوید: «أمروا بالاستغفار لأصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم فسبّوهم»^(۵) یعنی:

(۱) - مسند أحمد (۲۸۷/۴-۲۸۸ و ۵۴/۵-۵۵)، سنن ترمذی، کتاب مناقب، باب «کسی که اصحاب محمد را دشنام دهد». (۳۵۸/۵).

(۲) - احمد آن را در «فضایل صحابه» (۹۰۷/۲) روایت کرده است.

(۳) - همان منبع (۹۰۹/۲)، و ابن ابی عاصم در «السنة» (۴۸۴/۲).

(۴) - احمد در «فضایل صحابه» (۹۱۰/۲).

(۵) - همان (۹۱۰/۲).

به استغفار برای اصحاب محمد صلی الله علیه و آله امر شدند، ولی دشنامشان دادند. با جهش از این نصوص و نصوص دیگر و اقوال امامان عالم، و عمل به آنها و پیروی از آنها به عنوان یک منهج و عقیده، و در ادامه تلاش علمای امت در مسیر مبارکشان در دفاع از دین خدا و اظهار شعایر دینی، و بیان عشق آنها به خدا و رسولش، و اعلان محبتشان به صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و تقرب به خدا در آن محبت و دفاع از کیان و حریم آنها، برادرمان جناب شیخ (عبدالله بن عبدالعزيز بن علی الناصر) به این تلاش و جهد مبارک اقدام نموده است، و در دفاع از صحابی گرانقدر ابوهریره با یک اسلوب علمی محکم و بحث استقرایی دقیق دست به نگارش زده است، و تمام انتقادهایی را که کینه‌توزان به او وارد می‌کنند و آنچه را که در افترازدن به او از لحاظ راستی و اخلاص و اسلام و ایمانش به آن اعتماد می‌کنند، دنبال کرده است، که در کل نشانگر پژوهش و تحقیق و تصفیه دین از بدعت‌ها و اضافات و تحریف و ادعاهای واهی است، و پرده از نفاق و کینه آنها نسبت به اسلام و مسلمین برداشته است.

مؤلف که خداوند او را حفظ کند این کینه‌توزان را دنبال می‌کند و پرده از گمراهیشان برمی‌دارد، و حقیقت را آشکار، و دروغ و تحریف آنان را بیان می‌کند، و افترا و بهتان آنها نسبت به بزرگان امت را در نهایت ادب، و اخلاق والا و نرمی در قول و بیان و حکمت و نرمش در دعوت و اصلاح و جمع‌بندی کلمات و مجادله نیکو، پاسخ داده است؛ علیرغم اینکه نسبت به پلیدی اسلوبشان و گفتار و الفاظ ناپسندشان و پستی دروغ و نیرنگ و مکرشان در مبارزه بر علیه دین و مؤمنان و رجال نخستین کاملاً واقف است.

دلیل آن اینست که ایشان در مکتب قرآن و سنت و از روی منهج سلف امت و علمای بزرگوارش در خدمت اسلوبها و نوشته‌ها و تألیفاتشان ادب آموخته است، و آنها را آنگونه دیده است که شیخ الإسلام رحمته الله توصیف کرده است: نرمترین و عادلترین مردم در احکام، و اسماء و اوصاف هستند، و نرمترین و مهربانترین برای

بعضی از فرقه‌ها نسبت به یکدیگر.

ایشان ثابت کرده‌اند که غالب انتقاداتی که عبدالحسین از روایت‌های ابوهریره کرده است، عین آن روایات و یا شبیه آن‌ها با اضافاتی، از امامان معصومشان (به زعم آن‌ها)، و با سندهایی که نزد آن‌ها مقبول است روایت شده است، و در کتابها و اصول قابل اعتماد آن‌ها مدون است، آن‌ها را همراه با سند و مرجع استخراج کرده و سپس با آنچه که عبدالحسین به خاطر آن ابوهریره را مورد انتقاد قرار داده است مقایسه کرده است، و حکم و قضاوت را به عاقلان و خردمندان واگذار کرده است.

و سپس پرداخته است به این انتقاد عبدالحسین از ابوهریره رضی الله عنه که در مقایسه با روایات خلفای راشدین روایت بسیار دارد، ایشان از طریق آمار و ارقام و با بررسی و استقراء در کتب و مراجع و اصولشان ثابت کرده است که بعضی از امامان و راویان آن‌ها، تعداد روایات و نقلهایشان چند برابر بیشتر از روایات ابوهریره است.

و انتقاد این شخص شیعه بر ابوهریره رضی الله عنه را آورده است که از وهب بن منبه و کعب الأحبار حدیث روایت کرده است، که به گمان او این دو نفر از اهل کتابی بودند که با روایات اسرائیلی و خرافات و بدعت‌ها به منظور فاسد ساختن اسلام مسلمان شدند، و به اسلام و ایمان آن دو طعنه می‌زند؛ البته چنین چیزی عجیب نیست چرا که او به بزرگان امت و کتاب خداوند متعال طعنه زده است، به گمان او ابوهریره از آن دو بسیار روایت کرده و به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده است. شیخ در جواب این شخص شیعه اسامی کسانی از امامان خودش را نام برده که معتقد به عصمت و امانت و شناخت کامل احوال قلوب آن‌هاست و معتقد است که آن‌ها بین راست و دروغ و بین مؤمن و منافق را تشخیص می‌دهند، و روایات آن ائمه را از کعب الأحبار و وهب بن منبه برای او رو کرده است، و اینکه تعداد این روایات و دور بودنشان از عقل و علم بسیار بیشتر از روایات ابوهریره رضی الله عنه است. و مؤلف که خداوند قلم و زبانش را یاری دهد با اتهام این شخص شیعی بر

علیه ابوهریره برخورد کرده است که گفته است: «ابوهریره شخصی است که بسیار مشتاق و متمایل به سخنان عجیب و غریب است، به گونه‌ای که در هنگام سخن از قوانین غیرطبیعی می‌بینی که سرمست می‌شود و چیزهایی غیرعادی و محال را ذکر می‌کند».

ایشان اشاره می‌کند به مطالبی که از کتاب‌ها و اصول و مراجع قابل اعتماد آن‌ها استخراج کرده است که از جنس غرایب و عجایب و خوارق و محالات است، اما چون از امامان معصوم و مورد اطمینانشان نقل شده است در نزد آن‌ها قطعی است، در حالی که از نظر عدد و مضمون و عجیبی و دور از عقل بودن تفوق دارد بر آنچه که ابوهریره رضی الله عنه را بدان متهم کرده است.

و در کتابش برای اتمام فایده و فصاحت هر چه بیشتر فصلی را منعقد کرده است که در آن رسوایی‌های رافضه را در اعتقادات و عبادات، و رسوم و اعمال و اخلاق بررسی می‌کند و آن را در یک فصل عظیم در نهایت اهمیت و بیان تألیف کرده است. و در مناقشه خصم و رد دیدگاهشان، و شکافتن سپر بر سر آن‌ها، و سنجیدن آن‌ها با پیمان‌های که با آن اصحاب والا مقام و اهل سنت هدایت یافته را می‌سنجند، ماهرانه و عالی کار کرده است.

در این فصل اموری را ذکر کرده است که از آن عرق شرم بر پیشانی می‌نشیند، و عقل‌ها باز می‌مانند، و نفس‌ها در سینه حبس می‌شود اگر در قلب ایمان و اسلام و کمی حیا و عقل باشد. آری، وگرنه چگونه به خرافات و اسطوره‌هایی معتقد می‌شوند که حتی عقل کودکان هم از آن دوری می‌جوید؟ و چگونه به ترهات ایمان می‌آورند و سینه‌اشان را برای آن می‌گشایند؟ و چگونه اکاذیب را بزرگ می‌کنند و مقدس می‌شمارند؟ و چگونه خیالات و اوهام را تصدیق می‌کنند؟ بلکه چگونه متناقضات و متعارضات را با هم جمع می‌کنند ولی بین چیزهای مشابه جدایی می‌افکنند؟

تمام اینها را خواننده گرامی و جوینده راستین حقیقت در اثنای این کتاب می‌تواند

بیابد و از لابلای آنچه که از قدیم در میان رافضیون قبول شده است ثابت می‌شود که دین آنان جایگاه خرافات است و موجب شرمساری عقل شده‌اند.

شاید جمله‌ای را که محقق از شیخ طوسی آورده است این سختی را کاهش بدهد و به شناخت پنهانیهای رافضیان بیشتر کمک کند. طوسی می‌گوید: «بسیاری از مصنفان اصحاب ما مذاهب فاسد را اختیار کرده‌اند، ولی با این وجود کتابهایشان قابل اعتماد است».

این سخن دارای اهمیت فراوانی است چرا که گوینده آن نزد شیعه جایگاه والایی دارد، او به طور مطلق ملقب به شیخ الطائفة است، و صاحب دو کتاب از مجموع چهار کتابی است که به گواهی علمای آنها و اجماعشان مدار دین و مذهب در عقاید و احکام حول آن می‌چرخد^(۱).

و در پایان مناقشه‌اش با عبدالحسین قلمش متوجه شخص دروغگو و بسیار افتراجویی به اسم ابوریه می‌شود، شخصی که ارکان بنیانش فرو ریخت وقتی که در دفاع از بدعت و اهل آن شروع به نگارش کرد و سعی در کسب محبت و عطای آن کرد و در تحقق آن هدف به شیوه‌ای ظالمانه برای اصلاح مذهب اربابانش به خرده‌گیری از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله پرداخته است، از جمله بزرگترین رسوایی‌ها برای ابوریه ستایش او توسط شیعه است که در کتابها و تألیفاتشان به زبان عربی و فارسی وجود دارد، چون ضرورتاً برای هر عاقلی بدیهی است که اهل باطل هرگز اهل حق را ستایش نمی‌کنند. اما ابوریه همچنان به ثنای خود از جانب شیعه به خود می‌بالد و آن را به عنوان نشان افتخاری به سینه می‌زند. اما در واقع ثنا و ستایش مخالف پستی و خواری است و ذم و بهتان و توهین او نشان افتخار و شرف و ثنای واقعی است. آیا محقق دیده است که

(۱) - چهار کتاب عبارتند از: کافی کلینی، کتاب «من لایحضره الفقیه» ابن بابویه قمی، و کتاب «تهذیب الأحکام» و «الاستبصار» شیخ الطائفة طوسی متوفی سال ۴۶۰هـ.

شیعه مدح و ثنایی در حق ابوبکر صدیق و یا عمر فاروق یا سایر صحابه گرامی داشته باشد؟ یا در جایی می‌تواند بیابد که بدعتگران و هواپرستان ائمه قدیم یا جدید اهل سنت را مدح کرده باشند؟ اما ابوریه به سهم عظیمی از ثنای کتاب‌ها و علمای شیعه دست یافته است، پس ثنای شیعه مبارکت باد ای ابوریه که آن‌ها دوستدار تو شده‌اند، و حب آنان در زندگی و بعد از مرگ بشارت باد، چرا که انسان با کسی برانگیخته خواهد شد که دوستدار اوست.

این دروغگوی کذاب امور و احادیثی را بر ابوهریره رضی الله عنه و چیزهای جدیدی را که در بعضی از این احادیث آمده است انکار می‌کند، ولی در واقع هذیان می‌گوید و آنچه را که شیطان آن هنگام که او را دچار دیوانگی ساخته و بر او املا کرده است تکرار می‌کند و نیز آن چیزهایی را که اربابان شیعه‌اش برای او تحریر کرده‌اند، اما خدا رویش را سیاه گرداند کمترین حیا و بیشترین قباحت را در الفاظ و کلامش به کار برده است.

مثلاً در یکی از جاها می‌گوید: (از زیرکی کعب الأحبار و سوء استفاده‌اش از سادگی و غفلت ابوهریره به دست آمده است که هر آنچه را از خرافات و اساطیر که می‌خواست در دین اسلام بپراکند به او تلقین می‌کرده است...)

محقق (خداوند پاداشش را به نیکی بدهد) به شیوه‌ای جواب او را داده است که برای هر کسی که دارای قلب باشد و گوش فرا دهد و گواه باشد قانع‌کننده است، و در عین حال ادب والای اسلامی و نهایت نرمش را به کار برده است.

و در پایان دور می‌زند و متوجه تیجانی اجیر شده‌ای می‌شود که بیانگر حلقه جدیدی در زنجیره دروغ و تزویر برای ارضای اربابان شیعه‌اش در ضربه زدن به این دین بزرگ است، و این شخص ناچیز چقدر شبیه است به کسی که سرسختانه خود را به صخره بزرگ و محکمی می‌کوبد تا آن را سست کند یا با دست و پایش غبار و خاکستر بلند می‌کند تا آرامش آسمان را به هم بزند، یا به سگ ضعیف پارس‌کننده‌ای می‌ماند که می‌خواهد مسیر نور و هدایت را متوقف سازد،

یا مانعی در راه حرکت حق مبین ایجاد کند. و این مسکین در نهایت به گمان خود هدایت یافته و حق را شناخته است، ولی واقعیت این است که او از حال تصوف و خرافه به پلیدیهای رفض و کفر منتقل شده است، پس ای تیجانی به خود بیا و قدر خود را بدان و برای رشد خود چیزی اندوخته کن، و اگر واقعاً جوینده حقیقتی، دوباره در طرق هدایت و اصول رستگاری تحقیق و نظر کن، و شاید در این کتاب امیدی تازه بیابی، و روشناییهای حق و هدایت را که با نور وحی و احترام ذاتی عقل متجلی است پیدا کنی.

در پایان کاروان شاخ زنان از سم‌داران، و بلندکنندگان خاکستر و غبار از بیماران و کینه‌توزان، و پارس‌کنندگان از صاحبان حنجره‌های گندیده هرگز تمام و متوقف نمی‌شود، این سنت خداست مادامی که شیطان و حزب او باشد. ولی همچنین از سنت خدا و رحمت او بر بندگانش است که در طول دوران‌ها و روزگاران مردانی آگاه و عالم آماده و مقدر گردانند، و علیرغم اندکی تعداد و تجهیزاتشان آن‌ها را یاری می‌دهد، از دین خدا دفاع می‌کنند، و تظاهر فریبکاران و ادعاهای باطلان را آشکار می‌کنند، با نیزه‌های حق و شمشیرهای سنت و قلم‌های هدایتگر حمله می‌کنند و باطل را دفع و اهل آن را از بین می‌برند، و در امت کشتار ابلیس و فریبکارانی که شعارهای بدعتگران و هواپرستان سر می‌دهند را زنده می‌گردانند، و ظهور حق در برابر سپاهیان باطل و هولناک عجیب نیست، چرا که حق را نور وحی قرآن، و باطل را تاریکی و ظلمت بالا می‌برد هر چند صاحبان آن، آن را زینت بدهند، و همانطور که گفته شده است: «إِنَّ الْحَقَّ أَبْلَجُ وَالْبَاطِلُ لَجَلَجُ» حق روشن است و باطل الکن.

چگونه چنین نیست در حالی که خداوند خود وعده داده و فرموده است: ﴿أَنْ يُظْفِرُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ، وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ (۳۲) هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ، وَلَوْ كَرِهَ

الْمُشْرِكُونَ ﴿۳۳﴾ (التوبه: ۳۲-۳۳). «آنها می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند؛ ولی خدا جز این نمی‌خواهد که نور خود را کامل کند، هر چند کافران ناخشنود باشند! او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد، تا آن را بر همه آیین‌ها غالب گرداند، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند».

و می‌فرماید: ﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ ﴿۸۱﴾ (الإسراء: ۸۱). «و بگو: حق آمد، و باطل نابود شد؛ یقیناً باطل نابود شدنی است!».

و می‌فرماید: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ ﴿۱﴾ (الحجر: ۹). «ما خود قرآن را نازل کردیم و خود نیز آن را حفظ می‌کنیم».

و می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ ﴿۳۸﴾ (الحج: ۳۸). «خداوند از کسانی که ایمان آوردند دفاع می‌کند».

از خداوند متعال خواستارم که من و برادر محقق صاحب این اثر ارزشمند را از جمله کسانی قرار دهد که آنها را برای هدایت مقدر کرده و از آنها خشنود گشته است، و وعده خویش را در حفظ کتابش، و در دفاع از کسانی که ایمان آورده‌اند و در اظهار دینش و محافظت از نور و هدایت خود، محقق سازد.

از خداوند عزوجل مسألت دارم که بنده و ایشان را از زمره گروه و یاران خود، و یاران دینش و پیروان رسولش و دنباله‌روان صحابه بزرگوار قرار دهد، و از من و ایشان اعمال صالح را قبول فرماید و این تلاش را در ترازوی اعمال نیکمان قرار دهد، و از خداوند چیزی را امید داریم که به وسیله آن ما را به خود نزدیک سازد و با آن به او متوسل شویم و آن محبت صحابه و دفاع از آنهاست، زیرا محبت صحابه فرعی از محبت به خدا و محبت به رسولش و دینش است.

وصلی الله علی نبینا محمد و آله وسلم.

د/عبدالله بن اسماعیل رجب ۱۴۱۹هـ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه مولف

الحمد لله حمداً كثيراً يوافي نعمه، ويكافىء مزیده، كما ينبع لجلال وجهه وعظيم سلطانه لا أحصي ثناء عليه، هو كما أثنى على نفسه وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأن محمداً عبده ورسوله خير من اصطفى من خلقه وعلى آله وصحبه أجمعين ومن اتبعهم بإحسان إلى يوم الدين وبعد.

دشمنان اسلام و سنت در عصر ما با تظاهر به حمايت از قرآن و به اينكه قرآن برای ما كافی است و با ادعای تمسك به احاديث صحيح زبان اعتراض و طعنه به ابوهريره را گشوده‌اند و می‌كوشند تا مردم در مورد صداقت ابوهريره و صحت روايات او دچار تردید شوند. اما اينها اولين کسانی نيستند كه به مخالفت و دشمنی با سنت و حديث پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم برخاسته‌اند بلکه آنها در اين راه از هواپرستان گذشته پيروي می‌کنند، ولی خداوند با وجود توطئه و مكر دشمنان دين همواره سنت و حديث را پيروز و سربلند نموده است. آنچه دشمنان معاصر زمزمه می‌کنند با آنچه گذشتگان گفته‌اند به هم نزديك و دارای ریشه واحدی است اما ياره‌گویی‌ها هر دو گروه فرق واضحي دارد و آن اينكه هواپرستان گذشته و منحرفان و ملحدان آن زمان دارای علم و درايت و آگاهی بوده‌اند اما هواپرستان معاصر نماد جهالت و جسارت هستند و از سخنانشان به وضوح پيدااست كه آنها سخنان ديگران را به زبان می‌آورند و ادای آنها را درآورده و از آنها تقليد می‌کنند ولی تقليد را خوب انجام نمی‌دهند، و خود را از اهل حق برتر می‌دانند و به آنها توهين روا می‌دارند و برای رسيدن به اين هدف روش‌های متعددی را در پيش گرفته‌اند كه بارزترين اين روش‌ها عبارتند از:

أ- متهم کردن بزرگترین ناقلان دین و سنت و حافظان حدیث به کفر! و ادعای اینکه تربیت یافتگان مکتب محمد صلی الله علیه و آله کافر هستند، و روایات معتبرشان به صراحت این عقیده را بیان کرده است. علامه آنها تستری در کتابش «احقاق الحق!!» می گوید: همان گونه که موسی برای هدایت آمد و مردمان زیادی از بنی اسرائیل را هدایت کرد و آنگاه در دوران حیات او همه مرتد شدند و کسی جز هارون بر ایمانش باقی نماند، همین گونه محمد صلی الله علیه و آله آمد و مردمان زیادی را هدایت کرد ولی بعد از وفات ایشان صلی الله علیه و آله همه به عقب برگشتند و مرتد شدند....
می گویم شاعر چه زیبا می سراید:

لا ترکن إلى الروافض أنهم شتموا الصحابة دون ما برهان

به روافض گرایش پیدا مکن چون آنها بدون دلیل اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را ناسزا گفته اند.

لعنوا كما بغضوا صحابة أحمد وودادهم فرض على الإنسان

با آن که دوست داشتن اصحاب محمد صلی الله علیه و آله فرض است آنها با اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله دشمنی ورزیده اند. لعنت خدا بر دشمنان اصحاب باد.

حسب الصحابه والقراة سنة ألقى بها ربى إذا أحياني

دوست داشتن اصحاب و خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله سنت است و تا قیامت این محبت در دل ماست.

احذر عقاب الله وارج ثوابه حتى تكون كمن له قلبان

از عذاب الهی بهراس و به پاداش او امیدوار باش چنان که گویا دو قلب داشته باشی.

هدف آنها دشمنی با اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله است بنابراین بعد از ابوهیره رضی الله عنه نوبت طعنه زدن به دیگر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و ناقلان سنت او به امت اسلامی می رسد آنها بزرگترین ناقلان سنت و ائمه و حافظان آن را متهم کرده اند که آنان

کافر بوده‌اند!! و طبق عقیده آنها تربیت یافتگان مکتب محمد صلی الله علیه و آله کافرند، و روایات معتبر آنها این عقیده را به صراحت بیان کرده است.

و یکی دیگر از روش‌های آنها این است که می‌گویند: فراگرفتن حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله جز از طریق اهل بیت درست نیست، و منظور آنها از اهل بیت دوازده امام آنهاست^(۱).

و شیخ آنها کاشف الغطاء در کتابش (اصل الشیعه، ص ۷۹) می‌گوید: (امامیه

(۱) - آنچه آنها می‌گویند درست نیست چون در قرآن شواهد زیادی وجود دارد که «اهل بیت» همسران پیامبر ص هستند! کلمه «اهل البیت» دوبار در قرآن در سوره هود و احزاب ذکر شده است و یکبار به صورت نکره با کلمه «اهل بیت» وارد شده است و چند بار با کلمه (اهل) ذکر شده است و در اینجا کلمه «اهل البیت» مورد بحث ماست، خداوند متعال در داستان ابراهیم خلیل الله؛ می‌گوید:

﴿قَالُوا أَنْعَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَبِّمَنْ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ ﴿۷۳﴾﴾ (هود: ۷۳). «گفتند آیا از کار خدا شگفت می‌کنی؟ ای اهل بیت (نبوت)! رحمت و برکات خدا شامل شما است بی‌گمان خداوند ستوده بزرگوار است». به اجماع در اینجا مخاطب ساره همسر ابراهیم است که با «علیکم» مخاطب قرار گرفته است و این دلیلی است بر اینکه همسر مرد از اهل بیت است و در این مورد شواهد زیادی است، و همه این شواهد چنین اقتضا می‌کنند که همسران هر کس از آل او هستند نه چنان که شیعه می‌گویند که همسر از اهل بیت نیست و برای آن که ادعای خود را ثابت کنند ادعا می‌کنند که آیه تحریف شده است چنان که نظر جمهور شیعه در مورد قرآن این است که تحریف شده است، مجلسی می‌گوید: (شاید آیه تطهیر را در جایی قرار داده‌اند که به گمان آنها مناسب بوده است و یا اینکه آن را به خاطر برخی منافع دنیوی خود در جایی قرار داده‌اند که همسران پیامبر ص مورد خطاب قرار گرفته‌اند و از اخبار و روایت چنین برمی‌آید که آیه تطهیر با ازواج پیامبر ص ارتباطی ندارد بنابراین اعتماد کردن به نظم و ترتیب آیات قرآن باطل است و اگر بپذیریم که در ترتیب آیات تغییری صورت نگرفته است، می‌گوییم: روایات زیادی هست که می‌گوید که آیات زیادی از قرآن ساقط شده و افتاده‌اند. بنابراین قبل و بعد از آیه تطهیر آیاتی ساقط گردیده که اگر می‌ماندند ثابت می‌شد که آیه تطهیر ربطی با آیات گذشته ندارد. ن ک البحار ۲۳۴/۳۵، محبة العلماء ۱۶۳، و فصل الخطاب ۳۲۰، الحدائق الناضرة، ۲/۲۹۰.

و طباطبایی در تفسیر المیزان می‌گوید: (آیه تطهیر برحسب نزول جزء آیاتی که در مورد زنان پیامبر ص است نیست و به آن آیات متصل نمی‌باشد و این آیه یا به دستور پیامبر ص در میان آیاتی که همسران پیامبر ص مورد خطاب هستند قرار داده شده یا بعد از رحلت او به هنگام جمع‌آوری قرآن در اینجا گنجانده شده است). ن ک: تفسیر المیزان ۳۱۲/۱۶.

فقط احادیثی را معتبر می‌دانند که اهل بیت از جدّ خود روایت کرده‌اند یعنی احادیثی که صادق از پدرش باقر و او از پدرش زین‌العابدین و او از حسین و او از پدرش امیرالمؤمنین و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است، اما احادیثی که افرادی همانند ابوهریره و سمره بن جندب و مروان بن حکم و عمران بن حطان خارجی و عمرو بن عاص و امثالشان روایت کرده‌اند، نزد امامیه اندازه پیشیزی ارزش و اعتبار ندارند).

بنابراین یکی از آنها که به نام عبدالحسین شرف‌الدین موسوی که هم‌کیشانش او را آیت‌الله العظمی!! می‌گویند کتابی تألیف کرده و در آن به ابوهریره رضی الله عنه طعنه زده است^(۱) و دروغ‌ها و اعتراضاتی ذکر کرده تا اینگونه این صحابی بزرگوار را بدنام کند، بعد از آن از شکم این کتاب دو کتاب دیگر به نام‌های «ابوهریره شیخ المغیره» تألیف محمد ابوریه کشیده‌اند، و این مؤلف شیوه استادش را در پیش گرفته اما بیشتر از او راه انحراف را در پیش گرفته و از حقیقت فاصله گرفته است، و بعد از تألیف این کتاب یهودیان و شیعه بی‌درنگ آن را خریدند و توزیع کردند^(۲).

و اما مؤلف دیگر محمد سماوی تیجانی است او یکی از افراد بارز باطنیه و صوفیه می‌باشد، اگر خواننده گرامی از همه آنچه اینها علیه امت نوشته‌اند اطلاع یابد از بلایی که برای امت محمدی صلی الله علیه و آله پیش آمده و از اینکه قلم‌های مسموم علمای سوء نفاق را بین امت گسترش می‌دهند متأسف خواهد شد و از حسرت و ناراحتی از پای درخواهد آمد، اینها در حقیقت دعوت‌گران به سوی تفرقه هستند که امت را به گروه‌ها و دسته‌ها تقسیم می‌کنند و اینگونه اسلام لقمه‌ای راحت برای هر دشمنی خواهد بود، بنابراین بر خود لازم دیدم تا به شبّهات اینها و

(۱) - سپس این مرد کتابی دیگر به نام «النص والاجتهاد» تألیف کرد که در آن که به خلفای ثلاثه توهین کرده است.

(۲) - در این مورد به گفتگوی علامه سباعی با عبدالحسین مراجعه کنید که عبدالحسین ادعا می‌کند که این کتاب را ندیده است.

دروغ‌پردازی‌ها و یاوه‌گویی‌هایشان پاسخ دهم، و وجه مشترک همه اینها را بیان کنم و با توکل به خدا و به توفیق او حق را با دلیل و برهان ارائه دهم. خلاصه مطلب اینکه هدف آنها طعنه زدن به ابوهریره رضی الله عنه نیست بلکه این کارشان مقدمه‌ای برای از بین بردن اسلام است و این فرومایگان از آنجا که می‌خواهند این شریعت و آیین پاک را از میان بردارند و با آن مخالفت نمایند به حاملان و ناقلان آن که تنها راه و وسیله رسیدن ما به اسلام است طعنه می‌زنند. آنان بهترین خلیفه را فحش و ناسزا می‌گویند و در دل خود دشمنی با دین را پنهان می‌نمایند و با این وسیله شیطانی زشت، اسلام را هدف قرار داده‌اند، آنان تنها در مورد ابوهریره رضی الله عنه چنین شیوه‌ای را در پیش نگرفته‌اند بلکه در برابر همه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم موضعی خصمانه گرفته‌اند و همه را که در رأس آنها ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم قرار دارند کافر می‌شمارند و مورد مذمت قرار می‌دهند. ابوهریره رضی الله عنه بر گردن مسلمین حق دارد که از او دفاع کنند چون دفاع از ابوهریره یعنی دفاع از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حمایت آن از طعنه باطل‌گرایان و مفسدان.

امیدوارم آنچه در این کتاب به رشته تحریر درآورده‌ام پرده از اتهاماتی که به این صحابی بزرگوار زده شده بردارد، باور باطل دشمنان ابوهریره رضی الله عنه را درهم بشکند، و حقیقت آنها و دروغشان را آشکار سازد، ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾ (الأنفال: ۴۲). «تا آنها که هلاک (و گمراه) می‌شوند، از روی اتمام حجت باشد؛ و آنها که زنده می‌شوند (و هدایت می‌یابند)، از روی دلیل روشن باشد».

ناگفته نماند که هواپرستان و بدعت‌گذاران چیز تازه‌ای نگفته‌اند بلکه آنها کوشیده‌اند تا طعنه‌ها و اعتراضات نیاکانشان را زنده نمایند و آن را زرق و برقی نو داده و پیرایش کنند و مقداری به آن بیافزایند.

بنابراین با انگیزه خیرخواهی برای خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم و برای دین و ائمه

مسلمین و عموم مردم و دفاع از حق و پاسخگویی به اتهامات باطل گرایان و دفاع از مؤمنان اقدام به نوشتن این کتاب نمودم و آن را در دو باب قرار داده‌ام: باب اول که دارای دو فصل است:

در فصل اول: به بررسی جوانب مختلف زندگی ابوهریره پرداخته‌ام. و در فصل دوم: به زندگی علمی ابوهریره رضی الله عنه پرداخته‌ام و در آن فعالیت علمی ابوهریره رضی الله عنه و روش‌هایی که او حدیث را فرامی‌گرفت و به دیگران می‌آموخت و جایگاه علمی او و ستایش خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه و تابعین از او را بیان کرده‌ام. باب دوم که دارای سه فصل است.

فصل اول: طعنه‌هایی که عبدالحسین شرف‌الدین موسوی به شخصیت ابوهریره وارد کرده و شبهاتی که در مورد احادیث او ذکر کرده را بیان کرده‌ام و به آن پاسخ گفته‌ام. فصل دوم: در این فصل به شبهات و طعنه‌هایی که ابوریه به ابوهریره زده است جواب داده‌ام.

در فصل سوم به شبهاتی که تیجانی در مورد سنت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم ارائه داده را ذکر کرده و به آن پاسخ داده‌ام.

از خداوند مسئلت می‌نمایم که ما را به سوی آنچه دوست دارد و می‌پسند توفیق دهد، و همچنین از همه برادرانی که در مورد تهیه و چاپ کتاب مرا یاری کرده‌اند تشکر می‌کنم.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد صلی الله علیه و آله و سلم خاتم الأنبیاء والمرسلین و علی آله و أصحابه الميامین و علی التابعین لهم بإحسان إلى يوم الدین.

مؤلف

باب اول

فصل اول: نام و کنیه ابوهریره

او عبدالرحمن بن صخر از فرزندان ثعلبه بن سلیم بن فهم بن غنم بن دوس یمانی است، که از قبیله دوس بن عدنان بن عبدالله بن زهران بن کعب بن حارث بن کعب بن عبدالله بن مالک بن نصر و او سنوءه بن ازد است، ازد از بزرگترین و معروفترین قبیله‌های عرب است، که به ازد بن غوث بن نبت بن مالک بن کهلان از عرب‌های قحطانی منسوب است^(۱).

قول راجح علما این است که اسم ابوهریره در دوران جاهلیت عبد شمس بوده است. وقتی او مسلمان شد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را «عبدالرحمان» نامید چون جایز نیست که انسان را اینگونه نامگذاری کنند که عبد فلان یا عبد فلان چیز، چون انسان فقط عبد و بنده خداست، بنابراین باید عبدالله یا عبدالرحمان نامیده شود^(۲).

(۱) - ن ک جمهرة انساب العرب، ص ۳۵۸ و ۳۶۰، ۳۶۱ و الاستیعاب ۱۷۶۸/۴ و تاریخ ابن خلدون

۲۵۳/۲ و نهاية الارب، ص ۹۱ و ۲۵۳ و معجم قبائل العرب القديمة والحديثة ۳۹۴/۱.

(۲) - المستدرک، ۵۰۷/۳، فردی که در رد ابوهریره کتابی نوشته است دارای نامی است که گذاشتن این اسم به دو علت جایز نیست، اول: از نظر شرعی جایز نیست که اسم کسی را عبد فلانی بنامند چون انسان فقط عبد و بنده خدا می‌باشد بنابراین باید اسم را عبدالله یا عبدالرحمان بگذارند، و ائمه شیعه به صراحت این را بیان کرده‌اند، در صحیح‌ترین کتابشان الکافی که به گفته عبدالحسین قدیمی‌ترین و بهترین و دقیق‌ترین کتابشان است چندین روایات آمده که بهترین نام‌ها اسم‌هایی هستند که به معنی بنده بودن خدا می‌باشند، کلینی از ابن حمید روایت کرده که او با ابا عبدالله؛ در مورد اسم فرزندش مشورت کرده، و او گفته: از نام‌های عبودیت بر او بگذار، ابن حمید گفت: این نام‌ها کدامند؟ گفت: عبدالرحمن. و کلینی از ابی‌جعفر؛ روایت کرده که گفت: راست‌ترین اسم‌ها نام‌هایی هستند که معنی عبودیت را می‌دهند و بهترین اسم‌ها نام‌های انبیاء می‌باشند. مجلسی در شرح این روایت می‌گوید: (اینکه فرمود: «عبودیت» یعنی نام‌هایی که به معنی بنده بودن خدا هستند =

ابوهریره رضی الله عنه به کنیه‌اش معروف است و با آن شناخته می‌شد و کنیه‌اش بر اسمش غالب آمده و تقریباً اسم او به فراموشی سپرده شده بود. حاکم از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده که گفت: من گوسفندان خانواده‌ام را به چرا می‌بردم، روزی بچه‌های گریه وحشی را دیدم و آنها را در آستین گرفته و با خود به خانه

= نه اسم‌هایی چون عبدالعلی و عبدالنبی و امثال آن. و چنین چیزی هم از طریق مخالفین روایت شده که پیامبر ص فرمود: بهترین نام‌ها نزد خدا عبدالله و عبدالرحمن هستند، بدان که علمای ما در مورد اینکه آیا نام‌هایی که به معنی بنده بودن خدا هستند بهترند یا نام‌های پیامبران و ائمه؟ اختلاف کرده‌اند، محقق در شرائع می‌گوید نام‌هایی که به معنی بنده بودن خدا هستند بهترند و بعد از آن نام‌های پیامبران و ائمه قرار دارند، و علامه در کتاب‌هایش نیز از محقق پیروی کرده است، اما ما از دلیل آنها اطلاعی نداریم و این روایت بر آنچه آنها گفته‌اند دلالتی ندارد چون اسمی که از دیگر اسم‌ها راست‌تر باشد به معنی این نیست که از بقیه نام‌ها بهتر باشد بخصوص وقتی که در متن این روایت تصریح شده که اسم‌ها و نام‌های پیامبران برتر و بهترند، و مفهوم این روایت را شهید در اللمعة ذکر کرده است، و ابن ادریس بر آن است که برترین نام‌ها اسم‌های انبیاء و ائمه لا می‌باشند و برترین نام اسم پیامبر ص ماست و بعد از آن نام‌هایی بهترند که به معنی بنده بودن خدا هستند و شهید دوم از او پیروی کرده است و این صحیح‌تر به نظر می‌آید. ن گ مراة العقول فی شرح اخبار الرسول، ۳۱/۲۱.

دوم اینکه: شیعه با گذاشتن اسم‌هایی چون عبدالحسین و عبدالزهراء و ... با ائمه اهل بیت مخالفت نموده‌اند چون اهل بیت اسم خلفای ثلاثه را بر فرزندان خود می‌گذاشتند، علی اسم یکی از فرزندان را ابوبکر و اسم یکی دیگر را عمر و اسم دیگری را عثمان گذاشت و همچنین اسم یکی از فرزندانش عبدالرحمان بود، و پسرش حسن نیز چنین کرد و یکی از پسرانش را ابوبکر نام گذاشت و دوتای دیگر را عمر نامید، و همچنین حسین اسم یکی از پسرانش را ابوبکر و اسم دیگری را عمر گذاشت، و پسر حسین، زین‌العابدین نیز چنین کرد و اسم یکی از فرزندان را عمر و اسم دیگری را عثمان گذاشت و خودش دوست داشت که کنیه‌اش ابوبکر باشد، و همچنین امام کاظم اسم یکی از پسرانش را ابوبکر و اسم دیگری را عمر نامید و کنیه پسرش رضا، ابوبکر بود، اینگونه بوده است نام‌های فرزندان ائمه اهل بیت و اسم هیچ یک از آنان عبدالعلی و عبدالحسن و عبدالحسین نبوده است!!! پس چگونه جایز است که مسلمان نام‌های جاهلیت را بر فرزندان خود بگذارد!! و پیامبر ص نام‌های جاهلیت مانند عبدشمس را تغییر می‌داد، بلکه قرآن اسم عموی پیامبر ص را ذکر نکرده است و کنیه او را نام برده و می‌فرماید: **تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ** (المسد: ۱). چون اسم ابولهب عبدالعزی بود!!

آوردم وقتی آنها صدای گربه را از آغوش من شنیدند، گفتند: ای عبدشمس اینها چه هستند؟ گفتم: بچه گربه‌هایی هستند که آنها را پیدا کرده‌ام، گفتند: پس تو ابوهریره هستی بعد از آن این اسم بر من ماند^(۱).

و ترمذی از ابوهریره روایت می‌کند که گفت: گوسفندان خانواده‌ام را می‌چراندم، گربه کوچکی داشتم، که شب‌ها آن را کنار درخت می‌گذاشتم و روزها آن را با خود می‌بردم و با آن بازی می‌کردم، بنابراین آنها کنیه مرا ابوهریره گذاشتند^(۲).

و ابوهریره می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله مرا اباهر صدا می‌زد و مردم مرا ابوهریره می‌نامند^(۳).

و بنابراین می‌گفت: اگر مرا اباهر بگوئید برایم پسندیده‌تر است از آن که مرا ابوهریره بگوئید^(۴).

اسلام آوردن ابوهریره

ابوهریره در سال هفتم هجری در فاصله خیبر و حدیبیه در سی سالگی مسلمان شد، او سپس همراه پیامبر صلی الله علیه و آله از خیبر به مدینه و در صفة اقامت گزید او همواره با پیامبر صلی الله علیه و آله بود و هر کجا پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رفت ابوهریره هم همراه او به آنجا می‌رفت، و اغلب غذا را با پیامبر صلی الله علیه و آله صرف می‌کرد^(۵).

(۱) - المستدرک، ۵۰۶/۳ با سند صحیح آن را روایت کرده است و ذهبی در مختصر مستدرک آن را بیان داشته است.

(۲) - الترمذی.

(۳) - المستدرک، ۵۰۶/۳ با سند صحیح روایت کرده است و ذهبی آن را تأیید نموده است.

(۴) - المستدرک، ۵۰۷/۳.

(۵) - السنة ومکانتها فی التشريع الاسلامی، مصطفی سباعی.

قوت حافظه

- ابوهریره بر اثر همراهی همیشگی با پیامبر صلی الله علیه و آله از بسیاری گفته‌ها و کارهای پیامبر صلی الله علیه و آله اطلاع یافته بود که دیگران آن را نمی‌دانستند، زمانی که ابوهریره مسلمان شد حافظه خوبی نداشت از این رو این مشکل را با پیامبر صلی الله علیه و آله در میان گذاشت، پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: پوشاک (چادر) را پهن کن و او پوشاک یا جامه را پهن کرد، سپس پیامبر به او گفت: آن را جمع کن و به سینه‌ات بچسبان، ابوهریره چنین کرد و از آن به بعد دیگر هیچ حدیثی را فراموش نمی‌کرد. این داستان را ائمه حدیث مانند بخاری و مسلم و احمد و نسائی ابی‌یعلی و ابی‌نعیم ذکر کرده‌اند.

فصل دوم

ستایش خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه و علما از ابوهریره

خداوند در آیات زیادی اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را ستوده است که نشانگر فضیلت و عدالت آنهاست، در برخی از این آیات فردی از اصحاب مورد ستایش قرار گرفته و در پاره‌ای از این آیات اصحابی که در حادثه یا موضوع خاصی حضور داشته‌اند ستوده شده‌اند، چنان که خداوند از کسانی که زیر درخت در حدیبیه با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت نمودند اعلام رضایت کرده است، و بعضی از آیات در مورد همه اصحاب نازل شده‌اند و شامل هر صحابی می‌شوند، و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز برای اصحاب طلب آموزش نموده و فضیلت و عدالت آنها را بیان داشته است و در بعضی مورد برای افراد خاصی یا گروهی خاصی از آنها دعا و طلب آموزش نموده و یا فضیلت و درستکاری آنها را بیان نموده است.

از جمله آیاتی که شامل همه اصحاب است آیه ۲۹ سوره فتح است که می‌فرماید: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ (الفتح: ۲۹). «محمد فرستاده خدا است، و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند».

و از جمله آیاتی که در آخر نازل شده است این آیه می‌باشد: ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ (التوبه: ۱۱۷). «مسلم خداوند رحمت خود را شامل حال پیامبر و مهاجران و انصار، که در زمان عسرت و شدت (در جنگ تبوک) از او پیروی کردند، نمود؛ بعد از آنکه نزدیک بود دل‌های گروهی از آنها، از حق منحرف شود (و از میدان جنگ بازگردند)؛ سپس خدا توبه آنها را پذیرفت، که او نسبت به آنان مهربان و رحیم

است».

پس ابوهریره یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله است که پاداش صحابی بودن به او می‌رسد و همان عدالتی که قرآن برای اصحاب بیان داشته است شامل او نیز می‌شود. و او افتخار پذیرفتن دعوت و هجرت کردن به سوی خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله را داراست چون او قبل از فتح مکه هجرت نمود، و همچنین زیر پرچم پیامبر صلی الله علیه و آله جهاد کرد و پاداش جهاد را نیز دریافته است و همچنین به خاطر حفظ حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و رساندن آن به دیگران مستحق پاداش است.

و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سوگند به کسی که جان محمد صلی الله علیه و آله در دست اوست از آنجا که به شدت به علم علاقمند هستی می‌دانستم که تو اولین کسی از امت من هستی که مرا در مورد آن می‌پرسی^(۱).

و در روایتی دیگر آمده است: از آنجا که به شدت به یادگیری حدیث علاقمند هستی می‌دانستم که کسی قبل از تو درباره این حدیث از من سؤال نمی‌کند^(۲).

و از ابی سعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ابوهریره ظرفی از علم و دانش است^(۳).

زید بن ثابت می‌گوید: ما گفتیم ای پیامبر خدا! ما از خدا دانشی می‌خواهیم که فراموش نشود، فرمود: در این زمینه جوان دوسی از شما پیشی گرفته است^(۴).

مردی نزد ابن عباس رضی الله عنهما آمد و از او مسئله‌ای را پرسید، ابن عباس به ابوهریره رضی الله عنه گفت: ای ابوهریره به او فتوا بده که مسئله مشکلی برایت پیش آمده^(۵).

(۱) - مسند احمد، ۲۰۸/۱۵.

(۲) - فتح الباری، ۲۰۳/۱ و سیر اعلام النبلاء، ۴۳۰/۲.

(۳) - سیر اعلام النبلاء، ۴۳۰/۲.

(۴) - فتح الباری، ۲۲۶/۱ و سیر اعلام النبلاء، ۴۳۲/۲ و حلیه الأولیاء، ۳۸۱/۱.

(۵) - سیر اعلام النبلاء، ۴۳۷/۲.

شافعی می‌گوید: ابوهریره از همه کسانی که در روزگار او حدیث روایت کرده‌اند حافظه قوی‌تری داشته است^(۱).

و بخاری می‌گوید: حدود هشتصد نفر از علما از او حدیث روایت کرده‌اند، و او در روزگار خودش از همه کسانی که حدیث روایت می‌کردند حافظه قوی‌تری داشته است^(۲).

و ذهبی می‌گوید: امام فقیه مجتهد حافظ و همراه پیامبر صلی الله علیه و آله ابوهریره دوسی یمانی سید و سرور حفاظ^(۳).

و در جایی دیگر می‌گوید: ابوهریره رضی الله عنه در حفظ احادیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده بود و در روایت آن با همان کلمات در رأس همه قرار داشت^(۴).

و همچنین می‌گوید: ابوهریره رضی الله عنه حافظه بسیار قوی داشت و سراغ نداریم که در حدیثی اشتباه کرده باشد^(۵).

و همچنین می‌گوید: او در علم قرآن و سنت و در فقه در رأس همه قرار دارد^(۶).

و می‌گوید: کجا می‌توان فردی یافت که حافظه و دانش فراوانی همچون ابوهریره رضی الله عنه داشته باشد^(۷).

(۱) - الرسالة، ص ۲۸۱، سیر اعلام النبلاء، ۴۳۲/۲.

(۲) - تهذیب التهذیب، ۲۶۵/۱۲، البدایة و النهایة، ۱۰۳/۸.

(۳) - سیر اعلام النبلاء، ۴۱۷/۲.

(۴) - سیر اعلام النبلاء، ۴۴۵/۲.

(۵) - سیر اعلام النبلاء، ۴۴۶.

(۶) - حواله گذشته، ص ۴۴۹.

(۷) - حواله گذشته، ص ۴۳۸.

اصحابی که از ابوهریره روایت کرده‌اند

ابوهریره از بسیاری از صحابه من جمله ابوبکر و عمر و فضل بن عباس و اسامه بن زید و عایشه رضی الله عنها حدیث روایت کرده است. و اما اصحابی که از ابوهریره حدیث روایت کرده‌اند برخی از آنها عبارتند از ابن عباس و ابن عمر و انس بن مالک و وائله بن اسقع و جابر بن عبدالله انصاری و ابویوب انصاری رضی الله عنه.

تابعینی که از او حدیث روایت کرده‌اند

از تابعین دامادش سعید بن مسیب و عبدالله بن ثعلبه، عروه بن زبیر، قبیصه بن ذویب، سلمان اغر، سلیمان بن یسار، عراق بن مالک، سالم بن عبدالله بن عمر، ابوسلمه و حمید پسران عبدالرحمن بن عوف، محمد بن سیرین، عطاء بن ابی رباح، عطاء بن یسار رضی الله عنه و بسیاری دیگر از او روایت کرده‌اند، و چنان که بخاری می‌گوید هشتصد نفر از علما و فقها از او روایت کرده‌اند.

تعداد احادیثی که از او روایت شده است

همه حفاظ حدیث و گردآورندگان مسانید و صحاح و سنن و معاجم و مصنفات، احادیث او را ذکر کرده‌اند، و هیچ کتابی از کتاب‌های معتبر حدیث نیست مگر آن که در آن احادیثی از این صحابی بزرگوار ابوهریره رضی الله عنه ذکر شده است.

و در همه زمینه‌های فقه از قبیل اعتقادات و عبادات و معاملات و جهاد و مناقب و تفسیر و طلاق و نکاح و ادب و دعوات و رقایق و ذکر و تسبیح ... و غیره از او حدیث روایت شده است.

امام احمد بن حنبل در مسند خود (۳۸۴۸) حدیث از او روایت کرده است که بسیاری از آنان تکراری هستند و همچنین مفاهیم بسیاری تکراری است اما کلمات آن فرق می‌کند.

و امام بقی بن مخلد (۲۰۱-۲۷۶هـ) در سند خودش (۵۳۷۴) حدیث از او

روایت کرده است.

مؤلفین کتاب‌های شش‌گانه حدیث و امام مالک در موطا (۲۲۱۸) حدیث از او روایت کرده‌اند. و از این تعداد حدیث (۶۰۹) حدیث در صحیحین روایت شده است که امام بخاری و امام مسلم در (۳۲۶) حدیث اتفاق دارند و (۹۳) حدیث را فقط امام بخاری به تنهایی روایت کرده و مسلم نیز (۱۹۰) حدیث از ابوهریره روایت کرده که در بخاری ذکر نشده است^(۱).

صحیح‌ترین طرقی که از آن طریق از ابوهریره حدیث روایت شده است

از دیدگاه بخاری صحیح‌ترین اسنادی که از ابوهریره روایت شده احادیثی است که ابی‌زناده از اعرج و او از ابوهریره روایت کرده است^(۲).

و از نظر امام احمد صحیح‌ترین احادیثی که به ابوهریره نسبت داده می‌شود احادیثی است که محمد بن سیرین از او روایت کرده است، و بعد از محمد بن سیرین احادیثی که سعید بن مسیب از ابوهریره روایت کرده صحیح هستند. اما از دیدگاه امام علی مدینی صحیح‌ترین طرق احادیث روایت شده از ابوهریره شش تا هستند: ابن مسیب، ابوسلمه، اعرج، ابوصالح، ابن سیرین و طاوس^(۳).

و ابن معین هم صحیح‌ترین احادیثی که از ابوهریره روایت شده‌اند را احادیثی می‌داند که شش نفر روایت کرده‌اند، ابوداود می‌گوید از ابن معین پرسیدم که روایات چه کسانی از ابوهریره درست است؟ ابن معین گفت: روایات ابن مسیب و ابوصالح و ابن سیرین و مقبری و اعرج و ابورافع^(۴)، او در چهار تا با ابن مدینی

(۱) - ن ک الریاض المستطابه، ص ۷۰ و شذرات الذهب، ۶۳/۱.

(۲) - التهذیب، ۲۰۴/۵ و میزان الاعتدال، ۳۶/۲.

(۳) - التهذیب، ۲۱۵/۹.

(۴) - التهذیب، ۲۲۰/۳.

توافق دارد اما اباسلمه و طاوس را مستثنی قرار داده و به جای آن دو مقبری و ابورافع را گذاشته است.

احمد محمد شاکر بررسی کرده و صحیح‌ترین اسناد و طرقی که از آن از ابوهریره روایت شده را بیان کرده است، او روایاتی را صحیح‌تر از همه دانسته که از طرق این شش نفر روایت شده‌اند یعنی از مالک و ابن عیینه و معمر از زهری که از سعیدبن مسیب و او از ابوهریره روایت کرده باشد، و مالک که از ابی‌زناده و او از اعرج و او از ابوهریره روایت کرده باشد، و روایاتی که حماد بن زید از ایوب و او از محمد بن سیرین و او از ابوهریره روایت کند، و روایات معمر از همام بن منبه از ابوهریره، و آنچه یحیی بن ابی‌کثیر از ابی‌سلمه و او از ابوهریره روایت کرده، و احادیثی که اسماعیل بن ابی‌حکیم از عبیده بن سفیان الحضرمی و او از ابوهریره روایت کرده است^(۱).

چرا ابوهریره رضی الله عنه زیاد روایت کرده است؟

ابوهریره دلایل این را که چرا او زیاد حدیث روایت کرده است بیان می‌کرد و می‌گفت: شما می‌گویید ابوهریره زیاد از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث روایت می‌کند، و حال آن که میعاد حضور پیش خداست، و می‌گویند: چرا مهاجرین این احادیث را از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نمی‌کنند، باید بگویم که دوستان مهاجر من با زمین‌های خود مشغول بودند و من فردی فقیر و مستمند بودم که برای آن که شکم خود را سیر کنم همواره همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودم، و با پیامبر صلی الله علیه و آله زیاد هم‌نشینی می‌کردم، و در اوقاتی که مهاجرین حضور نداشتند من در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله بودم، و آنها فراموش می‌کردند و من به خاطر می‌سپردم، و روزی پیامبر صلی الله علیه و آله به ما گفت: چه کسی لباسش را پهن می‌کند تا احادیث خود را در آن بریزم و سپس آن را جمع کند تا

(۱) - مسند احمد، ۱/۱۴۹-۱۵۰.

هیچگاه آنچه را از من می شنود فراموش نکند، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله برایم حدیث گفت و من چادرم (لباسم) را جمع کردم، سوگند به خدا من هیچ حدیثی را که از او می شنیدم فراموش نمی کردم.

ابوهریره رضی الله عنه می گفت: سوگند به خدا اگر این آیه در کتاب خدا نمی بود من هیچ حدیثی را برای شما بیان نمی کردم و آنگاه این آیه را تلاوت می کرد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ ۖ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعِينُونَ﴾ (البقره: ۱۵۹).

«کسانی که دلایل روشن، و وسیله هدایتی را که نازل کرده ایم، بعد از آنکه در کتاب برای مردم بیان نمودیم، کتمان کنند، خدا آنها را لعنت می کند؛ و همه لعن کنندگان نیز، آنها را لعن می کنند».

ابوهریره رضی الله عنه مردم را به نشر و گسترش علم و دروغ نسبت ندادن به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دعوت می داد، او در این مورد از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کرد که فرمود: «هر کس از علم و دانشی پرسیده شد و آن را پنهان کرد روز قیامت لگامی از آتش بر دهان او زده خواهد شد».

و همچنین از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کرد که فرمود: «هر کس از روی عمد بر من دروغ بندد خودش را برای آتش جهنم آماده کند».

اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله شهادت می دادند که ابوهریره احادیث زیادی از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده و فراگرفته است، و این شهادت ها هر نوع تردید و گمان در مورد کثرت احادیث او، را دفع می کند، و حتی برخی از اصحاب از ابوهریره رضی الله عنه حدیث روایت کرده اند چون ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث شنیده و آنها نشنیده اند، از آن جمله اینکه مردی پیش طلحه بن عبیدالله آمد و گفت: ای ابامحمد آیا این یمنی - یعنی ابوهریره - از شما به حدیث پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آگاه تر است؟ ما احادیثی از او می شنویم که از شما نمی شنویم، یا اینکه او چیزهایی به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می دهد

که نگفته است؟ طلحه گفت: اما در مورد اینکه او احادیثی شنیده که ما نشنیده‌ایم شکی نیست، چون ما خانه و گوسفند و کار داشتیم و صبح و شام پیش پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آمدیم، و او مستمند و مهمان خانه پیامبر صلی الله علیه و آله بود و دستش در دست پیامبر صلی الله علیه و آله بود پس ما شک نداریم که او احادیثی شنیده که ما نشنیده‌ایم، و کسی که از پیامبر صلی الله علیه و آله احادیثی روایت کند که نگفته است خیری در او نیست، و در روایتی دیگر گفت: ما هم مثل او این احادیث را شنیده‌ایم اما او حفظ کرد و ما فراموش کردیم.

اشعث بن سلیم از پدرش روایت می‌کند که گفت: از ابویوب انصاری شنیدم که از ابوهریره حدیث روایت می‌کرد، به او گفتند: تو همراه و یار پیامبر صلی الله علیه و آله هستی و آنگاه حدیث او را از ابوهریره روایت می‌کنی؟ ابویوب گفت: ابوهریره چیزهایی شنیده که ما نشنیده‌ایم، و اینکه حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله را از او روایت کنم پسندیده‌تر است از آن که از خود پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کنم - یعنی چیزی را که از او نشنیده‌ام از او روایت کنم.

و از طرفی از آن جا که ابوهریره رضی الله عنه جرأت می‌کرد از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کند این امر فرصت را برای او مهیا کرد تا بسیاری چیزها را بداند که یارانش از آن خبر نداشتند، هر اشکالی برای ابوهریره پیش می‌آید بی‌درنگ پیامبر صلی الله علیه و آله را از آن می‌پرسید، در حالی که دیگران چنین نمی‌کرد، ابی‌بن کعب می‌گوید: ابوهریره رضی الله عنه جرأت می‌کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله را از چیزهایی می‌پرسید که ما ایشان صلی الله علیه و آله را از آن نمی‌پرسیدیم.

و همچنین ابوهریره از اصحابی که پیش‌تر از او اسلام آورده بودند می‌پرسید و در طلب علم درنگ نمی‌کرد، بلکه ابوهریره در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله همواره به دنبال علم و دانش بود.

و ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «کسی که خداوند برایش اراده خیر داشته باشد او را در دین فقیه و آگاه می‌گرداند».

از این رو ابوهریره خیر را دوست می‌داشت و برای آن تلاش می‌کرد و در این راه درنگ و تاخیر از خود نشان نمی‌داد، و او همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بود تا از پیامبر صلی الله علیه و آله سخنی بیاموزد و پندی بگیرد^(۱).

بیماری و وفات ابوهریره رضی الله عنه

وقتی زمان مرگ ابوهریره رضی الله عنه فرارسید گفت: بر جسد من خیمه برنیافراشید و به دنبال جنازه‌ام آتش روشن نکنید و خیلی زود مرا به سوی قبر ببرید، چون از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده‌ام که می‌گفت: هر گاه مرد صالح - یا مؤمن - را روی تابوت بگذارند می‌گویند: مرا به سوی قبر ببرید، و هر گاه مرد کافر - یا فاسق - را روی تابوت بگذارند می‌گویند: وای بر من مرا به کجا می‌برید؟

ابوهریره رضی الله عنه در سال (۵۸هـ) درگذشت و در همین سال ام‌المؤمنین عایشه نیز چشم از جهان فرو بست.

(۱) - ابوهریره راوی اسلام، نویسنده عجاج، ص ۱۱۷-۱۲۱.

باب دوم رد بر شبهات اهل بدعت و مخالفان که پیرامون ابوهریره رضی الله عنه و احادیث او ارائه می‌کنند

این بود ابوهریره که در صفحات گذشته او را شناختیم، دوران پیش از اسلام بعد از اسلامش و هجرت و همراهی او با پیامبر صلی الله علیه و آله را بیان کردیم، او همراه و یار امین پیامبر صلی الله علیه و آله و شاگرد کوشای ایشان بود همواره با پیامبر صلی الله علیه و آله همراه بود و در غم‌ها و شادی‌ها رسول خدا صلی الله علیه و آله شریک بود، به سنت مطهر پایبند بود و در جوانی و پیری پرهیزگاری و تقوا نشان بارز او بود ...

و همچنین به جایگاه علمی، و کثرت حدیث او و قوه حافظه‌اش و مقام او در میان اصحاب و یارانش و ستایش علما از او، به همه اینها پی بردیم.

این بود ابوهریره‌ای که در طی کاوش‌ها و بررسی‌های دقیق تاریخ او را می‌شناسیم و تاریخ اینگونه او را به ما معرفی کرده است، اما برخی کینه‌توزان و کوردلان دوست ندارند ابوهریره را در چنین جایگاه والایی ببینند از این رو امیال و هوای نفس آنها را بر آن داشته است تا سیمای غیر واقعی از این صحابی بزرگوار ترسیم کنند و بنمایانند، بنابراین آنها می‌گویند که هدف ابوهریره رضی الله عنه از همراهی پیامبر صلی الله علیه و آله سیر کردن شکمش بوده است و آنها امانتداری ابوهریره را خیانت و کرم و سخاوت او را ریاکاری و حفظ او را دروغ‌سازی و احادیث فراوانی را که او از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است دروغ و افترا می‌دانند، و آنها به ابوهریره به خاطر فقر و تنگدستی‌اش طعنه می‌زنند و تواضع او را ذلت و خواری می‌دانند و شوخی او را یاوه‌گویی تعبیر می‌کنند و امر به معروف و نهی از منکر او را نوعی توطئه برای عوام‌فریبی قلمداد می‌کنند، و می‌گویند او با دوری از فتنه‌ها در واقع می‌خواست گروهی دیگر تشکیل دهد، و هر جا که ابوهریره سخنی می‌گفته است می‌گویند به خاطر فرصت‌طلبی چنین گفته است، و خلاصه اینکه

آنها ابوهریره را ساخته و پرداخته اموی‌ها می‌دانند و می‌گویند اموی‌ها بوسیله ابوهریره می‌خواستند به اهداف سیاسی خود دست یابند، از این رو ابوهریره به دروغ حدیث می‌گفت و به ناحق سخنانی را به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نسبت می‌داد!! در صفحات آینده یاوه‌گویی‌های و تهمت‌ها و شبهاتی که این کوردلان ذکر می‌کنند بیان می‌شود و به آن پاسخ می‌دهیم، از شبهاتی که عبدالحسین در کتابش ابوهریره ذکر کرده آغاز می‌کنیم و پاسخ آن شبهات را می‌دهیم.

فصل اول پاسخ به تهمت‌های عبدالحسین شرف‌الدین موسوی

عبدالحسین در مقدمه کتابش «ابوهریره»، ص ۵ می‌گوید: این بررسی زندگی یک صحابی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله احادیث زیادی روایت کرد و در روایت حدیث افراط نموده است، و در صحاح اهل سنت و در همه مسانیدشان احادیث او را بیش از حد روایت کرده‌اند، و این کثرت روایت، ما را بر آن داشت تا علت و منبع این کار را بررسی کنیم چون که این روایات با زندگی دینی و عقلی ما ارتباط مستقیم دارد و اگر هم چنین چیزی نمی‌بود ما به بررسی و اسباب این روایات نمی‌پرداختیم و آن را مورد بررسی قرار نمی‌دادیم و نیازی نبود که به این احادیث و راوی آن توجه کنیم.

اما چه کنیم که فقهای این گروه بزرگ و متکلمین آنها در بسیاری از احکام دین و در فروع و اصول آن بدون فکر و اندیشه به این احادیث استدلال کرده‌اند، در حقیقت نباید این کار اهل سنت شگفت‌انگیز باشد چون که آنها معتقدند همه اصحاب عادل‌اند، ولی از آن جا که چنین اصلی دلیلی ندارد چنان که در جایش توضیح داده شده است بنابراین چاره‌ای نداشتیم جز اینکه این فرد و روایت‌هایش را از نظر کمی و کیفی مورد بررسی قرار دهیم تا در مورد احادیثی که متعلق به احکام فرعی و اصلی الهی است و او روایت کرده آگاه باشیم.

بنابراین به ناچار زندگی این صحابی (ابوهریره) و احادیث او را مورد بررسی قرار دادیم. و اینجانب بیش از حد بررسی و کاوش نمودم و بعد از تلاش و بررسی حقیقت را در قالب این کتاب ارائه داده‌ام.

تاریخ زندگی ابوهریره و تحلیل وضعیت روانی او را در این کتاب به شما عرضه می‌داریم، و همه ابعاد شخصیتی او و ماهیت و حقیقت او را کاملاً در این

کتاب ارائه می‌دهیم تا شما کاملاً او را بشناسید.

و وقتی در احادیث ابوهریره دقت نمودیم و از نظر کمی و کیفی آن را زیر ذره‌بین گذاشتیم به خدا سوگند چاره‌ای جز اعتراض بر همه احادیث او نداشتیم. و هر کس آزاد و بی‌طرفانه به این همه احادیثی که ابوهریره روایت کرده که تعداد آن از مجموع احادیثی که خلفای اربعه و امهات المؤمنین و همه زنان و مردان هاشمی روایت کرده‌اند بیشتر است نگاه کند، هرگز آن را نمی‌پذیرد. و چگونه فرد بی‌سوادی که بعدها مسلمان شد و مدت کمی همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بود می‌تواند تعدادی از احادیث را به خاطر بسپارد که خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان پیشگام آن تعداد را حفظ نکرده‌اند. و ما اگر با مقیاس علمی و فنی به قضیه نگاه کنیم می‌بینیم که معیارهای علمی آنچه را که این راوی افراطی روایت کرده تا حد زیادی قبول ندارند. و سنت بسی برتر از آن است که علف‌های خارداری را به آغوش بگیرد که ابوهریره بوسیله آن وجدان‌های حرفه‌ای و تخصصی را دچار عذاب کرده است و پس سنت بالاتر از آن است که با چنین روایاتی که معیارهای علمی را زیر پا می‌گذارد سیمای پاکش آلوده گردد و به پیامبر صلی الله علیه و آله و امتش توهین شود....

آری صحابی بودن فضیلت بزرگی است اما اصحاب معصوم نیستند و در میان آنها افرادی عادل و دستکار و اولیا و برگزیده و صادق‌اند که این دسته علما و بزرگان اصحاب به شمار می‌روند، و از طرفی در میان اصحاب افرادی مجهول‌الحال و منافق و جنایتکار بوده‌اند که قرآن به صراحت این مطلب را بیان می‌کند و می‌گوید: ﴿وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ﴾

(۱) - (و من اهل المدینه) منظور این نیست که آنها از صحابه هستند، منافقان از اهل مدینه هستند و بعضی از منافقان از جاه‌های دیگر می‌باشند، اما صحابی بودن و منافق بودن با هم جمع نمی‌شوند و اینکه در مدینه افراد منافقی بوده باشد اشکال ندارد چون از اهل مکه و مدینه نیز افرادی بوده که =

(التوبه: ۱۰۱). «و از اهل مدینه (نیز)، گروهی سخت به نفاق پای بندند. تو آنها را نمی‌شناسی، ولی ما آنها را می‌شناسیم».

بنابراین افراد عادل اصحاب حجت هستند و در مورد کسانی که وضعیت و حالت ناشناخته‌ای داشته‌اند تحقیق می‌کنیم، و آن دسته از اصحاب که جنایتکار بوده‌اند ارزشی ندارند و حدیثشان هم ارزشی ندارد. این است نظریه ما در مورد راویان حدیث چه صحابی باشند و چه غیر از صحابی. و قرآن و سنت همین نظریه را تأیید می‌کند، از این رو آنان که حدیث جعل می‌کرده‌اند اگر هم لفظ صحابی بر آن اطلاق شود ما از آنها نخواهیم گذشت و مخدوش بودن عدالت آنها را بیان می‌کنیم، چون اگر از آنها بگذریم به خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم و بندگان خدا خیانت کرده‌ایم، و علما و بزرگان و صدیقان و صالحان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و عترت او که آن را به منزله کتاب قرار داده و آن را الگویی برای خردمندان قرار داده است برای ما کافی هستند.

بنابراین گرچه ما در مقدمات قضیه اختلاف داریم در نتیجه آن متفق هستیم به این صورت که جمهور (اهل سنت) از ابوهریره و سمره بن جندب و مغیره و معاویه و ابن عاص و مروان و امثالشان می‌گذرند و آنها را عادل می‌دانند و می‌گویند چون آنها از زمره اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستند باید به خاطر تقدیس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنها را عادل دانست. و ما از اینها به خاطر تقدیس و پاک کردن دامن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سنت او انتقاد می‌کنیم و هر فرد آزادی فرق حقیقت و تقدیس و تعظیم را می‌داند.

و بدیهی است که با تکذیب هر کسی که چیزی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کند که باورنکردنی است پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیشتر مورد تعظیم و تقدیس قرار می‌گیرد و منطق علمی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از پرچمداران علم و شریعت خواسته و از دروغ گفتن بر او برحذر داشته و به جهنم تهدید کرده است، با چنین تکذیبی بیشتر سازگاری دارد.

= کافر و طاغوتی بوده‌اند. و نصوص زیادی در مورد عدالت اصحاب در قرآن و سنت بیان شده است.

من این پژوهش را در قالب کتابم - ابوهریره - خالصانه ارائه می‌دهم تا سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را مورد پالایش قرار دهم و همچنین دامان پیامبر صلی الله علیه و آله بزرگ و فرزانه را از دروغ‌ها پاک کنم.

پاسخ به عبدالحسین

اینکه او می‌گوید که ابوهریره بیش از حد حدیث روایت کرده و افراط نموده، دروغ است، ابوهریره حافظ حدیث بود و او کسی بود که بعد از وفات سران و بزرگان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله، مفتی امت بود که به آنها فتوا می‌داد و بعد از آن که اصحاب به کشورهای دیگر رفتند که به مردم آن مناطق دین بیاموزند ابوهریره به همراه کسانی دیگر از اصحاب که در مدینه مانده بودند مرجع دینی مسلمین بود، در مطالبی که بعداً بیان خواهد شد مفصلاً به این اعتراض و تهمت عبدالحسین پاسخ خواهیم داد، اما باید در اینجا اشاره کنیم که ابوهریره در روایت حدیث افراط نکرده است بلکه او از دیگر علمای صحابه بود که از او استفتاء می‌شد. و او فتوا می‌داد و از او سؤال می‌پرسیدند و او جواب می‌داد، پس او نه در دوران خلفای راشدین و نه بعد از آنها افراط نکرده است، بلکه مسلمین به او اعتماد داشتند و جایگاه او را می‌دانستند از این رو او را در جایگاه شایسته‌اش قرار می‌دادند، و چه بسیار افرادی بودند که مسافت‌های طولانی را طی می‌کردند تا به دیدار ابوهریره بیایند و چه بسیار کسانی از خود مدینه بودند که برای پرسیدن مسئله‌ای یا حدیثی پیش بزرگان اصحاب نمی‌رفتند و نزد ابوهریره رضی الله عنه می‌آمدند.

پس ابوهریره از پیش خود حدیث زیاد نگفته است، بلکه مردم به حفظ او اعتماد داشتند بنابراین می‌کوشیدند تا از چشمه دانش او بهره ببرند، پس ابوهریره چه گناهی کرده است، و حال آن که ابن عمر و طلحه بن عبیدالله و زبیر و دیگران به علم و حفظ او شهادت داده‌اند، و آنگاه که مردم فکر کردند که او زیاد حدیث می‌گوید خودش گفت: اگر من حفظ کرده‌ام و آنها فراموش کرده‌اند چه گناهی دارم.

در منابع شیعه (البحار، ۱۳/۱۸) باب معجزات النبی فی استجابة دعائه به نقل از الخرائج آمده است: که ابوهریره به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: احادیث زیادی از تو می شنوم و فراموش می کنم، پیامبر فرمود: لباست را پهن کن، ابوهریره می گوید: لباسم را پهن کردم آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله دستش را در آن گذاشت و گفت: لباست را جمع کن و من آن را جمع کردم از آن به بعد من فراموش نمی کردم.

اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای ابوهریره رضی الله عنه دعا کرده که خداوند به او حافظه قوی بدهد ابوهریره چه گناهی کرده است؟!

مؤلف می گوید: که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای علی دعا کرد که خداوند به او فهم و حافظه بدهد، از آن پس حتی آیه را از کتاب خدا را فراموش نکرد.

در بحارالانوار، ۱۳۹/۴۰ باب ۹۳ آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله هزار باب به او آموخت!! سلیم بن قیس از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند که گفت: من هر گاه از پیامبر صلی الله علیه و آله می پرسیدم مرا جواب می داد، و اگر سؤال نمی کردم خودش به من می گفت، پس هیچ آیه ای در هیچ جایی نه در شب نه در روز نه در آسمان و نه در زمین و نه در دنیا و نه در آخرت و نه در بهشت و نه در جهنم و نه در دامنه و نه بر کوه و نه در تاریکی و نه در روشنائی نازل نشده مگر آن که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را برایم خوانده است و به من املاء کرده است و من آن را با دست خود نوشته ام، و تفسیر آن و محکم و متشابه و عام و خاص آن را به من آموخته است، و به من آموخته که آیه در کجا و چگونه و در مورد چه کسانی نازل شده است، پیامبر صلی الله علیه و آله برایم دعا کرد که خداوند به من فهم و حافظه بدهد، بنابراین هیچ آیه از کتاب خدا را فراموش نکرده ام، و فراموش نکرده ام که در کجا نازل شده است.

اگر پیامبر صلی الله علیه و آله برای علی رضی الله عنه دعا کرده است که خداوند به او حافظه بدهد علی چه گناهی کرده است؟! و اگر طبق ادعای شیعه ها پیامبر صلی الله علیه و آله به او هزار باب یا هزار کلمه آموخته است او چه گناهی دارد؟!

ثمالی از ابی جعفر روایت می کند که گفت: علی علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

هزار باب به من آموخت که از هر بابی هزار باب گشوده می‌شود!! و در روایتی دیگر آمده است، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هزار کلمه به علی آموخت که از هر کلمه هزار کلمه دیگر گشوده می‌شود^(۱).

و محمدمهدی در کتاب خود «الجامع لرواة وأصحاب الإمام الرضا»، ۲۴۴/۱ نقل می‌کند که امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: نزدیک شوید زیرا علم پخش می‌شود و می‌جوشد، و شکمش را دست می‌کشید!! و می‌گفت: این شکم از غذا پر نشده بلکه از علم و دانش پر شده است!!...».

و نجاشی در رجال، ۳۹۹/۲-۴۰۰ در شرح حال هشام بن محمد بن السائب می‌گوید: او به فضل و علم معروف و در مذهب ما تخصص داشت و حدیث مشهوری دارد که می‌گوید: به مشکل و بیماری بزرگی گرفتار شدم علم و دانش خود را فراموش کردم آنگاه نزد جعفر بن محمد علیه السلام آمدم و نشستم او در یک کاسه علم را به خورد من داد آنگاه علم و دانشم به من بازگشت... .

آیا با توجه به چنین روایاتی عجیب نیست که مؤلف به کثرت احادیث ابی‌هریره و دانش او اعتراض کند؟!!

سپس عجیب این است که در قرن بیستم کسی به چنین اعتراضی لب بگشاید!!، آیا قوه حافظه انسان و بخصوص عرب‌ها تعجب دارد؟ عرب‌ها چندین برابر آنچه ابوهریره حفظ کرده بود حفظ داشتند. آنها قرآن کریم و حدیث و اشعار را از حفظ داشتند، مؤلف (امین) در مورد اینها چه می‌گوید؟ در مورد اینکه ابوبکر نسب‌های عرب‌ها را از حفظ داشت چه می‌گوید؟

در مورد اینکه عایشه رضی الله عنها اشعار عرب‌ها را از حفظ داشت چه می‌گوید؟ و این جاهل و نادان در مورد حماد که از همه مردم تاریخ عرب‌ها و اشعار و اخبار و نسب و لغت‌هایشان را بیشتر می‌دانست چه می‌گوید؟ و چه می‌گوید

(۱) - البحار، ۱۳۱/۴۰ و ص ۱۳۳.

وقتی که آگاه شود که او برای هر حرفی از حروف الفبا صد قصیده بزرگ از اشعار زمان جاهلیت می سرود علاوه بر اشعار مقطعات و اشعار دوران اسلام؟ چه می گوید آقای عبدالحسین در مورد حافظه امام بخاری، او صد هزار حدیث صحیح از حفظ داشت، و دویست هزار حدیث غیرصحیح، و او کتابش را از میان ششصد هزار حدیث جمع آوری کرد. چه می گوید درباره حفظ ابن عقده که یکصد و بیست هزار حدیث از حفظ داشت!!

آیت الله گلپایگانی در کتابش انوار الولاية، ص ۴۱۵ در تحقیق سند حدیث شریف می گوید: (شیخ طوسی می گوید: از جماعتی شنیدم که از او حکایت می کردند که او گفت: یکصد و بیست هزار حدیث را همراه با سندهای آن حفظ دارم!! و سیصد هزار حدیث را به خاطر دارم!!^(۱)).

مشکل عبدالحسین این است که در هر صفحه ای از صفحات کتابش دروغ می گوید و فریب می دهد، او ادعا می کند که ابوهریره بیش از حد حدیث روایت کرده است، اما فراموش می کند یا خودش را به فراموشی می زند که ائمه او که آنها معتقد به عصمتشان هستند و راویان آنها از ائمه چندین برابر ابوهریره حدیث روایت کرده اند و در روایت حدیث افراط کرده اند و کتاب های چهارگانه یا اصول چهارگانه اشان افراط کرده اند.

علاوه بر فصل گذشته که مجلسی در بحارالانوار آورده که در آن از صفحه ۱۲۷ تا ص ۲۰۰ حدیث ذکر کرده است آنها ادعا می کنند که به همین مقدار از ائمه شان روایت شده است.

(۱) - و شرح حال او را در رجال النجاشی، ۱/۲۴۰، ش ۲۳۱ نگاه کنید.

افراط راویان شیعه

عالم معروف شیعه ابوالعباس نجاشی در کتاب رجال خود که معروف به رجال نجاشی می‌باشد می‌گوید که ابان بن تغلب سی هزار حدیث از امام جعفر صادق روایت کرده است^(۱)، و مؤلف کتاب ابوهریره در کتاب دروغین خود المراجعات این مطلب را نقل کرده است^(۲).

عبدالحسین در کتاب المراجعات می‌گوید: (یکی از آنها فقیه محدث و مفسر و اصولی لغت‌دان معروف ابوسعید ابان بن تغلب رباح جریری است، او از ثقه‌ترین افراد بود، ائمه ثلاثه را ملاقات نمود و از آنها علوم و احادیث فراوانی روایت نمود، و او فقط از امام صادق سی هزار حدیث روایت کرده است!! «چنان که میرزا محمد در کتابش منتهی المقال در شرح حال ابان گفته است...»^(۳).

و عبدالحسین می‌گوید: (صادق به ابان بن عثمان گفت که ابان بن تغلب از من سی هزار حدیث روایت کرده است!! شما آن احادیث را از من روایت کنید)^(۴).
و بلکه بیشتر راویان ثقه آنها چندین برابر این تعداد روایت کرده‌اند.

محمد بن مسلم بن رباح: که یکی از راویان مهم شیعه می‌باشد می‌گوید که امام باقر را در مورد سی هزار حدیث پرسید!! و از صادق شانزده هزار حدیث فراگرفته است!!^(۵).

جابر بن یزید جعفی: یکی از راویان افراطی شیعه که بیش از حد حدیث روایت کرده است جابر بن یزید جعفی است، از بس که احادیث فراوانی از معصومین در دل او بود

(۱) - رجال النجاشی، ۷۸/۱-۷۹ و خاتمة وسائل الشیعة، ۱۱۶/۲۰.

(۲) - در مورد کتاب مراجعات در آینده بحث خواهیم کرد.

(۳) - المراجعات عبدالحسین، ش ۱۱۰، ص ۷۲۲ با تحقیق حسین الرضی.

(۴) - المراجعات، ۷۲۳ و ن ک رجال النجاشی، ص ۹.

(۵) - رجال الکشی، ص ۱۶۳، خاتمة الوسائل، ۳۴۳/۲۰.

دیوانه می‌شد و به قبرستان می‌رفت و احادیث معصومین را آنجا دفن می‌کرد!!

کشی از جابر جعفی روایت می‌کند که گفت: ابوجعفر رضی الله عنه هفتاد هزار حدیث برای من بیان کرد!! که به هیچ کس این احادیث را نگفتم و نخواهم گفت، جابر می‌گوید به ابوجعفر رضی الله عنه گفتم: فدایت شوم با در میان گذاشتن اسرار خود بار سنگینی بر دوش من گذاشته‌ای!! که من برای هیچ کسی آن را بیان نخواهم کرد!! گاهی دلم به جوش می‌آید و دیوانه می‌شوم!! ابوجعفر گفت: ای جابر هر گاه چنین شدی به قبرستان برو و گودالی بکن و سرت را پایین بیاور و در آن قرار بده و سپس بگو محمد بن علی چنین حدیث برای من گفت و فلان گفت^(۱).

و کشی از جابر جعفی روایت می‌کند که گفت: پنجاه هزار حدیث می‌دانم که هیچ کس آن را از من نشنیده است^(۲).

و حر عاملی در خاتمه الوسائل می‌گوید: «که او هفتاد هزار حدیث!! از باقر روایت کرده است و یکصد و چهل هزار حدیث در مجموع روایت کرده است!!، و هیچ کسی از جابر بیشتر از ائمه حدیث روایت نکرده است^(۳).
و عبدالحسین از این راوی‌های افراطی که بیش از حد حدیث روایت کرده‌اند در کتاب ساختگی‌اش المراجعات نام برده و از آنها دفاع کرده و آنان را ستوده است.

پس ای عقلا در حقیقت چه کسی در روایت حدیث افراط کرده است؟! ابوهریره یا روایان شیعه؟

و اما اینکه او در کتابش گفته است که صحاح و سایر مسانید اهل سنت بیش از حد احادیث ابوهریره را روایت کرده‌اند، این سخن او ستم و ظلم است و ما با

(۱) - رجال الکشی، ص ۱۹۴.

(۲) - الکشی، ص ۱۹۴.

(۳) - خاتمة الوسائل، ۱۵۱/۲۰.

او موافق نیستیم و هیچ انسان منصفی این گفته او را نمی‌پذیرد و این ادعا دروغی واضح و آشکار است، چون در حقیقت افراط در روایت حدیث کاری است که در صحاح شیعه انجام گرفته است چنان که خود عبدالحسین به این امر اعتراف دارد! او در کتاب دروغین خود المراجعات می‌گوید: (و بهترین کتاب‌های حدیث کتاب‌های چهارگانه می‌باشند که در اصول و فروع از گذشته تا کنون مرجع امامیه به شمار می‌روند، و این کتاب‌ها عبارتند از: (الکافی، التهذیب، الاستبصار و من لا یحضره الفقیه، و احادیث این کتاب‌ها به تواتر روایت شده‌اند و قطعاً صحیح هستند، و کافی بزرگترین و بهترین و صحیح‌ترین این چهار کتاب می‌باشد که در آن شانزده هزار و صد و نود و نه حدیث روایت شده است، که تعداد احادیث آن از همه احادیثی که در صحاح سته روایت شده بیشتر می‌باشد، چنان که شهید در الذکری و دیگر بزرگان این مطلب را بیان کرده‌اند)^(۱).

بنگرید که او می‌گوید: (تعداد احادیث کافی از همه احادیثی که در صحاح سته روایت شده بیشتر است)!

پس ای عقلا کتاب‌های شیعه در روایت حدیث افراط کرده‌اند یا کتاب‌های اهل سنت؟!

هر حدیثی که در کتاب‌های اهل سنت روایت شده مورد بررسی قرار گرفته است و در آن تحقیق شده و زندگی راوی و رفتار و قوت حافظه‌اش نیز مورد بررسی قرار گرفته است. و حدیث هیچ کسی پذیرفته نیست مگر بعد از آن که به عدالت او یقین پیدا کرده‌اند، و همه راویان و همه متون احادیث مورد نقد و بررسی قرار گرفته‌اند، و علمای اهل سنت روایت را به قرآن و سنت عرضه می‌کردند تا به صحت حدیث دقیقاً پی ببرند، و بعضی از علمای اهل سنت احادیث متضاد با یکدیگر را جمع‌آوری می‌کردند و مورد بررسی و مقایسه قرار

(۱)-المراجعات، ش ۱۱۰، ص ۷۲۹.

می‌دادند تا حقیقت و راه درست مشخص شود، بنابراین صحاح بر اساس معیارهای دقیق علمی نوشته شده‌اند که سند و متن هر حدیث مورد بررسی قرار گرفته است در صورتی که در مورد کتاب‌های حدیث شیعه چنین کاری نشده است، استاد عبدالله فیاض در کتابش *الاجازات العلمیة عند المسلمین* می‌گوید: (چنین به نظر می‌رسد که حدیث‌سازی توسط شیعه‌های افراطی گذشته و قرار دادن آن در کتاب‌های شیعه‌های معتدل با کشته شدن مغیره بن سعید^(۱) (در سال ۱۱۹هـ) پایان نیافته است ... و در آغاز قرن سوم هجری این کار نیز انجام می‌شده است که از طرفی نشانگر عمق حرکت افراطی و از طرفی دیگر نشانه ادامه آن می‌باشد...).

و استاد عبدالله فیاض می‌گوید: (شایسته است بگویم که هیچ پالایش و پاک‌سازی فراگیری در کتاب‌های حدیث شیعه صورت نگرفته است به آن صورتی محدثین اهل سنت انجام داده‌اند که به دنبال تحقیقات و تلاش‌های آنان صحاح سته معروف پدید آمدند و به علت نبود کار پاک‌سازی و تحقیق در کتاب‌های حدیث شیعه دو چیز در کتاب‌های حدیث شیعه باقی مانده است:

اول: باقی ماندن احادیث ضعیف در کنار احادیث معتبر.

دوم: سرایت و ورود احادیث شیعه‌های افراطی در برخی از کتاب‌های حدیث شیعه، با اینکه ائمه شیعه و علمایشان به این خطر آگاه بودند و تلاش کردند که آن را در نطفه خفه کنند اما از آن جا که پاک‌سازی فراگیری در کتاب‌های حدیث شیعه انجام نشده است آنها موفق به انجام این کار نشدند^(۲).

و این بر خلاف کتاب‌های حدیث اهل سنت است که آنها کتاب‌های خود را

(۱) - مامقانی در مقدمه‌ای کتابش *تنقیح المقال* آورده است که مغیره بن سعید گفت: حدود صد هزار حدیث ساختگی را در روایات شما ذکر کرده‌ام.

(۲) - *الاجازات العلمیة عند المسلمین*، ص ۹۸.

از احادیث دروغین پاک‌سازی نموده‌اند و مجموعه بزرگی در مورد احادیث موضوع و دروغین تألیف کرده‌اند، چنان که حافظ جوزجانی متوفای سال ۵۴۳هـ اولین کتاب درباره احادیث موضوع تألیف نمود و آن را «الاباطیل» نام گذاشت، سپس بعد از او حافظ ابن جوزی متوفای سال ۵۹۷هـ کتابی به نام الموضوعات تألیف کرد و سپس بعد از او صاغانی لغوی متوفای سال ۶۵۰هـ دو رساله در این مورد به رشته تحریر درآورد، و بعد از او سیوطی متوفای ۹۱۰هـ در این مورد کتاب‌هایی نوشت به نامهای (النکت البدیعات، والوجیز، واللالی المصنوعة، والتعقبات) سپس محمد بن یوسف بن علی شامی صاحب السیره متوفای سال ۹۴۲هـ کتابی به نام الفوائد المجموعه فی بیان الاحادیث الموضوعه تألیف کرد، و سپس علی بن محمد بن عراق متوفای سال ۹۶۳هـ در این مورد کتابی به نام (تنزیه الشریعة المرفوعة عن الأخبار الشنیعة الموضوعة) تألیف کرد. و بعد از او محمد بن طاهر هندی متوفای ۹۸۶هـ تذکرة الموضوعات را نوشت، سپس ملاعلی قاری متوفای سال ۱۰۱۴هـ کتاب تذکرة الموضوعات را تألیف کرد.

و بعد از او شیخ سفارینی حنبلی متوفای سال ۱۱۸۸هـ کتاب الدرر المصنوعات فی الاحادیث الموضوعات را تألیف کرد و بعد از او قاضی شوکانی متوفای سال ۱۲۵۰هـ کتابی به نام الفوائد المجموعه فی الاحادیث الموضوعه نوشت و ابی المحاسن محمد بن خلیل متوفای ۱۳۰۵هـ کتابی به نام «اللؤلؤ الموضوع فیما قیل لا أصل له أو بأصله موضوع» نوشت. و محمد البشیر ظافر ازهری متوفای ۱۳۲۵هـ کتابی دارد به نام «تحذیر المسلمین من الاحادیث الموضوعه علی سید المرسلین».

و همچنین کتاب‌هایی وجود دارد که احادیث موضوع و دروغین در آن جمع‌آوری شده است مثل کتاب «التذکرة» تألیف مقدسی، و کتاب المغنی عن الحفظ والکتاب تألیف عمر بن بدر موصلی متوفای ۵۴۳هـ و همچنین او کتابی

دارد به نام «العقيدة الصحيحة في الموضوعات الصريحة».

و کتاب‌های وجود دارد که در آن احادیث موضوع زیاد بیان شده‌اند از آن جمله می‌توان به تخریج احادیث الاحیاء تألیف عراقی و مختصر آن از صاحب قاموس و «المقاصد الحسنة في الأحاديث الدائرة على الأسننة» تألیف سخاوی اشاره کرد.

و حافظ ابن قیم رساله‌ای دارد به نام «المنار» که در آن بحث‌هایی در مورد حدیث موضوع و امثال آن بیان شده است. و در عصر حاضر علامه معاصر شیخ آلبنانی رحمته الله کتاب بزرگی در چند جلد در این مورد تألیف کرده و آن را «سلسلة الأحاديث الموضوعة» و «سلسلة الأحاديث الصحيحة» نامیده است.

به خلاف کتاب‌های حدیث شیعه که در معرض چنین تحقیقی قرار نگرفته‌اند، و در کنار احادیث صحیح، احادیث موضوع و دروغین زیادی جای داده شده است و بلکه تا به امروز شیعیان کتاب مفصلی در شناخت احادیث موضوع تألیف نکرده‌اند با اینکه افرادی چون مغیره و ابی‌الخطاب احادیث زیادی ساخته و در ردیف احادیثی قرار داده‌اند که شیعیان ادعا می‌کنند که این احادیث را از اهل بیت فراگرفته‌اند ... و اگر کسی نگاهی کوتاه بر کتاب الکافی بیندازد دیگر نیازی به توضیح نیست ... و احادیث دروغین زیادی در آن به چشم می‌خورد همانند احادیثی که به دروغ به اهل بیت نسبت داده می‌شود در مورد اینکه قرآن تحریف شده است یا احادیثی که می‌گویند ائمه، علم غیب می‌دانند و یا به آنها وحی می‌شود و آنها می‌دانند که چه زمانی خواهند مرد ... و دیگر احادیث دروغینی که ذکر شده است ... و از طرفی از شیعه باید پرسید که آیا کلینی صاحب کتاب الکافی از افراطی‌های کینه‌توز به شمار نمی‌رود، آیا مگر کلینی در کتابش نگفته است که امام صادق می‌گوید که قرآن تحریف شده است و در کتاب الحجة کافی فصلی قرار داده و دهها حدیث از زبان صادق روایت کرده که فلان آیه این طور نازل نشده بلکه این طور نازل شده است.

به همین خاطر، این شیعیان حتی یک کتاب در مورد احادیث موضوع تألیف

نکرده‌اند چون اگر آنها این کار را بکنند مذهب عبدالحسین از هم فرومی‌پاشد چون مذهب او برپایه احادیث موضوع و دروغین استوار است!!

شیخ شیعه‌ها هاشم در کتابش «الموضوعات فی الآثار والأخبار»، ص ۲۵۳ می‌گوید: (اگر احادیث موجود در مجموعه‌های حدیث همچون الکافی و الوافی و غیره را بررسی کنیم خواهیم دید که افراطی‌ها و دشمنان ائمه از هر دری وارد شده‌اند تا احادیث ائمه را خراب و فاسد کنند و آنها را بدنام نمایند و همچنین به قرآن روی آورده‌اند تا سم‌های خود را به آن بپاشند چون که قرآن تنها کلامی است که مفاهیم آن گسترده است از این رو آنها صدها آیه را به دلخواه خود تفسیر کرده‌اند و به دروغ این چیزها را به ائمه نسبت داده‌اند تا اینگونه مردم را گمراه کنند، و علی بن حسان و عمویش عبدالرحمن بن کثیر و علی بن ابی‌حمزه بطائنی کتاب‌هایی در تفسیر تألیف کرده‌اند که همه آنها دروغ و تحریف و گمراهی است که با اسلوب قرآن و بلاغت و اهداف آن هماهنگ نمی‌باشد).

بنابراین به عبدالحسین می‌گوییم تو از راه به دررفته‌ای و همه مسلمین را متهم کرده‌ای که آنها ارزش و جایگاه صحاح را ندانسته‌اند در حالی که در حقیقت تو ارزش واقعی صحاح خودت را ندانسته‌ای! اما نویسنده (عبدالحسین) حقیقت را در مورد صحاح خود نمی‌گوید تا مسلمین را در مورد کتاب‌های معتبرشان دچار تردید کند و او از ما می‌خواهد تا آنچه را که می‌گوید قبول کنیم و دیدگاه او را بپذیریم، اما ما خوانندگان شناختی از مذهب او نداریم از این رو تا وقتی مذهب او را بی‌طرفانه و منصفانه مورد بررسی قرار ندهیم در مورد او قضاوت نمی‌کنیم و بعد از بررسی مذهبش در چهارچوب مذهبی که دارد او را مورد ارزیابی قرار می‌دهیم، اما اینکه ما بازیکه خیال‌پردازی‌ها و هواپرستی‌های او قرار بگیریم چنین چیزی برخلاف شیوه علمی است، بنابراین بهتر بود که آقای عبدالحسین به جای اینکه بگوید که صحاح و مسانید باید از احادیث ابوهریره پاک گردند به پاک‌سازی و پالایش کتاب‌های حدیث مذهب خودش می‌پرداخت و و خاصاً

کتاب الکافی را از کفریاتی همچون احادیثی که می‌گویند قرآن تحریف شده و احادیثی که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را کافر قرار می‌دهند و عفت امهات المؤمنین را زیر سؤال می‌برند و احادیثی که ائمه را تا حد خدا بالا می‌برند پاک می‌کرد. و بهتر بود او به جای مخالفت با خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله و به جای این ادعا که الکافی قدیمی‌ترین و بهترین و بزرگترین کتاب‌های چهارگانه می‌باشد پالایشی در کتاب‌هایش انجام می‌داد، چون اهل سنت این کار را کرده‌اند که ظهور صحاح سته نتیجه پژوهش و تحقیق و پاک‌سازی آنها می‌باشد.

و بهتر بود عبدالحسین به جای تألیف کتاب‌هایی مسموم که امت را متفرق می‌کند^(۱) همچون کتاب «الفصول المهمة في تأليف الأمة» که در حقیقت باید اسم آن «الفصول المهمة في تثتيت الأمة»^(۲) می‌بود، کار پاک‌سازی کتاب‌های حدیث شیعه

(۱) - بیشتر کتاب‌هایی که عبدالحسین تألیف کرده کتاب‌هایی تفرقه‌افکن هستند و گویا او سوداگر تعصب مذهبی و تفرقه می‌باشد، و کتاب او «ابوهریره» که اینک ما رد آن را نوشته‌ایم و کتاب دروغین او «المراجعات» و کتاب «النص والاجتهاد» که در آن به خلفای ثلاثه و صحابه و امهات المؤمنین توهین شده است همه کتاب‌هایی در راستای احیای تعصب مذهبی می‌باشند، و بعضی دیگر از کتاب‌های متعصبانه او عبارتند از: «فلسفة الميثاق والولاية» و «المجالس الفاخرة في تفضيل الزهراء» «حول الرؤية» و «النصوص الجليلة في الإمامة» و «تنزيل الآيات الباهرة في الإمامة» و «سبيل المؤمنین فی الإمامة» و «الأساليب البدیعة فی رجحان مآتم الشيعة» و «المجالس الفاخرة فی مآتم العترة الطاهرة».

(۲) - عبدالحسین در این کتاب به وحدت امت فرامی‌خواند، اما از امت می‌خواهد که بر اساس چه چیزی متحد شوند؟ او از اهل سنت می‌خواهد که باور کنند که اصحاب معتقد به جدایی دین از سیاست بوده‌اند و آنها فقط به نصوص عبادی متعلق به امور آخرت پایبند بودند بنابراین اینها - یعنی جمهور اصحاب - علی را که برای خلافت تعیین شده بود خلیفه نکردند. و او در این مورد احادیثی از طریق اهل سنت بیان می‌کند که این امر را ثابت کند و سپس سه حدیث از طریق شیعه برای اثبات این امر بیان می‌دارد. و سپس در فصل پنجم در حالی که در فصل‌های گذشته به تدریج خواننده را فریب داده است از حقیقت و مذهب خویش پرده برمی‌دارد و می‌گوید: که ایمان از دیدگاه آنها زمانی معتبر است که خود به ولایت دوازده امام ایمان داشته باشد چون به گفته او ایمان =

را انجام می داد.

و بهتر بود عبدالحسین به جای جستجو و عیبجویی از صحابی که امت بر اساس تأیید خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله به عدالت و معتمد بودن او اجماع کرده‌اند زندگی استادش نوری طبرسی را بررسی می کرد، نوری طبرسی که کتابی در مورد اثبات تحریف قرآن تألیف کرده و آن را «فصل الخطاب فی إثبات تحریف کتاب رب الارباب»^(۱) نامیده است، و او در این کتابش حدود ۱۸۰۰ روایت از روایات خودشان آورده که می گویند قرآن تحریف شده است. بنابراین بهتر بود او در رد استادش^(۲) قلمفرسایی می کرد و به جای کافر قرار دادن ابوهریره او را کافر قرار می داد چون خدا چنین کسی را کافر شمرده است.

راویان شیعیان در ترازو

طبق تصریح کتاب‌های شیعه امام صادق از این رنج می برد که افرادی جاهل نزد او می آمدند و می رفتند و احادیث دروغینی روایت می کردند و به امام صادق نسبت می دادند و آنها برای آن که از مردم پول بگیرند و نان به دست بیاورند احادیثی

= به ولایت بایی است که فقط کسانی بخشوده می شوند که از آن وارد شوند و ایمان آوردن به آنها از اصول دین است ... پس مفهوم وحدت از دیدگاه عبدالحسین این است که مسلمین به دوازده امام ایمان بیاورند و به اصحاب طعنه بزنند، و عبدالحسین بعد از آن کتاب مستقلی در مورد این تهمت‌ها تألیف کرده و آن را «النص والاجتهاد» نامیده است و او نمونه‌هایی از این طعنه‌ها را به عنوان دیدگاه منصفانه در مورد اصحاب بیان کرده است.

(۱) - المستدرک، ۵۰/۱.

(۲) - نوری طبرسی استاد عبدالحسین موسوی است، چنان که خود عبدالحسین در کتابش «النص والاجتهاد»، ص ۱۲۴ می گوید: «او شیخ محدثین در عصر خودش بود و او راستگوست!!! او استاد ما و مولای پرهیزگار ما میرزا حسین نوری صاحب المستدرک علی الوسائل است. عبدالحسین خود را به فراموشی زده و نگفته است که او صاحب کتاب «فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب است»!!»

دروغین را به امام نسبت می‌دادند!

و از اینجا ما این خطر بزرگ را درک می‌کنیم که شیعه‌ها می‌گویند که چهار هزار راوی از امام صادق حدیث روایت کرده‌اند و برخی از علمای شیعه بدون استثناء همه این چهار هزار راوی را ثقه و مورد اعتماد دانسته‌اند و روایات دروغگویان را پذیرفته‌اند در حالی که ابو عبدالله از اینکه افراد زیادی به دروغ به نام او حدیث می‌سازند رنج می‌برد و می‌گفت که از همه کسانی که ادعای تشیع می‌کنند فقط هفده نفر شیعه واقعی او هستند!

عوف عقیلی: برخی از راویان شیعه شرابخوار بودند همانند عوف عقیلی، کشی در رجال، (ص ۹۰) از فرات بن احنف روایت می‌کند که گفت: عقیلی از یاران امیرالمؤمنین بود او شرابخوار بود اما حدیث را همان طور که شنیده بود بیان می‌کرد!! نمی‌دانم آیا او در حالت مستی حدیث می‌گفته است یا بعد از آن که به هوش می‌آمده است!!

محمد بن ابی‌عباد: یکی دیگر از راویان شیعه که شراب می‌نوشید و گناه انجام می‌داد محمد بن ابی‌عباد بود، محمد مهدی در کتابش «الجامع لرواه وأصحاب الامام الرضا»، (۳۱/۲، ش ۵۰۰) می‌گوید: ابن ابی‌عباد به خوردن نیبذ (نوعی شراب) و گوش دادن به موسیقی معروف بود!!

حفص بن بختری: یکی از راویان شیعه حفص بن بختری است نجاشی در رجال، (۳۲۴/۱، ش ۳۴۲) می‌گوید: او از اهل کوفه و ثقه است!! از ابی‌عبدالله رضی الله عنه و ابوالحسن رضی الله عنه ... حدیث روایت کرده است اما به خاطر شطرنج‌بازی او را طعن زده‌اند!!

حماد بن عیسی: یکی از راویان شیعه حماد بن عیسی است که عمرش به شصت سال رسیده بود و هنوز صحیح و درست نماز نمی‌خواند و چیزی از احکام نماز را نمی‌دانست!

ریاض محمد در کتاب «الواقفیه دراسة تحلیلیة»، (۳۱۱/۱-۳۱۷) می‌گوید: یکی از یاران امام صادق رضی الله عنه حماد بن عیسی جهنی بصری بود او در اصل کوفی و

ثقه است!! ... و در صفحه ۳۱۷ می‌گوید: در کتاب الوسائل الصحیحه المشهوره در باب نماز می‌گوید: اباعبدالله علیه السلام روزی به من گفت: ای حماد آیا نماز خواندن را خوب می‌دانی! می‌گوید: گفتم: من کتاب حریر در مورد نماز را حفظ هستم، فرمود: بلند شو نماز بخوان سپس من بلند شدم و پیش او رو به قبله ایستادم و نماز را شروع کردم و رکوع و سجده کردم، فرمود: حماد تو نماز را درست نمی‌خوانی چقدر زشت است که سن شما به شصت یا هفتاد سال رسیده و هنوز یک نماز را درست نمی‌خوانی. حماد گفت: احساس حقارت کردم و گفتم: فدایت شوم به من یاد بده که چگونه نماز بخوانم، آنگاه ابوعبدالله علیه السلام رو به قبله ایستاد ... و دو رکعت نماز خواند و گفت: ای حماد اینگونه نماز بخوان.

ابوحمره ثمالی ثابت بن دینار: یکی از راویان شیعه ابوحمره ثمالی ثابت بن دینار است که او

شرابخوار بود!

کشی از محمد بن حسن بن ابی‌الخطاب روایت می‌کند که گفت: من و عامر بن عبدالله بن جذاعه ازدی و حجر بن زائده بر باب الفیل نشستیم که ناگهان ابوحمره ثمالی ثابت بن دینار پیش ما آمد و به عامر بن عبدالله گفت: ای عامر تو اباعبدالله را علیه من تحریک کرده‌ای و گفته‌ای که ابوحمره نبیذ (شراب) می‌نوشد!!!

عامر به او گفت: من اباعبدالله را علیه تو تحریک نکردم بلکه او را در مورد چیزهای مست‌کننده پرسیدم او گفت: هر چیزی که انسان را مست کند حرام است، و گفت: اباحمره شراب می‌نوشد، ابن ابی‌الخطاب می‌گوید: که ابوحمره گفت: از خدا طلب آمرزش می‌کنم و توبه می‌نمایم!

و علی بن حسین بن فضال گفت: ابوحمره شراب می‌نوشید و به آن متهم بود^(۱).

(۱) - الکشی، ص ۷۶ و مامقانی در تنقیح المقال، ۱/۱۹۱.

علی بن ابی حمزه بطائنی: یکی از راویان شیعه ابی حمزه بود، او اموال امام معصوم و خمس شیعه‌ها را می‌دزدید. این چیزی است که در کتاب‌های رجال شیعه به صراحت بیان شده است. ریاض محمد شیعه، در کتابش «الواقفیه دراسة تحلیلیة»، ۴۱۸/۱-۴۲۸

در شرح حال علی بن ابی حمزه می‌گوید که او از واقف‌های معلون دروغگو و ... بود.

و در ص ۴۲۰ می‌گوید: صدوق از حسن بن علی خزاز روایت می‌کند که گفت: ما به مکه رفتیم و علی بن ابی حمزه با ما همراه بود و او مقداری پول و کالا همراه خود داشت!! ما گفتیم: اینها چه هستند؟ گفت: اینها متعلق به بنده صالح رضی الله عنه - یعنی امام - هستند و مرا فرمان داده تا آنها به نزد فرزندش علی رضی الله عنه ببرم.

صدوق می‌گوید: علی بن ابی حمزه بعد از وفات موسی بن جعفر رضی الله عنه این را انکار کرد و آن اموالی که در دستش بود را به امام رضا رضی الله عنه نداد!!

تنها ابوالبطائنی نبود که خمس شیعه‌ها و اموال معصوم را می‌دزدید!! بلکه بسیاری از راویان شیعه که ادعای محبت ائمه و شیعه بودن آنها را می‌دارند خمس و اموال ائمه را می‌دزدیدند! و در صفحه ۴۲۲ می‌گوید: و شیخ در کتاب الغیبه می‌گوید: راویان ثقه روایت کرده‌اند اولین کسانی که عقیده وقف را اظهار کردند علی بن ابی حمزه و زیاد بن مروان قندی، عثمان بن عیسی رواسی بودند که به مال دنیا چشم طمع دوختند و با اموالی که دزدیده بودند افرادی را چون حمزه بن یزیع و ابن المکاری و کرام خنعمی و امثالشان را به طرف خود منحرف کردند^(۱).

(۱) - برای آگاهی بیشتر مراجعه شود به کتاب الواقفیه، ۴۷۰/۱-۴۷۱ شرح حال عبدالکریم بن عمرو خنعمی را مطالعه کنید، و شرح حال حمزه بن یزیع را در ص ۴۷۶ همین کتاب نگاه کنید، و در ص ۴۷۹ و ۵۲۰-۵۲۳ شرح حال منصور بن یونس قریشی بیان شده است و در ص ۵۶۳ و ۵۶۷ می‌توانید شرح حال احمد بن ابی بشر السراج را مطالعه کنید، و در ص ۵۸۹ و ۵۹۲-۵۹۳ و ۵۹۵ و ۵۹۶ شرح حال حیان السراج بیان شده است و در ص ۶۰۹ و ۶۱۲ و ۴۱۶ و ۶۱۷ شرح حال زیاد بن مروان قندی را مطالعه کنید، و به ابوابی که صاحب کتاب مذکور در کتابش آورده است مراجعه کنید و در ص ۸۱ باب السبب الاول: الطمع وحب المال والدنیا، ص ۱۳۴ «الامام الکاظم ومحنة بین طواغیت عصره =

و همچنین آمده که او فردی ملعون و دروغگو و جهنمی است. در ص ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۹ آمده است: کشی روایات زیادی در مذمت او روایت کرده است که از آن جمله یکی این است که حمدوه از حسن بن موسی و او از داود بن محمد و او از احمد بن محمد روایت کرده که گفت: ابوالحسن با صدای بلند به من گفت: ای احمد گفتم لبیک، گفت: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله وفات نمود مردم کوشیدند تا نور خدا را خاموش کنند اما خداوند نور خویش را بوسیله امیرالمؤمنین کامل و فروزان گرداند. وقتی ابوالحسن علیه السلام وفات یافت علی بن حمزه و یاراناش کوشیدند تا نور خدا را خاموش کنند اما خداوند نور خویش را کامل گرداند. و در الکشی آمده است که ابن مسعود گفت: ابوالحسن علی بن حسن بن فضال گفت: علی بن ابی حمزه دروغگو و متهم است.

و در جایی دیگر می گوید ابن مسعود گفت: از علی بن حسین شنیدم که می گفت: ابن ابی حمزه دروغگو و ملعون است ... و من جایز نمی دانم که حتی یک حدیث از او روایت کنم.

و در ص ۴۲۳ می گوید: علی بن ابی حمزه مرد بدی است. و در ص ۴۲۷ آمده است: وحید در مورد توضیحی که درباره بطائنی گفته است می گوید: جلد من رحمته می گفت: ابی حمزه به خاطر مذهب فاسدش مورد طعن قرار گرفته است، و مشایخ ثقه ما از او حدیث روایت کرده اند!! من (مؤلف) می گویم: فساد مذهب و عقیده به خاطر این است که او از واقفه

= وأصحابه» و ص ۱۶۴ «فی النهی عن مجالسة الواقفه» و ص ۱۶۸ «المحاربة الاقتصادية لرجال الواقفه» و ص ۱۷۶ «العمل بأخبار أصحاب المذهب الفاسدة!!» و ص «الاعتماد علی رواية الواقفه دون سواهم» و ص ۱۹۰ «الوكلاء من الواقفه الذين ورد الذم بهم» و ص ۱۹۲ «نوع التصرف بالمال من قبل الوكلاء» و ص ۲۰۱ «نظرة الامام فی اختيار الوكلاء والشبهات الحائمة حولها» و ص ۳۱۷ «أصحاب الإجماع وحالة الوقف» و ص ۳۳۶ «اثر المعجزة فی رجوع رفاة».

است و واقفه از دیدگاه امامیه کافرند^(۱) چون آنها امامت دوازده امام را قبول ندارند^(۲).

و در ص ۴۲۳ و در معالم العلماء آمده است: علی بن ابی حمزه راهنمای ابی بصیر واقعی است.

اما اینکه چرا شیعه این راوی را ثقه قرار داده‌اند، دلیلش این است که اگر آنها این راوی را قبول نداشته باشند مذهب امامیه از هم فرومی‌پاشد!! چون واقفی‌ها و غیره هستند که روایاتی را روایت کرده‌اند که به امامت ائمه تصریح می‌کنند!! خواننده عزیز اگر در کتاب‌های رجال شیعه دقت کنید خواهید دید که کسانی که اساس عقیده امامت را نهاده‌اند افرادی همانند این راوی‌ها هستند که منسب به چنین مذاهب فاسدی می‌باشند^(۳) و بیشتر این راوی‌ها از فطحیه و واقفه و ناووسیه و اسماعیلیه ... و دیگر فرقه‌ها هستند که بیش از صد فرقه می‌باشند چنان که خود شیعه این را به صراحت بیان کرده‌اند ...^(۴).

عبدالله بن ابی یعفر: یکی از راویان شیعه عبدالله بن یعفر است که شراب می‌نوشید!! و

همانند نیاکانش به شرابخواری معتاد بود!!

کشی عالم مهم شیعه در جرح و تعدیل از ابن مسکان و او از ابن ابی یعفر روایت می‌کند که گفت: هر گاه به این دردها مبتلا می‌شد و درد شدت می‌گرفت یک جرعه نیبذ می‌نوشید و آرام می‌گرفت، و نزد ابی عبدالله رفت و به او خبر داد

(۱) - مجلسی در بحارالانوار، ۳۴/۳۷ می‌گوید: (می‌گویم: کتاب‌های حدیث ما سرشار از احادیثی هستند که بر کافر بودن زیدیه و امثالشان از قبیل فطحیه و واقفه و دیگر فرقه‌های گمراه و بدعت‌گذار، دلالت می‌کنند ...).

(۲) - ن ک عقائد الشیعه فی الاسلام و المسلمین، نسخه خطی.

(۳) - ن ک الواقفیه، ۱۶/۱ و ۱۷ و ۱۷۶ و ۱۸۱ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۲۶-۴۲۸ و ۴۴۸ و ۴۶۵ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۲۶ و ۵۳۶ و ۵۵۱ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۳ و ۶۰۷ و ن ک حاوی الاقوال، ۱۶۲/۳ فصل سوم، الفهرست، ص ۲۸-۲۹.

(۴) - اصل الشیعه و اصولها، کاشف الغطاء، ص ۶۰، چاپ چهارم با مقدمه مرتضی عسکری.

که به چنین دردی مبتلاست و وقتی یک جرعه نبیذ می‌نوشد آرام می‌گیرد، اباعبدالله گفت: ننوش، وقتی به کوفه بازگشت درد به او حمله کرد خانواده‌اش نزد او آمدند و اصرار کردند که بنوشد تا اینکه او نوشید و وقتی که نوشید دردش آرام گرفت، سپس دوباره پیش اباعبدالله رفت و به او گفت که درد دوباره مرا گرفته و شراب نوشیده‌ام، اباعبدالله به او گفت: ای ابن ابی‌یعفور ننوش زیرا آن حرام است و شیطان است که تو را وادار به نوشیدن آن می‌کند و اگر از تو ناامید شود درد از بین می‌رود.

ابوهریره بزاز: یکی از راویان شیعه ابوهریره بزاز است، عقیقی می‌گوید ابوعبدالله رضی الله عنه گفت که رحمت خدا بر ابوهریره بزاز باد، به او گفتند که ابوهریره بزاز نبیذ می‌نوشیده است، آنگاه او گفت: آیا مگر برای خدا مشکل است که دوستدار علی را ببخشد و از نگاه نبیذ خوردن و شرابخواری او گذشت نماید!^(۱)

سید حمیری: و یکی از راویان ثقه و مورد اعتمادشان شاعرشان است که او را شاعر اهل بیت لقب می‌دهند او سید حمیری است که از نوشیدن شراب باکی نداشت!!! از محمد بن نعمان روایت است که گفت: وقتی سید حمیری مریض بود در کوفه نزد او آمدم دیدم که چشم‌هایش سبز و صورتش سیاه شده است، نزد امام صادق که در آن روز در کوفه بود آمدم و به او گفتم: فدایت شوم در حالی از پیش سید بن محمد حمیری می‌آیم که او در بدترین حالت قرار داشت. امام صادق دستور داد اسبش را زین کردند و سوار شد. و ما هم همراه او حرکت کردیم تا اینکه پیش حمیری آمدم، گروهی از مردم اطراف او نشسته بودند و به او چشم دوخته بودند، امام صادق بالای سرش نشست و گفت: ای سید! سید چشم‌هایش را باز کرد و به امام نگاه می‌کرد اما نمی‌توانست حرفی بزند امام صادق لب‌هایش را تکان داد و به او گفت: ای سید! حقیقت را بگو خداوند بیماری تو را دور می‌کند و بر تو رحم می‌نماید و تو را وارد بهشتی می‌کند که

(۱) - جامع الرواة اردبیلی، ۴۲۳/۲، المستدرک، ۳۹۱/۱۰، ح ۵ «ابواب المزار وما یناسبه».

به اولیای خود وعده آن را داده است^(۱).

و همچنین از امام صادق روایت شده است که بعد از وفات سید حمیری نزد امام صادق از سید یادی شد آنگاه امام گفت رحمت خدا بر او باد، به او گفتند: او نبیذ می نوشید!

امام علیه السلام دوباره گفت: رحمت خدا بر او باد! سپس فردی به او گفت: من خودم او را دیدم که نبیذ رستاق می نوشید! امام صادق گفت: منظورت شراب است؟ گفتم: بله! امام علیه السلام فرمود: رحمت خدا بر او باد، چه اشکال دارد که خداوند جرم شرابخواری یکی از دوستان علی را بیامزد...^(۲).

این شرابخوار مست در حال مستی مرده است، اما با وجود آن از اهل بهشت است، چون آتش جهنم برای شیعه حرام است مگر مدت کوتاهی! و احمد امین راست گفته است، و اینک بعضی از اشعار این شرابخوار مست را برای خواننده محترم بیان می دارم:

كذب الزاعمون أن علياً لا ينجي محبه من هنات

آنان که گمان می برند که علی دوستدارش را نجات نمی دهد دروغ می گویند.

قد وربى دخلت جنة عدن وعفا لي الإله عن سيئاتي

به پروردگارم سوگند که وارد بهشت برین شدم و خداوند گناهم را بخشید.

فابشروا اليوم أولياء علي وتولوا علي حتى الممات

پس ای دوستان علی امروز شما را مژده باد و علی را تا دم مرگ دوست بدارید.

ثم من بعده تولوا بنيه واحداً بعد واحد بالصفات

سپس بعد از او فرزندان او را یکی پس از دیگری دوست بدارید.

(۱) - الروضات، ۱۰۴/۱، رجال الکشی، ص ۲۴۲-۲۴۵، اللثالی، ۲۱۶/۴.

(۲) - الروضات، ۱۰/۱ و ۱۱۱، شرح حال اسماعیل بن محمد حمیری، الرسائل، ۲۴۷/۱، اللثالی، ۲۱۶/۴.

و خاجوئی نیز بعضی از اشعار این شرابخوار مست را ذکر کرده است که از آن جمله می‌توان به اشعار ذیل اشاره کرد:

أحب إلي من مات من أهل وده تلقاه بالبشرى لدى الموت يضحك

دوستداران او وقتی می‌میرند می‌بینی که به هنگام مرگ خندان هستند.

ومن مات يهوي غيره من عدوه فليس له إلا إلى النار مسلک^(۱)

و هر کس دشمنان او را دوست داشته باشد وقتی بمیرد راهش به سوی جهنم است.

اینها همه از دیدگاه شیعه ثقه هستند چون آنها به گفته شیعه به ولایت علی رضی الله عنه ایمان دارند^(۲)، و از طرفی اصحاب را کافر می‌دانند چون آنان به این ولایت باور نداشته‌اند، آیا تا کنون چنین مذهب و مسلک و چنین دینی را دیده‌اید!!

و این فصل را با بیان اینکه دروغگویان و سازندگان احادیث جعلی کسانی هستند که از باقر و صادق و رضا و دیگر ائمه روایت کرده‌اند به پایان می‌رسانیم.

کشی در ص ۱۹۵ در شرح حال مغیره بن سعید از یونس روایت می‌کند که گفت: به عراق آمدم و تعداد اندکی از یاران ابی جعفر را در آنجا یافتم و حال آن که یاران ابی‌عبدالله زیاد و فراوان بودند من احادیث آنها را فرا گرفتم و کتاب‌های آنان را با خود بردم و بعداً آن نوشته‌ها را به ابی الحسن الرضا عرضه کردم، او به احادیث زیادی اعتراض کرد و گفت اینها از سخنان ابی‌عبدالله نیستند و به من گفت: لعنت خدا بر ابی‌الخطاب باد او به ابی‌عبدالله دروغ نسبت داده است و همچنین یاران ابی‌الخطاب این احادیث را می‌سازند و در کتاب‌های یاران ابی‌عبدالله قرار می‌دهند، پس هر چیزی که بر خلاف قرآن بود و آن را به ما نسبت دادند آن را قبول نکنید.

و کشی در ص ۱۹۶ از هشام روایت می‌کند که او می‌گوید از اباعبدالله شنیدم

(۱) - الرسائل، ۱/۲۴۷.

(۲) - ن ک کتاب «عقائد الشیعه فی ولایة علی بن ابی طالب والأئمة»، مخطوط.

که می گفت: «مغیره بن سعید به پدرم دروغ نسبت می داد و در نوشته های یاران و شاگردان پدرم کفر و انحراف وارد می کرد و آن را به پدرم نسبت می داد و سپس آن را به یارانش می داد و از آنها می خواست تا آن را در اذهان شیعه جای بدهند، پس هر نوع افراطی که در نوشته های شاگردان پدرم مشاهده می شود بدانید که آن را مغیره بن سعید در نوشته هایشان جای داده است».

مامقانی در مقدمه کتاب «تنقیح المقال، ۱/۱۷۴ می گوید: که مغیره بن سعید گفت: نزدیک به صد هزار حدیث در میان احادیث شما جای داده ام!

آری این است مذهب اهل بیت که مغیره بن سعید احادیث کافرانه و باطل را می سازد و در آن جای می دهد - مانند روایتی که در الکافی و تفسیر قمی و تفسیر عیاشی و بحارالانوار آمده است - اما عبدالحسین موسوی می آید و می گوید که اینها روایاتی هستند که شاگردان و یاران ثقه و معتمد ائمه آن را نقل کرده اند!!! جا دارد که ما نگاهی سریع و گذرا بر روایاتی داشته باشیم که عبدالحسین در کتابش «المراجعات» آنها را ستوده است، و شما برادر خواننده، گفته جعفر صادق را به یاد داشته باشد که می گوید: ما اهل بیت، صادق و راستگو هستیم اما دروغگویانی هستند که به ما دروغ نسبت می دهند و با دروغ نسبت دادن به ما از چشم مردم می افتند.

زراره بن أعین: شیعیان اجماع کرده اند که این مرد فردی ثقه و مورد اعتماد است و روایات او صحیح هستند، اما اهل بیت این فرد را لعنت کرده اند! چنان که طوسی در الفهرست گفته است^(۱). اما با وجود این عبدالحسین در کتاب دروغینش المراجعات او را چنین ستود و تمجید کرده است او می گوید: قهرمانانی هستند که امام زین العابدین را در نیافته اند و بلکه موفق شده اند تا در خدمت باقر و صادق رضی الله عنهما باشند، از جمله از افراد ابوالقاسم برید بن معاویه عجلی و ابوبصیر لیث بن مراد بختری مرادی و ابوالحسن

(۱) - الفهرست طوسی، ص ۱۰۴.

زراره بن أعین و ابو جعفر محمد بن مسلم است... اما این چهار نفر به مقامی والا نایل آمدند و از مقربان بودند و امام صادق در مورد اینها می گوید: اینها امین خدا در حلال و حرام هستند و گفت: تنها کسانی که همواره یاد و خاطره ما را زنده نگاه می دارند زراره و ابوبصیر لیث و محمد بن مسلم و برید هستند، سپس گفت: اینها حافظان دین و امین پدرم هستند و پیشکسوتان و پیشگامان به سوی ما در دنیا هستند و در آخرت به سوی ما پیشتازند، و گفت: فروتنان را به بهشت مژده بده. سپس این چهار نفر را نام برد و در مورد آنها گفت: (پدرم در حلال و حرام به آنها اطمینان داشت و آنها ظرف دانش او بودند و همچنین امروز آنها رازدار من هستند و یاران حقیقی پدرم می باشند و آنها ستارگان شیعیانم می باشند خداوند بوسیله اینها هر بدعتی را دور می کند و اینان دروغ پردازی های باطل گرایان و تأویل افراطی ها را از این دین دور می کنند، و دیگر سخنان خوبی که فضیلت و شرافت و کرامت و ولایت اینها را بیان می دارد که نمی توان آن را بیان و توصیف کرد، اما با وجود آن دشمنان اهل بیت آنها را متهم کرده اند!! اما این اتهامات به مقام شامخ و جایگاه والای آنها پیش خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله عیبی وارد نمی کند! چنان که دشمنان پیامبران هر چه در مورد آنها می گفتند تأثیری نداشت و روز به روز مقام انبیاء بالاتر می رفت و آیین پیامبران روز به روز نزد اهل حق و خردمندان گسترش می یافت^(۱).

و این مؤلف می گوید: (ما آنچه که به زراره بن أعین و محمد بن مسلم و مؤمن الطاق و امثالشان نسبت داده شده است را بررسی کرده ایم و دیدیم که هر آنچه به اینها نسبت داده اند جز دروغ و دشمنی و تهمت چیزی نبوده است)^(۲).
محشی در خاتمه الوسائل در ص ۱۹۶/۲۰ در حاشیه می گوید: (روایاتی که کشی در مورد زراره گفته است به دو نوع تقسیم می شوند در بخشی از این روایت ها زراره مورد ستایش قرار گرفته است و به جایگاه والای او و مقام بزرگ

(۱) - المراجعات، ص ۷۲۷، مراجعة ش ۱۱۰.

(۲) - المراجعات، ص ۷۳۱.

او نزد امام صادق و پدرش و مقدم بودن او بر دیگران در علم و معرفت و حفظ احادیث اهل بیت و محافظت احادیث از اینکه تلف شوند اشاره شده است، و در برخی دیگر از این روایت‌ها برعکس او مورد نکوهش قرار گرفته و در این روایات بیان شده که او مردی دروغگو و ریاکار بود که احادیث دروغین می‌ساخته است).

من می‌گویم (مؤلف): حقیقت این است که ما وقتی احادیثی که این فرد را ستایش کرده‌اند و احادیثی که او را مورد عیبجویی قرار داده‌اند را مورد بررسی قرار دادیم به این نتیجه رسیدیم که این مرد دروغگو و ریاکار بوده و حدیث جعل می‌کرده است و او سخنان دروغینی را به ائمه نسبت می‌داده است و نسبت به ائمه اسائه ادب می‌کرده است بخصوص نسبت به امام صادق بی‌ادبی می‌کرده است و روایت شده که او به ریش امام صادق گوزیده است. اما احادیثی که این مرد را ستایش کرده است ضعیف هستند و به فرض اگر صحیح باشند بر فضیلت او دلالت نمی‌کنند چون هر گاه جرح و تعدیل جمع شدند جرح مفصل، بر تعدیل مقدم است، و شاید امام آنچه در مورد او گفته است از روی تقیه گفته است: متأخرین شیعه مانند مؤلف «معجم رجال الحدیث» در ۲۳۰/۷ و در ص ۲۳۴ و ۲۳۸ بیهوده می‌کوشند تا این راوی که ائمه او را لعنت کرده‌اند را ثقه قرار دهد، و گفته است: روایاتی که زراره را مذمت کرده‌اند سه نوع هستند:

نوع اول: روایاتی که بر این دلالت می‌نمایند که زراره در امامت امام کاظم شک داشته است چون وقتی امام صادق وفات یافت زراره پسرش عبید را به مدینه فرستاد تا قضیه امامت را بررسی کند.

نوع دوم: روایاتی هستند که بر این دلالت می‌کنند که از زراره کارهایی سرزده است که با ایمان منافات دارد!!

نوع سوم: روایاتی که ائمه در آن زراره را مذمت کرده‌اند.
و اینک روایاتی را بیان می‌کنم که در مذمت زراره آمده‌اند و این روایات را

الکشی در رجال بیان کرده است.

جعفر صادق رسوایی‌های زراره را بیان می‌کند

محمد بن مسعود می‌گوید که جبرئیل بن احمد فاریابی گفت که عبیدی محمد بن عیسی از یونس بن عبدالرحمن روایت می‌کند و او از ابن مسکان روایت می‌کند که گفت: از زراره شنیدم که می‌گفت: رحمت خدا بر اباجعفر باد، اما در مورد جعفر در دلم نسبت به او چیزی هست، به او گفتم: زراره چرا چنین هستی: گفت: چون اباعبدالله از رسوایی‌های زراره پرده برداشت^(۱).

زراره از طرف خودش در مورد حلال و حرام فتوا می‌دهد

در الکشی ص ۱۵۶، ح ۲۵۷ آمده است که محمد بن مسعود گفت: جبرئیل بن احمد گفت عبیدی از یونس روایت می‌کرد و او از ابن مسکان روایت کرد که گفت: پیش زراره در مورد چیزی از امور حلال و حرام گفتگو کردیم او از طرف خودش چیزی گفت، به او گفتم آیا از طرف خودت می‌گویی یا طبق روایتی چنین می‌گویی! گفت من می‌دانم و آیا مگر چنین نیست که بعضی از رأی و نظرها از روایت بهتر هستند.

زراره بر صادق دروغ می‌بندد

در ص ۱۵۷، ح ۲۵۸ آمده است ابوصالح خلف بن حماد بن ضحاک گفت ابوسعید آدمی گفت که ابن ابی‌عمیر از هشام بن سالم روایت کرد که او گفت زراره بن‌اعین به من گفت وقتی ابوعبدالله وفات یافت نزد او آمدم و به او گفتم فلان حدیث را که به من گفتی به یاد می‌آوری؟ و حدیث را برای او گفتم و می‌ترسیدم که انکار کند، آنگاه گفت سوگند به خدا آن حدیث را از طرف خود

(۱) - رجال الکشی، ص ۱۴۵، ج ۲۲۸.

درست کرده بودم.

زراره در مورد قضیه امامت توقف کرده بود

و در ص ۱۵۷، ح ۲۶۰ آمده است که محمد بن مسعود گفت که عبدالله بن محمد خالد طیالسی به ما گفت که حسن بن علی الوشاء به روایت از محمد بن حمران به ما گفت و او از زراره روایت می‌کرد که گفت: ابوجعفر به من گفت: از بنی اسرائیل روایت کن اشکالی ندارد، زراره می‌گوید: گفتم: فدایت شوم سوگند به خدا که در احادیث شیعه چیزهای عجیب‌تری از آنچه در روایات آنها آمده به چشم می‌خورد.

فرمود آنها چه هستند ای زراره؟ زراره می‌گوید: لحظه‌ای درنگ کردم و چیزی نگفتم، فرمود: شاید منظورت غیبت می‌باشد؟ گفتم: بله فرمود: آن را باور کن زیرا حق است.

حدیث مذکور بر این دلالت می‌کند که زراره دارای ضعف بوده است و از روی تقیه سخن امام را پذیرفته است، و تعداد زیادی از روایات دال بر این مطلب هستند و بیان می‌دارند که او در قضیه امامت تا دم مرگ توقف کرده بود و حدیث معروف شیعه بر او منطبق است که «هر کس بمیرد در حالی که امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است».

زراره در علم امام صادق شک می‌کند

در الکشی، ص ۱۵۸، ح ۲۶۱ آمده است که محمد بن مسعود به من گفت که جبرئیل بن احمد گفت: محمد بن عیسی از یونس و او از ابن مسکان روایت می‌کرد که گفت: از زراره شنیدم که می‌گفت: جعفر را عالم‌تر از آنچه بود فکر می‌کردم، و او از اباعبدالله در مورد فردی از یاران ما که خودش را از طلبکارانش پنهان می‌کند پرسید و گفت: مردی از اصحاب ما از طلبکارانش خودش را پنهان

می‌کرد، پس او باید صبر کند تا به همراه مهدی بیرون بیاید و اگر نه باید با طلبکارانش آشتی کند، ابو عبدالله گفت ان شاء الله چنین خواهد بود، زراره گفت: تا یک سال؟ ابو عبدالله گفت: خواهد شد ان شاء الله، زراره گفت: تا دو سال؟ ابو عبدالله گفت: ان شاء الله خواهد شد، آنگاه زراره بیرون رفت و باورش این بود که تا دو سال دیگر قائم ظهور خواهد کرد، اما چنین نشد بنابراین گفت: جعفر را بهتر از آنچه هست می‌شناختم.

زراره صادق را تکذیب می‌کند

و در ص ۱۵۸، ح ۲۶۲ از محمد بن مسعود روایت شده که گفت فضل بن شاذان به او نوشت که او از ابن ابی عمیر و او از ابراهیم بن عبدالحمید و او از عیسی بن ابی منصور و ابی اسامه شحام و یعقوب احمر شنیده است که گفته‌اند: نزد ابی عبدالله رضی الله عنه نشسته بودیم آنگاه زراره نزد او آمد و گفت: حکم بن عیینه از پدرت روایت می‌کند که او فرموده است: نماز مغرب را نرسیده به مزدلفه بخوان ابو عبدالله به او گفت: من در این مورد فکر کرده‌ام، هرگز پدرم چنین چیزی نگفته است و حکم سخن دروغ به پدرم نسبت می‌دهد، می‌گویند زراره از پیش او بیرون رفت در حالی که می‌گفت: به نظر من حکم به پدر او دروغ نسبت نداده است. می‌گویم (مؤلف) جعفر صادق رضی الله عنه راست گفته است وقتی که گفت: ما اهل بیت صادق هستیم و دروغ‌گویانی به ما دروغ نسبت می‌دهند و به خاطر این از چشم مردم می‌افتند. و یکی از آنها همین راوی است.

مخالفت زراره با صادق

الکشی در ص ۱۴۵ از هشام بن ابراهیم ختلی روایت می‌کند که گفت: ابوالحسن خراسانی به من گفت: در مورد استطاعت حج چه می‌گویید یونس در این مورد مذهب زراره را قبول دارد و حال آن که مذهب زراره اشتباه است، گفتم نه، ولی

پدر و مادرم فدایت باد آنچه زراره در مورد استطاعت حج می‌گوید ما قبول نداریم زیرا گفته او از دین پدرانست، گفت پس شما چه می‌گویید؟ گفتم: ابی‌عبدالله در مورد ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾ (آل عمران: ۹۷). پرسیده شد که استطاعت و توانایی رفتن به حج چیست؟ فرمود: یعنی تندرست باشید و توانایی مالی داشته باشد، پس ما گفته ابی‌عبدالله را قبول داریم، گفت ابوعبدالله راست گفته است و حق همین است.

می‌گویم (مؤلف) نجاشی در کتاب رجال خود و طوسی نیز به این اشاره کرده‌اند که او کتابی در مورد استطاعت و جبر دارد^(۱).
و جعفر صادق راست گفته است وقتی که فرمود: ما اهل بیت راستگو هستیم و افرادی به دروغ چیزهایی به ما نسبت می‌دهند و به خاطر این کار از چشم مردم می‌افتند.

صادق سه بار زراره را لعنت می‌کند

در الکشی ص ۱۴۷ آمده است که ابوجعفر محمدبن قولویه به من گفت که محمدبن قاسم ابوعبدالله معروف به ماجیلویه از زیادبن ابی‌حلال روایت می‌کند که گفت به ابی‌عبدالله گفتم زراره در مورد استطاعت از تو مطلبی روایت کرده است و ما قبول کردیم و او را تصدیق نمودیم اما دوست داشتم آن روایت را به تو عرضه کنم، فرمود: آن را بگو! گفتم زراره ادعا می‌کند که تو را در مورد ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾ (آل عمران: ۹۷). پرسیده است و تو گفته‌ای هر کس توشه و سواری داشته باشد توانایی حج را دارد گرچه حج نکرده باشد؟ و تو فرموده‌ای بله، گفت: او مرا اینگونه پرسیده است و من هم این طور نگفتم، سوگند به خدا که بر من دروغ بسته است، لعنت خدا بر زراره باد، لعنت خدا بر زراره باد، لعنت خدا بر زراره باد، او به من گفت: هر کس توشه و سواری داشته

(۱) - رجال النجاشی، ۳۹۷/۱.

باشد توانایی حج را دارد؟ پس او توانایی دارد؟ گفتم نه، مگر آن که به او اجازه رفتن به حج داده شود، گفتم پس من زراره را از این باخبر می‌کنم گفت: بله به او بگو، زیاد می‌گوید به کوفه آمدم و زراره را دیدم و آنچه ابو عبدالله گفته بود به اطلاع او رساندم و نگفتم که ابو عبدالله او را لعنت کرده است، آنگاه زراره گفت: او مرا مستطیع قرار داد و نمی‌دانست و این آقای شما سخن مردم را نمی‌فهمد. پس به جای آن که زراره معذرت بخواهد اصرار می‌کند که امام نمی‌داند، و امام بصیرت و بینش ندارد و به گفته او سخن مردم را نمی‌فهمد ... او دوستان زراره جز بالا بردن مقام و جایگاه زراره چیزی را نمی‌پذیرند و سخنان امامشان که از دیدگاه آنها معصوم است و برایشان حجت است را به دیوار می‌زنند و او را تکذیب می‌کنند و آنها زراره را تصدیق می‌کنند در حالی که امام معصوم را تکذیب می‌نمایند! با اینکه در حدیث صحیحی از معصوم روایت کرده‌اند که یحیی خثعمی گفت: حفص کناسی از اباعبدالله در مورد این آیه پرسید: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾ (آل عمران: ۹۷). فرمود: یعنی هر کس تندرست باشد و دارای توشه و سواری باشد و راه برایش آزاد باشد پس او توانایی رفتن به حج را دارد، آنگاه حفص کناسی به او گفت اگر تندرست باشد و راه برایش آزاد باشد و توشه و سواری داشته باشد و به حج نرفته باشد آیا او از کسانی است که توانایی رفتن به حج را دارد؟ فرمود: بله^(۱).

و در رجال الکشی، ۱۴۸/۲، ح ۲۳۶ از محمد بن مسعود روایت شده که گفت جبرئیل بن احمد گفت.

محمد بن عیسی بن عبید و او از یونس بن عبدالرحمن و او از عمر بن ابان و او از عبدالرحیم القصیر روایت نمود که گفت ابو عبدالله به من گفت نزد زراره و

(۱) - الوسائل، ۲۲/۸، ج ۴ باب اشتراط وجوب الحج بوجود الاستطاعة من الزاد و الراحلة مع الحاجة اليها.

برید برو و به آنها بگو این چه بدعتی است که ایجاد کرده‌اید؟ آیا شما نمی‌دانید که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است هر بدعتی گمراهی است؟ به او گفتم که من از آن دو می‌ترسم بنابراین لیث مرادی را همراه من بفرست! آنگاه ما پیش زراره آمدیم و آنچه ابو عبدالله گفته بود به او گفتیم، زراره گفت سوگند به خدا که به من استطاعت را داده است بدون آن که بفهمد، و برید گفت نه سوگند به خدا هرگز از نظر خود بر نمی‌گردم.

و در ص ۱۵۰، ح ۲۴۳ آمده است که از محمد بن مسعود روایت است که گفت محمد بن عیسی از حریز روایت کرد که گفت به سوی فارس حرکت کردم و محمد حلبی هم همراه ما به سوی مکه حرکت کرد و تا مدتی همراه بودیم، گفتم چیزی به ما بگو، گفت بله من چیزی را به تو ارائه می‌دهم که دوست نداری، من به ابو عبدالله گفتم که در مورد استطاعت چه می‌گویی؟ گفت از دین من و پدرانم نیست، گفتم اینک راحت شدم سوگند به خدا که هیچگاه بیماران آنها را عیادت نخواهم کرد و در تشیع جنازه‌اشان شرکت نخواهم کرد و چیزی از زکات مال خود را به آنها نخواهم داد، گفت آنگاه ابو عبدالله راست نشست و به من گفت: چه گفتی؟ من سخنم را دوباره تکرار کردم، آنگاه ابو عبدالله گفت پدرم می‌گفت: ایشان قومی هستند که خداوند آتش دوزخ را برای آنها حرام کرده است، گفتم: فدایت شوم پس چگونه به من گفتی که از دین من و پدرانم نیست؟ گفت: منظورم زراره و اشباه اوست.

و در ص ۱۴۶، ح ۲۳۱ از محمد بن نصیر روایت شده که گفت محمد بن عیسی به روایت از حفص مؤذن علی بن یقطین ملقب به ابامحمد و او از ابی بصیر روایت می‌کرد که گفت به ابو عبدالله گفتم: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾ (الأنعام: ۸۲). یعنی چه، فرمود: خداوند مرا و تو را از آن ظلم نجات دهد آن چیزی است که زراره و یارانش و ابوحنیفه و یارانش در پیش گرفته‌اند.

زراره در حالت سرگردانی می‌میرد

در معجم الرجال ۲۴۱/۷ از محمدبن مسعود روایت شده که گفت جبرئیل بن احمد به روایت از عبیدی و او به روایت از یونس و او از هارون بن خارجه روایت می‌کند که گفت از ابوعبدالله رضی الله عنه شنیدم که می‌گفت زراره در حالت سرگردانی می‌میرد.

زراره به امام صادق اعتماد ندارد

در رجال الکشی ص ۱۵۲، ح ۲۴۷ آمده که حمدویه به روایت از محمد بن عیسی و او از ابن ابی‌عمیر و او از هشام بن سالم و او از محمدبن حمران و او از ولید بن صبیح روایت می‌کند که گفت: نزد ابی‌عبدالله آمدم و زراره در حالی که از پیش ابی‌عبدالله می‌آمد با من روبرو شد، ابوعبدالله به من گفت ای ولید آیا از زراره تعجب نمی‌کنی که در مورد کارهای ایشان از من می‌پرسد، منظورش چیست؟ آیا می‌خواهد به او بگویم نه!! و آنگاه از من روایت کند؟ سپس گفت: ای ولید از کی شیعه می‌گفتند هر کس غذای آنها را بخورد و ایشان را بنوشد و در سایه آنها استراحت کند و از کی شیعیان در مورد چنین چیزهایی می‌پرسیده‌اند.

زراره و خبرچینی علیه امام صادق

در ص ۱۴۰ آمده که حمدویه بن نصیر می‌گوید: محمدبن سالم از عیسی و او از وشا و او از هشام بن سالم و او از زراره روایت می‌کند که گفت: ابوجعفر را در مورد حقوق عمال پرسیدم؟ گفت: اشکالی ندارد، هشام می‌گوید صادق فرمود: زراره می‌خواست به هشام خبر دهد که من آنچه پادشاه به عمال خود می‌دهد حرام است.

امام صادق زراره و آل‌اعین را مذمت می‌کند

در ص ۱۴۹، ح ۲۳۸ آمده که محمدبن مسعود گفت که جبرئیل بن احمد از

محمد بن عیسی و او از یونس و او از اسماعیل بن عبدالخالق و او از ابی عبدالله روایت می‌کند که گفت: از فرزندان اَعین نزد صادق یاد شد، فرمود فرزندان اَعین به دنبال برتری و زورگیری هستند.

و در ص ۱۵۳، ح ۲۵۰ آمده که حمدویه گفت ایوب از حنان بن سدیر روایت می‌کند که گفت: از اباعبدالله در مورد آنچه یهودیان و نصاری و مشرکین گفته‌اند پرسیدم که آیا سخن آنها از نظر او درست است فرمود: این از مسائل آل اَعین است و از دین من و پدرانم نیست.

پیشتر روایاتی در مورد مسئله استطاعت حج ذکر شد که امام صادق فرمود آنچه زراره در این مورد گفته است از دین من و پدرانم نیست و بلکه زراره سخن را تحریف کرده است، و امام صادق از دروغ‌های زراره پرده برداشت و او را رسوا کرد و سه بار او را لعنت کرد.

زراره می‌گوید قرآن تحریف شده است

و در ص ۱۵۵، ح ۲۵۴ آمده که محمدبن عبدالله بن زراره به روایت از پدرش گفت: زراره پسرش عبید را فرستاد تا از ابی‌الحسن برایش خبر بیاورد و قبل از آن که عبید پیش او بازگردد مرگ زراره فرارسید آنگاه او قرآن را گرفت و بالای سرش برد و گفت امام بعد از جعفر بن محمد کسی است که اسم او در قرآن به صراحت بیان شده و خداوند اطاعت از این ائمه را بر بندگانش واجب قرار داده است من به این ایمان دارم، می‌گویم ابوالحسن را از این گفته زراره خبر کردند او گفت: سوگند به خدا که زراره به سوی خدا هجرت کرده است.

و در کمال‌الدین، ص ۸۰ ابن بابویه از محمدبن عبدالله بن زراره و او از پدرش روایت می‌کند که گفت: وقتی زراره پسرش عبید را به مدینه فرستاد، وقتی مریضی‌اش سخت شد قرآن را گرفت و گفت: هر کس که در این قرآن امامت او اثبات شده او امام من است.

برید بن معاویه عجلی: **العاملی در وسائل، ۲۰/۱۴۵-۱۴۶ می گوید او یکی از چهره های برجسته و ثقه و فقیه است و نزد ائمه جایگاه والایی داشته است، علامه نجاشی در مورد او چنین گفته اند و الکشی او را از اصحاب اجماع شمرده است، و او را ستوده است و او همانند زراره مورد مذمت هم قرار گرفته است.**

می گویم (مؤلف) آنها در ستایش و تمجید این مرد مبالغه می کنند در حالی که این مرد توسط معصومین لعنت شده است! الکشی در، ص ۱۴۸، ح ۲۳۷ از مسمع کردین ابی سیار روایت می کند که گفت از ابو عبدالله شنیدم که می گفت: لعنت خدا بر برید باد و لعنت خدا بر زراره باد.

لیث بختری مرادی ابوبصیر: **و از راویان شیعه ابوبصیر است که همانند سلف خود شراب می نوشید! از کلیب بن معاویه روایت است که گفت: ابوبصیر و یارانش نبیذ می نوشیدند و با آب تأثیر آن را کم می کردند، من این قضیه را با ابو عبدالله رضی الله عنه در میان گذاشتم او به من گفت: چگونه آب چیز مست کننده و مسکری را حلال می کند، به آنها بگو که به هیچ وجه از آن ننوشند، گفتم که آنها می گویند که امام رضا این را برای آنها حلال قرار داده است، گفت: چگونه آل محمد رضی الله عنهم مسکر و شراب مست کننده را حلال قرار می دهند و خودشان هرگز از آن نمی نوشیده اند، آنگاه همه ما نزد ابی عبدالله رضی الله عنه گرد هم آمدیم، و ابوبصیر به او گفت: ما در مورد فلان قضیه آمده ایم امام رضی الله عنه فرمود: باور کن ای ابامحمد که آب چیز مست کننده را حلال نمی کند پس به هیچ عنوان از آن ننوشید^(۱).**

می گویم (مؤلف) شیعیان به اجماع این مرد را ثقه قرار داده اند در صورتی که او وضعیتی همانند زراره دارد و مورد انتقاد و مذمت قرار گرفته است. اردبیلی می گوید غضائری گفت: ابو عبدالله رضی الله عنه از او ناراحت و رنجور بود و یاران ابو عبدالله در مورد ابوبصیر با همدیگر اختلاف داشتند، اما به نظر من دین او زیر

(۱) - فروع الکافی، ۴۱۱/۶-۴۱۲، کتاب الاشریة.

سؤال قرار گرفته است و او در دینش مورد طعن قرار گرفته است!! نزد من ثقه است!! و من روایت او را قبول می‌کنم و او به دلیل حدیث صحیحی که اول بیان کردیم از امامیه ما است و قول ابن غضائری موجب طعن نیست!!^(۱).

با وجود این طعنه‌های سخت که معصوم به این مرد زده است شیعه از او دفاع کرده‌اند و عذرهای پوچی برای او تراشیده‌اند و گفته‌اند: «پاره‌ای از آنچه ائمه در حق او و امثال او گفته‌اند را در شرح حال برید بن معاویه عجلی بیان نموده‌ایم...»^(۲).

و جعفر سبحانی می‌گوید: (در اسناد روایات زیادی که به دو هزار و دویست و هفتاد و پنج روایت می‌رسند ابوبصیر ذکر شده است، اما در مورد اینکه منظور کدام ابوبصیر است اختلاف شده است چنان که در مورد تعداد افرادی که این کنیه بر آنها اطلاق می‌شود اختلاف شده است، بعضی می‌گویند این کنیه دو نفر، و بعضی می‌گویند کنیه سه نفر و تعداد زیادی باورشان این است که کنیه چهار نفر بوده است و بعضی بیشتر از این را گفته‌اند)^(۳).

ولی مشهور این است که ابوبصیر کنیه مشترک چهار نفر بوده است چنان که ابن داود و تفرشی همین را گفته‌اند و علامه مامقانی گفته است ابوبصیر کنیه چهار نفر است که عبارتند از:

۱- لیث بختری ۲- یوسف بن حارث بتری ۳- یحیی بن ابی القاسم ۴- عبدالله بن محمد اسدی^(۴).

و این چهار نفر چنان که در معجم رجال الحدیث آمده همه ثقه نیستند، و بعضی گفته‌اند که کنیه ابوبصیر بین افراد ثقه و غیرثقه مشترک است بنابراین

(۱) - رجال الکشی، ص ۱۵۹، (۲۶۵).

(۲) - حاشیه رجال النجاشی، ۱۶۳/۲.

(۳) - کلیات فی علم الرجال، جعفر سبحانی.

(۴) - رجال ابن داود القسم الاول باب الکنی، ص ۲۱۴.

بسیاری از روایات از حجیت ساقط می‌شود^(۱).

نجاشی در شرح حال ابی‌بصیر بختری مرادی می‌گوید: لیث بختری مرادی معروف به ابو محمد و گفته‌اند که او ابوبصیر اصغر است. پس بنابراین نجاشی در رجال خود او را ثقه قرار نداده است.

چنان که طوسی او را ثقه قرار نداده و او را به فراموشی سپرده است بنابراین تستری می‌گوید: شیخ و نجاشی او را فراموش کرده‌اند!^(۲).

و ابن غضائری می‌گوید: لیث بختری مرادی ابوبصیر کنیه‌اش ابامحمد است، ابو عبدالله از او ناراحت بود و یارانش در مورد او اختلاف دارند و از دیدگاه من دیانت او مورد طعن و عیبجویی قرار گرفته است نه حدیث او بنابراین نزد من ثقه است^(۳).

الکشی از حماد الناب روایت می‌کند که گفت ابوبصیر دم در ابی عبدالله نشست تا اجازه ورود بگیرد، اما به او اجازه داده نشد، آنگاه او گفت: اگر کاسه‌ای همراه ما بود به ما اجازه ورود می‌داد، آنگاه سگی آمده و به روی ابوبصیر ادرار کرد، او گفت وای این چیست؟ همنشین او گفت: این سگی است که به روی تو ادرار می‌کند^(۴).

و در روایتی دیگر از حماد بن عثمان روایت شده که گفت من و ابن ابی‌یعفور و فردی دیگر به سوی حیره یا جایی دیگر رفتیم و با همدیگر از دنیا بحث کردیم آنگاه ابوبصیر مرادی گفت: اما اگر آقای شما دنیا را به دست بیاورد آن را بر همه چیز ترجیح خواهد داد، آنگاه سگی آمد و خواست به او حمله کند من رفتم تا سگ را دور کنم، ابی‌یعفور به من گفت: سگ را بگذار آنگاه سگ آمد و روی

(۱) - معجم رجال الحدیث، ۴۷/۲۱.

(۲) - کلیات فی علم الرجال، ص ۴۶۷، قاموس الرجال، ۱۱۹/۱۱.

(۳) - معجم رجال الحدیث، ص ۱۴۱، ترجمه لیث بختری.

(۴) - رجال الکشی، ص ۱۷۲، تنقیح المقال، ۴۵/۲ (۱۹۹۸)، معجم الرجال، ۱۴۸/۱۴، مجمع الرجال

گوش او ادرار کرد^(۱).

عبدالحسین این گفته ابی بصیر را که گفت اگر کاسه‌ای همراه ما می‌بود به ما اجازه ورود می‌داد را چگونه تفسیر می‌کند.

و آیا این عبدالحسین ابی بصیر اینگونه خدمت امام صادق را می‌کرده است؟
الکشی در ص ۱۶۹، ح ۲۸۵ از ابی یعفور روایت می‌کند که گفت نزد مردم رفتیم تا پولی به دست بیاوریم و به حج برویم!! ما یک گروه بودیم و ابوبصیر هم همراه ما بود به او گفتم ای ابابصیر از خدا بترس و با مال خودت حج کن چون تو اموال زیادی داری! ابوبصیر گفت ساکت باش اگر دنیا پیش آقایت می‌افتاد تمام آن را در چادرش جمع می‌کرد.

و معلوم است که منظور از آقا و صاحب امام معصوم است چنان که محشی الکشی و هاشم معروف آن را همین طور تفسیر کرده‌اند^(۲).

ابی بصیر با وجود آن که به امام صادق حمله می‌کند و با وجود آن که اموال زیادی دارد می‌خواهد با اموال دیگران به حج برود، اما حسادت چشم‌های او را کور کرده است و گمان می‌برد که اگر دنیا به دست امام صادق می‌افتاد همه آن را برای خودش جمع می‌کرد، اما آیا ابوبصیر از گمراهی‌اش باز آمد، هرگز او بازنیامد بلکه او بیش از پیش به امام صادق طعنه می‌زد و او را مورد تمسخر قرار می‌داد، و می‌گفت امام صادق علم و دانش ندارد و مسائل شرعی را نمی‌داند.

الکشی در ص ۱۷۱-۱۷۲، ح ۲۹۲ از شعیب عقرقوفی و او از ابی بصیر روایت می‌کند که گفت: اباعبدالله را در مورد زنی که شوهر داشته و ازدواج کرده است پرسید؟ گفت: آن زن را باید سنگسار شود و به مرد چون نرسیده که زن شوهر دارد یا نه صد شلاق زده شود، شعیب گفت: نزد ابی‌الحسن آمدم و به او گفتم زن

(۱) - حواله گذشته.

(۲) - دراسات فی الآثار و الاخبار، ص ۲۳۳.

شوهرداری ازدواج کرده است؟ فرمود زن باید سنگسار شود و مرد مجازاتی ندارد، آنگاه ابابصیر را دیدم و به او گفتم ابالحسن را در مورد زنی پرسیدم که شوهر داشته و ازدواج کرده است او گفت: زن باید سنگسار شود و مرد مجازاتی ندارد، می‌گوید ابابصیر دستی بر سینه‌اش کشید و گفت گمان نمی‌کنم که خرد و دانش صاحب ما به کمال رسیده است!

حاشیه‌نویس مجمع الرجال در حاشیه می‌گوید: (از این دو حدیث به خدا پناه می‌بریم)!!

و این روایت را طوسی نیز در تهذیب و الاستبصار روایت کرده است. و صاحب معجم الرجال می‌گوید: شیخ این روایت را با سند معتبر با اختلاف اندکی در متن روایت کرده است.

و همچنین احمد بن محمد از ابن ابی عمیر و او از شعیب روایت کرده که گفت از ابالحسن در مورد زن شوهرداری که ازدواج کرده پرسیدم گفت: آن دو را باید از هم جدا کرد، گفتم آیا شوهر باید شلاق زده شود؟ گفت: چرا باید شلاق زده شود! آنگاه از پیش او بیرون رفتم و ابوبصیر را در اطراف میزاب دیدم و او را از مسئله و جواب آن آگاه کردم، او به من گفت: من کجا هستم؟ گفتم: کنار میزاب، پس او دستش را بلند کرد و گفت به پروردگار این خانه یا پروردگار این کعبه قسم می‌خورم که از جعفر شنیدم که می‌گفت علی در مورد مردی که با زن شوهرداری ازدواج کرده بود چنین قضاوت کرد که زن را سنگسار کرد و مرد را شلاق زد، سپس گفت: اگر می‌دانستم که دانسته این کار را کرده‌ای سرت را با سنگ می‌شکافتم، سپس گفت: تنها چیزی که از آن می‌ترسم این است که او دانسته باشد!^(۱)

آنها کارها و گفته‌های ابوبصیر را توجیه کرده و از او به دفاع برخاسته‌اند و امام

(۱) - التهذیب، ۲۵/۱۰، ح ۷۶، باب فی حدود الزنا.

معصوم خود را طعنه می‌زنند!! و می‌گویند که این روایت دلیلی برای مذمت ابی‌بصیر نیست بلکه نهایت امر این است که او به خاطر شبهه‌ای که برایش پیش آمده بود علم و دانش امام را نمی‌دانست و گمان می‌برد که حکم و قضاوت امام با قضاوت نیاکانش مخالف است و دلیلی نیست که ابوبصیر تا آخر چنین بوده است و اگر هم چنین بوده باشد بر ثقه بودنش اشکالی وارد نمی‌شود!!! و یکی از توجیهاتی که برای گفته ابوبصیر ارائه می‌دهند این است که می‌گویند او از روی تقیه چنین می‌گفته است! و عجیب اینجاست که ادعا می‌کنند که ابوبصیر به علم امام پی نبرده بود، در صورتی که ابوبصیر به پروردگار کعبه قسم خورد که از جعفر شنید که می‌گفت: علی در مورد مردی که با زنی شوهردار ازدواج کرده بود چنین قضاوت کرد که زن را سنگسار کرد و مرد را شلاق زد، سپس گفت: اگر می‌دانستم که می‌دانی و چنین می‌گویی سرت را با سنگ می‌شکافتم، و گفت: تنها چیزی که از آن می‌ترسم این است که او دانسته باشد!! نمی‌دانم چگونه ادعا می‌کنند که ابوبصیر این روایت‌ها را از روی تقیه می‌گفته است!! ابوبصیر اصرار می‌ورزد که امام معصوم! علم و دانش نداشته است و به امام حمله می‌کند تا ادعا کند که امام از روی تقیه چنین گفته است، بدون تردید که چنین پاسخی نهایت پوچی و بی‌ارزشی است. و از این روایت معلوم می‌شود که ابوبصیر ابالحسن را دروغگو می‌انگارد و یا اینکه به امام صادق دروغ نسبت می‌دهد، پس آیا یکی از این دو امام دروغ می‌گوید یا اینکه ابوبصیر دروغ می‌گوید!!

از مؤلف می‌خواهیم که برای ما توضیح دهد که گفته ابوبصیر که گفت: گمان

می‌برم علم و دانش صاحب شما کامل نیست، یعنی چه!!؟

در وسائل الشیعه، ۲۸۷/۱۶ از شعیب عقرقوفی روایت شده که گفت: نزد اباعبدالله بودم ابوبصیر و مردمانی از کوهستان نیز آنجا حضور داشتند و از اباعبدالله در مورد حکم حیواناتی که اهل کتاب ذبح می‌کنند می‌پرسیدند، اباعبدالله به آنها گفت شما شنیده‌اید که خداوند در کتاب خود می‌فرماید: ﴿وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا

لَمْ يُذَكِّرْ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ ﴿﴾ (الأنعام: ۱۲۱).

گفتند دوست داریم به ما بگویی، گفت: حیواناتی را که اهل کتاب ذبح می‌کنند نخورید، وقتی بیرون رفتیم ابوبصیر گفت: در گردن من، من از ابو عبدالله و پدرش شنیده‌ام که می‌گفتند ذبائح اهل کتاب را بخورید آنگاه ما دوباره پیش ابو عبدالله آمدیم و ابوبصیر به من گفت: از او بپرس و من به او گفتم: پدر و مادرم فدایت باد در مورد ذبیحه اهل کتاب چه می‌گویی؟ گفت: آیا مگر صبح پیش ما نبودی و نشنیدی؟ گفتم: بله، فرمود پس آن را نخور.

این روایت را طوسی در التهذیب ذکر کرده و در ادامه آن گفته که ابوبصیر گفت: آن را بخور و سپس به من گفت: دوباره او را بپرس و من پرسیدم و امام همان سخن اول را به من گفت، و باز ابوبصیر به من گفت: در گردن من است آن را بخورید و به من گفت: او را بپرس گفتم دوباره او را پرسیدم دیگر از او نمی‌پرسم.

می‌گویم (مؤلف) ابوبصیر اصرار می‌کند تا امام فتوای خود را پس بگیرد، اما با وجود اصرار ابوبصیر و سؤال مجدد از امام صادق، امام صادق هر بار که او می‌پرسد به عدم جواز فتوا می‌دهد اما با وجود این شیعیان تلاش‌های بی‌فایده‌ای کرده‌اند تا از ابوبصیر دفاع کنند و اثبات نمایند که سخن و نظر ابوبصیر درست است، آری آنها سخن امامی را که معتقدند معصوم است اشتباه قرار می‌دهند! و از طرفی با تمام قدرت و توان خود از این راوی که مورد طعنه قرار گرفته است به دفاع برخاسته‌اند و گفته‌اند روایت ابی‌بصیر باید بر تقیه حمل شود^(۱).

یعنی آنها می‌گویند ابوبصیر صادق و راستگوست و امام صادق دروغ می‌گوید!! ابوبصیر در حالت جنابت نزد ائمه معصومین می‌آمد.

سید احمد در التحریر می‌گوید: از آن جمله اینکه ابوبصیر در حالی که جنب

(۱) - حواله گذشته.

بود نزد امام آمد و آنگاه امام او را از این کار نهی کرد!
و از بکیر روایت شده که گفت: ابابصیر مرادی را دیدم به او گفتم کجا می‌خواهی بروی؟ گفت: می‌خواهم پیش مولایت بروم. گفتم من همراه تو می‌آیم آنگاه با هم رفتیم و بر امام وارد شدیم آنگاه امام نگاهش را به سوی ابوبصیر تیز کرد و گفت آیا به این صورت که جنب هستی وارد خانه پیامبران می‌شوی! گفت: از خشم خدا و از خشم تو به خدا پناه می‌برم و گفتم: از خدا طلب آمرزش می‌کنم و تکرار نخواهم کرد^(۱).

به حق که دهلوی راست گفته وقتی که می‌گوید بعضی از راویان شیعه کسانی بوده‌اند که جعفر صادق آنها را از مجلس خود بیرون می‌رانده است اما با وجود این شیعیان روایات آنها را قبول می‌کنند.

هشام بن الحکم: هشام بن حکم کسی است که نظریه امامت و وصایت و عصمت ساخته و

پرداخته او می‌باشد و او برای آن اصول و ضوابطی مقرر کرد.

عاملی در الوسائل می‌گوید: (او کسی است که در مورد امامت سخن را شکافت و مذهب را پیرایش کرد)^(۲).

(۱) - الکشی، ص ۱۷۱، ح ۲۸۸، التنقیح، ۴۵/۲، معجم الرجال، ۱۴۸/۱۴، مجمع الرجال، ۸۳/۵
(۲) - الوسائل، ۳۶۰/۲۰، جامع الرواة، ۳۱۳/۲، بنابراین هشام بن الحکم اولین کسی است که عقیده امامت را مرتب و متحول کرد و او در این ادعا با شیطان الطاق مشارکت داشت. الکشی در رجال خود روایتی ذکر کرده که از آن چنین ثابت می‌شود که خبر توطئه هشام بن حکم در مسئله امامت به هارون الرشید رسید و یحیی برمکی به او گفت: هشام ادعا می‌کند که خداوند در زمین غیر از تو امام دیگر دارد که اطاعت او واجب است هارون الرشید تعجب کرد و گفت: سبحان الله! یحیی گفت: بله، و ادعا می‌کند که اگر خداوند به آن امام فرمان خروج بدهد بیرون می‌آید! چنین برمی‌آید که هارون از شنیدن این سخن وحشت زده شد... پس هشام بن حکم و شیطان الطاق و پیروانشان بودند که نظریه ابن سبأ در مورد امیرالمؤمنین علی را احیاء کردند و سپس این نظریه را بر دیگر اهل بیت تعمیم دادند، و از برخی اتفاقات که برای اهل بیت رخ داد همانند کشته شدن حسین سوء استفاده کردند و اینگونه احساسات مردم را تحریک کردند... و آنگاه این عقیده رواج =

شیعیان از این فرد که قایل به جسم بودن خدا بود دفاع می‌کنند و عبدالحسین در المراجعات می‌گوید: (آنان که در پی خاموش کردن نور خدا هستند به علت حسادت و دشمنی با اهل بیت او را به تجسیم و دیگر چیزها متهم کرده‌اند اما ما مذهب او را بهتر می‌دانیم و حالات و گفته‌های او نزد ماست و او در دفاع از مذهب ما کتاب‌هایی تألیف کرده است، پس اقوال او از ما پنهان نیست چون که او از سلف ماست و دیگران از او خبر ندارند چون مذهبشان با مذهب او فرق می‌کند)^(۱).

و همچنین می‌گوید: (از آنچه مخالفان به او نسبت داده‌اند گذشتگان ما چیزی در او نیافته‌اند، و همچنین از آنچه به زراره بن أعین و محمدبن مسلم و مؤمن الطاق! نسبت داده‌اند چیزی ندیده‌ایم با اینکه نهایت تلاش خود را در مورد بررسی این اتهامات مبذول داشته‌ایم در حقیقت اینها چیزی جز تهمت و دشمنی نیستند ... و آیا فردی چون هشام با آن همه فضل و برتری شایسته است که چنین خرافاتی به او نسبت داده شود؟ هرگز او شایسته نیست، اما دشمنان شایعه‌پراکنی می‌کنند و تهمت می‌زنند و اینگونه بر اهل بیت ستم روا می‌دارند...)^(۲).

می‌گویم (مؤلف) در ردّ اینها و بخصوص این مؤلف که ادعا می‌کند نهایت

= پیدا کرد و بعد از آن علمای شیعه نظریه را پیش بردند و در این مورد کتاب‌های عقیدتی خود را تألیف کردند ... و الکشی از یونس روایت می‌کند که گفت: با هشام بن حکم در مسجدش بودم که سالم پیش او آمد ... و گفت: یحیی بن خالد می‌گوید: شما دین رافضی‌ها را فاسد کرده‌ای چون آنها گمان می‌کنند که دین جز با امامی زنده باشد استوار نخواهد بود و آنها نمی‌دانند که امامشان زنده است یا مرده است! هشام گفت: بر ما واجب است که معتقد باشیم که امام زنده و حاضر است او نزد ما بود اما از ما پنهان است تا آن که خبر مرگش به ما برسد و خبر مرگ او به ما نرسیده است پس ما بر این باوریم که او زنده است... نگاه کنید رجال الکشی، ص ۲۵۸، (۴۷۷)، ص ۲۶۶-۲۶۷، (۴۸۰).

(۱) - المراجعات موسوی، مراجعه ش ۱۱۰ ص ۳۹۰.

(۲) - حواله گذشته، ص ۳۹۱-۳۹۲.

تلاش را در مورد بررسی چیزهایی که به هشام و امثال او نسبت داده می‌شود مبذول داشته است!! احادیثی در الکافی روایت شده است، همان کافی که عبدالحسین در المراجعات، ص ۳۹۰ در مورد آن می‌گوید: بهترین کتاب‌ها - یعنی از چهار اصول - کتاب‌های چهارگانه هستند که از دیرباز تا کنون همواره مرجع شیعه در اصول و فروع بوده‌اند و این چهار کتاب عبارتند از: (الکافی و التهذیب و الاستبصار و من لایحضره الفقیه، و این کتاب‌ها متواترند و صحت و درستی مضامین آن قطعی است، و الکافی بزرگترین و بهترین و درست‌ترین این کتاب‌هاست ...).

پس اینک ما احادیث کافی را که طبق ادعای عبدالحسین صحت مضامین آن قطعی است ذکر می‌کنیم تا دلیلی علیه او و امثال او باشند که ادعا می‌کنند که نهایت تلاش را در تحقیق و پژوهش مبذول داشته‌اند ... و همچنین تا دلیلی باشد علیه کسانی که ادعا می‌کنند: که همه بر ثقه بودن و بالا بردن مقام این فرد معتقد به جسم بودن خدا نزد ائمه اتفاق کرده‌اند اما اهل سنت به او طعنه زده‌اند و در روایات او به خاطر معتقد بودنش به جسم بودن خدا شک کرده‌اند!

کلینی که نزد شیعه‌ها ملقب به ثقه‌الاسلام!! است در کافی خود از علی بن ابی حمزه روایت می‌کند که گفت: به ابی عبدالله گفتم از هشام بن حکم شنیدم که از شما روایت می‌کرد که خداوند جسم است، جاودان و نور است، و شناخت او ضرورتی است که به هر کس که بخواهد اعطاء می‌کند، آنگاه او گفت: پاک است خداوندی که هیچ کس نمی‌داند که او چگونه است، و هیچ چیزی مانند او نیست و او شنوای بیناست، حسادت نمی‌ورزد و احساس و درک نمی‌شود و چشم‌ها او را در نمی‌یابند و هیچ چیزی او را احاطه نمی‌کند و جسم و صورت نیست و نمی‌توان او را مشخص و اندازه‌گیری کرد^(۱).

(۱) - اصول الکافی، ۱/۱۰۴، باب النهی عن الجسم و الصورة، ح ۱، التوحید ابن بابویه قمی، ص ۹۸.

و اصحاب مقالات و فرق به آنچه این مجسم به آن باور داشته اشاره کرده‌اند بغدادی در الفرق می‌گوید: (هشام بن حکم گمان می‌برد که معبود او جسمی است که حد و اندازه دارد و دراز و عریض است و عمیق می‌باشد و طولش به اندازه عرضش می‌باشد)^(۱).

و بغدادی و اشعری در مقالات خود می‌گویند: (ابوهذیل در یکی از کتاب‌هایش می‌گوید که هشام بن حکم به او گفت: که پروردگارش جسم متحرکی است که می‌رود و می‌آید و گاهی حرکت می‌کند و گاهی حرکت نمی‌کند و گاهی می‌ایستد و گاهی می‌نشیند و گاهی بلند می‌شود - می‌گوید آنگاه به کوه ابی قیس اشاره کردم و به او گفتم: این کوه بزرگتر است یا خدای تو؟ گفت: او از این کوه بزرگتر است)^(۲).

شهرستانی و اشعری می‌گویند: (ابن راوندی از هشام حکایت می‌کرد که گفت: خدای او با اجسام از جهات زیادی مشابهت دارد و اگر این مشابهت نمی‌بود اجسام بر او دلالت نمی‌کردند)^(۳).

و اما قول هشام که از اباعبدالله امام صادق روایت می‌کند که خداوند جسمی نورانی و همیشگی است چیزی است که اصحاب مقالات به آن اشاره کرده‌اند از آن جمله اشعری و اسفراینی و بغدادی گفته‌اند: (و او گمان می‌برد که خدا نور درخشانی است و اندازه‌ای دارد و مانند گوهر درخشانی است که می‌درخشد و چون صدفی از هر طرف گرد است)^(۴).

کلینی در الکافی و ابن بابویه قمی که نزد شیعه‌ها ملقب به صدوق است از محمدبن حکیم روایت می‌کند که گفت: گفته هشام جوالیقی را برای ابابراهیم بیان کردم و همچنین گفته هشام بن حکم که می‌گوید خدا جسم است را برای او تعریف کردم

(۱) - الفرق بین الفرق، ص ۶۵.

(۲) - مقالات الاسلامیین، ۱۰۷/۱.

(۳) - الملل و النحل، شهرستانی، ۱۸۴/۱ و مقالات الاسلامیین، ۱۰۷/۱.

(۴) - مقالات الاسلامیین، ۱۰۶/۱، الفرق بین الفرق، ص ۶۵، التبصیر فی الدین، ص ۳۷.

آنگاه او گفت: خداوند شبیه هیچ چیزی نیست و چه سخنی زشت‌تر از سخن کسی است که می‌گوید آفریننده اشیاء جسم است یا می‌گوید او صورت مشخصی با این اندازه دارد، یا می‌گوید اعضایی دارد، خداوند پاک است از این چیزها^(۱).

و کلینی که نزد آنها ملقب به «ثقه الاسلام» است، و قمی که نزد آنها ملقب به صدوق است از حسن موسی بن جعفر روایت کرده‌اند که هشام بن حکم ادعا می‌کند که خدا جسمی است که هیچ چیزی مانند او نیست، دانا و شنوا و بینا و تواناست، سخن می‌گوید و کلام و قدرت و علم هیچ یک از آن مخلوق نیست، آنگاه گفت: خداوند او را نابود کند آیا نمی‌داند که جسم محدود است و کلام غیر از متکلم است از این گفته به خدا پناه می‌برم، خداوند جسم نیست و اندازه‌ای ندارد و همه مخلوقات با اراده و خواست او انجام می‌شود بدون آن که سخن بگوید یا دچار دودلی شود و یا با زبان بگوید^(۲).

نویسندگانی که در مورد فرقه‌ها و عقاید کتاب نوشته‌اند به این اشاره کرده‌اند، چنان که شهرستانی می‌گوید: (و مذهب هشام این است که او می‌گوید: خداوند همواره دانا بوده است و چیزها را بعد از آن که پدید می‌آیند اما این علم و دانستن او را نمی‌توان گفت که قدیم است یا تازه پدید آمده است چون دانستن صفت است و صفت را نمی‌توان توصیف کرد ... و در مورد قدرت و حیات چیزی دیگر می‌گوید ولی نمی‌گوید که صفت قدرت و حیات حادث هستند و می‌گوید: چیزها با خواست او انجام می‌شوند و خواست او حرکتی است و نه خود خداست و نه غیر از اوست)^(۳).

و بغدادی می‌گوید: روایت شده که هشام در ضمن گمراهی در توحید در

(۱) - اصول الکافی، ۱/۱۰۵، ح ۴ و التوحید قمی، ص ۹۹، ح ۶.

(۲) - اصول الکافی، ۱/۱۰۶، ح ۷ و التوحید، ص ۱۰۰، ح ۸.

(۳) - الفرق بین الفرق، ص ۶۶، شهرستانی، ۱/۱۸۵.

صفات خدا هم به انحراف و گمراهی رفته است ... او در مورد قدرت و شنوایی و بینایی و حیات و اراده خداوند می گوید که اینها نه قدیم هستند و نه حادث چون صفت را نمی توان توصیف کرد، و می گوید: اگر بگوییم خداوند کارهای بندگان را پیش از آن که آن را انجام بدهند می داند پس درست نیست که بگوییم انسانها مختار هستند و مکلف کردن آنها هم درست نیست^(۱).

و کلینی و قمی از محمدبن حکیم روایت می کنند که گفت: برای ابی الحسن گفته هشام جوالیقی و آنچه در مورد جوان می گوید را بیان کردم و همچنین گفته هشام بن حکم را برای او حکایت نمودم آنگاه او گفت: هیچ چیزی شبیه خداوند عزوجل نیست^(۲).

و کلینی و قمی از محمدبن الفرغ روایت می کنند که گفت: به ابی الحسن نامه نوشتم و او را در مورد آنچه هشام بن حکم در مورد جسم بودن خدا و آنچه هشام در مورد صورت الهی می گوید پرسیدم، او در پاسخ من نوشت: از شیطان به خدا پناه ببر و حیرت فرد حیران را رها کن، و آنچه هر دو هشام گفته اند درست نیست^(۳).

و صدوق از صقر بن ابی دلف روایت می کند که گفت: ابوالحسن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا را در مورد توحید پرسیدم و به او گفتم: من همان سخن هشام بن حکم را می گویم، آنگاه او عَلَيْهِ السَّلَام خشمگین شد و گفت: شما با قول هشام چه کار دارید، هر کس ادعا کند که خدا جسم است او از ما نیست و ما در دنیا و آخرت از او بیزار هستیم، ای ابن ابی دلف جسم محدث و پدید آورده شده است و خداوند پدیدآورنده آن است^(۴).

(۱) - حواله گذشته.

(۲) - الکافی، ۱/۱۰۶، ح ۸، التوحید، ص ۹۸، ح ۱.

(۳) - الکافی، ۱/۱۰۵، ح ۵، التوحید، ص ۹۸، ح ۲.

(۴) - التوحید باب انه عزوجل لیس بجسم ولاصورة، ص ۱۰۴، ح ۲۰.

و اینک خواننده عزیز شما به دروغ شاخ‌دار عبدالحسین نگاه کنید که می‌گوید: (و آیا فردی چون هشام با آن همه فضل و برتری شایسته است که چنین خرافاتی به او نسبت داده شود؟ هرگز او شایسته نیست، اما دشمنان شایعه‌پراکنی می‌کنند و تهمت می‌زنند و اینگونه بر اهل بیت ستم روا می‌دارند...!).

بیشتر راویان شیعه معتقد به جسم بودن خدا بوده‌اند افرادی همچون هشام بن حکم و هشام بن سالم و یونس بن عبدالرحمن و شیطان الطاق که نزد آنها ملقب به مؤمن الطاق است، تا جایی که یکی از شیعیان از شیخ آنها مفید پرسید و او گفت: (همیشه از معتزله می‌شنوم که ادعا می‌کنند که اسلاف ما همه مشبهه بوده‌اند یعنی خداوند را به اجسام تشبیه می‌داده‌اند^(۱)، و بعضی از اهل حدیث را می‌بینیم که با آنها در این مورد توافق دارند و می‌گویند نفی تشبیه را ما از معتزله گرفته‌ایم)^(۲).

بنابراین می‌بینیم که آنها معصومین خود را در مورد توحید صحیح زیاد می‌پرسیدند، و روایات در این مورد زیاد است که قمی در کتابش «التوحید» آن را ذکر کرده است می‌توانید به آن مراجعه کنید^(۳).

اینها روایات الکافی بودند که شیعه می‌گویند صحت مضامین کتاب الکافی قطعی است، و عاملی در الوسائل در الفائده الرابعه می‌گوید: در بیان کتاب‌های

(۱) - هارون بن مسلم بن سعدان الکاتب یکی از راویان شیعه است که شرح حال او در حاوی الاقوال، ۲۳۲/۳، ش ۱۱۸۶ چنین آمده است، کنیه‌اش ابالقاسم است و او ثقة می‌باشد! و او به مذهب جبر و تشبیه باور داشت، ابامحمد و ابالحسن! را دیدار کرده است، و در الفهرست آمده است که او از شاگردان صادق؛ روایاتی دارد. و از جمله راویان شیعه محمد بن جعفر بن محمد بن عون اسدی است که نجاشی در الرجال، ۲۸۴/۲، ش ۱۰۲۱ می‌گوید: او ثقة بود!! و حدیثش صحیح و درست است! اما معتقد به جبر و تشبیه بود!! و یکی از روایانش یونس بن عبدالرحمن قمی است، ن ک الواقفه، ۲۰۳/۲.

(۲) - ن ک کتاب الحکایات، شیخ مفید، ص ۷۷.

(۳) - ص ۱۰۰-۱۰۳.

معمدلی که احادیث این کتاب - یعنی کتاب الوسائل - از آن نقل شده است و مؤلفان این کتاب‌ها و دیگران به صحت آن گواهی داده‌اند که یکی از این کتاب‌ها الکافی است^(۱).

اسفرائینی در التبصیر^(۲) می‌گوید: هشامیه به صراحت خدا را با اجسام و چیزهایی تشبیه داده‌اند که به اتفاق همه مسلمین این کفر است، و هشامیه اصل و ریشه تشبیه هستند و آنها عقیده تشبیه را از یهودیان گرفته‌اند چنان که یهودیان فرزند به خدا نسبت دادند و گفتند (عزیز ابن الله) و برای خدا مکان و اندازه و نهایت و آمدن اثبات کردند، پاک است خداوند از چنین چیزهایی...).

بعضی خواسته‌اند از این فرد که می‌گوید خدا جسم است به هر طریقی که شده دفاع کنند و ساده‌ترین نوع دفاع این است که آنها همین احادیثی که صحت آن قطعی است را موضوع قرار داده‌اند و اینگونه هر حدیثی که این مجسم را رسوا می‌کند تمام می‌شود و از بین می‌رود!

و عجیب اینجاست که کسی که این سخن مضحک و خنده‌دار را می‌گوید صاحب کتابی در علم رجال است!! و آن کتاب معجم الرجال الحدیث خوئی است. صاحب این کتاب می‌گوید: (به گمان من همه روایاتی که می‌گویند هشام می‌گفته است که خدا جسم است موضوع و ساختگی هستند، و این تهمت را به خاطر حسادت به او زده‌اند چنان که روایت الکشی بر همین دلالت می‌کند، که گفت: ابوالحسن الرضا علیه السلام را در مورد هشام بن حکم پرسیدم، او گفت: (رحمت خدا بر او باد او بنده‌ای بود که از سوی یارانش مورد اذیت و آزار قرار گرفت چون دوستانش به او حسادت داشتند)^(۳).

(۱) - الوسائل، ۳۶/۲۰.

(۲) - التبصیر فی الدین، ص ۳۸.

(۳) - معجم رجال الحدیث، ۲۹۴.

می‌گویم (مؤلف) سبحان‌الله اگر احادیث صحیح‌ترین کتاب‌های شما و کتابی که ادعا می‌کنید صحت مضامین آن قطعی است موضوع و دروغ است پس چه کتابی برای شما باقی می‌ماند که به آن اعتماد کنید؟! به هر حال نخبگان شیعه اعتراف می‌کنند که این زندیق معتقد به جسم بودن خدا بوده است!

مفید در کتابش الحکایات می‌گوید: (گروه ابی‌عبدالله با هشام و یارانش مخالفت کردند چون که هشام و همراهانش می‌گفتند خدا جسم است)^(۱).

و الکشی از ابی‌جعفر الثانی روایت می‌کند که گفت: گفتم فدایت شوم اصحاب ما اختلاف کرده‌اند، آیا پشت سر هشام بن حکم نماز بخوانم، گفت: ای اباعلی از علی بن حدید پیروی کن، گفتم: سخن او را بپذیرم، گفت: بله، آنگاه علی بن حدید را ملاقات کردم و به او گفتم: آیا پشت سر پیروان هشام بن حکم نماز بخوانیم؟ گفت: نه^(۲).

و الکشی از عبدالرحمن بن حجاج روایت می‌کند که ابوالحسن گفت نزد هشام بن حکم برو و به او بگو: ابوالحسن به تو می‌گوید آیا خوشحال می‌شوی که در ریختن خون مسلمانی شریک شوی، اگر گفت نه به او بگو پس چرا در ریختن خون من شریک شده‌ای^(۳).

و الکشی از عبدالرحمن بن حجاج روایت می‌کند که گفت: از او شنیدم که نامه ابی‌الحسن را برای هشام بن حکم می‌خواند و گفت: چرا هشام سخن می‌گوید و من سخن نمی‌گویم، گفت: مرا فرمان داد تا به تو بگویم که سخن نگویی و من فرستاده او برای تو هستم.

ابویحیی گفت: هشام تا یک ماه چیزی نگفت سپس حرف زد آنگاه

(۱) - الحکایات، ص ۷۸-۸۱

(۲) - رجال الکشی، ص ۲۷۹، ش ۴۹۹.

(۳) - رجال الکشی، ص ۲۷۸-۲۷۹، ش ۴۹۸.

عبدالرحمن بن حجاج نزد او آمد و به او گفت: سبحان الله ای ابامحمد حرف زدی در حالی که از حرف زدن نهی شده‌ای، گفت: فردی چون من از حرف زدن نهی نمی‌شود، ابویحیی گفت: در سال آینده عبدالرحمن بن حجاج نزد او آمد و گفت: ای هشام آیا خوشحال می‌شوی که در ریختن خون مسلمانی شریک شوی؟ گفت: نه. گفت: پس چگونه در ریختن خون من شریک می‌شوی اگر سکوت اختیار کنی که خوب است و اگر نه سبب مرگ می‌شوی، اما او ساکت نشد تا آن که آنچه اتفاق افتاد و پیش آمد^(۱).

و الکشی از جعفر بن محمد بن حکیم خثعمی روایت می‌کند که گفت: هشام بن سالم و هشام بن حکم و جمیل بن دراج و عبدالرحمن بن حجاج و محمد بن حمران و سعید بن غزوان و حدود پانزده نفر از یاران ما جمع شدند و آنها از هشام بن حکم خواستند تا در مورد توحید و صفت خداوند با هشام بن سالم مناظره کند تا معلوم شود که دلیل کدام یک قوی‌تر است، هشام پذیرفت که نزد محمد بن ابی عمیر سخن بگوید و هشام بن حکم این را پسندید که نزد محمد بن هشام سخن بگوید و آنگاه سخن گفتند و آنچه بین آن دو اتفاق افتاد پیش آمد و گفت: عبدالرحمن بن حجاج به هشام بن حکم گفت: سوگند به خدا که کفر ورزیدی و راه الحاد را در پیش گرفته‌ای وای بر تو کلام پروردگارت را به چوبی تشبیه می‌دهی که با آن می‌زنی، جعفر بن محمد بن حکیم می‌گوید: به ابی‌الحسن موسی نامه نوشت و سخنان آنها را حکایت کرد و از او خواست که به او بیاموزد که سخنی که باید در مورد صفت خداوند گفت چیست، ابی‌الحسن در همان نامه او در جوابش نوشت: امیدوارم بفهمی بدان که خداوند برتر و بالاتر از آن است که کسی به ماهیت و عمق صفت او برسد، پس خدا را به چیزی توصیف کند که خودش را به آن وصف کرده است، و از این فراتر نروید.

(۱) - رجال الکشی، ص ۲۷۰-۲۷۱، ش ۴۸۸.

و این زندیق از شاگردان ابی شاکر زندیق است که زندیق بودن او طبق روایات گذشته مشخص و معلوم است.

الکشی در ص ۲۷۸، ش ۴۹۷ از ابی محمد حجال و او به روایت از بعضی از یاران که از امام رضا روایت می‌کنند که گفت: رضا یاد عباس را کرد و گفت او از شاگردان ابی الحارث - یعنی یونس بن عبدالرحمن - است و ابوالحارث از شاگردان هشام است و هشام از شاگردان ابی شاکر است، و ابی شاکر زندیق است. و البرقی در رجال خود می‌گوید: که هشام از شاگردان ابی شاکر زندیق است و ابی شاکر معتقد به جسم بودن خداست و از ضعفاء شمرده می‌شود^(۱).

و بغدادی در الفرق قول هشام را نقل کرده که می‌گوید «خدای او هفت و جب از وجب‌های خودش می‌باشد» گویا او خدا را با انسان مقایسه کرده است.

ابن قتیبه در مختلف الحدیث می‌گوید: هشام بن حکم رافضی افراطی بود و در مورد خدا می‌گفت که قطر و اندازه مشخص دارد و چند وجب است و چیزهای دیگری در مورد خداوند گفته است که بیان آن مشکل است^(۲).

و ابن حجر در شرح حال او در لسان المیزان می‌گوید: هشام بن حکم ... از بزرگان رافضه بود او معتقد بود که خدا جسم است و هفت و جب از وجب‌های خودش می‌باشد^(۳).

از همه این مطالب چنین برمی‌آید که این فرد تا بناگوش غرق در کفر و عقیده تجسیم بوده است و شیخ شیعیه مفید در کتابش «الحکایات» به این اعتراف کرده است و می‌گوید: «هشام و پیروانش با جسم قرار دادن خدا با ابی‌عبدالله علیه السلام مخالفت کردند و هشام ادعا می‌کند که خداوند جسمی است اما مانند این اجسام

(۱) - تنقیح المقال، ۱/۲۹۵.

(۲) - تألیف مختلف الحدیث، ابن قتیبه، ص ۳۵.

(۳) - لسان المیزان، ۶/۱۹۴.

نیست، و روایت شده که او قول خود را پس گرفته است، و حکایت‌های گوناگونی از او شده و جز آنچه ما گفتیم بقیه درست نیستند و روایت‌های بی‌شماری از آل محمد رضی الله عنهم در نفی تشبیه و رد قول هشام روایت شده است.

ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه به روایت از محمد بن یعقوب ... و او از ابن زیاد روایت می‌کند که گفت: از یونس بن ظبیان شنیدم که می‌گفت: نزد ابی عبدالله آمدم و به او گفتم: هشام بن حکم در مورد خدا سخن بزرگی می‌گوید، اما من چند کلمه آن را به اختصار بیان می‌دارم، او ادعا می‌کند که خداوند جسمی است نه مانند اجسام، چون چیزها دو نوع هستند جسم و فعل جسم، پس درست نیست که صانع به معنی کار باشد و باید به معنی انجام‌دهنده کار باشد، آنگاه ابو عبدالله گفت: وای بر تو! آیا نمی‌داند که جسم محدود و پایان‌پذیر است، و می‌تواند کم و زیاد شود و هر چیزی که چنین احتمالاتی در آن باشد مخلوق است؟ اگر خداوند جسم باشد میان خالق و مخلوق فرق نخواهد بود، این قول ابی عبدالله و دلیل او علیه هشام است^(۱).

و چنان که صاحب معجم الرجال می‌گوید در اسناد روایت‌های زیادی که تعداد آن به صد و شصت مورد می‌رسد اسم هشام بن حکم ذکر شده است.

هشام بن سالم جوالیقی: عاملی در خاتمه الوسائل، ۲۰/۳۶۲ می‌گوید هشام بن سالم گفته

است نجاشی و علامه او را ثقه دانسته‌اند و الکشی او را ستوده است.

می‌گویم (مؤلف) آنها در ثقه قرار دادن این مرد مبالغه می‌کنند با اینکه خودشان

به او را طعنه زده و خرده گرفته‌اند، و این مرد دارای عقیده فاسدی می‌باشد!!

بغدادی در الفرق و اسفراینی در التبصیر می‌گوید: هشامیه از آنها هستند و هشامیه دو گروه می‌باشند پیروان هشام بن حکم رافضی و پیروان هشام بن سالم جوالیقی، و هر دو گروه معتقدند که خدا جسم است و خدا را با اشیاء تشبیه

(۱) - الحکایات، ص ۷۸-۸۱

می دهند و برای او حد و نهایت اثبات می کنند چنان که هشام بن حکم گفته است: خدا نوری است که چون قطعه طلایی یا چون مروارید سفیدی می درخشد، و جوایقی می گوید خدا صورت و گوشت و خون و دست و پا و بینی و گوش و چشم و دل دارد، و هر فرد عاقلی می داند که کسی که درباره خدا چنین عقیده ای داشته باشد مسلمان نیست^(۱).

بهتر است از کافی استدلال کنیم کتابی که عبدالحسین در مراجعات خود می گوید: «صحت مضامین آن قطعی است و الکافی بهترین و صحیح ترین و قدیمی ترین این کتابهاست».

بنابراین احادیث کافی را می آوریم که به گفته عبدالحسین صحت مضامین آن قطعی است، و از احادیث کافی علیه او امثال او که ادعا دارند که نهایت تلاش را در پژوهش و تحقیق مبذول داشته اند! استدلال می کنیم.

کلینی در الکافی، ۱۰۶/۱ - باب النهی عن الجسم و الصورة - و قمی ملقب به صدوق از محمد بن حکیم روایت کرده اند که گفته است: برای ابی الحسن قول هشام جوایقی و آنچه در مورد جوان نیکوکار می گوید را بیان کردم و همچنین قول هشام بن حکم را برای او گفتم، فرمود: هیچ چیزی با خداوند عزوجل شبیه نیست.

و همچنین در ۱۰۵/۱، باب النهی عن الجسم و الصورة کتاب التوحید - از محمد بن فرج روایت شده که گفت: به ابوالحسن نامه نوشتم و او را از آنچه هشام بن حکم در مورد جسم بودن خدا می گوید و آنچه هشام بن سالم در مورد تصویر خدا می گوید پرسیدم، او در جواب من نوشت: حیرت فرد حیران را رها کن و از شیطان به خدا پناه ببر و بدان که آن طور نیست که هر دو هشام گفته اند.

و الکشی در (ص ۲۸۴-۲۸۵، ش ۵۰۳) از عبدالملک بن هشام روایت می کند که گفت: به ابوالحسن الرضا گفتم می خواهم از تو چیزی بپرسم پدر و مادرم

(۱) - الفرق بین الفرق ص ۶۴-۶۵، التبصیر فی الدین ص ۳۸.

فدایت باد؟ گفت بپرس می‌خواهی از چه بپرسی، گفتم فدایت شوم هشام‌بن سالم ادعا می‌کند که خدا تصویری دارد و آدم همانند خدا آفریده شده است و با اشاره به خودم و موهایم گفتم چنین چیزهایی را برای خدا اثبات می‌کند، و یونس مولای آل یقطین و هشام‌بن حکم ادعا می‌کند که خداوند چیزی است نه مانند اشیاء و او از اشیاء جداست و ادعا می‌کنند که خداوند جسمی است که نه مانند اجسام ثابت و موجود است و از حد ابطال و تشبیه بدر است، کدام گفته را بپذیرم، گفت: او خواسته که اثبات کند و این خدا را به مخلوق تشبیه داده است، بسی بالا و برتر است خداوندی که هیچ شبیه و همتا و نظیری ندارد و او همانند آفریده و مخلوقات نیست، سخنی را که هشام‌بن سالم گفته نگو و آنچه را که مولای آل یقطین و همراهانش گفته‌اند را بپذیر، آنگاه گفتم آیا به کسانی که در توحید با هشام مخالفت کرده‌اند زکات بدهیم او با سرش اشاره کرد و گفت نه.

شیطان الطاق: عاملی در خاتمه الوسائل، ۳۳۷/۲۰ می‌گوید: محمد بن علی بن النعمان الاحول مؤمن الطاق ثقه است، دارای دانش و علم فراوان بود، علامه در مورد او چنین گفته است و شیخ او را ثقه دانسته و نجاشی او را ستوده است.

می‌گویم (مؤلف) با اینکه این مرد نزد آنها مورد عیبجویی و طعن قرار گرفته است و با آن که معتقد به جسم بودن خداست در ثقه قرار دادن او مبالغه می‌کنند، و او کسی است که اصول و ضوابط نظریه خیالی و دروغین امامت را وضع کرد و مذهب آنها را پیرایش و مرتب نمود^(۱).

(۱) - گفته می‌شود که شیطان الطاق که شیعه او مؤمن الطاق لقب می‌دهند کسی بود که شایع کرد که امامت منحصر در افراد خاصی از اهل بیت است. و وقتی زید بن علی از این شایعه خبر شد کسی را پیش او فرستاد تا از حقیقت شایعه مطلع شود. الکشی در، ص ۱۸۶ می‌گوید که مؤمن الطاق گفت: نزد ابی‌عبدالله بودم که زید بن علی وارد شد و به من گفت: به من خبر رسیده که تو ادعا می‌کنی که در آل محمد ص امامی هست که اطاعت از او واجب است؟ شیطان الطاق گفت: بله و پدرت علی بن حسین یکی از آنها بود، آنگاه زید گفت: چگونه در حالی که او لقمه داغ را با دستش سرد =

بہتر است از کتاب الکافی استدلال کنیم چون برای عبدالحسین موسوی حجت است.

کلینی در الکافی از ابراهیم بن محمد خزاز و محمد بن حسین روایت می‌کند که گفتند: نزد ابی‌الحسن الرضا آمدیم و به او گفتیم که محمد، خدا را در صورت جوانی کامل و سی ساله داده است و گفتیم که هشام بن سالم و صاحب الطاق و میثمی می‌گویند او تا ناف خالی است و بقیه‌اش نور است، آنگاه امام رضا به سجده افتاد و گفت: پاکی تو ای خدا آنها تو را نشناخته‌اند و تو را یگانه ندانسته‌اند به خاطر این تو را توصیف کرده‌اند، پاکی تو ای خدا اگر تو را می‌شناختند تو را به آنچه خودت خود را وصف کرده‌ای توصیف می‌کردند، پاکی تو ای خدا چگونه بر آن شده‌اند تا تو را به غیر از خودت تشبیه کنند. بار خدایا تو را جز به آنچه خودت خود را به آن وصف کرده‌ای وصف نمی‌کنم و تو را به خلق و آفریده‌های تشبیه نمی‌دهم تو شایسته هر خوبی هستی، بار خدایا مرا از قوم ستمگران مگردان!! آنگاه رو به ما کرد و گفت: خدا غیر از تو همانتی است که در ذهن شما می‌آید سپس گفت: ما آل محمد صلی الله علیہ و آلیہ و سلم میانه هستیم که آن که مبالغه می‌نماید به ما نمی‌رسد و کسی از ما سبقت نمی‌گیرد، ای محمد، پیامبر خدا صلی الله علیہ و آلیہ و سلم وقتی به عظمت پروردگارش نگاه کرد او در شکل جوان کامل و سی ساله بود ای

= می‌کرد و سپس آن را در دهان من می‌گذاشت آیا به نظر شما او راضی نبود که لقمه داغ دهان مرا بسوزاند و راضی بود که آتش داغ جهنم مرا بسوزاند؟ شیطان الطاق گفت: به او گفتم: او دوست نداشت که تو را آگاه چون احتمال آن می‌رفت که کفر بورزی آنگاه شفاعت او برای قبول نمی‌شد.

و در روایتی از کلینی و تنقیح المقال آمده که زید بن علی به ابی‌جعفر گفت با پدرم سر سفره می‌نشستم او گوشت خوب را به من داد و لقمه را برایم سرد می‌کرد ... تا اینکه گفت - پس شما را از دین آگاه کرده و مرا از آن آگاه نکرده است؟ شیطان الطاق در جواب او گفت: فدایت شوم او به خاطر این تو را آگاه نکرد چون می‌ترسید اگر قبول نکنی به جهنم می‌روی و مرا خبر کرد و من پذیرفتم و نجات یافتم و اگر قبول نمی‌کردم برای او مهم نبود که به جهنم بروم ...

محمد پروردگارم بالاتر از آن است که همانند مخلوق‌ها باشد^(۱). مؤلفاتی که در مورد فرقه‌ها و مذاهب کتاب تألیف کرده‌اند به این فرقه که منسوب به این شیطان است اشاره کرده‌اند، بغدادی و اسفراینی و غیره گفته‌اند: اینها پیروان محمد بن نعمان رافضی می‌باشند که ملقب به شیطان الطاق بود، او در زمان جعفر صادق بود و بعد از او هم مدتی زندگی کرد و امامت را در فرزندش موسی قرار داد، و با مرگ موسی امامت را تمام شده می‌دانست، بنابراین او در مورد امامت بر مذهب قطعیه بود یعنی از دیدگاه آنها امامت بر مرگ موسی قطع شده است. و او همانند هشام بن حکم می‌گفت که خداوند شر را قبل از اتفاق افتادن نمی‌داند و در بسیاری چیزها با هشام جوالیقی هم عقیده بود منجمله اینکه می‌گفت افعال بندگان جسم هستند و بنده می‌تواند جسم را انجام دهد^(۲).

و الکشی در مذمت شیطان الطاق می‌گوید: از مفضل بن عمر روایت است که گفت ابو عبدالله به من گفت پیش چشم چپ برو و به او بگو که حرف نزن! آنگاه من به خانه‌اش رفتم و به او گفتم که ابو عبدالله به تو می‌گوید که حرف نرنی گفت نمی‌توانم صبر کنم^(۳).

و الکشی از فضیل بن عثمان روایت می‌کند که گفت همراه با گروهی از یاران ما پیش ابی عبدالله رفتم وقتی او مرا نشاناد گفت صاحب طاق چه کار کرد؟ گفتم خوب است گفت به من خبر رسیده که او مجادله می‌کند و سخنان ناشایستی می‌گوید؟ گفتم بله او مجادله‌باز است گفت اگر کسی زیرک باشد می‌تواند با او مجادله کند گفتم، چگونه؟ گفت: بگوید: در این مورد به من بگو که امامت در این باره چه می‌گوید؟ اگر گفت امام چنین گفته است او بر ما دروغ گفته است، و اگر

(۱) - اصول الکافی، کتاب التوحید، ۱/۱۰۰، باب النهی عن الصفة بغیر ما وصف به نفسه تعالی.

(۲) - الفرق بین الفرق، ص ۷۰، و التبصیر فی الدین، ص ۳۷.

(۳) - رجال الکشی، ص ۱۹۱.

گفت امام اینطور نمی‌گوید به او بگوید چگونه سخنی می‌گویی که امامت آن را نگفته است، سپس گفت آنها سخنی می‌گویند که اگر من آن را قبول کنم و بپسندم گمراه خواهم بود و اگر از آن اظهار بیزاری کنم بر من دشوار و گران می‌آید ما کم هستیم و دشمنان ما زیادند، گفتم فدایت شوم این سخنت را به او برسانم؟ گفت آنها وارد فرایندی شده‌اند که به خاطر تعصب نمی‌توانند از آن بیرون بیایند، می‌گوید سخن ابی‌عبدالله را به اباجعفر چشم چپ رساندم. او گفت ابی‌عبدالله راست گفته است که پدر و مادرم فدایش باد تنها چیزی که نمی‌گذارد از آنچه می‌گویم دست بکشم تعصب است^(۱).

و هشام بن حکم کتابی در رد این شیطان تألیف کرد و آن را «الرد علی شیطان الطاق» نامیده، چنان که شیخ شیعه طوسی در الفهرست و نجاشی در رجال خود از این کتاب نام برده‌اند^(۲).

اعتراض عبدالحسین به عدالت صحابه

عبدالحسین ادعا می‌کند که دلیلی بر عدالت صحابه وجود ندارد و می‌گوید: (نظر ما در مورد صحابه و دیگر کسانی که حدیث روایت کرده‌اند همین است، و کتاب و سنت به وضوح این نظریه را بیان می‌دارند، اما جمهور (اهل سنت) در تقدیس کسانی که آنها را صحابه می‌نامند مبالغه کرده‌اند و از اعتدال بیرون رفته و از روایت هر نوع صحابی استدلال کرده‌اند).

می‌گویم (مؤلف) پژوهش عبدالحسین در مورد ابوهریره به وضوح روشن می‌کند که او تا چه اندازه محافظ و مدافع سنت پیامبر صلی الله علیه و آله است، بسیار واضح است که کسی که اصحاب و شاگردان پیامبر صلی الله علیه و آله را به باد انتقاد و تمسخر

(۱) - رجال الکشی، ص ۱۹۱.

(۲) - الفهرست، ۳۵۵، النجاشی، ۳۰۵ و الذریعة، ۲۰۳/۱۰.

می‌گیرد و آنها را دروغگو می‌پندارد و آنان را متهم می‌کند، هرگز چنین کسی نمی‌تواند ادعا کند که به خاطر دفاع از پیامبر صلی الله علیه و آله دست به چنین اقدام تبه‌کارانه‌ای زده است، چون پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «اصحاب مرا ناسزا نگویند» و می‌فرماید: در مورد اصحاب من رعایت مرا بکنید.

از این رو می‌خواهیم مسئله عدالت صحابه را از دیدگاه سه گروه یعنی اهل سنت و شیعه امامیه - مذهب عبدالرحسین - و معتزله بررسی کنیم، و قبل از پرداختن به این موضوع باید صحابی و جایگاه آن در اسلام تعریف شود.

صحابی و جایگاه او در اسلام

علما و ائمه حدیث صحابی را اینگونه تعریف کرده‌اند که صحابی کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده و به او ایمان آورده و با ایمان از دنیا رخت بر بسته است، و هر کس که مرتد شده و در حالت ارتداد مرده است صحابی نیست، و هر کس مرتد شده و باز دوباره اسلام آورده است طبق قول راجح او هم صحابی شمرده می‌شود، و همچنین منافقانی که به ظاهر مسلمان و در دل کافر بوده‌اند صحابی نیستند، و خداوند از نفاق این دسته از منافقان پرده برداشته است و پیامبرش صلی الله علیه و آله را از وضعیت آنها آگاه کرده است، و جمهور علما بر این باورند که برای به دست آوردن افتخار صحبت نیازی نیست که فرد تا مدتی طولانی همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بوده باشد و همچنین جهاد و انفاق در راه اسلام برای صحابی بودن شرط نیست، و بعضی از علما برای صحابی بودن شرط قرار داده‌اند که باید فرد تا مدتی طولانی با پیامبر صلی الله علیه و آله همراه بوده و با ایشان صلی الله علیه و آله زندگی کرده باشد و حداقل در یک یا دو جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله همراه باشد، اما جمهور علما برای صحابی بودن مدت طولانی در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله بودن و همراه او جنگیدن و انفاق را شرط قرار نداده‌اند، اما گفته‌اند که هر کس تا مدتی طولانی با پیامبر صلی الله علیه و آله همراه بود و سخنان

او را شنیده و همراه او جنگیده و جان و مالش را در راه اسلام فدا کرده است از دیگران مقدم‌تر و افضل‌تر است.

حافظ بن حجر در شرح *نخبة الفكر* می‌گوید:

واضح است که کسانی که همواره همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بوده‌اند و همراه ایشان جنگیده‌اند یا در کنار او کشته شده‌اند از آنان که همیشه همراه پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده‌اند و در صحنه‌ها با او حضور نداشته‌اند برترند، و همچنین از کسانی که اندکی با او هم صحبت بوده‌اند یا در دوران کودکی او را دیده‌اند برترند گرچه هر دو گروه افتخار صحابی بودن را به دست آورده‌اند، و کسانی که سخنان او را شنیده‌اند اگر از او حدیث روایت کنند حدیث آنها مرسل است، اما چنین افرادی در میان اصحاب معدود و انگشت‌شمارند.

و خداوند متعال با اشاره به همین مفهوم می‌گوید: ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلِ أَوْلِيكَ أَكْثَرَ دَرَجَةً مِنْ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقَتْلَوْا وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحَسَنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ (الحديد: ۱۰). «کسانی که قبل از پیروزی فتح مکه انفاق کردند و جنگیدند (با کسانی که پس از پیروزی انفاق کردند) یکسان نیستند؛ آنها بلندمقام‌تر از کسانی هستند که بعد از فتح مکه انفاق نمودند و جهاد کردند؛ و خداوند به هر دو وعده نیک داده؛ و خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است و پاداش آن را به شما خواهد داد».

اولاً: موضع جمهور (اهل سنت) در مورد اصحاب

از دیدگاه جمهور علما و محدثین و فقها صحابه همه عادل هستند، یعنی آنها به خاطر قوت ایمان و پرهیزگار و جوانمردی و اخلاق والایی که دارند عمداً سخن دروغ نمی‌گویند و به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت نمی‌دهند، و عادل بودن اصحاب به معنی این نیست که آنها از گناه و خطا و فراموشی معصوم می‌باشند، و هیچ یک از

علماء چنین چیزی نگفته است. فقط اهل بدعت و هواپرستان که تعدادشان هم اندک است با عدالت صحابه مخالف هستند و از آن جا که سخنانشان بی دلیل است نظر و گفته ایشان اعتباری ندارند. و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به دلیل اینکه خداوند در آیات قرآنی آنها را ستوده و به ایمان آنها گواهی داده است و آنها را عادل قرار داده هستند.

خداوند بیان می دارد که اصحاب پاکیزه و بهترین امت هستند و می فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾ (البقره: ۱۴۳).

«و اینگونه شما را امتی میانه قرار داده ایم.»

و می فرماید: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ

الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ (آل عمران: ۱۱۰).

«شما بهترین امتی هستید که به سود انسانها آفریده شده اید به کارهای خوب و پسندیده فرمان می دهید و از کارهای زشت و ناپسند باز می دارید و به خدا ایمان دارید.»

تردیدی نیست که اولین مخاطبان این دو آیه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله هستند، و

خداوند می فرماید: ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ

بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ (التوبه: ۱۰۰).

«پیشگامانی نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند خداوند از آنان خشنود است و ایشان هم از خدا خشنودند.»

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾ (الفتح: ۱۸). «خداوند

از مؤمنان راضی گردید همان دم که در زیر درخت با تو بیعت کردند.»

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ (الفتح: ۲۹). «محمد صلی الله علیه و آله

فرستاده خداست، و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند».

و یکی از آیات که در آخر نازل شده است این است: ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿١١٧﴾ وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا ﴿﴾ (التوبه: ۱۱۷-۱۱۸). «مسلم خداوند رحمت خود را شامل حال پیامبر و مهاجران و انصار، که در زمان عسرت و شدت (در جنگ تبوک) از او پیروی کردند، نمود؛ بعد از آنکه نزدیک بود دل‌های گروهی از آنها، از حق منحرف شود (و از میدان جنگ بازگردند)؛ سپس خدا توبه آنها را پذیرفت، که او نسبت به آنان مهربان و رحیم است! (همچنین) آن سه نفر که (از شرکت در جنگ تبوک) تخلف جستند».

منظور از روزگار سخت غزوه تبوک است و کلمه مهاجرین در این جا شامل همه مهاجرین می‌شود و هیچ یک از مهاجرین از شرکت در این غزوه باز نماند مگر افراد ناتوان و یا کسانی که با وجود علاقه شدید به شرکت در جنگ به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه باقی ماندند.

و پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی از غزوه تبوک بازگشت فرمود: در مدینه افرادی هستند که شما هر آنچه مسیر و راهی را طی کرده‌اید آنها در پاداش با شما شریک هستند ... آنها می‌خواستند در جنگ شرکت کنند اما معذور بودند.

و در فتح الباری آمده که مهلب گفت این حدیث را این آیه تأیید می‌کند که:

﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ﴾ (النساء: ۹۵). «(هرگز) افراد باایمانی که بدون بیماری و ناراحتی، از جهاد بازنشستند، با مجاهدانی که در راه خدا با مال و جان خود جهاد کردند، یکسان نیستند».

نکته بسیار زیبا و به جایی است و بنابراین کسی به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله در جهاد

شرکت نکرده به طریق اولی دارای فضل و برتری است. و در این آیه و در آیات دیگری عموم مهاجرین مورد ستایش قرار گرفته‌اند. و همچنین این آیه، انصار را شامل می‌شود که در جنگ تبوک شرکت کردند و نیز شامل سه نفری می‌شود که از جنگ بازمانده بودند و افرادی را که توانایی شرکت را نداشتند نیز در برمی‌گیرد. و در حدیث صحیح آمده است که کعب بن مالک که یکی از سه نفری بود که در جنگ شرکت نکرده بودند گفت: وقتی میان مردم می‌رفتم و در میان آنها به گشت و گذار می‌پرداختم می‌دیدم که هیچ کس در مدینه نمانده به جز افرادی که منافق بودند و کسانی که به علت ناتوانی خداوند آنها را معذور قرار داده بود، به خاطر این ناراحت می‌شدم.

آنچه از این برمی‌آید این است که منافقان همه قبل از واقعه تبوک شناخته شده بودند و سپس آنها به خاطر آن که بدون عذر در جنگ شرکت نکردند و توبه نکردند بیشتر معلوم شدند و سپس سوره براءه نازل شد و آنها را رسوا کرد پس معلوم می‌شود که منافقین همه قبل از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله دقیقاً مشخص بوده‌اند، اما اینکه خداوند فرموده است: ﴿لَا تَعْلَمُهُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَهُمْ﴾ (التوبه: ۱۰۱). «تو آنها را نمی‌شناسی و ما آنها را می‌شناسیم».

یعنی: خداوند دقیق و قطعاً آنها را می‌داند، یعنی شاید در میان کسانی که متهم به نفاق بوده‌اند افرادی بوده که در حقیقت منافق نبوده‌اند، و خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ﴾ (محمد: ۳۰). «هر چند می‌توانی آنها را از طرز سخنانشان بشناسی».

و در سوره براءه و دیگر سوره‌ها اوصاف گروهی از منافقان به صراحت بیان شده است و پیامبر صلی الله علیه و آله گروهی از آنان را مشخص کرد، پس احتمال دارد که خداوند بعد از آن که فرمود (لا تعلمهم) تو آنها را نمی‌شناسی، همه را به پیامبر صلی الله علیه و آله شناساند.

و به هر حال پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از وفات خویش منافقان را می‌شناخت بعضی را قطعاً می‌دانست که منافق هستند و در مورد بعضی گمان داشت که منافق می‌باشند و بعضی متهم به نفاق بودند، و هیچ منافقی باقی نمانده بود که متهم به نفاق نباشد و اصلاً پیامبر او را نشناخته باشد، و از آن جا که منافقین اندک و خوار بودند و مردم از آنها نفرت داشتند در زمان وفات پیامبر صلی الله علیه و آله نتوانستند کوچکترین حرکتی بکنند، و وقتی آنها اینگونه بودند هیچ یک از آنها نمی‌توانست از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیثی روایت کند چون می‌دانست اگر حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کند بیشتر در معرض اتهام قرار می‌گیرد و ممکن است برخورد ناخوشایندی با او انجام شود، سیره‌نگاران و مؤرخین گروهی از منافقان را نام برده‌اند که هیچ یک از آنها از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث روایت نکرده است، و همه کسانی که از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث روایت کرده‌اند در میان اصحاب معروف و شناخته شده بودند که از برگزیده‌گان می‌باشند.

و خداوند با وفات پیامبر صلی الله علیه و آله از ماهیت بادیه‌نشینان پرده برداشت و منافقان آنها مرتد شدند، بنابراین آنها از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله شمرده نمی‌شوند و آن دسته از آنان که بعد از ارتداد دوباره اسلام آوردند از تابعین به شمار می‌آیند.

اما در مورد مسلمانانی که در فتح مکه مسلمان شدند مردم به اشتباه می‌روند و می‌گویند چگونه معقول است که همه آنها یک روزه مؤمن باشند با اینکه آنها زمانی اسلام آوردند که مغلوب شدند و دیدند که اگر بر کفر و شرک خود باقی بمانند منافع دنیوی خود را از دست خواهند داد. اما درست این است که اسلام از همان آغاز مردم را تحت تأثیر قرار می‌داد و قوت اثرگذاری آن زیاد بود و امور ذیل دلیلی است بر این مطلب:

اول: اینکه خداوند در مورد آنها می‌گوید که آنها می‌گفتند: ﴿لَا سَمْعُوا لَهُدَا

الْقُرْآنَ وَالْغَوَافِیهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ﴾ (فصلت: ۲۶).

«کافران گفتند: گوش به این قرآن فراندهید؛ و به هنگام تلاوت آن جنجال

کنید، شاید پیروز شوید!».

و می‌فرماید: ﴿إِنْ كَادَ لَيُضِلَّنَا عَنْ ءَالِهَتِنَا لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهَا﴾ (الفرقان: ۴۲). «بیم آن می‌رفت که ما را گمراه سازد! اما هنگامی که عذاب الهی را ببینند، بزودی می‌فهمند چه کسی گمراه‌تر بوده است».

این آیات نشانگر آن هستند که قرآن و اسلام تأثیر بسیاری قوی داشته است. دوم: آنها از گوش فرادادن به قرآن جلوگیری می‌کردند و هر کس که به مکه وارد می‌شد او را از شنیدن سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله نهی می‌کردند، و آنها با کسی که ابوبکر را پناه داد شرط گذاشتند که نباید ابوبکر به گونه‌ای قرآن بخواند که مردم بشنوند.

سوم: دلیل سوم که روشن‌ترین دلیل بر تأثیر قرآن است این است که گروهی از فرزندان بزرگان و سران از همان اول اسلام را پذیرفتند و از پدرانشان جدا شدند، که از جمله آنها می‌توان به عمرو و خالد فرزندان ابی‌احیحه سعید بن عاص، و ولید بن ولید بن مغیره، و ابوحدیفه بن عتبه بن ربیع، و هشام بن عاص بن وائل و عبدالله و ابوجندل فرزندان سهیل بن عمرو و غیره اشاره کرد. پدران این افراد بزرگان و سران و ثروتمندترین افراد قریش بودند اما فرزندانشان تحت تأثیر قرآن قرار گرفته و اسلام را پذیرفتند و از پدران خود جدا شدند. نویسندگان عادت بر این دارند که وقتی پیشگامان به اسلام را نام می‌برند از افراد ضعیف نام می‌برند و خواننده گمان می‌برد که اینها به خاطر ضعف خود و به علت نارضایتی از قدرتمندان و گرفتن انتقام از آنها اسلام آورده‌اند، چون آنها ریاست و قدرت و ثروتی نداشتند که مانع از مسلمان شدن آنها شود.

اما حقیقت غیر از این است بلکه همه با متأثر شدن از قرآن، و خالصانه مسلمان می‌شدند، و سران و بزرگان تکبر ورزیده و لجاجت کردند و بیشتر قومشان گرچه به شدت تحت تأثیر اسلام قرار گرفته بودند از سران و اشراف پیروی کردند، اما جوانان قاطع و مصممی بودند که اسلام آوردند و قدرت و

ریاست و ثروت خویش را فدای اسلام کردند، و سختی و رنج‌هایی که در راه اسلام با آن مواجه شدند را پذیرفتند، و اسلام همچنان بر دیگر مردمان اثر می‌گذاشت و حتی بعد از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله آنها یکی یکی مسلمانان می‌شدند، بعد از صلح حدیبیه وقتی مسلمانان با مشرکین قاطی شوند و هر یک خویشاوند خود را به راحتی دعوت می‌داد اسلام به سرعت در میان مشرکین انتشار یافت و در این مدت از سران و بزرگان خالد بن ولید و عمر بن عاص و عثمان بن طلحه و دیگران مسلمان شدند، و اسلام همچنان بقیه را تحت تأثیر قرار داده بود.

و می‌توانیم به طور قطع یقین کنیم که اسلام شرک و خرافات را از وجود و اذهان همه عقلائی قریش قبل از فتح مکه زدوده بود، و تنها چیزی که در وجود آنها مانده بود عناد و لجاجت محض بود که آخرین دوران حیات شوم خود را می‌گذراند، وقتی مکه فتح شد عناد از بین رفت و همه اسلام را که قبل از فتح در وجودشان جوانه زده بود پذیرفتند و با توزیع غنایم حنین و رفتار خوب پیامبر صلی الله علیه و آله با آنها، باقی مانده عناد کاملاً از بین رفت. و بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی امر خلافت در میان قریش استقرار یافت و عرب و عجم همه در برابر آن سر تسلیم فرود آوردند، محبت اسلام بیش از پیش در دل هر قریشی جای گرفت، چون اسلام هزاران مایل به قلمرو آنها افزوده بود و آنان را پادشاهان دنیا و آخرت گرداند، و کسانی که تا روز فتح مکه دشمن بودند بعد از آن از صادق‌ترین مجاهدان بودند، مانند سهیل بن عمرو و عکرمه فرزند ابوجهل و عمویس حارث و یزید بن ابی سفیان که از مجاهدین راستین و مخلص بودند.

اما آنچه بعضی از نویسندگان بیان می‌دارند که بنی‌امیه و بنی‌هاشم با یکدیگر رقابت و کینه داشته‌اند، حقیقت این است که هر دو گروه کاملاً اسلام آورده بودند و همان طور که از آغاز اسلام گروهی از بنی‌هاشم آن را پذیرفتند همچنین گروهی از بنی‌امیه مانند فرزندان سعید بن عاص و عثمان بن عفان و ابوحنیفه بن

عتبه در همان آغاز دعوت، اسلام آوردند، و همان طور که بعضی از بنی امیه دیر اسلام را قبول کردند، همچنین برخی از بنی هاشم بعدها اسلام را پذیرفتند و همان طور که برخی از بنی امیه با اسلام دشمنی ورزیدند، همچنین برخی از بنی هاشم مانند ابی لهب بن عبدالمطلب و ابی سفیان بن حارث بن مطلب با اسلام دشمنی کردند، و قرآن ابولهب بن عبدالمطلب را مورد مذمت و نکوهش قرار داده است اما فرد معینی از بنی امیه را مذمت نکرده است، و پیامبر صلی الله علیه و آله با دختر ابی سفیان بن حرب اموی ازدواج کرد و زن هاشمی نداشت، و به یکی از دخترانش شوهری هاشمی داد و سه دختر دیگرش را به ازدواج اموی ها درآورد، پس فقط اسلام مربوط به یک گروه نبود که گروه دیگر با آن گروه دشمنی کند، بلکه خداوند میان آنها همدلی و وحدت آورد و همه در پرتو لطف الهی با همدیگر برادر شدند و اسلام همه آنها را جمع کرده بود، و همه اسلام را دوست می داشتند و آن را تعظیم می کردند و به آن افتخار می نمودند و هر یک می کوشید تا از اسلام و دین بهره بیشتری داشته باشد، و فتح مکه و رسیدن عثمان به خلافت هیچ نفرتی میان دو طائفه (بنی هاشم و بنی امیه) ایجاد نکرد، بعد از وفات حضرت عمر قضیه تعیین خلیفه به شورای شش نفره واگذار شد که چهار نفر به نفع علی و عثمان کنار رفتند و در نهایت از میان علی و عثمان، عثمان رضی الله عنه به خلافت برگزیده شد، در این وقت اوهام و افکار نادرست راه به سوی اذهان مردم باز کرد، و سپس در اواخر خلافت عثمان وقتی گروهی از خویشاوندان او به امارت و مقام رسیدند و برخی از مردم از آنها شکایت می کردند در این وقت شایعاتی شد که علی آنها را تهدید می کند که هر گاه به خلافت برسد آنها را عزل خواهد کرد و اموالشان را از دستشان خواهد گرفت و چنین و چنان خواهد کرد، سپس فتنه اتفاق افتاد و برخی از کسانی از یاران علی شمرده می شدند در این فتنه دست داشتند تا آن که عثمان رضی الله عنه کشته شد و قاتلان او بلافاصله به سوی علی رضی الله عنه رفتند و با او بیعت نمودند و گروهی از آنها در لشکر علی باقی ماندند، هر کس در این امور فکر کند

خواهد دید که این عوامل علت اتفاقاتی شدند که بعداً رخ دادند، بنابراین علت گرفتن انتقام، بدر و أحد نبود، و آنچه به گونه‌ای تعریف می‌شود که از آن چنین برمی‌آید که علت دشمنی دیرینه بنی‌امیه و بنی‌هاشم بوده است به طور قطع نادرست است، و فقط شاعر فاسقی در زمان حکومت بنی‌عباس در این مورد زیاده‌گویی کرده است، و آنها هیچ خونی از بنی‌هاشم نمی‌خواستند. و با اینگونه روشن می‌شود که جایی برای این نیست که گفته شود علت اختلاف معاویه با علی این بود که او می‌خواست انتقام خویشاوندانش را که در بدر کشته شده بودند از او بگیرد، به حق که این سخن بی‌جا و نادرست است و آنان که چنین می‌گویند می‌خواهند با این بهانه اسلام معاویه و امثال او را زیر سؤال ببرند! اگر گفته شود هر چند اصحاب انسان‌های خوبی بوده‌اند اما آنها معصوم نبوده‌اند بنابراین باید گفت آنها عادل هستند تا وقتی که از آنها کاری سر زده نباشد که بر خلاف عدالت باشد، پس چرا محدثین با اینکه از اصحاب کارهایی سر زده که عدالت آنها را مخدوش می‌نماید باز هم آنها عادل می‌شمارند؟

پاسخ این پرسش را به چند صورت می‌توان داد:

اول: آنها در آنچه که عدالت را مخدوش می‌کند و به اصحاب نسبت داده شده است فکر نموده و دقت کرده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که برخی از این چیزها ثابت، نیست یا لغزشی است که فرد صحابی از آن توبه کرده است، یا اینکه بر اساس یک تأویل اجتهادی آن کار را انجام داده است.

دوم: اینکه خداوند دروغ بستن بر خدا را کفر قرار داده است، خداوند متعال

می‌فرماید: ﴿ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ ۗ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ ﴿٦٨﴾ (العنكبوت: ٦٨). «چه کسی ستمکارتر از آن کس است که بر خدا دروغ بسته یا حق را پس از آنکه به سراغش آمده تکذیب نماید؟! آیا جایگاه کافران در دوزخ نیست.»

و دروغ گفتن بر پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد دین دروغ بستن بر خداست، بنابراین برخی از اهل علم به صراحت چنین کاری را کفر قرار داده‌اند، و بعضی به این اکتفا کرده‌اند که دروغ بستن بر پیامبر صلی الله علیه و آله از بزرگترین گناهان کبیره است. و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله گفته است کسی که بدون واسطه از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث روایت می‌کند همانند صحابی اگر از روی عمد دروغ بگوید و آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت دهد کفر ورزیده است، و در مورد کسی که با واسطه از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث روایت می‌کند اگر دروغی به او نسبت دهد در مورد کفر ورزیدنش ابن تیمیه متردد است. و سرزدن لغزشی از یک صحابی سبب نمی‌شود تا سرزدن کفر را از او محتمل دانست، گیریم که بعضی از آنها دروغ بستن بر پیامبر صلی الله علیه و آله را کفر ندانسته باشند اما به هر حال آنها چنین کاری را بسیار زشت‌تر و بدتر از دیگر لغزش‌ها می‌دانستند.

سوم: اینکه ائمه حدیث در مورد افرادی از صحابه که می‌توان در عدالت آنها تردید داشت این را در نظر داشته‌اند که آن حدیث را آنها از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که آن صحابی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است، و حدیث چنین فردی را به کتاب و سنت عرضه داشته‌اند و با روایات دیگر تطبیق داده‌اند و به اضافه آن احوال و امیال چنین کسانی را بررسی کرده‌اند و چیزی نیافته‌اند که سبب شود تا آنها متهم قرار گیرند، بلکه بعد از بررسی و پژوهش یافته‌اند که همه آنچه اینها روایت کرده‌اند دیگر اصحاب نیز که تهمتی متوجه آنها نیست روایت کرده‌اند.

و یا اینکه در شریعت اسلامی نصی آمده که به معنی روایت آنهاست و به صحت روایت آنها گواهی می‌دهد، مثلاً ولید بن عقبه بن ابی معیط که طعنه‌زندگان می‌گویند او از مهاجرین و انصار نیست و نه از کسانی است که در فتح مکه مسلمان شده‌اند. و می‌گویند: بعد از جنگ بدر وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد که پدر ولید را به قتل برسانند گفت:

پس بچه‌ها را چه کسی سرپرستی می‌کند؟ منظورش فرزندانش بودند،

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آنان در آتش دوزخ خواهند بود. و می‌گویند ولید کسی است که خداوند در مورد او این آیه را نازل فرموده است که: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا﴾ (الحجرات: ۶). «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر شخصی فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید».

پس قرآن تصریح کرده است که او فاسق است و باید در خبری که او می‌دهد تحقیق شود. و می‌گویند در زمان عثمان او امیر کوفه بوده است و مردم شهادت دادند که او شراب نوشیده است و علی در این باره با عثمان سخن گفت و آنگاه عثمان به علی فرمان داد که او را شلاق بزنند، سپس علی به عبدالله بن جعفر دستور داد که ولید را شلاق بزند و عبدالله او را شلاق زد، و بعضی داستان را اضافه می‌کنند و می‌گویند ولید در حالی که مست بود در نماز صبح پیشنماز مردم شد و نماز صبح را چهار رکعت خواند سپس رو به مردم کرد و گفت: بیشتر هم بخوانم؟ ولید برادر مادری عثمان بود، و وقتی عثمان کشته شد ولید اشعاری می‌سرود و علی را متهم می‌کرد که در کشتن عثمان همراهی کرده است و در اشعارش معاویه را به کشتن علی تحریک می‌کرد. اینها چیزهایی بودند که در مورد ولید می‌گویند اما اگر سند این روایات را بررسی کنی می‌بینی که صحیح نیستند چون راوی همدانی است که فرد نامعلومی است، و اگر متن روایت را بررسی کنی در آن چیزی به چشم نمی‌خورد که ولید را بتوان متهم کرد، بلکه قضیه برعکس است، چون در متن ذکر نشده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای ولید دعا کرد، و بیان شد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر سر او دست نکشید، بنابراین برخی گفته‌اند خداوند حالت او را می‌دانست از این رو او را از برکت دست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و دعایش محروم ساخت. این روایت به وضوح دلالت می‌کند که در میان آنها و دروغ گفتن بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سد قوی و محکمی بوده است^(۱).

(۱) - الانوار الکاشفه، ص ۲۵۹-۲۶۴.

به حق که این فاجعه بس بزرگی است که ما همه اصحابی که در جنگ علی و معاویه رضی الله عنهما شرکت داشته‌اند غیر عادل بدانیم، و احادیث آنها را معتبر ندانیم، و به کافر بودن و فاسق بودنشان حکم کنیم.

راستگویی و عدالت آنها و روایت حدیث چه ارتباطی با آرای سیاسی و اشتباهات سیاسی آنها دارد؟! اگر کسی یک رهبر ملی را که در قضیه ملی‌گرایی بهترین آزمون را پس داده و با جان و مال و قلم خویش با استعمار مبارزه کرده است، از زمره رهبران حذف کند و بگوید ملی‌گرا نبوده است و همه فضائل و خوبی‌های او را انکار کند و همه سخنان او را به خاطر آن که رهبر یک حزب بود و مرتکب اشتباهاتی شده است و یا به خاطر آن که با یک رهبر ملی‌گرای دیگر جنگیده است رد نماید، آیا چنین کاری دست است، اگر تاریخ و انصاف و حق این کار را درست نمی‌داند پس به طریق اولی قضاوت شیعه و خوارج علیه آن دسته از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله که در بعضی مواضع سیاسی با علی موافق نبوده‌اند درست نیست، شیعه و خوارج به همین بهانه عدالت اصحاب را قبول ندارند و روایات آنها را نمی‌پذیرند و در مورد آنها چیزهایی می‌گویند که شایسته افرادی عادی هم نیست بلکه آنها همه اصحاب به غیر از سه یا پنج نفر را کافر می‌داند، چنان که در روایات الکشی آمده است، بنابراین اگر جائز نیست که همه کارها و فعالیت‌های یک رهبر ملی‌گرا را نادیده گرفت، پس چگونه جایز است که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را که در خدمت اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله پیشگام بوده‌ند دروغگو قرار داد و همه خوبی‌هایشان را نادیده گرفت، همان اصحابی که اگر تلاش‌ها و جانفشانی‌های آنان نمی‌بود ما در تاریکی‌ها سرگردان می‌بودیم و راه را نمی‌دانستیم^(۱).

در مطالب گذشته که در مورد عدالت صحابه ایراد نمودم بارها گفتم که منافقان

(۱) - السنة ومكانتها فی التشريع الاسلامی، مصطفى السباعی، ص ۱۳۳.

در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله مشخص بودند و خداوند پرده از حقیقت آنها برداشت و مسلمین به حقیقت آنها پی بردند، و همچنین مرتدین کسانی هستند که بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله مرتد شدند و توبه نکردند و به اسلام بازنگشتند و در حالت ارتداد مردند، چنین کسانی صحابی نیستند و منظور جمهور علما و ائمه که اصحاب همه عادل هستند این افراد نیستند، و تعریفی که علما برای صحابی ارائه داده‌اند این افراد را نفی می‌کند، و همچنین چند بار تأکید کردم که عدالت چیزی دیگر است، و عصمت چیزی دیگر است، و کسانی که گفته‌اند اصحاب عادل هستند هرگز نگفته‌اند که آنها از گناه و خطا و فراموشی معصومند، و بلکه فقط منظور آنها این است که عدالت اصحاب یعنی آنها عمداً بر پیامبر صلی الله علیه و آله دروغ نمی‌بندند، حتی آن کسانی از اصحاب که حد بر آنها اجرا شده یا مرتکب گناهی شده‌اند و توبه کرده‌اند یا به فتنه‌ها و جنگ‌ها دستشان آلوده شده است هرگز اینگونه نبوده‌اند که عمداً به پیامبر صلی الله علیه و آله دروغ نسبت دهند، و باید دانست که آن دسته از صحابه که مرتکب گناهی شده‌اند و مجازات گردیده‌اند تعداد بسیار اندکی هستند که شایسته نیست که هزاران فرد از اصحاب را که بر صراط مستقیم بوده‌اند و از گناهان صغیره و کبیره دوری می‌کرده‌اند را با آنها مقایسه کرد و از زمره آنها دانست، و تاریخ بهترین گواه بر درستکاری و عدالت و تقوای اصحاب است. و این کسانی که خرده‌گیران و طعنه‌زنندگان به عدالت اصحاب آنها را دستاویزی برای طعنه زدن به اصحاب قرار داده‌اند، افرادی از اینها اصلاً حدیث روایت نکرده‌اند و بعضی هم یک حدیث یا دو یا سه حدیث بیشتر روایت نکرده است که روایت‌هایشان معلوم و مشخص است، و هیچ چیزی از اصول و فروع دین مبتنی بر روایات آنها نیست، و این امر یک پژوهشگر را قانع می‌کند که آنچه جمهور علما در مورد عدالت اصحاب گفته‌اند درست است، مثلاً بسربن ارطاه که در صحابی بودن او اختلاف است فقط یک حدیث در مورد اینکه در سفر دست دزد قطع نمی‌شود روایت کرده که در سنن ابی داود آمده است، و حدیثی دیگر در

مورد دعا روایت کرده است، پس این بهترین دلیل بر صحت گفته جمهور علما و ائمه است.

در صحیح ابن حبان آمده است او (یعنی بسر بن ارطاة) شنیده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بار خدایا عاقبت ما را در همه کارها نیک بگردان و ما را از رسوایی دنیا و آخرت نجات بده».

ما وقتی می‌گوییم او عادل است منظور ما این است که در روایتی که می‌کند راست می‌گوید، اما وارد شدن او در جنگ‌ها و فتنه‌ها و حمایت او از معاویه اینها امور اجتهادی هستند - و همه این اتفاقات در زمان فتنه‌ای رخ داده‌اند که این فتنه عاقلان و دانایان را حیران کرده است - و آغشته شدن به این فتنه در عدالت نقصی وارد نمی‌کند و خداوند ما و آنها را بیامرزد، و خدا بیامرزد کسی را که گفته است «اینها خون‌هایی بوده که خداوند شمشیرهای ما را از آغشته شدن به آن مصون و پاک گردانده است پس ما باید زبان‌های خود را از آغشته شدن به آن پاک بداریم»^(۱).

دوم: موقف شیعه در برابر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

عبدالحسین ادعا می‌کند که نظریه آنها در مورد اصحاب رضی الله عنهم میانه‌ترین نظریه‌ها است، او در ص ۲۰۰ می‌گوید: (نظر و دیدگاه ما امامیه در مورد اصحاب معتدل‌ترین و میانه‌ترین نظریه‌ها و دیدگاه‌ها است، در پاسخ‌های موسی جاراالله ما فصل مخصوصی را به بیان دیدگاه خود در این مورد اختصاص داده‌ایم و در فصلی دیگر در این مورد هم بحث کرده‌ایم، پژوهشگران و محققان می‌توانند به آن مراجعه کنند).

و همچنین عبدالحسین از روی تقیه ناسزا گفتن شیعه به شیخین (ابوبکر و

(۱) - دفاع عن السنه ابی شهبه، ص ۲۴۷.

عمر) و دیگر اصحاب را انکار کرده است، او می‌گوید: قضیه در دو مطلب خلاصه می‌شود، مطلب اول: اینکه آیا به صحابه دشنام و ناسزا گفته می‌شود؟ یا اینکه گفته نمی‌شود؟ و دوم اینکه آیا کسی که به اصحاب ناسزا بگوید کافر می‌شود (العیاذ بالله!!) یا کافر نمی‌شود، به نظر من بحث در این موضع بیهوده و بی‌فایده است، چون هر کار کنیم طرف (اهل سنت) به پاک بودن دامن شیعیان از این چیز قانع نمی‌شود، حتی اگر به پروردگار کعبه برای او قسم بخوریم^(۱) نمی‌پذیرد و هر دلیلی برایش بیاوریم قبول نمی‌کند که شیعه این کار را نمی‌کنند، و امامیه هر چه بگویند کسی گوش شنوا ندارد که سخنانشان را بشنود، بنابراین بهتر است در این موضوع اصلاً بحثی نشود^(۲) **ولا حول ولا قوة الا بالله**^(۳).

می‌گویم (مؤلف) برای آن که حقیقت در این مورد روشن شود اول آنچه آنها در مورد خلفا گفته‌اند را بیان می‌کنیم و سپس آنچه به ائمه معصومین خود در این مورد نسبت می‌دهند و از آنها روایت می‌کنند را می‌شنویم و سپس رأی و نظریه خود این مؤلف در مورد خلفا را خواهیم گفت. و آنگاه مشخص می‌شود که همان طور که عبدالحسین ادعا می‌کند دیدگاه و نظریه شیعه در مورد اصحاب بهترین و میانه‌ترین نظریه است یا اینکه زشت‌ترین و بدترین دیدگاه است و همچنین خواهید دید که عبدالحسین سراپا دروغ و تقیه و فریب است!

(۱) - اگر از روی تقیه و دروغ به خدا قسم می‌خوری این چیزی دیگر است، و اگر می‌خواهی ثابت کنی که شما به اصحاب ناسزا نمی‌گویید و بر خلفا و صحابه و امهات المؤمنین لعنت نمی‌فرستید، باید همه کتاب‌هایتان را که این چیز را گفته‌اند بسوزانی، و دور انداختن کتاب‌های شما به معنی فروپاشیدن مذهبتان است، پس پاسخ چیست؟

(۲) - عبدالحسین می‌داند که مذهب او اصحاب و بخصوص خلفا را کافر قرار می‌دهد و در این مورد روایت‌های زیادی دارند بنابراین او حيله می‌کند و می‌گوید در این موضوع باید اصلاً بحث نشود در صورتی که او خودش باب بحث در این موضوع را گشوده است! پس ای عبدالحسین اگر با دلیل نمی‌توانی ثابت کنی که شیعه ناسزا نمی‌گویند پس چرا تقیه می‌کنی!؟

(۳) - الفصول المهمة، عبدالحسین ص ۱۵۷.

اقوال علمای شیعه در مورد خلفا و صحابه رضی الله عنهم

رئیس علمای شیعه نعمت‌الله الجزائری در انوار، ۲/۲۴۴-۲۴۵ در تعریف فرقه و گروه خود می‌گوید: (امامیه می‌گویند نص روشنی در مورد امامت علی آمده است و اصحاب را کافر می‌دانند و به آنها ناسزا می‌گویند و امامت را بعد از جعفر صادق در فرزندان معصوم او می‌دانند و مؤلف این کتاب از همین گروه و فرقه رستگار است!! و ما بعد از بررسی کتاب‌های فرقه‌های اسلامی به این نتیجه رسیده‌ایم که طبق دلایل عقلی و نقلی حق با امامیه است).

الجزائری اعتراف می‌کند که فرقه و گروهی که اصحاب را کافر می‌شمارد و به آنها توهین می‌کند تنها گروه رستگار است و طبق دلائل عقلی و نقلی حق با آنهاست!!

آیا این نظریه که الجزائری در مورد اصحاب بیان می‌دارد بهترین و منصفانه‌ترین نظریه است؟! بار خدایا از دروغ و انحراف در دین و عقل به تو پناه می‌بریم، به هر حال در صفحات بعد دلائل عقلی و نقلی که شیعه بر مرتد بودن اصحاب ارائه می‌دهند را بیان می‌کنیم.

حنان بن سدید از پدرش و او از ابی جعفر رضی الله عنه روایت می‌کند که گفت: بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همه مردم مرتد شدند! به جز سه نفر گفتم: آن سه نفر چه کسانی هستند؟ گفت: مقداد بن اسود، و ابوذر غفاری و سلمان فارسی (...)^(۱).

و از حمران روایت است که گفت به ابی جعفر رضی الله عنه گفتم: تعداد ما چقدر اندک است اگر همه جمع شویم تا گوشت یک گوسفند را بخوریم آن را تمام نخواهیم کرد؟ گفت: آیا تو را از چیزی که از این عجیب‌تر است آگاه بکنم می‌گوید: گفتم: بله، گفت: مهاجرین و انصار همه رفتند (مرتد شدند) به جز سه

(۱) - رجال الکشی، ص ۶، ج ۱۲، و ص ۸، ج ۱۷، نفس الرحمن، ص ۲۳.

نفر)^(۱).

سپس نوری این روایات^(۲) دروغین را روایت کرده و بعد گفته است: (از این روایات و دیگر روایت‌هایی که ما ذکر نکرده‌ایم به اصل و قاعده مهمی دست می‌یابیم و آن اینکه همه کسانی که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند بعد از وفات او مرتد شدند به جز سه یا چهار نفر، و دلیل مرتد شدن آنها این بود که نصی را که پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد خلافت علی گفته بود و آنها شنیده بودند را انکار کردند، نصی که به صورت مفصل در کتاب‌های امامیه بیان شده است، نباید از ارتداد آنها تعجب کرد زیرا می‌بینیم که بیشتر پیروان انبیاء و پیامبران گذشته از راه آنها منحرف شدند و به پرستش چیزهایی دیگر غیر از خداوند جهانیان روی آوردند. و گمراه شدن بیشتر افراد این امت چیزی است که طبیعت بشری انسان‌ها آن را اقتضا می‌کند که گمراه می‌شوند و اعتقادات مختلفی باید داشته باشند، و اگر کسانی دچار شبهه شده‌اند و به جای خدا چوبی را پرستش کرده‌اند گمراه و منحرف هستند آنان در مورد علی و خلفای پیش از او دچار شبهه شده و آنها را به خلافت برگزیده‌اند به طریق اولی گمراه و منحرف می‌باشند، آری بت‌پرستان از بت‌پرستی چیزی عایدشان نمی‌شد و طلا و نقره و مقامی به آنها نمی‌رسید اما کسانی که به جای علی دیگران را به خلافت برگزیدند به اموال زیادی دست یافتند و به آرزوهای خود و آنچه می‌خواستند رسیدند).

ای عبدالحسین این شیخ و استاد تو است که می‌گوید همه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به جز سه یا چهار نفر مرتد شده‌اند پس چرا دروغ می‌گویی و تقیه می‌کنی و می‌گویی: (نظریه و دیدگاه ما امامیه در مورد اصحاب منصفانه‌ترین و بهترین

(۱) - الکشی، ص ۷، ج ۱۵، و ص ۷، ج ۱۴، و ص ۸، ج ۱۸ و ص ۱۱-۱۲، ج ۲۴، الاختصاص، ص ۵-۶، الروضة من الکافی، ۳۵۶.

(۲) - نفس الرحمن، ص ۵۷۵-۵۸۳، بخش پانزدهم.

دیدگاه است که در پاسخ‌های موسی جارالله یک فصل را به آن اختصاص داده‌ایم).

شیعیان می‌گویند چون اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله ولایت علی را نپذیرفته‌اند منحرف شده‌اند، و آنها به خاطر این ولایت دروغینی که منادی آن ابن سبأ بود و می‌گفت که باید بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله خلافت به علی واگذار می‌شد اصحاب را به خاطر انتخاب نکردن علی به عنوان خلیفه کافر قرار می‌دهند و ادعا می‌کنند که اصحاب به خاطر این کار عادل نیستند. در صورتی که خودشان اقرار می‌کنند که بزرگترین علما و فقهای آنها از فرقه فطحیه هستند که معتقد بودند که بعد از جعفر صادق امامت از آن عبدالله بن جعفر افطح بوده است، و بعضی از علمای بزرگ و فقهای آنها واقفی هستند یعنی کسانی که امامت امام رضا و ائمه بعد از او را قبول نداشته‌اند، پس همان چیزی که شیعه به خاطر آن عدالت اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را نفی می‌کنند در راویان علمای آنها وجود دارد اما آنها از علما و راویان خود چشم می‌پوشند و از آنها می‌گذرند، در صورتی که علت در هر دو گروه وجود دارد، اما آنها این راویان را که خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله آنها را نستوده و تأیید نکرده است ثقه و معتمد می‌دانند و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را که خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله آنها را تأیید کرده است کافر می‌شمارند! در صورتی که آنها اخباری از کسانی که معتقدند که معصومند روایت کرده‌اند که فرقه فطحیه کافرند! و واقعه کافر و زندیق می‌باشند!

دلایل شیعه برای لعنت فرستادن بر اصحاب و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله

الجزائری در کتابش «قصص الانبیاء، ص ۲۹۲ می‌گوید: او صلی الله علیه و آله فرمود: سخت‌ترین عذاب در روز قیامت به هفت نفر داده می‌شود اول پسر آدم که برادرش را گشت و نمرود که در مورد خدا با ابراهیم مجادله کرد، و به دو نفر از بنی اسرائیل که قومشان را یهودی و مسیحی کرده‌اند، و به فرعون که: ﴿أَنَا رَبُّكُمْ

الْأَعْلَى ﴿٢٤﴾ (النازعات: ۲۴). و به دو نفر دیگر که از این امت می‌باشند. و کلینی در کافی از حسین بن ثویر و ابی سلمه سراج روایت می‌کند که گفتند: (از ابو عبدالله رضی الله عنه شنیدیم که بعد از هر نماز فرض چهار نفر از مردان و چهار نفر از زنان را لعنت می‌کرد، آنها فلانی و فلانی و فلانی بودند و آنها را نام می‌برد و یکی معاویه بود، و فلان زن و فلان زن و ام الحکم خواهر معاویه را لعنت می‌کرد)^(۱).

شیخ شیعه مجلسی در کتابش *مرآة العقول* در، ص ۱۷۴/۱۵ در توضیح این روایت می‌گوید: (منظور از فلانی و فلانی و فلانی همان سه نفر به ترتیب، هستند و منظور از فلان زن و فلان زن عایشه و حفصه می‌باشد). و عیاشی در تفسیرش، ۲۰۰/۱، ح ۱۵۲ می‌گوید که عبدالصمد بن بشیر از ابی عبدالله روایت می‌کند که گفت: آیا می‌دانید که پیامبر صلی الله علیه و آله با مرگ طبیعی مُرد یا او را کشتند، خداوند می‌گوید: ﴿أَفَايُن مَاتَ أَوْ قُتِلَ أَنْفَلَبْتُمْ عَلَيَّ أَعْقَابِكُمْ﴾ (آل عمران: ۱۴۴). «آیا اگر او محمد بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی‌گردید». همان دو زن قبل از مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله را مسموم کردند، ما گفتیم آن دو و پدرانشان بدترین موجوداتی هستند که خداوند آفریده است. مجلسی این روایت مزخرف را معتبر دانسته و در توضیح آن می‌گوید: (عیاشی با سند معتبر از امام صادق علیه السلام روایت نموده که عایشه و حفصه که لعنت خدا بر آنها و بر پدرانشان باد پیامبر صلی الله علیه و آله را کشتند و به او سم دادند)^(۲).

و عبدالحسین در کتابش «النص والاجتهاد»، ص ۲۹۲ زیر فقره ۷۹ می‌گوید: مثال مهم و بزرگی در آخر سوره تحریم آمده است و آن اینکه خداوند می‌فرماید:

(۱) - الوسائل، ۱، ۳۷/۴، باب استحباب لعن اعداء الدین عقیب الصلاة بأسمائهم، عین الحیاة، ص ۵۹۹، با «در تعقیبات نماز».

(۲) - حیاة القلوب مجلسی، ۷۰۰/۲، باب «در بیان رحلت آن حضرت».

﴿صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ﴾ (التحریم: ۱۰). «خداوند برای کسانی که کافر شده‌اند به همسر نوح و همسر لوط مثل زده است، آن دو تحت سرپرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند، اما ارتباط با این دو (پیامبر) سودی به حالشان (در برابر عذاب الهی) نداشت، و به آنها گفته شد: وارد آتش شوید همراه کسانی که وارد می‌شوند».

﴿وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ﴾ (التحریم: ۱۱). «و خداوند برای مؤمنان به همسر فرعون مثل زده است در آن هنگام که گفت: پروردگارا! خانه‌ای برای من نزد خودت در بهشت بساز». این مثالی است که خداوند برای آن دو (عائشه و حفصه) زده است تا آنها را هشدار دهد و تا آنها بدانند که فقط همسر کسی بودن سود و زیانی ندارد بلکه آنچه به هر انسانی سود می‌رساند عمل اوست.

محمد توسیرکانی که نزد شیعه ملقب به **عمدة العلماء والمحققین** است می‌گوید: (بدان که بهترین زمان و مکان برای لعنت فرستادن بر آنها زمانی است که به دستشویی می‌روند پس هر وقت برای قضای حاجت می‌روی با خیال راحت بگو: بار خدایا عمر را لعنت کن و ابوبکر را لعنت کن و بر عمر و عثمان لعنت بفرست و عثمان و عمر را لعنت کن و معاویه و عمر را و سپس یزید و عمر را لعنت کن سپس ابن زیاد و عمر و سپس ابن سعد و عمر را لعنت کن و سپس شمر و عمر را لعنت کن و سپس لشکریان آنها را و عمر را لعنت کن، بار خدایا عایشه و حفصه و هند و ام حکم را لعنت کن و کسانی را که از کارهایشان راضی هستند

لعنت کن^(۱).

و محقق عارف محمدرضا مازندرانی در توضیح یکی از روایت‌هایشان می‌گوید: (منظورشان از واجب بودن اظهار بیزاری از آنها و تنفر داشتن از آنان لعنت فرستادن بر آنها و ناسزا گفتن به آنان و توهین به آنان است، و باید معتقد بود که آنها از رحمت الهی به دور هستند و از درگاه الهی طرد شده‌اند. فایده این کارها این است که مردم از آنها برحذر باشند و بدعت‌هایشان را فرانگیرند. پس من می‌گویم بار خدایا لعنت کن کسانی که بیت نبوت را خراب کردند و حق اهل عزت و حکومت را سلب کردند و چراغ‌های عرفان را خاموش کردند و از فرمان الهی سرپیچی کردند بخصوص ابا ركب و زفر را چون آنها اولین کسانی که بدعت‌های شیطان را پسندیدند و سنت خداوندی را از میان بردند)^(۲).

دعای لعنت فرستادن بر صدیق و فاروق رضی الله عنهما

شیعه این دعا را دعای دو بت قریش می‌نامند و منظور آنها از دو بت قریش ابوبکر و عمر رضی الله عنهما می‌باشد. چنان که در بسیاری از کتاب‌های خود به صراحت این را گفته‌اند، کفعمی در شرح این دعای خرافاتی و کرکی در نفحات خود و مجلسی در همراه و حسینی در الشرعه و تستری در احقاق و حائری در الزام و نوری در فصل خطاب همه گفته‌اند که منظور از دو بت قریش ابوبکر و عمر است.

متن این دعای دروغین

«اللهم صل علی محمد و آل محمد و العن صنمی قریش و جبتیهما و طاغوتیهما و افکیهما و ابنتیهما الذین خالفا أمرک و أنكرا و حیک و جحدوا إنعامک و عصیا رسولک و قلبا

(۱) - لثالی الاخبار، محمد توسیرکانی، ۱۹۲/۴، الادعیة الواردة فی التعقیب.

(۲) - الرسائل، ۱/۱۷۴، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۸۴.

دینک و حرفا کتابک و أحیا أعداءک و جحدا لألائک و عطلا أحكامک و أبطلا فراءضک و ألحداء فی آیاتک و عادیا أولیاءک و ووالیا أعداءک و خربا بلادک و أفسد عبادک، اللهم العنهما و أتباعهما و أولیاءهما و أشیاعهما و محبیهما....».

«بار خدایا بر محمد و آل محمد درود بفرست و دو بت قریش و طاغوت‌های آن را لعنت کن و هر دو دخترانشان را لعنت کن آن دو نفر که با فرمان تو مخالفت کردند و وحی را انکار نمودند و انعام تو را منکر شدند و از فرمان پیامبرت سرپیچی کردند و دینت را تغییر دادند و کتاب تو را تحریف کردند و دشمنانت را به دوستی برگزیدند و نعمت‌هایت را ناسپاسی کردند و احکام و دستورات تو را معطل گذاشتند و فرائض تو را باطل کردند و در آیات تو راه الحاد و انحراف را در پیش گرفتند و با دوستانت دشمنی کردند و با دشمنانت دوستی کردند و شهرهایت را خراب کردند و بندگان را فاسد نمودند. بار خدایا آن دو و پیروانشان و دوستدارانشان و گروه و یارانشان را لعنت کن....».

شیعه به این دعا اهمیت زیادی داده‌اند و آن را از دعاهای مشروع شمرده‌اند^(۱) و آن را بیان داشته‌اند، به عنوان مثال برخی از کسانی که به این دعا اهمیت داده و آن را در کتاب‌های خود بیان کرده‌اند را نام می‌برم: کفعمی^(۲)، کاشانی^(۳)، نوری طبرسی^(۴)، اسدالله حائری^(۵)، مرتضی حسین^(۶)، منظور حسین^(۷)، کرکی^(۸)، داماد

(۱) - الذریعه تهرانی، ۱۹۲/۸.

(۲) - البلد الامین، ص ۵۱۱-۵۱۴، و در المصباح، ص ۵۴۸-۵۵۷.

(۳) - علم الیقین، ۷۰۳-۷۰۱/۲، و قره العیون، ص ۴۲۶.

(۴) - فصل الخطاب، ص ۲۲۱-۲۲۲.

(۵) - مفتاح الجنان، ص ۱۱۳-۱۱۴.

(۶) - صحیفه علویه، ص ۲۰۰-۲۰۲.

(۷) - تحفه العوام مقبول، ص ۲۱۳-۲۱۴.

(۸) - نفحات اللاهوت فی لعن الجبت و الطاغوت، ق /، ۷۴ / ب.

حسینی^(۱)، مجلسی^(۲) و تستری^(۳)، ابوالحسن عاملی^(۴)، عبدالله شبر^(۵)، و حائری^(۶) و میرزا حبیب الله^(۷) و غیره این دعا را ذکر کرده‌اند.

و از آن جا که این دعا از دیدگاه آنها مهم است آن را شرح داده‌اند و بیش از ده شرح بر آن نگاشته‌اند. بنابراین دروغ و تقیه و فریبکاری عبدالحسین مشخص می‌شود وقتی که می‌گوید: (حقیقت این است که گرچه صحابی بودن فضیلت بزرگی است اما فرد را معصوم نمی‌کند و در میان اصحاب هم افراد عادل و غیر عادل بوده است ... دیدگاه و نظریه ما در مورد اصحاب و راویان حدیث همین است!!)

ببینید که شیعیان چگونه بر اصحاب لعنت می‌فرستند و آنها حتی جد و پدر بزرگ امام معصوم خود جعفر بن محمد رضی الله عنه را با این روایات باطل لعنت می‌کنند، و حال آن که جعفر بن محمد می‌گوید صدیق از دو طریق پدر بزرگ من است، آری آنها پدر بزرگ امام جعفر را لعنت می‌کنند اما چنین لعنتی را برای پدران و نیاکان خود نمی‌پسندند.

جد و پدر بزرگ امام جعفر صادق رضی الله عنه کیست

اردبیلی شیعه در کشف الغمه در مورد نسبت جعفر صادق می‌گوید: محمد بن طلحه گفت: نسب امام از طریق پدر و مادر از این قرار است: پدرش ابو جعفر

(۱) - شرعة التسمية في زمن الغيبة، ق ۲۶ / أ.

(۲) - مرأة العقول، ۳۵۶/۴.

(۳) - في احقاق الحق، ص ۵۸، ۱۳۳-۱۳۴.

(۴) - تفسير مرأة الانوار، ص ۱۱۳ و ۱۷۴ و ۲۲۶، ۲۵۰، ۲۹۰، ۲۹۴، ۳۱۳، ۳۳۹.

(۵) - حق اليقين، ۲۱۹/۱.

(۶) - الزام الناصب، ۹۵/۲.

(۷) - منهاج البراعة، ۳۹۶/۱۴، چاپ دوم.

محمدباقر است و مادرش فروه بنت قاسم بن محمدبن ابی بکر است. و حافظ عبدالعزیز می گوید: مادرش ام فروه دختر قاسم بن محمدبن ابی بکر است که مادرش اسماء بنت عبدالرحمن بن ابی بکر است^(۱). پس مادر جعفر، فاطمه دختر قاسم بن ابی بکر صدیق رضی الله عنه است و مادر فاطمه اسماء دختر عبدالرحمن بن ابی بکر صدیق است، بنابراین قاسم پدربزرگ جعفر صادق از طرف مادرش می باشد و او نوه قاسم بن ابی بکر صدیق است و ابوبکر صدیق رضی الله عنه پدربزرگ امام جعفر صادق رضی الله عنه است، و معنی سخن امام صادق که فرمود: ابوبکر صدیق از دو طریق پدربزرگ من است همین است، و در همین خصوص شریف الرضی می گوید:

وحزناً عتيقاً وهو غاية فخرکم بمولد بنت القاسم بن محمد

پس چگونه امام صادق رضی الله عنه پدربزرگش را لعنت می کند و تا آن جا پیش می رود که به پیروان خود دستور می دهد که بعد از هر نماز بر او لعنت بفرستند؟! آیا عاقلانه است که از طرفی به پدربزرگ خود افتخار کند و از طرفی دیگر به او طعنه بزند؟ به راستی که یک بازاری جاهل چنین حرفی نمی زند!!

آیا درست است که اینگونه با چنین سخنانی که در بیشتر کتاب های شیعه آمده است به خلفا توهین شود، سخنانی که با تمام معیارهای اسلامی و اخلاقی مغایرت دارند و حتی با سخنان امام علی که اصحاب و خلفا را می ستود تضاد و مخالفت دارد. پس آنان که ادعا دارند که پیرو امام هستند چه می گویند؟! یا اینکه می گویند امام از روی تقیه چنین می گفته است چون تقیه دین او و پدرانش می باشد!!

بنابراین آنان که ادعا می کنند که پیرو او هستند در حقیقت کسانیند که فعلاً در توهین به او و به دیگر ائمه مشارکت دارند.

و اما اینکه عبدالحسین می گوید: (جمهور اهل سنت) از ابوهریره انتقاد

(۱) - البحار، ۵/۴۷-۶، ۱۶۲/۴۲-۱۶۳ و ۱۹۴/۳۶، لولا السنن حکیمی، ص ۲۳.

نمی‌کنند ... و می‌گویند او از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است و به احترام پیامبر صلی الله علیه و آله نباید از او انتقاد شود، اما ما به خاطر احترام پیامبر صلی الله علیه و آله از آنها انتقاد می‌کنیم (...).
به عبدالحسین می‌گوییم که تو کی هستی که به نمایندگی از شیعه حرف می‌زنی و خودت را از خادمان این مذهب می‌دانی^(۱). کجا شیعیان از ابوهریره انتقاد کرده‌اند؟ در چه کتابی از او انتقاد کرده‌اند؟!

ابوهریره از دیدگاه همه فرقه‌ها ثقه و مورد اعتماد است و فقط کینه‌توزان و هواپرستان و اهل بدعت که رأی و نظریه‌اشان اعتباری ندارد او را ثقه نمی‌دانند، و بدعت‌گذارانی چون نظام و اسکافی و ابن ابی‌حدید و غیره هستند که از او انتقاد می‌کنند!

کتاب‌های رجال شیعه همچون الفهرست و رجال الطوسی و رجال النجاشی اثر شیخ نجاشی و رجال الکشی که طوسی آن را مرتب کرد و آن را «اختیار معرفة الرجال» نامید و رجال الغضائری و دیگر کتاب‌هایی که در طراز کتاب‌های مذکور هستند چون رجال العلامه حلی و رجال ابن داود حلی متوفی ۶۴۷ هـ ابوهریره را ثقه قرار داده‌اند، و ابن داود حلی در مورد ابوهریره می‌گوید: عبدالله ابوهریره معروف است او از اصحاب پیامبر بود^(۲)، و به صراحت ابن داود ابوهریره را می‌ستاید و او در زمره گروه اولی که آنها را ستوده است قرار داده است.
همچنین شیخ طوسی در کتابش رجال الطوسی^(۳) آنرا آورده است.
من همه این کتاب‌ها را ورق زده‌ام اما در هیچ جایی ندیده‌ام که ابوهریره را دروغگو شمرده باشند.

پس عبدالحسین حتی بر علمای خود دروغ می‌بندد و می‌گوید: (و ما آنها را به

(۱) - او در فصول ص ۲۰۳ می‌گوید که از خادمان مذهب شیعه است.

(۲) - رجال ابن داود حلی القسم الاول، ص ۱۱۶، ترجمه، ش ۸۳۳.

(۳) - رجال الطوسی أصحاب رسول الله ص ۲۳، و نگا: جامع الرواة، اردبیلی ۴۶۶/۱.

خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم انتقاد می‌کنیم). او می‌گوید (ما) در صورتی که برعکس است و او به تنهایی چنین عملی را انجام داده است. پس ای عبدالحسین تو کی هستی که بعد از قرن‌ها می‌خواهی از ابوهریره رضی الله عنه انتقاد کنی؟!

و تو کی هستی که می‌خواهی بر اساس امیال و هوای نفس خود در مورد یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از او خشنود بوده است قضاوت کنی؟ سوگند به خدا که بدعت توهین به ابوهریره رضی الله عنه و تکذیب او قبل از دوران ابن داود حلی وجود نداشته است، و آنچه گویای این مطلب است این است که ابن خزیمه متوفای سال ۳۱۱ هـ وقتی از ابوهریره رضی الله عنه دفاع کرد گفت: در مورد ابوهریره یا فردی جهمی سخن می‌گوید، یا منتقد او خارجی است و یا از قدریه است و یا اینکه جاهلی است که ادعای نقاقت می‌کند، و می‌بینیم که ابن خزیمه نگفته است که یا منتقد ابوهریره شیعه است!

آری ابن حدید بود که بدعت توهین به ابوهریره را اساس گذاشت و بعد از خود، شیعیان را وارد این معرکه دشوار کرد، در فصل‌های بعدی این کتاب ثابت خواهیم کرد که شیعیان قدیم از ابوهریره رضی الله عنه حدیث روایت می‌کردند و فقه و روایات ابوهریره را معتبر می‌شمردند و از او حدیث روایت می‌کردند، و تعداد زیادی از شیعه‌های کوفی و شیعیان امام علی رضی الله عنه از ابوهریره روایت می‌کردند، و اما اینکه عبدالحسین می‌گوید: (چاره‌ای جز این نداشتیم که احادیث ابوهریره را از نظر کمی و کیفی مورد بررسی قرار دهیم تا در مورد آن دسته از احادیث او که متعلق به اصول و فروع احکام الهی می‌شود آگاهی داشته باشیم...).

او خیال می‌کند که احادیث ابوهریره ساختگی و دروغ هستند، و این امر در اصول و فروع دین سرایت کرده و مسلمین از آن غافل بوده‌اند!! بنابراین او احساس وظیفه می‌کند که از شریعت اسلامی دفاع نماید و در برابر دروغ‌ها و اوهام از آن حمایت کند، از این رو او چاره‌ای جز بررسی احادیث ابوهریره

نداشته است، و ادعا می‌کند که این بررسی حقیقت را آشکار کرده است، اما حقیقت این است که این بررسی از نیت‌های پلید دشمنان سنت و دشمنان اصحاب پرده برمی‌دارد، و این پژوهش نشانگر دشمنی و کینه‌ورزی اینها با اصحاب و بخصوص با ابوهریره است، هر کس این کتاب عبدالحسین را بررسی کند هیچ شکی نخواهد داشت که این کتاب ادامه سلسله بحث‌ها و پژوهش‌هایی است که مستشرقان افراطی و پیروانشان که خود را به اسلام منسوب می‌کنند انجام می‌دهند و از چنین افراد علیه اسلام کار می‌گیرند و می‌خواهند بوسیله چنین افرادی مسلمین را ناراحت و سرگردان کنند.

عبدالحسین ادعا می‌کند که در مورد وضعیت روانی ابوهریره تحلیل و روانشناسی علمی انجام داده است تا اینکه به ماهیت و حقیقت شخصیت ابوهریره از همه ابعاد پی برده است. و همچنین ادعا می‌کند که در احادیث ابوهریره از نظر کمی و کیفی دقت کرده است و به این نتیجه رسیده است که می‌گوید: (به خدا سوگند چاره‌ای جز مخالفت با احادیث او و انکار احادیث او نبود).

عبدالحسین تا حد زیادی به ابوهریره طعنه می‌زند و به حفظ و کثرت روایت حدیث او اعتراض می‌کند و به او به خاطر بی‌سوادیش طعنه می‌زند و سپس می‌گوید: (و ما وقتی ذوق هنری و معیار علمی را داور قرار می‌دهیم می‌بینیم که ذوق هنری و معیارهای علمی اهمیت زیادی برای روایات این فرد که بیش از حد حدیث روایت کرده و چیزهای عجیبی گفته است قایل نمی‌شود)!

و همچنان به توهین به ابوهریره ادامه می‌دهد و کمترین چیزی که در مورد او می‌گوید این است که در همین صفحه می‌گوید: (سنت بالاتر از آن است که علف‌های هرز و خارداری را دربرداشته باشد، علف‌های هرزی که ابوهریره آن را در وجدان‌های هنری فرو برده است و بوسیله آن اندیشه مقیاس‌های علمی را خونین و زخمی کرده است...).

او ندای ذوق هنری و اندیشیدن علمی را سر می‌دهد، منظور او کدام ذوق و

کدام اندیشیدن است؟ امت از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله تا به امروز اجماع کرده‌اند که محدثین در علم و شیوه خود دقت فراوانی داشته‌اند و از ذوق بالایی برخوردار بوده‌اند، تا جایی که تحقیق و بررسی آنها ضرب‌المثل بوده است و همه چیز را بیان کرده‌اند و صحیح و ضعیف و سالم و معلوم را شناخته‌اند، و در این خصوص تحت تأثیر هیچ احساس یا امیالی نفسانی قرار نگرفته‌اند، و آنها همه را با معیارها و مقیاس‌های دقیق خود سنجیده‌اند، از این رو آنها الگویی زیبا در اخلاص و امانتداری بوده‌اند، چنان که آنها را می‌بینیم که در مورد پدرانشان با اینکه افرادی صالح و پرهیزگار بودند چیزی نمی‌گفتند چنان که وقتی از علی بن مدینی در مورد پدرش پرسیدند گفت: «در مورد پدرم از دیگران پرسید، دوباره از او پرسیدند آنگاه او سرش را پایین انداخت و گفت: قضیه دین است باید بگویم که او ضعیف است. و همچنین آنها از کسی که در مورد او شک داشتند گرچه صالح و دارای مقام بود روایت نمی‌کردند، احمد بن حواری می‌گوید: مردی هاشمی آمد تا از ابن مبارک حدیث بشنود، اما ابن مبارک حاضر نشد برای او حدیث بیان کند، آنگاه آن فرد هاشمی به غلام خود گفت: برویم، و وقتی خواست سوار شود، ابن مبارک آمد تا رکاب او را بگیرد، او گفت: ای اباعبدالرحمن تو حاضر نیستی برای من حدیث بگویی اما به خاطر احترام، رکاب اسب مرا نگاه می‌داری...؟! ابن مبارک گفت: خواستم خودم را در برابر تو خوار کنم و حدیث را با سپردن به تو خوار نکنم!! اینها علمای برجسته و اهل فن بوده‌اند که ما قضاوت آنها را در مورد ابوهریره رضی الله عنه قبول می‌کنیم و آنها اگر چیزی در مورد ابوهریره می‌دانستند حتماً آن را می‌گفتند و ساکت نمی‌شدند گرچه ابوهریره صحابی بوده است، چون شریعت و سنت با هیچ کسی رودرواسی ندارد. اما این علما چیزی نیافته‌اند تا به خاطر آن از ابوهریره انتقاد کنند، بلکه ابوهریره بر اساس معیارهای علمی و اذواق فنی

محض نزد آنها ثقه و امین بوده است^(۱).

آری ابوهریره با بیان حق ضمیر و وجدان باطل پرستان را زخمی کرده است و احادیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که با خواست و میل هواپرستان و عقایدشان مطابقت ندارد، به خاطر این، آنها به دشمنی با ابوهریره برخاسته‌اند! و گرنه چه عذاب وجدانی از این روایات احساس می‌شود و حال آنکه احادیثی که عبدالحسین به خاطر آن به ابوهریره اعتراض می‌کند، ائمه‌ای که از دیدگاه آنها معصومند روایت کرده‌اند چنان که ان‌شاءالله در همین کتاب بیان خواهد شد.

اما اینکه او می‌گوید: (وقتی ما ذوق فنی و مقیاس علمی را داور قرار می‌دهیم می‌بینیم که زیاد روایت‌های این فرد را که بیش از حد حدیث روایت کرده و چیزهای عجیبی گفته است نمی‌پذیرند)!

می‌گویم (مؤلف) در مثل است «که مرا به بیماری‌اش متهم کرد و گریخت» شیعه چندین برابر ابوهریره رضی الله عنه حدیث روایت می‌کنند و چیزهای عجیب و پوچی می‌گویند که هرگز به ذهن انسانی خطور نکرده است، اما از طرفی به خاطر یک مسئله ساده ابوهریره را طعن و تشنیع می‌کنند و حال آن که خودشان هم آن مطلب را روایت کرده و به پیامبر صلی الله علیه و آله خدا نسبت داده‌اند و عبدالحسین نمی‌داند که این احادیثی که او به خاطر روایت آن به ابوهریره اعتراض می‌کند خودشان نیز روایت کرده‌اند.

و اما اینکه او می‌گوید: (هیچ منطقی به ما اجازه نمی‌دهد که در برابر این دخالت زشتی که جوهر اسلام و روح والای آن که منادی آزادی از بند عقاید پوچ و خرافاتی است را هدف گرفته است سکوت اختیار کنیم ...).

من (مؤلف) می‌گویم درست می‌گویی در هیچ منطقی درست نیست که ما در برابر چنین دخالت زشت و خرابی که جوهر اسلام و روح والای آن را که منادی

(۱) - ابوهریره راویة الاسلام، ص ۱۶۳-۱۶۴ عجاج.

آزادی از بند عقاید و باورهای پوچ و خرافاتی است هدف گرفته است سکوت اختیار کنیم، اما چه کار کنیم که این باورهای پوچ و خرافاتی روایات کسانی هستند که شما آنها را معصوم می‌دانید و روایات کتاب‌هایی هستند که تو درباره آنها می‌گویی: (و بهترین آنها کتاب‌های چهارگانه هستند که همواره در اصول و فروع مرجع امامیه بوده‌اند و آن کتاب‌ها عبارتند از: الکافی، التهذیب، الاستبصار و من لایحضره الفقیه، و این کتاب‌ها متواترند و صحت مضامین آن قطعی می‌باشد و الکافی قدیمی‌ترین و بهترین و بزرگترین این کتاب‌هاست!!) اما احادیث ابوهریره هر چه که باشند دخالت زشتی هستند که جوهر اسلام را هدف گرفته‌اند!.

باید بگویم که ما و بلکه همه مسلمین آماده هستند تا از اسلام دفاع کنند و آن را از هر گونه آلودگی و خرافات پاک بدارند، ولی چه خرافات و چیزهای پوچی در احادیث ابوهریره وجود دارد؟

مؤلف (عبدالحسین) بیچاره اهمیت پژوهش خود را احساس کرده و می‌گوید: (... این چیزها را می‌گویم و می‌دانم که بعضی از من خوششان نخواهد آمد و اخم خواهند کرد، شاید علت اخم کردن و ناراحت شدن آنها این باشد که در محیطی تربیت شده‌اند و از پدران خود چنین آموخته‌اند که اصحاب عادل هستند و باید به عدالت همه آنها اعتقاد داشت از این رو چنین کسانی حقیقتی را که این پژوهش از آن پرده برمی‌دارد را تحمل نمی‌کنند، چون محیط و اطرافیان آنان را اینگونه تربیت کرده است که اصحاب بدون آن که کارها و گفته‌هایشان با معیارهایی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امت خویش را بدان مکلف نموده سنجیده شود عادل هستند چون از دیدگاه آنها صحابی بودن دژ محکم و حرمی آمن است که هر کس بدان پناه برد کسی نمی‌تواند از او انتقاد کند گرچه هر چه بخواهد بکند، اما چنین باوری تعدی بر منطق و تمرد و سرکشی در برابر دلائل است).

می‌گویم (مؤلف) چگونه دل‌ها و وجدان‌های پاک در مقابل باطل ناراحت نمی‌شوند؟ و چگونه یک فرد منصف وقتی این خرافات و دروغ‌ها را ببیند که به

اهل بیت نسبت داده می شود ناراحت نمی شود!!
آیا عبدالحسین از ما می خواهد که خون سرد و خوشحال باشیم!! چگونه انسان های پاک از باطل ناراحت نمی شوند؟ و چگونه وقتی فرد منصفی ببیند که به اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله که ناقلان شریعت و حافظان آن بوده اند تهمت زده می شود ناراحت نمی شود؟ و هنوز او از ما می خواهد که چیزی نگوییم و از طرفی اصحابی که او می گوید هر چه خواسته اند کرده اند اما جمهور (اهل سنت) آنها را معصوم قرار داده چه کسانیند؟

پیشتر متذکر شدم که کسانی که با عدالت صحابه مخالفت کرده اند تعدادشان از انگشتان دست فراتر نمی رود ... و با وجود این ابن عربی از اصحاب دفاع کرده و حق را توضیح داده و بطلان ادعای خصم را بیان کرده است.

به بحث خود برمی گردیم و می گوئیم آیا آزادی اندیشه این است که هر کس هر وقت و به هر صورت هر چه می خواهد بگوید؟!

و یا اینکه آزادی و ذوق فنی و کرامت عقلی ویژه گروه خاصی است و تسلیم معیارهای شخصی است که بر حسب خواست ها و امیال آنها تغییر می کند؟ و یا اینکه کرامت عقلی و اندیشه علمی فقط به معنی دفاع از یک مبدأ و ارزش درست یا نادرست است؟ فکر نمی کنم کسی با این تعریف آزادی و عقل موافق باشد، بنابراین باید گفت که اندیشه علمی و ذوق فنی دارای پایه های ثابتی هستند که تحت تأثیر هیچ گرایش یا میل شخصی فردی قرار نمی گیرند، و دارای اساس های فراگیری می باشند که دیدگاه تنگی ندارند بر اساس آزادی و اندیشه های علمی برپایه شیوه علمی استوار است.

از این رو پژوهشی که عبدالحسین بیچاره به آن دست زده است در حقیقت از نیات پلید دشمنان سنت و دشمنان اصحاب رضی الله عنهم پرده برمی دارد، این پژوهش نشان می دهد که آنان تا چه حدی نسبت به اصحاب رضی الله عنهم و بخصوص نسبت به ابوهریره کینه می ورزند، و هر کس کتاب عبدالحسین را بخواند در این شکی نخواهد کرد

که قسمتی از سلسله پژوهش‌هایی است که دست‌های استعمار در جهان اسلام به آن دست می‌زنند.

عبدالحسین در ص ۱۰-۱۴ کتابش احادیث ابوهریره را که به گمان او با عقل و عقیده او مخالف هستند ذکر کرده است، ما این احادیث را بیان می‌کنیم و به یاورهای او پاسخ خواهیم داد.

در ص ۱۹ تحت عنوان «نام و نسب ابوهریره» می‌گوید: (ابوهریره نسبی ناشناخته و شخصیتی مبهم داشت، بنابراین مردم در مورد نام او و نام پدرش اختلاف زیادی نموده‌اند، که نمی‌توان آن را بیان کرد و دقیق مشخص نیست که در زمان جاهلیت و در دوران اسلام اسم او چه بوده است بنابراین فقط او به کنیه‌اش مشهور است و به قبیله دوس نسبت داده می‌شود...).

می‌گویم (مؤلف) عبدالحسین می‌خواهد اینگونه از جایگاه ابوهریره رضی الله عنه بکاهد و به نسب او طعنه بزند، چون که در جاهلیت معروف نبوده و مردم درباره نام او اختلاف کرده‌اند، و از کی چنین بود که اگر در مورد اسم کسی اختلاف باشد این عیبی برای او محسوب می‌شود و عدالت او را ساقط می‌کند؟

کافی است که ابوهریره را با کنیه‌اش بشناسیم همان طور که ابوبکر و ابوعبیده و ابودجانہ انصاری و ابودرداء به کنیه‌هایشان معروف بودند و بسیاری از مردم اسم‌هایشان را نمی‌دانستند... و هیچگاه نشنیده‌ایم که شرافت و نسب انسان را از نظر علمی بر دیگران مقدم می‌دارد یا او را از دیگر پایین‌تر قرار می‌دهد، ابوهریره از کودکی به کنیه‌اش معروف بود و همه مردم او را با کنیه‌اش می‌شناختند پس اگر ابوهریره به کنیه‌اش معروف باشد و در مورد اسم او اختلاف شده باشد چه اشکالی دارد؟ اختلاف در مورد اسم هر کسی که از کودکی به کنیه‌اش معروف شده باشد امری طبیعی است و تنها در مورد ابوهریره چنین نیست، پس منظور از این حمله و دچار توهم کردن خواننده که اسم ابوهریره دقیقاً مشخص نیست، چیست؟ چنان که ابن حجر می‌گوید در مورد اسم ابوهریره سه نام بیان شده

(عمیر و عبدالله و عبدالرحمن) و در مورد اسم کسانی دیگر غیر از او بیشتر اختلاف شده و نام‌های بیشتر برای آنها ذکر شده است اما این چیز عیبی بر آنها شمرده نشده است^(۱). پس این جهالت برای چه؟! گمان نمی‌بردیم که انسانی که خودش را محترم می‌داند و ادعای علم و معرفت می‌کند و هم‌کیشانش او را آیت‌الله لقب می‌دهند به خاطر چنین چیزی صحابی معروفی را مورد عیبجویی و طعنه قرار می‌دهد.

و چه می‌گوید عبدالحسین در مورد اینکه آنها اسم مادر مهدی منتظر خود را نمی‌دانند و درباره نام او اختلاف کرده‌اند یک بار می‌گویند اسمش نرجس بوده و باری می‌گویند اسمش سوسن است و یک بار می‌گویند اسم او صقیل است.

در البحار، ۱۵/۵۱ و ۳۶۰ از غیاث‌بن اسد روایت است که گفت: مهدی عجل الله فرجه روز جمعه متولد شد و مادرش ریحانه بود و به او نرجس هم می‌گویند و گفته‌اند که اسم او صقیل و گفته‌اند که اسم او سوسن است!!

و چه می‌گوید عبدالحسین در مورد آن دسته از راویان خود که شناخته شده و مشهور نبوده‌اند همانند زراره بن أعین که پدربزرگش دیرنشین و راهب بود و اسلام نیاورد و دیگر چیزی از او کسی نمی‌داند!

طوسی در فهرست خود می‌گوید: «زراره بن أعین اسمش عبدربه و کنیه‌اش ابوالحسن است و زاره لقب اوست، أعین بن سنسن غلامی رومی بود که متعلق به مردی از بنی شیبان بود او قرآن را فراگرفت و آنگاه آن مرد او را آزاد کرد و از او خواست که به نسب او ملحق شود اما أعین نپذیرفت و گفت مرا مولا و غلام آزاد شده خود قرار بده، سنسن راهبی بود در سرزمین روم...»^(۲).

در ص ۲۱ عبدالحسین تحت عنوان «رشد ابوهریره و اسلام و همراهی او با

(۱) - ابوهریره راویة الاسلام، دکتر محمد عجاج الخطیب، ص ۱۶۸-۱۶۹.

(۲) - الفهرست طوسی، ص ۱۰۴، و ن ک الفهرست ابن ندیم، ص ۳۰۸.

پیامبر» می‌گوید: (ابوهریره در زادگاهش یمن رشد کرد و بزرگ شد و آن جا به سن جوانی رسید و تا سی سالگی در جاهلیت به سر می‌برد که فاقد بینش و درک و فقیر و یتیم بود که فقر او را خوار کرده بود، و به علت فقر و ناداری برای مردم کار می‌کرد او خودش را به اجاره می‌داد تا شکم خود را سیر کند سر لخت و پا برهنه می‌گشت و به این ذلت و خواری خوشنود بود، بعد از آن که پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه آمد و قدرت گرفت و بعد از جنگ بدر و احد و احزاب این فقیر بینوا چاره‌ای جز هجرت به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله نداشت از این رو بعد از فتح خیبر به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله هجرت کرد و اسلام آورد و با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت نمود، همه تاریخ‌نویسان اتفاق دارند که او در سال هفتم هجری نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است. و خود ابوهریره به صراحت می‌گوید که دوران همراهی او با پیامبر صلی الله علیه و آله سه سال بوده است).

می‌گویم (مؤلف) داوری در مورد این سخنان را به خواننده امانتدار واگذار می‌کنیم تا خودش روحیه و احساس و حالت روانی مؤلف را استنباط کند مؤلفی که خودش را قاضی و داور قرار داده تا با معرفی شخصیت ابوهریره و نشان دادن آن در جای مناسبش به اسلام خدمت کرده باشد.

ای جاهل ... آیا انسان حق‌جویی که از هر گونه امیال نفسانی و کینه‌های درونی و تعصب مذهبی پاک و به دور باشد به خود اجازه می‌دهد که چنین سخنانی درباره ابوهریره بگوید!!؟؟

ما ذوق فنی و مقیاس علمی را که مؤلف در مقدمه کتابش سنگ آن را به سینه زده است قبول می‌کنیم و می‌گوییم: از کی بیسوادی سببی برای ساقط شدن عدالت است؟ و آیا همه مردم در دوران جاهلیت باسواد یا عالم بوده‌اند؟
آیا بسیاری از اصحاب رضی الله عنهم قبل از اسلام بی‌سواد و جاهل نبودند که خداوند سینه آنها را به پذیرفتن ایمان گشود و ایمان را در دل‌هایشان جای داد، آنگاه آنان سروران زمان خود و علمای دوران خویش و اساتید امت خود گردیدند!

و عجیب است چگونه مؤلف به عدم درک و فهم ابوهریره پی برده است؟ آیا معیارهای حافظه و ذکاوت را درباره او در نظر گرفته است؟ یا اینکه چنین سخنانی حکایت از بیماری وجدان او می‌کنند؟ یا اینکه مؤلف بدون فکر اقدام به نوآوری کرده است!!؟

اگر ابوهریره در جهان معروف نبوده باشد چه اشکال دارد، آیا تنها او فاقد شهرت بود یا اینکه ابوبکر و عمر و عثمان و سعد و عبدالرحمن بن عوف و اغلب اصحاب قبل از اسلام همه معروف نبودند؟ و آیا کسی می‌تواند بگوید چون اینها قبل از اسلام در جهان معروف نبوده عادل نیستند؟ اما اینکه او ابوهریره را به فقر و بدبختی متهم کرده است باید به بدبختی مثل او بگوییم که ما این سخن تو را قبول نداریم، اگر منظور او از فقر و بدبختی مفهومی است که عوام دوران ما می‌دانند یعنی ذلت و پستی و بی‌ارزشی و لوس‌بازی، باید بگوییم که او بدون دلیل و حجت درباره ابوهریره چنین گفته است، و اگر منظورش فقر و ناداری است، پس نیازی نیست که او کلمه فقر را در یک جمله دوباره تکرار کند و کسی که اقدام به نوشتن و داوری می‌نماید نباید چنین کند چون تکرار یک مطلب و طولانی کردن آن خسته‌کننده است و نویسنده دوست ندارد ذوق خواندگانش را مخدوش کند چون او ذوق فنی سالم را دوست دارد، پس مشخص است که منظور عبدالحسین از فقر ابوهریره همان مفهوم اول است، که این بدتر است.

بله ... ابوهریره ثروتمند نبود و از طبقه اشراف و اعیان نبود، آری او یکی از میلیون‌ها فقیری بود که با وجود فقر و محرومیت با کرامت و عزت زندگی کرده‌اند، و از چه وقت فقر عیب و ننگی به شمار می‌آید؟ ما در هیچ زمانی نشنیده‌ایم که عدالت انسانی را به خاطر فقر ساقط کنند و یا او را به این خاطر حقیر بدانند، و چنین قضاوتی فقط در محیطی مادی می‌شود که مردم آن خوشگذران و اسرافکار باشند ... و یا در جامعه‌ای اینگونه قضاوت می‌شود که عادات و رسوم اسراف‌گری در آن حاکم است.

و گمان نمی‌کردیم این مؤلف به خاطر فقر ابوهریره به خواری و ذلت او حکم کرده باشد چون به یقین می‌دانستیم که او از کسانی نیست که بیان کردیم که اینگونه قضاوت می‌کنند و او در مقدمه کتابش می‌گوید: او طبق فرمان خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله داوری می‌کند و در بحث و پژوهش خود به دنبال حق است، بنابراین از او باید پرسید که بر چه اساسی اینگونه حکم کرده است! آیا در قرآن و سنت مطلبی آمده که فقر را عیب و ننگ قرار می‌دهد؟ ... هرگز چنین نیست ... و آیا اینکه ابوهریره کار می‌کرد تا سربار قومش نباشد عیب است، کجا کار کردن عیب بوده است؟

علمای شیعه به نام نیابت از امام غایب!! خون زحمت‌کشان و کارگران شیعه را می‌مکند و خمس اموال آنها را با این ادعا که نایب امام منتظر!! هستند از آنها می‌گیرند و این آیت‌الله‌ها خودشان در جایگاهی قرار داده‌اند که ما را به یاد پاپ‌ها و کشیش‌های کلیسا می‌اندازد، با اینکه از ائمه‌اشان که آنها معتقد به عصمت ائمه می‌باشند روایت شده است که آنها شیعیان خود را به کار کردن تشویق می‌کردند. جعفر بن محمد به پیروانش می‌آموزد که آنان که کار می‌کنند و زحمت می‌کشند باید افتخار کنند نه کسانی که بیکار نشسته‌اند و بدون هیچ زحمت و کاری اموال مردم را به نام دین می‌خورند!!

کلینی در الکافی، ۷۴/۵ در باب *ما یجب من الاقتداء بالائمة فی تعرض للرزق* از عبدالاعلی مولای آل سام روایت می‌کند که گفت: در یک روز گرم تابستانی اباعبدالله را در یکی از کوچه‌های مدینه دیدم، به او گفتم: فدایت شوم دارای چنان مقامی هستی و از فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشی و در چنین روزی خودت را به زحمت می‌اندازی؟ گفت: ای عبدالاعلی به دنبال روزی بیرون آمده‌ام تا از افرادی چون تو بی‌نیاز باشم.

و همچنین کلینی از ایوب برادر اُدیم روایت می‌کند که گفت: نزد ابی‌عبدالله علیه السلام نشسته بودیم ناگهان علاء بن کامل آمد و روبروی ابی‌عبدالله

نشست و گفت: از خدا بخواه و برایم دعا کن تا به من روزی مفت بدهد. فرمود: برایت دعا نمی‌کنم همان طور که خدا به تو فرمان داده به دنبال روزی برو. اما عبدالحسین در خانه‌اش می‌نشیند و کار نمی‌کند و از هر طرف اموال شیعیان به سوی او سرازیر می‌شود و او به دلخواه خود در آن تصرف می‌کند، بعد می‌بینی که ابوهریره را به خاطر فقرش تحقیر می‌نماید! آیا خنده‌دار نیست؟!

و همچنین کافی در ۷۵/۵ از ابی حمزه روایت کرده که گفت: ابوالحسن را دیدم که سر زمین خود کار می‌کرد و پاهایش غرق غرق بودند و بوی بد از آن بلند می‌شد، به او گفتم: فدایت شوم مردم کجا هستند؟ گفت: کسی در زمین خود کار کرده است که از من و از پدرم بهتر بوده است، به او گفتم: او کی بوده است؟ گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و همه پدرانم علیهم السلام با دست خودشان کار می‌کردند و کار کردن شغل پیامبران و اوصیاء و صالحان است.

پس بر اساس کدام دین و آیین مراجع شیعه و امثال این آیت‌الله‌ها که خمس می‌گیرند اموال شیعیان را چپاول می‌کنند؟ و عجیب‌تر اینکه او به ابوهریره طعنه می‌زند که لخت و پا برهنه بوده است.

می‌گویم (مؤلف) آیا همه مردم کفش می‌پوشیده‌اند؟ و از کی کفش پوشیدن معیار عدالت بوده است؟ ما در قرن بیستم هیچگاه نشنیده‌ایم که کسی به علت پا برهنگی عدالتش ساقط شود و یا عدالت کسی به خاطر کفش داشتن ثابت شود!! آری پا برهنگان زیادند، و مردم چه پا برهنه باشند و چه کفش داشته باشند باهم فرقی نمی‌کنند و بلکه معیار برتری تقوا و اخلاق است چنان که خداوند متعال

می‌فرماید: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ (الحجرات: ۱۳).

«همانا برترین شما نزد خدا پرهیزگارترینتان است».

و از این ادعای عبدالحسین که ادعا می‌کند که ابوهریره پا برهنه بوده است تعجب می‌کنم، و از خود می‌پرسم که چگونه به این نتیجه رسیده است؟ و چه کسی به او این خبر را رسانده که ابوهریره پا برهنه بوده است؟ و آیا این چیزها را

می‌توان دلیلی برای ذلت و حقارت ابوهریره رضی الله عنه دانست؟

پیشتر گفتیم که فقر و مستمندی از جایگاه فرد نمی‌کاهد و فقط از دیدگاه کسانی فقر سبب بی‌ارزشی و حقارت است که دل‌هایشان را مادی‌گرایی کور کرده است، و همه می‌دانیم که برای ورود به بهشت شرط نیست که فرد دارای لباس فاخر و در رفاه باشد و پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: چه بسیار کسانی هستند که موهایشان ژولیده هستند و اگر در خانه‌ای را بزنند به روی آنها گشوده نمی‌شود اما چنین کسی اگر برای انجام یافتن کاری سوگند بخورد خداوند آن کار را انجام می‌دهد.

شاید عبدالحسین این حدیث را چون ابوهریره ^(۱) روایت کرده قبول نمی‌کند اما فراموش کرده که بزرگان مذهب شیعه چون صدوق این حدیث را با سند خود از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده‌اند. چنان که در کتاب أمالی صدوق از حسن بن عبدالله بن سعید از علاء بن عبدالرحمن و او از پدرش روایت می‌کند و پدرش از ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چه بسیار افراد ژولیده مو و ژنده‌پوشی هستند که درها به روی آنها گشوده نمی‌شود اما اگر بر خدا سوگند بخورند خداوند آن چیزی را که آنها برای انجام یافتن آن سوگند خورده‌اند انجام می‌دهد ^(۲).

پس عبدالحسین چه می‌گوید؟! شنیده‌ایم که فرد ثروتمند و دارای مقام و نفوذی فقرا را تحقیر می‌نماید، و شنیده‌ایم و می‌دانیم که دشمنان پیامبران و مخالفان دعوتشان به پیامبران چیزی می‌گفته‌اند که قوم نوح به حضرت نوح گفتند که: ﴿وَمَا زَيْنَاكَ أَتَّبَعُكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا أَن يَبْذُوكَ فِي الْبَاطِنِ﴾ (هود: ۲۷). «و کسانی را که از تو پیروی کرده‌اند، جز گروهی اراذل ساده‌لوح، مشاهده نمی‌کنیم». و می‌بینیم

(۱) - العجاج، ص ۱۶۹-۱۷۱.

(۲) - البحار، ۳۶/۷۲ و ۱۴۳/۷۵.

که جوامع اشرافی سرمایه‌داری خود را از فقرا برتر می‌دانند و آنها را تحقیر می‌کنند چنین باورهایی را از گروه‌های مذکور انتظار داشته‌ایم اما نه از یک نویسنده و مؤلف، او با کدام ذهنیت و اندیشه از فقر و مهم نبودن ابوهریره سخن می‌گوید!! آیا او با اندیشه و ذهنیت کسانی سخن می‌گوید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را تکذیب کرده‌اند؟

اگر او به خدا و پیامبرانش و به آنچه در قرآن آمده ایمان دارد، پس خداوند در قرآن می‌فرماید که نوح علیه السلام به کسانی که پیروان مؤمن و فقیر او را تحقیر می‌کردند گفت: ﴿وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّهُمْ مُلْتَقُوا رَبِّهِمْ وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ﴾ (هود: ۲۹). «و من، آنها را که ایمان آورده‌اند، (بخاطر شما) از خود طرد نمی‌کنم؛ چرا که آنها پروردگارشان را ملاقات خواهند کرد؛ (اگر آنها را از خود برانم، در دادگاه قیامت، خصم من خواهند بود؛ ولی شما را قوم جاهلی می‌بینم)».

و سپس به آنها گفت: ﴿وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدِرِي ءَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي ءَنفُسِهِمْ إِنَّي إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ﴾ (هود: ۳۱). «من هرگز به شما نمی‌گویم خزائن الهی نزد من است! و غیب هم نمی‌دانم! و نمی‌گویم من فرشته‌ام! و (نیز) نمی‌گویم کسانی که در نظر شما خوار می‌آیند، خداوند خیری به آنها نخواهد داد؛ خدا از دل آنان آگاهتر است! (با این حال، اگر آنها را برانم،) در این صورت از ستمکاران خواهم بود».

و اگر عبدالحسین با اندیشه و ذهنیت ثروتمندان در جامعه‌ای اسلامی سخن می‌گوید باید بداند که اسلام همه ارزش‌های برتری میان مردم را لغو کرده است و فقط یک ارزش را برای برتری قبول دارد و آن ارزش تقوا است، چنان که می‌فرماید: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَى﴾ (الحجرات: ۱۳). «همانا برترین شما نزد خدا پرهیزگارترینتان است».

من (مؤلف) توجیهی برای این دیدگاه زشت عبدالحسین و شاگردش ابی‌ریه که فقر و گرسنگی ابوهریره را دستاویزی برای توهین به او قرار داده‌اند نمی‌بینم. بلال مؤذن پیامبر صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه بالای سر سران و بزرگان قریش بر بالای کعبه رفت تا کلمه اسلام را اعلام کند، و عمر رضی الله عنه وقتی می‌خواست پیش بزرگان قوم بروند صهیب و بلال و امثال آنها از ضعیفان را جلو می‌انداخت.

و معلوم است آنان که در آغاز دعوت به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آوردند اغلب از فقرا و بردگان بودند آیا آنها به خاطر اینکه فقیر و ضعیف بودند نزد پیامبر صلی الله علیه و آله ارزش نداشتند؟ و آیا اگر تاریخ دعوت اسلامی بررسی شود آنها به خاطر فقر و تنگدستی در مبارزه در راه خدا کمبود داشته‌اند؟

آیا تاریخ شاهکارها و اخلاص و جانفشانی این فقرا و بردگان در راه خدا که از دیدگاه کفار قریش و افرادی چون عبدالحسین و ابی‌ریه حقیر و خوار هستند ثبت نکرده است؟ آیا کسانی که کفار قریش و افرادی چون ابی‌ریه آنها را ثروتمند و شریف می‌نامند با این مسلمانان ضعیف و فقیر برابرند؟^(۱)

و اما اینکه عبدالحسین می‌گوید ابوهریره گفته است که همراهی او با پیامبر صلی الله علیه و آله سه سال بوده است، باید گفت که او به صورت تقریبی این مدت را بیان کرده است، و ابوهریره نمی‌دانست که در آخرالزمان کینه‌توزی می‌آید و روزهای همراهی او با پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌شمارد و به دنبال عیب‌ها و کمبودهایش می‌شود و او را به خاطر فقرش تحقیر می‌کند و فقر او را نوعی ذلت و خواری می‌شمارد.

می‌دانیم که غزوه خیبر در محرم سال هفتم هجری یعنی در اول سال انجام یافت و غزوه سی روز ادامه داشت، و ابوهریره طبق مشهورترین روایات در ایام فتح خیبر به مدینه آمد و بعد از فتح خیبر در دهه اول ماه صفر با پیامبر صلی الله علیه و آله

(۱) - السنه، سباعی، ص ۳۲۴-۳۲۵.

ملاقات کرد، و پیامبر صلی الله علیه و آله در روز دوشنبه سیزدهم ربیع الاول سال یازدهم هجری مطابق با ژوئن سال ۶۳۳ م وفات یافته است، پس معلوم می‌شود که دوران همراهی ابوهریره با پیامبر صلی الله علیه و آله چهار سال و سی و سه روز بوده است. و وقتی ابوهریره می‌گوید که دوران همراهی او با پیامبر صلی الله علیه و آله سه سال بوده است ممکن است او سال هشتم هجری را که همراه با علاء حضرمی در بحرین گذراند را حساب نکرده است^(۱).

پیشتر بیان کردیم که ابوهریره در سال هفتم هجری در غزوه خیبر اسلام آورد و اکنون می‌خواهیم این را ثابت کنیم که او خیلی قبل از این تاریخ مسلمان شده بود اما در این سال به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله هجرت کرد، و به دو دلیل ما می‌گوییم که او قبل از این تاریخ مسلمان شده است:

اول اینکه ابن حجر در الاصابه در شرح حال طفیل بن عمرو دوسی می‌گوید که او قبل از هجرت مسلمان شد و وقتی نزد قومش آمد کسی دعوت او را نپذیرفت به جز پدرش و ابوهریره که مسلمان شدند. پس به صراحت در اینجا بیان شده که ابوهریره چند سال قبل از آن که به مدینه بیاید مسلمان شده است.

دوم اینکه بخاری و مسلم روایت کرده‌اند که بعد از فتح خیبر ابان بن سعید بن عاص از پیامبر صلی الله علیه و آله خواست که سهمیه او را از غنایم خیبر بدهد، آنگاه ابوهریره گفت ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او از غنیمت‌ها چیزی مده زیرا او با ابن قوقل - نعمان بن مالک بن ثعلبه - جنگیده است چون ابان وقتی مشرک بود با ابان جنگیده بود.

از این قصه می‌فهمیم که ابوهریره وقتی به خیبر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد تازه مسلمان نبود بلکه او جنگ‌های اسلامی را بررسی کرده بود و می‌دانست که سعید بن عاص ابن قوقل را در جنگ احد کشته است.

ابوهریره مانند دیگر اصحاب خالصانه اسلام را پذیرفته بود و او اولین بار که

(۱) - العجاج، ص ۱۷۲.

دعوت اسلام را از زبان طفیل بن عمرو شنید بی‌درنگ آن را پذیرفت و آیین‌های اسلامی را جامه عمل پوشاند، و او بعد از آن که مسلمان شد همواره مشتاق به هجرت به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله بود تا اینکه در غزوه خیبر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد. اغلب روایات می‌گویند که ابوهریره زمانی به خیبر آمد که جنگ تمام شده بود اما در تقسیم غنایم حضور داشت و بعضی از روایات‌ها که صحیح‌تر هستند می‌گویند که پیامبر صلی الله علیه و آله از غنیمت به او سهمیه داد. بعد از آن ابوهریره رضی الله عنه همواره همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بود و به هیچ چیزی از دنیا خود را مشغول نکرد تا سخنان و احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله را بشنود و بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله رهنمود ایشان صلی الله علیه و آله و احادیث او را برای مسلمین نقل کند. طبیعی بود که ابوهریره جایش در صفه باشد، صفه جایی در مسجد بود که کسانی که از همه چیز بریده بودند و فقط مشغول علم‌آموزی و جهاد پیامبر صلی الله علیه و آله بودند آن جا زندگی می‌کردند، اهل صفه مال و خانواده‌ای در مدینه نداشتند، و از بزرگان اصحاب افرادی در صفه بودند و پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را گرامی می‌داشت و از دیگران نیز می‌خواست که آنها را گرامی بدارند.

اینگونه ابوهریره رضی الله عنه همیشه با پیامبر صلی الله علیه و آله بود که از سال هفتم تا دهم به طول انجامید و همچنین علاقه شدید ابوهریره به علم و دانش سبب شد تا او تعداد زیادی از احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله را فراگیرد و کسانی دیگر از اصحاب که چون او نتوانسته بودند هر جا همراه پیامبر صلی الله علیه و آله باشند این تعداد حدیث را فرا نگرفته بودند.

این بود داستان اسلام آوردن ابوهریره، بخاری و دولابی در «الکنی» قصه هجرت ابوهریره از میان قبیله دوس به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه و سپس به خیبر را روایت کرده‌اند و گفته‌اند که چگونه او در راه این شعر را می‌سرود:

فیاليلة من طولها وعنائها
على أنهما من دارة الكفر نجات

به شب طولانی و خسته‌کننده‌ای، و خوب است که از سرزمین کفر نجات یافته‌ام.

در راه غلام ابوهریره فرار کرد، وقتی ابوهریره نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و با او بیعت

کرد غلام آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوهیریه گفت: این غلام تو است، ابوهیریه گفت: او را برای رضامندی خدا آزاد کرده‌ام، آری ابوهیریه از شادی دیدن پیامبر صلی الله علیه و آله و بیعت با او بر اسلام غلامش را آزاد کرد! که قطعاً! داستان اسلام ابوهیریه نمونه‌ای از نمونه‌های محبت صادقانه با پیامبر صلی الله علیه و آله و پذیرفتن خالصانه اسلام و ادای شکر خداوند به خاطر دیدن پیامبر صلی الله علیه و آله است که ابوهیریه به خاطر سپاس گذاشتن از این نعمت غلامش را آزاد کرد.

اما کینه‌توزان و آنان که دلشان سرشار از دشمنی با ابوهیریه است داستان اسلام او را اینگونه بیان می‌کنند که گویا او آواره‌ای گرسنه بوده است که برای سیر کردن شکم خود از شهری به شهر دیگر می‌رفته است! و اینگونه وانمود می‌کنند که هدف ابوهیریه از همراهی پیامبر صلی الله علیه و آله این بوده که شکمش را سیر کند! عجیب است آیا آنها چنین چیزی را برای خودشان می‌پسندند؟ و آیا آن را برای فرزندانسان پسند می‌کنند و آیا چنین وضعیتی را برای یکی از دوستان خود می‌پسندند؟

پس چگونه می‌پسندند که درباره یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله چنین بگویند، اما هر چه کینه‌توزان درباره ابوهیریه بگویند تردیدی نیست که جمهور علمای اسلام از عصر تابعین تا به امروز او را بهترین امانتداری می‌شناسند که امانت علم را از پیامبر صلی الله علیه و آله به دوش گرفته است^(۱).

عبدالحسین در ص ۲۲-۲۷ تحت عنوان «در دوران پیامبر» می‌گوید: ابوهیریه فقیر بود و از اهل صغه بود که جا و یاوری نداشت.

می‌گویم (مؤلف) عبدالحسین در مورد ابوهیریه می‌گوید که فقیر بوده و از اهل صغه بوده که جا و یاوری نداشت است، آیا عبدالحسین فراموش کرده که اهل صغه میهمانان اسلام بودند و آنها خودشان را برای جهاد در راه خدا و طلب علم

(۱) - السنه، سباعی، ص ۳۲۵-۳۲۸.

وقف کرده بودند و آنها پل ارتباطی بین پیامبر صلی الله علیه و آله و بین اصحاب و عموم مسلمین بودند، بنابراین هر گاه پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواست که آیاتی که نازل شده بود را به گوش مسلمین برساند و یا وقتی که می‌خواست مسلمین را جمع کند یکی از اصحاب صغه را می‌خواست تا مسلمین را صدا بزنند و گرد هم بیاورند، و اغلب اهل صغه از مهاجرین بودند و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنها را دوست و گرامی می‌داشت و خیلی اوقات با آنها غذا می‌خورد^(۱).

و عبدالحسین می‌گوید که ابوهریره از آن جا که گرسنه و فقیر بود برای آن که شکمش را سیر کند همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بود، اما عبدالحسین فراموش کرده یا خودش را به فراموشی می‌زند که پیامبر صلی الله علیه و آله آن قدر خرما که شکمش را سیر کند نمی‌یافت. از نعمان بن بشیر رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبرتان صلی الله علیه و آله را دیدم که آن قدر خرما نمی‌یافت که شکم سیر شود^(۲).

و از عایشه رضی الله عنها روایت که گفت هرگز خانواده محمد صلی الله علیه و آله تا دو روز پشت سرهم از نان جو سیر نشده‌اند^(۳).

و آیا عبدالحسین نمی‌داند که پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی به جوار رحمت الهی شتافت که زره‌اش نزد یک یهودی گرو بود. اگر این آیت‌الله نمی‌داند و فراموش کرده، او را یادآوری می‌کنم تا دوباره فراموش نکند و اگر این آیت‌الله می‌داند و از تقیه کار می‌گیرد پس مصیبت بزرگتر است.

کلینی در الکافی از ابی‌عبیده و او از ابی‌جعفر علیه السلام روایت می‌کند که گفت: هیچ چیزی برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پسندیده‌تر از این نبود که گرسنه و هراسناک باشد^(۴).

(۱) - العجاج، ص ۱۷۳.

(۲) - مسلم - الزهد و الرقائق.

(۳) - بخاری و مسلم.

(۴) - الوسائل، ۴۰۸/۶ باب کراهة الشبع والاكل على الشبع.

توسیرکانی شیعه در کتابش^(۱) روایات زیادی در فضائل گرسنگی ذکر کرده است که بعضی را بیان می‌کنم، او می‌گوید: (از این حدیث و دیگر چنین احادیثی اینچنین برمی‌آید که فساد پُر بودن شکم از خوردنی و نوشیدنی برای دین فرد بیشتر از فساد و خرابی ظرفی است که از شراب و مال حرام پر شده باشد، و همچنین از گفته سابق او چنین برمی‌آید که هیچ چیزی به اندازه پرخوری قلب را فاسد نمی‌کند و در حدیث آمده که فرمود جبرئیل به من گفت: پروردگارم به تو می‌گوید به تو سوگند ای محمد صلی الله علیه و آله که هیچ ظرفی به اندازه شکم پُر برای من ناخوشایند نیست، و دورترین مردم از خدا کسانی هستند که شکمشان پر است، و هر گاه هدف و هم و غم بنده پر کردن شکمش باشد در آن وقت از همه حالات از خدا دورتر است^(۲)).

موسی علیه السلام گفت: ای پروردگار من گرسنه‌ام خداوند متعال گفت: من از گرسنگی تو آگاهم، گفت: پروردگارا به من غذا بده گفت: می‌خواهی کجا بروی. و مردی به ابن سیرین گفت: عبادت را به من بیاموز، ابن سیرین به او گفت: چگونه غذا می‌خوری؟ گفت: چنان می‌خورم که سیر می‌شوم گفت این عادت چهارپایان است باید اول آداب خوردن را بیاموزی و بعد آداب عبادت را یاد بگیری. و گفت: نزدیکترین مردم به خدا در روز قیامت کسی است که در دنیا گرسنگی و تشنگی و اندوه او طولانی باشد، چنین کسانی پرهیزگاران هستند آنانی

(۱) - اللثالی الاخبار، ۱۴۴/۱ «باب فی مدح ترک الشبع» و در ص ۱۴۵ باب «فی أن الشبع لدین المرد أضر من جمیع المضرات» و در ص ۱۴۷ «باب فی ذم الشبع و کثرة الأکل» و در ص ۱۴۹ «باب فی قصة یحیی مع إبلیس فی ذم الشبع وأثره» و در ص ۱۵۱ بابی هست تحت عنوان «فی ثمرات الجوع و فوائد النفسیة» و در ص ۱۵۲ «باب الأخبار الواردة فی فضل الجوع» و در ص ۱۵۴ «باب فی وصف أکل المؤمن و کلمات الأكابر فی المقام» و در ص ۱۵۵ «باب فی جوع النبی و ریاضته به» و در ص ۱۵۶ «باب قصه أبی جحیفه فی الجوع».

(۲) - اللثالی، ۱۴۵/۱-۱۴۶ و ص ۱۵۲-۱۵۳.

که هر گاه بیایند کسی آنها را نمی‌شناسد و اگر حضور نداشته باشند در مورد آنها جستجو نمی‌شود. و صادق فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله خدا هرگز نان گندم نخورد و هرگز از نان جو سیر نشد^(۱).

و در حدیثی دیگر آمده که گفت: سوگند به خدا فاطمه سه روز غذا نخورده است، و پیامبر صلی الله علیه و آله از شدت گرسنگی بر شکم خود سنگ می‌بست و گاهی گرسنگی بر او فشار می‌آورد و به پشت سر دراز می‌کشید و نمی‌توانست برای نماز خواندن بلند شود^(۲).

و در روایتی دیگر آمده که یکی از اصحاب نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد آنگاه دید که پیامبر صلی الله علیه و آله از فرط گرسنگی بر شکم خود سنگ بسته است و به پشت سر افتاده و نمی‌تواند بنشیند و می‌گوید: بار خدایا از خوابی که مرا از عبادت تو به خود مشغول کند به تو پناه می‌برم^(۳).

می‌گویم (مؤلف) گرسنگی مختص ابوهریره نیست، پیامبر صلی الله علیه و آله هم از گرسنگی می‌نالید چنان که علی هم گرسنه بود و یک دینار برای رفع گرسنگی قرض گرفت، و فرزندانش حسن و حسین و همسرش فاطمه رضی الله عنها همه از گرسنگی رنج می‌بردند و دیگر اصحاب گرسنه بودند. پس طعنه‌زدن و عیبجویی عبدالحسین تنها متوجه ابوهریره نیست بلکه او در واقع به پیامبر صلی الله علیه و آله و سایر اهل بیعت طعنه می‌زند!!

و از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی وفات یافت که زره او نزد مردی یهودی در برابر سی صاع از جو که برای مخارج خانواده‌اش گرفته بود گرو بود^(۴).

(۱) - اللئالی، ۱/ ۱۵۵ و ۲/ ۳۶۰.

(۲) - اللئالی، ۱/ ۱۵۵.

(۳) - اللئالی، ۱/ ۱۵۵-۱۵۶.

(۴) - مکارم الاخلاق، ص ۲۵، الاحتجاج، ص ۱۲۰، قرب الاسناد، ص ۴۴، البحار، ۱۶/ ۲۳۹ و ۱۷/ ۲۹۷ و =

و اینک روایاتی را در خصوص این موضوع اضافه می‌کنیم که بیانگر این است که زهرا ه گرسنگی‌اش را به پدرش شکایت می‌کرد. در روایتی آمده است که فاطمه ه گفت: مرا به ازدواج فقیری که مال و ثروتی ندارد درآورده‌ای ...^(۱).

و در روایتی دیگر هم آمده است که فاطمه ه به پدرش گفت: مرا به ازدواج فقیری که مال و ثروتی ندارد درآورده‌ای ...^(۲).

و در روایتی دیگر آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه گفت: دخترم چرا گریه می‌کنی؟ گفت: از کمبود غذا و ناراحتی زیاد و از شدت بیماری می‌گیرم، پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: سوگند به خدا برای تو نزد خدا مهیا شده است بهتر از آن چیزی است که بدان علاقه داری، ای فاطمه آیا نمی‌پسندی که تو را به ازدواج بهترین فرد امت خود و کسی که قبل از همه اسلام آورد و کسی که علم و دانش او از همه بیشتر است و از همه بردبارتر است درآورده‌ام^(۳).

و فقط در این مورد به این روایت بسنده می‌کنیم که گرسنگی فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را به صورت وحشتناکی برای ما ترسیم می‌کند.

قمی شیخ شیعه در کتابش «امالی الصدوق» ص ۲۱۵ روایتی ذکر کرده که خلاصه‌اش این است: «... به سفره آمدند خالی بود و شب را گرسنه سپری کردند، شعیب در حدیث خود می‌گوید فردای آن روز علی حسن و حسین را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد در حالی که حسن و حسین از شدت گرسنگی چون جوجه

= ۱۴۴/۱۰۳.

(۱) - امالی الصدوق، ص ۳۲۶، البحار، ۶/۴۰.

(۲) - الارشاد، ص ۱۶، ن ک البحار، ۱۷/۴۰-۱۸ و ۸۵ و ۱۷۸ و ۳۹۸/۱۸ و ۹۱/۳۷ و ۵/۳۸ و ۱۳۹/۴۳، کشف الیقین، ص ۱۵۸، امالی الصدوق، ص ۳۵۶، تأویل الآیات، ۲۷۲/۱، المحتضر، ۱۴۳، المناقب، ۱۸۰/۱، اعلام الوری، ص ۱۶۴.

(۳) - کشف الغمة، ۸۴/۱، البحار، ۱۹/۳۸.

می‌لرزیدند، وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را دید فرمود: وضعیتی را که شما را در آن می‌بینم به شدت برایم ناراحت‌کننده است، برو پیش دخترم فاطمه، آنگاه آنان نزد فاطمه رفتند و دیدند او در محراب است و شکمش از گرسنگی به کمرش چسبیده است...».

همه این روایات دلیل بر براءت ابوهریره و صفای نفس خوب اوست. اما کینه قلب عبدالحسین را لبریز کرده است و حتی او آنچه در مورد اهل بیت روایت شده را نمی‌داند و می‌کوشد تا ابوهریره را برای خواننده این طور معرفی می‌کند که او فقیر و مستمند و آواره‌ای بوده است که فقط به قصد سیر کردن شکمش با پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب همراه بوده است، و عبدالحسین علاقه‌مندی ابوهریره به علم و طمع نداشتن او به آنچه در دست پیامبر بود را در نظر نگرفته است و او را گرسنه‌ای که می‌خواست از گرسنگی بمیرد و ریزه‌خوار سفره‌ها بود و به دنبال دنیا بوده است معرفی می‌کند، و عبدالحسین از روایات دیگری که حقیقت همراهی ابوهریره با پیامبر صلی الله علیه و آله و بی‌علاقگی‌اش به دنیا و بریدن او از همه چیز و در خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بودن برای طلب علم را بیان می‌کند چشم می‌پوشد، پیامبر صلی الله علیه و آله از ابوهریره پرسید: آیا از این غنایمی که همراهانت سهمیه خود را از آن می‌خواهند نمی‌خواهی؟ ابوهریره گفت: آنچه من از تو می‌خواهم این است که به من بیاموزی آنچه را که خدا به تو آموخته است.

و در ص ۲۵ عبدالحسین می‌گوید: که ابوهریره جعفر بن ابیطالب را می‌ستود چون جعفر به مستمندان خیلی کمک می‌کرد و شکم گرسنه ابوهریره را سیر می‌نمود از این رو ابوهریره او را دوست می‌داشت و فضل او را بیان می‌کرد.

عبدالحسین می‌گوید، که ابوهریره جعفر را بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله از همه مردم برتر قرار می‌داد چون به ابوهریره غذا می‌داد، اما در این سخنان عبدالحسین تهمت‌ها و دروغ‌ها و فریب‌های زیادی بیان شده است ... و ابوهریره جعفر را اینگونه ستوده که هر گاه از او تقاضا می‌شد که کسی را پذیرایی کند او آن فرد را

به خانه می‌برد و هر خوراکی که در خانه داشت به ما می‌داد و گاهی ظرف خالی روغن را برای ما می‌آورد و ما آن را می‌شکافتیم و آنچه داشت را با زبان صاف می‌کردیم (بخاری). به همین خاطر ابوهریره در مورد جعفر می‌گوید: جعفر از همه مردم برای فقرا بهتر بود، این سخن ابوهریره حقیقت است، زیرا سخاوتمندی جعفر و دوست داشتن او برای بینوایان معروف بود و اصحاب و پیامبر صلی الله علیه و آله همه این را می‌دانستند و پیامبر صلی الله علیه و آله جعفر را ابی المساکین می‌خواند.

پس آیا ابوهریره به خاطر ستودن جعفر قابل سرزنش است و حال آن که پیامبر صلی الله علیه و آله جعفر را ابو المساکین نامیده است؟

و همین است مفهوم آنچه از ابوهریره روایت شده که گفت: بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ کس از جعفر بهتر نبوده است. ابوهریره در مورد کسانی سخن می‌گوید که فقرا را دوست می‌دارند و با مستمندان همدردی می‌نمایند به خاطر آن در این خصوص جعفر را بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله از دیگر مردم بهتر قرار می‌دهد، و منظورش این نیست که جعفر به طور اطلاق از همه اصحاب برتر است، تا عبدالحسین و شاگردش ابی‌ریه این را دستاویزی برای این قرار دهند که ابوهریره جعفر را از ابوبکر و عمر و سایر اصحاب افضل می‌داند؟ و از کجا کینه‌توزانی چون عبدالحسین این قدر در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله حساس هستند؟!

و آنچه ابن حجر بعد از ذکر گفته ابوهریره می‌گوید سخن ما را تأیید می‌کند که آنچه ابوهریره در مورد جعفر گفته به معنی این نیست که او مطلقاً از همه اصحاب افضلتر است. ابن حجر می‌گوید: ابوهریره در مورد جعفر رضی الله عنه می‌گوید: او از همه مردم برای فقرا بهتر بود. پس معلوم می‌شود که در روایتی که از ابوهریره شده منظور این است که در کمک به فقرا جعفر از همه برتر است.

و در ص ۲۸ عبدالحسین تحت عنوان «**ابوهریره در دوران خلیفه اول و دوم**» می‌گوید: (دوران خلیفه اول و دوم را بررسی کردیم و دیدم که ابوهریره در این دوره تأثیر قابل ذکری نداشته است و فقط در سال بیست و یکم هجری عمر

ابوهریره را به عنوان والی بحرین به آن جا فرستاد و در سال بیست و سه او را عزل کرد و به جای او عثمان بن ابی‌العاص ثقفی را گمارد و عمر تنها به عزل ابوهریره بسنده نکرد و بلکه دهها هزار پول بیت‌المال که به ادعا عمر ابوهریره آن را سرقت کرده بود را از او پس گرفت که این داستان معروف است و ابن عبدربه مالکی در اول جزء اول عقد الفرید خود می‌گوید: سپس عمر ابوهریره را فراخواند و گفت: می‌دانی که من تو را امیر بحرین قرار دادم در حالی که پا برهنه بوده و سپس به من خبر رسیده است که تو تعداد زیادی اسب به هزار و ششصد دینار خریده‌ای؟ ابوهریره گفت ما اسب‌هایی داشتیم که زاد و ولد کرده و هدیه‌هایی به ما رسید، عمر گفت: به اندازه مخارج زندگی برایت کافی است و اینها اضافه هستند پس آن را بازگردان. ابوهریره گفت: تو این حق را نداری. عمر گفت: بله سوگند به خدا این حق را دارم و تو را خواهم زد سپس با دُرّه به سوی او رفت و چنان او را زد که خونین شد و سپس گفت: آن اموال را بده، ابوهریره گفت: آنها را از خدا می‌خواهم، عمر گفت: اگر این مال را از راه حلال به دست آورده باشی و ما آن را به حق و ظلم از تو می‌گیریم این مال را از خدا بنخواه، آیا تو از بحرین مالیات‌های مردم را جمع‌آوری کرده‌ای و به تو تعلق دارند و به خدا و مسلمین تعلق ندارند؟ یعنی: امیمة تو را به چوپانی شترهای سرخ رنگ باز گرداند. (اسم مادر ابوهریره امیمة است)^(۱).

(۱) - حاقد (عبدالحسین) در حاشیه صفحه گفته است: رجوع و رجیع به معنای کثافت و پهن است. و رجوع و رجیع به این اسم نامیده شده‌اند چونکه از حالت اولیه خود که غذا و علف است تغییر پیدا کرده‌اند.

می‌گویم: (مؤلف) فهم غلط این نویسنده مغرض و حاقد و هوی و هوشش سبب شده است که این کلمه را به این معنی تفسیر کند، در حالی که جمله (ما رجعت) بمعنی برگرداندن، و بازگشت دادن =

می گویم (مؤلف) ابن عبدربه می گوید: از ابوهریره روایت است که گفت: وقتی عمر مرا از فرمانداری بحرین معزول کرد به من گفت: ای دشمن خدا و دشمن کتابش مال خدا را دزدیده‌ای؟ ابوهریره می گوید گفتم: من دشمن خدا و کتابش نیستم بلکه دشمن کسی هستم که با تو دشمنی می‌ورزد و من مال خدا را ندزدیده‌ام، عمر گفت: پس از کجا دهها هزار پول آورده‌ای، گفتم: اسب‌هایی داشتم که زاد و ولد کرده‌اند. و هدیه‌های زیادی به من رسیده است، و در راه خدا تیر زده‌ام. آنگاه عمر: اموالم را از من پس گرفت وقتی نماز صبح را خواندم برای امیرالمؤمنین از خدا طلب آمرزش کردم. این روایت را ابن ابی‌الحدید در جلد سوم شرح نهج‌البلاغه ذکر کرده است و ابن سعد در بیان شرح حال ابوهریره در طبقات الکبری از طریق محمد بن سیرین آورده که او از ابوهریره روایت می‌کند که (گفت: عمر به من گفت: ای دشمن خدا و دشمن کتابش آیا مال خدا را دزدیده‌ای...).

و همچنین ابن حجر عسقلانی در الاصابه خود در شرح حال ابوهریره این روایت را ذکر کرده است و آن را دگرگون کرده که با حقیقتی که به اتفاق اهل علم ثابت است مخالفت دارد او غافل بوده از اینکه استنباط او موجب طعنه به کسی است که ابوهریره را زده و مال او را گرفته و معزولش کرده است می‌شود. می‌گویم (مؤلف) اما اینکه عبدالحسین ادعا می‌کند که او اخبار و دوران خلیفه اول و دوم را بررسی کرده است و به این نتیجه رسیده که ابوهریره تأثیر قابل ذکری نداشته است باید بگویم که این فقط یک ادعا است، چون ابوهریره در جنگ‌های ردت که در دوران ابوبکر انجام شد مشارکت داشت، امام احمد گفتگویی که میان ابوبکر و عمر و ابوهریره شد را روایت کرده است و در آن آمده

= است و این نص غیر از این معنی را نمی‌رساند، پس چرا این تفسیر اشتباه، و آیا این نوع تفسیر کردن کلام از راه و روش یک پژوهش کار و نقاد پاک فطرت است!!؟

(وقتی برخی از مردم مرتد شدند عمر به ابوبکر گفت با آنها می‌جنگی و حال آن که من از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام که چنین و چنان می‌گفت؟ ابوبکر گفت: سوگند به خدا که میان نماز و زکات فرق نمی‌گذارم و هر کس بین این دو چیز فرق بگذارد با او خواهم جنگید، ابوهریره می‌گوید ما همراه او جنگیدیم و دیدم که این درست بود^(۱).

و ابوهریره به موضع ابوبکر افتخار می‌کرد و آن را می‌ستود، بیهقی و ابن عساکر از ابوهریره روایت کرده‌اند که گفت: سوگند به خداوندی که هیچ معبود به حقی جز او نیست ... اگر ابوبکر به عنوان خلیفه انتخاب نمی‌شد خداوند عبادت نمی‌شد، سپس برای بار دوم و سوم این را تکرار کرد، به او گفتند: صبر کن ای اباهریره! گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اسامه بن زید را همراه با هفتصد نفر به شام فرستاد، وقتی لشکر اسامه بن زید به ذی‌خشب رسید پیامبر صلی الله علیه و آله وفات یافت، و عرب‌های اطراف مدینه مرتد شدند، آنگاه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله نزد ابوبکر آمدند و به او گفتند لشکر اسامه را به مدینه بازگردان، اینها به سوی روم می‌روند و حال آن که عرب‌های اطراف مدینه مرتد شده‌اند؟ ابوبکر گفت: سوگند به خداوندی که هیچ معبود به حقی جز او نیست اگر سگ‌ها پاهای همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را بگیرند من لشکری را که پیامبر صلی الله علیه و آله روانه کرده بر نمی‌گردانم و پرچمی را که او برافراشته باز نمی‌کنم، و آنگاه او اسامه را روانه کرد، و هر قبیله‌ای که قصد مرتد شدن را داشتند وقتی لشکر اسامه از کنار آنها عبور می‌کرد می‌گفتند: اگر اینها قدرت نمی‌داشتند لشکر اینچنینی از نزد آنها بیرون نمی‌آمد پس آنها را بگذاریم تا با رومی‌ها روبرو شوند و ببینیم چه می‌شود، لشکر اسامه با رومی‌ها روبرو شد و آنها را شکست داد و کشت، و آنها سالم بازگشتند و آنگاه

(۱) - مسند امام احمد، ۱ / ۱۸۱، با سند صحیح.

قبایلی که می خواستند مرتد شوند مرتد نشدند^(۱).

و در دوران عمر رضی الله عنه ابوهریره به طلب علم و تعلیم مشغول بود و او در سفر حج با امیرالمؤمنین همراه بود و هنگامی که طوفان باد شدید شد ابوهریره حدیث باد را برای او بیان کرد که هیچ یک از اصحاب در آن وقت در این مورد چیزی به یاد نداشتند^(۲).

و همچنین ابوهریره در جنگ یرموک مشارکت ورزید پس این طور نبود که در دوران خلیفه اول و دوم اثر و یادی از ابوهریره نباشد، و بلکه عبدالحسین دوران خلافت خلیفه اول و دوم را بررسی نکرده است و فقط ادعا می کند، اما فرمانداری ابوهریره در بحرین و روایتی که ابن عبدربه بدون سند ذکر کرده، و عبدالحسین از آن استدلال کرده و روایتی که بعد از آن ذکر شده را بیان نکرده است، در روایتی که بعد از این روایت آمده در آن ذکر نشده که عمر ابوهریره را زده است و بلکه در آن بیان شده که وقتی عمر به ابوهریره گفت ای دشمن خدا مال را دزدیده ای ابوهریره در جواب او گفت: من دشمن خدا و دشمن کتاب او نیستم، و بلکه دشمن دشمنان آنها هستم.

عبدالحسین از روایتی استفاده کرده که سند ندارد و اگر روایت او سند می داشت می توانستیم با توجه به سند آن به اندازه صحت آن پی ببریم، در صورتی که روایت دوم که در آن به زده شدن ابوهریره توسط عمر تصریح نشده است در منابع خیلی زیاد با سندهای صحیحی روایت شده است، و در منابعی چون حلیه الاولیاء و طبقات ابن سعد و تاریخ الاسلام و الاصابه و در عیون الاخبار، روایت شده است، پس روایتی که عبدالحسین از آن استدلال کرده است چون با روایت هایی که صحیح تر از آن هستند مخالف می باشد قابل قبول نیست. و به

(۱) - البدایه و النهایه، ۳۰۵/۶، و الخلفاء، سیوطی، ص ۷۴، الکامل، ۶۲/۲.

(۲) - مسند الامام احمد، ۵۲۱/۴، با سند صحیح.

فرض اینکه صحیح باشد روایت دوم که بعد از آن آمده و در آن به اقدام عمر به زدن ابوهریره اشاره‌ای نشده است، و فقط در آن بیان شده که ابوهریره و عمر با همدیگر گفتگو کردند و ابوهریره برای او توضیح داد که اموالش را از کجا به دست آورده و چیزی را که عمر او را بدان متهم کرد رد نمود، این روایت، روایت اولی را تصحیح می‌کند چون در آن آمده است که عمر درهم‌ها و پول‌ها را از من گرفت و وقتی نماز صبح را خواندم برای امیرالمؤمنین استغفار کردم.

ابوهریره برای امیرالمؤمنین که اموال او را دو قسمت کرده است طلب آمرزش می‌کند. و او می‌داند که آنچه امیرالمؤمنین از دست او گرفته هدیه‌هایی هستند که به او داده شده است و سهمیه‌هایی هستند که در غنایم به او رسیده است، اما با وجود این او با عمر رضی الله عنه دشمنی و کینه نمی‌ورزد و در وجود خود احساس مظلومیت می‌نماید، بنابراین برای امیر خود طلب آمرزش می‌کند ... این هم در صورتی است که روایت را صحیح‌تر قرار دهیم، و در روایات دیگر آمده است که عمر گفت: این اموال را از کجا به دست آورده‌ای؟ گفت: اسب‌هایی بوده‌اند که زاد و ولد کرده‌اند و هدیه‌هایی هستند که پی در پی دریافت می‌کرده‌ایم، آنگاه وقتی بررسی کردند دیدند که همان طور است که او می‌گوید^(۱).

و در بعضی از روایات آمده که عمر رضی الله عنه دوازده هزار درهم را از ابوهریره پس گرفت^(۲) و راجح‌ترین قول این است که عمر نصف اموال او را از او پس گرفت چنان که او با دیگر فرمانداران خود چنین کرد، و در حقیقت ابن عبدربه می‌گوید: وقتی عمر ابوموسی اشعری را از فرمانداری بصره معزول کرد و نصف اموالش را از دستش گرفت، و ابوهریره را از فرمانداری بصره معزول کرد و نصف اموالش را از او گرفت و حارث بن کعب بن وهب را معزول کرد و نصف اموالش را گرفت

(۱) - تاریخ الاسلام، ۳۳۸/۲، حلیة الاولیاء، ۳۸۰/۱، البدایه و النهایه، ۱۱۱/۸.

(۲) - طبقات ابن سعد، ۵۹/۴.

... و ابو موسی را فراخواند ... سپس ابوهریره را فراخواند^(۱)...».

و همچنین وقتی عمر رضی الله عنه سعد بن ابی وقاص را از فرمانداری عراق معزول کرد مالش را تقسیم کرد^(۲)، پس عمر تنها ابوهریره را متهم نکرد و تنها مال او را به دو قسمت تقسیم نکرد بلکه در حقیقت این سیاست عمر در رفتارش با والیان و فرماندارانش بود، تا اینگونه کسی به مال خدا چشم طمع ندوزد و از شبهات پرهیزند، و او فرماندارانش را به خاطر شبهه‌ای عزل نمی‌کرد، بلکه او برای آن که امور مسلمین بهتر مورد توجه قرار گیرد چنین می‌کرد، و وقتی مغیره بن شعبه را عزل کرد او به عمر گفت: آیا به خاطر ناتوانی مرا عزل می‌کنی یا اینکه خیانتی از من سر زده است؟ گفت: هیچ یک از این دو مورد اتفاق نیافتاده است، اما دوست ندارم فکر و اندیشه تو را بر عموم مردم بگذارم^(۳).

و نامه عمر رضی الله عنه به علاء بن حضرمی بیانگر این است که سیاست او با همه فرماندارانش اینگونه بوده است، در نامه‌اش آمده است: «پیش عتبه بن غزوان - که والی بصره بود - برو، تو را به جای او نشانده‌ام، و بدان که تو پیش مردی از مهاجران که پیشگام بوده‌اند می‌روی و من او را به خاطر آن که پاکدامن و سرسخت نبوده عزل نکرده‌ام بلکه گمان می‌برم که تو در آن ناحیه برای مسلمین از او مفیدتر هستی، پس حق و جایگاه او را بدان و پیش از تو مردی را به عنوان فرماندار آن جا فرستادم قبل از آن برسد وفات یافت پس اگر خداوند بخواهد که فرماندار شوی به آن جا می‌رسی و اگر خدا بخواهد که عتبه فرماندار باشد پس همه چیز از آن پروردگار جهانیان است^(۴)».

و اما اینکه عبدالحسین ادعا می‌کند که عمر ابوهریره را با شلاق زده است، ما

(۱) - العقد الفرید، ۳۳/۱.

(۲) - طبقات ابن سعد، ۱۰۵/۳.

(۳) - العقد الفرید، ۶۰/۱.

(۴) - طبقات ابن سعد، ۷۸/۴.

عبدالحسین و همه کسانی را که در حق ابوهریره جسارت می‌کنند به مبارزه می‌طلبیم که بیایند و یک متن تاریخی معتبر و صحیح از یک کتاب علمی با ارزش بیاورند که این ادعا را ثابت کند، شاید در کتاب‌های ادبی که اخبار بی‌اساسی روایت می‌کنند و شاید در کتاب‌های شیعی که به دشمنی با ابوهریره معروف هستند چنین چیزی یافته شود ولی این کتاب‌ها نزد علما ارزش علمی ندارند! تردیدی نیست که دشمنان ابوهریره هر چند بکوشند نخواهند توانست صحت چنین روایاتی را ثابت کنند، اما اگر متنهایی از کتاب‌هایی چون عیون الاخبار و بدائع الزهور و العقد الفرید، و از روایاتی چون ابن ابی‌الحدید و اسکافی و افراد متهمی چون نظام و امثال او و ... بیاورند باید گفت که این کتاب‌ها و این روایان و این طعنه‌زنندگان با میدان علم و با علما فاصله زیادی دارند!! ابن ابی‌حدید از دعوت‌گران به اعتزال و رافضی‌گری است و علیه اسلام توطئه می‌کرد، و او معروف است، و اسکافی از دعوت‌گران به اعتزال و رافضی‌گری قرن سوم است، و چنین داستان‌هایی نزد رافضی‌های ناصبی^(۱) زیاد دیده می‌شود، که در چنین روایاتی آنها به ابوبکر و عمر و علی و عایشه و دیگران توهین کرده‌اند، و فقط کسانی به این روایات چنگ می‌زنند که عقل ندارند. ابن ابی‌الحدید چیزهایی در مورد عیجوبی و طعنه به ابوهریره و دیگر اصحاب از اسکافی روایت کرده است و از آن جمله در مورد شوخی کردن ابوهریره چیزی گفته و می‌گوید: ابن قتیبه همه اینها را در کتاب المعارف در شرح حال ابوهریره گفته است و قول ابن قتیبه در مورد او

(۱) -رافضی‌های ناصبی اصطلاحاً کسانی هستند که خلافت شیخین ابوبکر و عمر را رد کرده‌اند و آنها را مورد طعن و دشنام و لعن قرار داده‌اند. و در عین حال به اهل بیت پیامبر ص مثل أم المؤمنین عائشه و حفصه طعن زده و آن دو را متهم به زنا کرده و به دشمنی آنان پرداخته. و آنان را لعن کرده‌اند و این دو صفت را نویسنده حاقد و مغرض یعنی عبدالحسین و دوستانش امثال آیت الله قمی و مجلسی و بیاضی و جزائری و بحرانی و... می‌باشد، پس ای خواننده گرامی در این شخص و دوستانش و صفاتشان تأمل و تدبر فرما.

حجت است چون او متهم نیست، و در این اشاره‌ای به این است که اسکافی متهم است، و ما همان طور که ابن قتیبه را متهم نمی‌کنیم اسکافی را هم متهم به دروغ نمی‌کنیم ولی او را به این متهم می‌دانیم که دروغ‌های دوستان رافضه و معتزله‌اش و اهل علم اخبار و روایات منقطع را قبول نمی‌کنند گرچه ائمه بزرگ حدیث آن روایت کرده باشند، پس چطور می‌توان آنچه را ابن ابی‌الحدید از اسکافی روایت می‌کند که خیلی پیش از او بوده‌اند^(۱) و اسکافی مورد اعتماد نیست^(۲). پس اینکه عمر ابوهریره را زده باشد معقول نیست چون عمر رضی الله عنه مقام و جایگاه ابوهریره را می‌دانست، و اما اینکه عمر به او توهین کرد و به او گفت. تو را امیر بحرین مقرر کردم در حالی که کفش نداشتی، واقعیت این را تکذیب می‌کند چون اوضاع همه مسلمین در زمان عمر خوب بوده است، و در دوران عمر سرزمین‌های مجاور و اطراف فتح شدند و اموال زیادی نصیب مسلمین گردید، و از طرفی در هیچ یک از روایات صحیح و معتبر چنین چیزی نیامده است، و مطلبی دیگری هست که نشانگر این است که عمر ابوهریره را متهم نمی‌کرد، و این مطلب نشانه استقامت و امانتداری ابوهریره است و آن اینکه امیرالمؤمنین دوباره از ابوهریره خواست که او را امیر بحرین قرار دهد، و این روایت تتمه چیزی است که عبدالحسین نقل کرده است اما او این قسمت را حذف کرده تا باطل بودن ادعای او آشکار نشود و در طعنه به ابوهریره موفق شود، در این روایت آمده است: بعد از آن عمر به من گفت: آیا کار نمی‌کنی؟ گفتم: نه، عمر گفت: کسی که از تو بهتر بوده یعنی یوسف، صلوات الله علیه فرمانداری کرده است، گفتم (یعنی ابوهریره): «یوسف پیامبر بوده است و من پسر امیمه هستم می‌ترسم آبرویم ریخته شود، و یا زده

(۱) - الانوار الکاشفه، ص ۱۵۲-۱۵۳.

(۲) - العجاج ص ۲۱۳.

شوم و مالم از دستم گرفته شود»^(۱).

این عبارت تتمه روایتی است که عبدالحسین نقل کرده است و او به خاطر کینه‌ای که با بزرگ راوی اسلام ابوهیریه دارد آن را ذکر نکرده است، و این عبارت تأکید می‌کند که عمر ابوهیریه را زده است چون اگر او را زده بود ابوهیریه می‌گفت: بعد از آن که به من ناسزا گفته شده و زده شده‌ام دوباره فرمانداری را به عهده نمی‌گیرم. و اینگونه برائت ابوهیریه از جسارتی که عبدالحسین در حق او مرتکب شده است ثابت می‌گردد^(۲).

و در ص ۳۰ عبدالحسین تحت عنوان «**ابوهیریه در دوران عثمان**» می‌گوید: در دوران حکومت عثمان ابوهیریه مخلص و دوستدار خاندان ابی‌العاص و سایر بنی‌امیه گردید و با مروان ارتباط برقرار کرد و خودش را به ابی‌معیط نزدیک کرد، به خاطر این او دارای جایگاه و منزلت شد بخصوص بعد از آن روز که عثمان محاصره شد و ابوهیریه با او بود، و بدینوسیله ابوهیریه بعد از پژمردگی تر و تازه شد و بعد از گمنامی شهرت یافت. او با محاصره شدن عثمان فرصت یافت تا به خانه او برود و او با این کار در حق خاندان ابی‌العاص و دیگر اموی‌ها احسان کرد که آنها و یاورانشان آن را فراموش نکردند. به خاطر آنان لباس گمنامی را از تن ابوهیریه درآوردند و او را مطرح کردند با اینکه می‌دانستند که ابوهیریه زمانی به خانه عثمان رفت که خلیفه به دوستان خود دستور داده بود که با کسی نجنگند و آنها را به حفظ آرامش فراخوانده بود ... خلیفه به خاطر احتیاط و حفظ جان خود و دوستانش چنین کرد، و ابوهیریه می‌دانست که شورشیان فقط می‌خواهند عثمان و مروان را به قتل برسانند و با کسی دیگر کاری ندارند، بنابراین او جرأت کرد و به میان محاصره‌شدگان رفت. به هر حال ابوهیریه از این فرصت استفاده کرده و

(۱) - العقد الفرید، ۱/۳۴-۳۵ و ۶۰.

(۲) - ابوهیریه راویة الاسلام عجاج، ص ۱۷۵-۱۷۸.

سود برد و بعد از آن بنی‌امیه و طرفدارانشان به روایات او گوش فرادادند و از هیچ کوششی در نشر احادیث او و استدلال از آن دریغ نورزیدند، و او به دلخواه بنی‌امیه حدیث می‌گفت، از آن جمله اینکه برای آنها حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: (هر پیامبری خلیل و دوستی دارد و خلیل و دوست من عثمان است).

عبدالحسین در حاشیه توضیح داده و می‌گوید: (همه اهل علم بر این اتفاق دارند که این حدیث باطل است اما دوستداران ابوهیره می‌گویند مشکل حدیث یکی از روایان آن یعنی اسحاق بن نجیع ملطی است که این حدیث را به ابوهیره نسبت می‌دهد، ذهبی در شرح حال اسحاق در میزان الاعتدال این حدیث را ذکر کرده و آن را باطل دانسته است). و ابوهیره روایت می‌کند که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: عثمان خیلی باحیا است که ملائکه هم از او شرم می‌کنند. و از او روایت کرده‌اند که گفت: (هر پیامبر در بهشت همراه و دوستی دارد و دوست من در بهشت عثمان است).

عبدالحسین در حاشیه می‌گوید: (به اجماع علما این حدیث باطل است اما دوستداران ابوهیره می‌گویند مشکل در عثمان بن خالد بن عمر بن عبدالله بن ولید بن عثمان بن عفان است که یکی از روایان این حدیث است که آن را به ابوهیره نسبت می‌دهد، ذهبی در شرح حال عثمان بن خالد در میزان الاعتدال این حدیث را ذکر کرده و آن را از منکرات او دانسته است).

و همچنین از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که فرمود: جبرئیل نزد من آمد و گفت: (خداوند به تو فرمان می‌دهد که دخترت ام‌کلثوم را با مهریه‌ای به اندازه مهریه رقیه به ازدواج عثمان دریاوری).

عبدالحسین در حاشیه می‌گوید: (این حدیث را ابن منده روایت می‌کند و می‌گوید: حدیث غریبی است که فقط محمد بن عثمان بن خالد عثمانی آن را روایت کرده است. می‌گویم این حدیث را ابن حجر عسقلانی نیز در شرح حال

ام‌کلتوم رضی الله عنه در جلد چهارم الاصابه روایت کرده و گفته است که حدیث غریبی است و فقط محمد بن عثمان بن خالد عثمانی آن را روایت کرده است).

می‌گویم (مؤلف) اهل بدعت طبق عادتشان احادیث ضعیف و موضوعی را که به دروغ به ابوهریره نسبت داده شده است را دستاویز خود قرار می‌دهند و آن را دلیلی بر اینکه ابوهریره بر پیامبر صلی الله علیه و آله دروغ بسته است قرار می‌دهند در صورتی که آنها این احادیث را از کتاب‌هایی نقل می‌کنند که در آن کتاب‌ها ضعف و مردود بودن این احادیث بیان شده است. اما آنها این احادیث را نقل کرده‌اند و چنان به خواننده تفهیم می‌کنند که واقعاً ابوهریره این احادیث را گفته است، و از ردی که در کتاب‌ها بر این احادیث نوشته شده خود را به فراموشی می‌زنند، اما چیز جدید و عجیبی که در این آیت‌الله که در حقیقت آیت‌الکذب است به چشم می‌خورد این است که او در نسبت دادن احادیث موضوع و دروغین به ابوهریره خیلی اصرار می‌ورزد. آیا چنین اصرار عجیبی را دیده‌اید؟ افراد ضعیف و دروغگویی، احادیث خود ساخته را به ابوهریره نسبت داده‌اند و ائمه نقد و علمای جرح و تعدیل از دروغ‌های این افراد پرده برداشته‌اند و آنها را رسوا کرده‌اند، اما دشمن ابوهریره می‌گوید آنها در نسبت دادن این احادیث به ابوهریره راست می‌گویند و اصرار می‌کند که باید قبول کنید که دروغگوی واقعی ابوهریره است نه اینها. سوگند به خدا که در میان یهودیان و مستشرقین چنین چیزی را نشنیده‌ایم، نهایت کاری که مستشرقین کرده‌اند این است که آنها احادیث دروغین و موضوعی را مطرح کرده‌اند و به مردم چنین وانمود کرده‌اند که این احادیث صحیح هستند، پس کینه‌توزی را ببینید!! اما هنوز کسی را ندیده‌ایم که این احادیث ضعیف و موضوعی را مطرح کند و ضعف آن را بیان نماید و با وجود آن بر حماقت خود اصرار کند و ابوهریره را به دروغگویی متهم کند و بگوید که ابوهریره در حقیقت سخن دروغ به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده است، و این فرد دچار تناقض‌گویی عجیب و بی‌نظیری است، و او احادیث ساختگی و دروغینی را که

به علی رضی الله عنه نسبت داده شده است را با همین کیفیت که در مورد عثمان به نام ابوهریره در کتاب‌های اهل سنت آمده‌اند ذکر می‌کند و می‌گوید این احادیث که در فضائل علی آمده‌اند صحیح هستند، در صورتی که احادیث ساختگی می‌باشند، و او ابوهریره را متهم به دروغ‌گویی می‌کند چون که احادیث در فضیلت عثمان می‌باشند در صورتی که علمای جرح و تعدیل به ساختگی بودن این احادیث حکم کرده‌اند، آیا تاکنون آیت‌اللهی مانند این آیت‌الله دیده‌اید ولی در حقیقت او آیت دروغ و فریب است!!

عبدالحسین این احادیث را ذکر می‌کند و سپس در حاشیه می‌گوید که علمای جرح و تعدیل این احادیث را دروغ و ساختگی دانسته‌اند، اما با وجود این او ابوهریره را متهم به دروغ‌گویی می‌کند، به عنوان مثال می‌گوید: (بنی‌امیه و طرفدارانشان به ابوهریره روی آوردند تا از او احادیث را بشنوند، بنابراین در نشر احادیث ابوهریره و استدلال از آن از هیچ کوششی دریغ نورزیدند، و او طبق میل آنها احادیث روایت می‌کرد، از آن جمله اینکه برای آنها گفت که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است ... و همچنین گفت که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: (که هر پیامبری دوست و خلیلی دارد و خلیل و دوست من عثمان است).

و در حاشیه می‌گوید: (همه اهل علم بر باطل بودن این حدیث اتفاق دارند، اما دوستداران ابوهریره می‌گویند که مشکل در اسحاق بن نجیع ملطی یکی از رجال سند این حدیث است، ذهبی در شرح حال اسحاق در میزان الاعتدال این حدیث را ذکر کرده و آن را باطل دانسته است).

آیا چنین دانشمندی تاکنون دیده‌اید! و این دانشمند علاوه بر این اتهام در حکم کردن که احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله دست به ابتکار جدید زده است، او می‌گوید: (همه اهل علم بر باطل بودن این حدیث اتفاق دارند).

نمی‌دانیم منظور او از اهل علم چه کسانی هستند شاید مقصود او افرادی چون ابن ابی‌الحدید و اسکافی و نظام و امثالشان را که همانند خود او هستند می‌باشد،

و گرنه معیار و قاعده اهل علم چنان که ذهبی در مقدمه میزان خود گفته است این است که: (در مورد اصحاب چیزی نمی‌گویم چون آنها بزرگوار و وارسته بوده‌اند بلکه ضعف در کسانی است که از آنها روایت کرده‌اند)^(۱).

پس ای علامه، میزان و قاعده این است! اما با عبدالحسین و ملاک او چه می‌توان کرد، زیرا ما تاکنون چنین شیوه‌ها و راههایی برای شناخت حدیث صحیح و ضعیف سراغ نداشته‌ایم، و هیچ کسی را سراغ ندارم که در شناخت حدیث صحیح و ضعیف این شیوه را در پیش گرفته باشد نه کسی از شیعه را و نه کسی از اهل سنت را، به جز کسانی که دارای میکروسکوپ‌ها و ذره‌بین‌های خاصی در محل کار و آزمایشگاه‌های خود هستند، و شاید عبدالحسین چنین ذره‌بینی در کتابخانه‌اش دارد که می‌تواند با آن طبق میل ذره‌بینی‌اش بر احادیث پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حکم کند!

به هر حال خود عبدالحسین اعتراف می‌کند که نسبت دادن این حدیث به ابوهریره صحیح نیست چون ذهبی این حدیث را در شرح حال اسحاق ذکر کرده و آن را مردود دانسته است، اما با وجود این عبدالحسین ابوهریره را به وضع و ساختن حدیث متهم می‌کند، عجب حماقتی است، اگر راپیانی به دروغ به ابوهریره احادیثی نسبت داده‌اند گناه ابوهریره چیست؟ و آنها به ابوهریره دروغ نسبت داده‌اند و عقلاً به خاطر چنین چیزی ابوهریره را مورد مؤاخذه قرار نمی‌دهند، و بعضی مردم به خدا و پیامبرانش و به اولیاءش دروغ نسبت می‌دهند، معلوم است که کسی گناهکار است که دروغ را گفته است نه کسی که دروغ به او نسبت داده می‌شود، و بخصوص که حافظ در مقدمه میزان می‌گوید که او اصحاب را نقد نمی‌کند چون ضعف در کسانی است که از آنها روایت کرده‌اند. آیا طبق احادیث موضوع و ساختگی که عبدالحسین در حاشیه کتابش در ص ۳۲ در مورد

(۱) - میزان الاعتدال، ص ۲.

علی ذکر کرده است می توان گفت که علی دروغگو است؟! احادیثی که شیعیان از علی و محمدبن علی و جعفر بن محمد و دیگران در مورد تحریف قرآن روایت کرده اند چنان که نوری ۱۸۰۰ حدیث از ائمه برای اثبات تحریف قرآن روایت کرده است. و یا احادیثی را که در مورد مرتد شدن همه اصحاب روایت کرده اند مانند روایاتی که کشی و کلینی آورده اند، و یا دیگر احادیث دروغینی که به این ائمه اطهار نسبت داده می شود آیا درست است که ما این احادیث را ذکر کنیم و بگوییم که علی یا امام باقر یا امام صادق دروغگو هستند! اهل سنت چنین نکرده اند، و این کار اصلاً شیوه آنها نبوده است! و همچنین ما احادیثی که از میان امت فقط شیعه آن را روایت می کنند مانند اینکه می گویند امامت منصوص است و احادیث بداء و رجعت و متعه و غیره را به حساب خود شیعه گذاشته ایم و امام باقر و صادق و رضا و غیره را به دروغ متهم نکرده ایم، و بلکه کسانی را که از آنها روایت می کنند افرادی همانند زراره و ابی بصیر و هشام و شیطان طاق و دیگر وضع کنندگان حدیث و دروغ پردازان را متهم کرده ایم، وقتی قمی در تفسیرش می گوید که قرآن تحریف شده است ما خود قمی را متهم می کنیم که دروغ می گوید و به ائمه دروغ نسبت می دهد، و همچنین در مورد شاگردش کلینی که آنچه را در الکافی روایت کرده صحیح می داند چنین کرده ایم و خود او را متهم کرده ایم که به امام صادق و باقر دروغ نسبت می دهد. الکشی در شرح حال مغیره بن سعید از یونس روایت می کند که گفت: عراق را گشتم و در آن تعدادی از یاران ابو جعفر رضی الله عنه را یافتم و دیدم که اصحاب ابو عبدالله رضی الله عنه زیادند از آنها حدیث شنیدم و کتاب هایشان را گرفتم و بعد از آن به امام رضا رضی الله عنه عرضه کردم او احادیث زیادی از آن را انکار کرد و گفت که اینها از سخنان ابی عبدالله رضی الله عنه نیستند و به من گفت: (ابا الخطاب بر ابی عبدالله رضی الله عنه دروغ گفته است لعنت خدا بر ابی الخطاب و یاران او باد آنها تا به امروز این احادیث را در کتاب های شاگردان اباعبدالله رضی الله عنه جای می دهند پس اگر حدیثی بر خلاف قرآن از ما روایت شده به

ما نسبت داده شد آن را قبول نکنید...»^(۱).

ابوهریره نیز اینگونه بوده است، اگر افراد ضعیف و دروغگو و آنان که حدیث جعل می‌کرده‌اند بعد از او احادیثی به او نسبت داده‌اند ابوهریره چه گناهی کرده است؟ آیا مگر مسیلمه کذاب به دروغ ادعای پیامبری نکرد و آیا حارث اعور کذاب^(۲) به امام علی به دروغ چیزهایی نسبت نمی‌داد، و آیا عبدالله بن سبأ در مورد امیرالمؤمنین چیزهای دروغی نمی‌گفت و آیا مختار کذاب دروغ‌هایی به علی بن حسین نسبت نمی‌داد و آیا مغیره بن سعید به امام باقر دروغ نسبت نمی‌داد و ابی‌الخطاب دروغ به جعفر صادق نسبت نمی‌داد ... همه اینها گرفتار چنین افرادی بوده‌اند و همچنین دروغ‌گویانی به ابوهریره نیز دروغ نسبت داده‌اند.

الکشی از عبدالله بن سنان روایت می‌کند که گفت: ما اهل بیت صادق و راستگو هستیم و همیشه دروغ‌گویی خواهد بود که به ما دروغ نسبت می‌دهد و با این کار سخن راست ما را نزد مردم از ارزش ساقط می‌کند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از همه مردم راستگوترین انسان بود و عبدالله بن سبأ به او دروغ نسبت می‌داد تا مردم سخنان راست او را تکذیب کنند و ابن سبأ به خدا دروغ نسبت می‌داد^(۳).

و الکشی از حبیب خثعمی و او از ابی‌عبدالله روایت می‌کند که گفت: دروغ‌گویی بود که دروغ به حسن نسبت می‌داد و او نامش را نبرده است، و دروغ‌گویی بود که به حسین دروغ نسبت می‌داد، و مختار به علی بن حسین دروغ نسبت می‌داد و مغیره بن سعید سخنان دروغینی را به پدرم نسبت می‌داد^(۴).

و چنین به نظر می‌آید که از گذشته و در قدیم به ابوهریره دروغ نسبت داده می‌شده است، ابن عدی روایت می‌کند که عبدالرحمن بن هرمز اعرج و اباصالح

(۱) - رجال الکشی، ص ۲۲۴، ح ۴۰۱، ترجمة المغيرة بن سعید.

(۲) - پیشین، ص ۴۴۱.

(۳) - رجال الکشی، ص ۱۰۸، ح ۱۷۴.

(۴) - رجال الکشی، ص ۲۲۶، ح ۴۰۴، ترجمة مغيرة بن سعید.

گفتند: هر کس از ابوهریره حدیث روایت کرده ما می‌دانیم که دروغگوست یا راستگوست^(۱). یعنی آنها از آن جا که کاملاً از احادیث ابوهریره آگاهی داشته‌اند احادیثی را که ابوهریره روایت نکرده و به او نسبت داده می‌شود را می‌دانند، چون همه کسانی که از ابوهریره روایت می‌کنند ثقه نیستند - گرچه خیلی کم افراد غیر ثقه در آنها یافت می‌شود - و بلکه در میان آنها افرادی ضعیف یا جعل‌کننده، حدیث چون میناء مولای عبدالرحمن بن عوف یافت می‌شود، میناء از عثمان و علی و ابوهریره رضی الله عنه و دیگران حدیث روایت می‌کرد و دروغ می‌گفت چنان که ابوحاتم گفته است^(۲). و همچنین یزید بن سفیان ابوالمہزم همراه و شاگرد ابوهریره که اهل علم او را ضعیف قرار داده‌اند، او از اهل بصره شمرده می‌شود و به کینه‌اش بیشتر معروف است. و گفته‌اند که اسمش عبدالرحمن بن سفیان است. شعبه از او روایت کرد و سپس روایت کردن از او را ترک گفت، و حسین المعلم و عبدالوارث و گروهی دیگر از او روایت کرده‌اند. و ابن معین او را ضعیف قرار داده و نسائی گفته متروک است. مسلم بن ابراهیم می‌گوید: از شعبه شنیدم که می‌گفت: ابوالمہزم در مسجد ثابت افتاده بود و اگر انسانی به او یک فلس (واحد پول) می‌داد هفتاد حدیث برایش می‌گفت.

و مسلم می‌گوید از شعبه شنیدم که می‌گفت: ابوالمہزم را دیدم که اگر یک درهم به او می‌دادند یک حدیث وضع می‌کرد، سپس گفت: بیشتر آنچه از او روایت شده درست نیست، و نمونه‌ای از احادیث جعلی او که به ابوهریره نسبت داده است را بیان کرده است. و این فرد در عصر تابعین بود نه در میان نسل‌های بعد از تابعین^(۳).

(۱) - الکامل ابن عدی، ۱۴/۱، التهذیب، ۲۹۱/۶.

(۲) - الجرح و التعديل، ۳۹۵، ج ۴/ق ۱.

(۳) - دفاع عن ابی هریره، ص ۴۴۲.

هر کس «میزان الاعتدال فی نقد الرجال» حافظ ذهبی را مطالعه کند نام‌های زیادی می‌بیند که حدیث جعل کرده و به ابوهریره نسبت داده‌اند، و نمونه‌ای از احادیث ساختگی آنها را خواهد دید، و همچنین اسم افرادی برده شده که علما به صراحت آنها را دروغگو ندانسته‌اند اما به ضعف آنها اجماع نموده‌اند و چنین کسانی احادیث نادرستی را به ابوهریره نسبت می‌دهند.

عبدالمنعم صالح در کتابش «دفاع عن ابی هریره» می‌گوید: چنان که در فصل گذشته شماری از اسانید معتبر به ابوهریره را ذکر کردم شما بوسیله آن می‌توانید به بسیاری از احادیث صحیحی که از ابوهریره روایت شده پی ببرید، و دوست دارم در اینجا تعدادی از دروغگویان و کسانی که بر ضعف آنها اجماع شده را نام ببرم تا به احادیث ضعیفی که به ابوهریره نسبت داده می‌شود پی ببری و وقتی اسم یکی از این افراد را در سند حدیث مشاهده کنی بلافاصله متوجه ضعف حدیث خواهی شد، چون من این اسامی را طبق ترتیب خود ذهبی بر اساس حروف الفبا ترتیب داده‌ام، و به اضافه این اگر شما به میزان مراجعه کنید می‌بینید که در مقابل اسم هر یک از این افراد نمونه‌هایی از احادیث منکر و موضوعی که به ابوهریره نسبت داده شده‌اند بیان شده است. اما آن دسته از راویان که ناقدان بر ضعف آنها اجماع نکرده‌اند و از ابوهریره روایت‌های منکر و نادرستی کرده‌اند و ضعیف و منکر بودن حدیث آنها روشن است اما هیچ کس به دروغگو بودنشان تصریح نکرده است، بسیاری از چنین کسانی را نیز ذهبی در میزان نام برده است، که اینجا نمی‌توان آنها را نام برد، همچنین ذهبی افرادی را که هزاران حدیث را جعل کرده‌اند نام برده است، و در بیان نمونه‌هایی از این قبیل روایت‌ها و راویان روایت‌هایی را که به ابوهریره نسبت داده شده است را بیان نکرده است. و اینگونه شما مهم‌ترین سندهای معتبر و مهم‌ترین سندهای ضعیفی که از طریق آن از ابوهریره روایت شده است را می‌دانی، و این کمک خوبی است برای

خواننده در جهت تشخیص آنچه در کتاب‌های مخالفان آمده است^(۱).
و استاد عبدالمنعم نام‌های دروغگویان را در حدود چهار صفحه بیان کرده
است و آنها (۱۵۵) نفر هستند که از مهم‌ترین افراد ضعف به شمار می‌روند که
احادیث ضعیفی را به ابوهریره نسبت داده‌اند^(۲).

و این فصل را با این ادعای عبدالحسین که می‌گوید هر وقت حدیث موضوع
و ساختگی باشد پس جعل‌کننده و سازنده آن کسی است که حدیث از او روایت
شده است باید گفت که عبدالحسین دچار توهم شده و این ادعای او جهل مرکب
است. مشکل در کسانی است که حدیث را از صحابی روایت می‌کنند، و اگر این
طور باشد که عبدالحسین می‌گوید باید اغلب اصحاب زیر سؤال برده شوند و
مورد انتقاد قرار گیرند و تنها ابوهریره نخواهد بود بلکه امام علی و حسن و
حسین که عبدالحسین می‌گوید اوصیا هستند هم مورد اعتراض قرار خواهند
گرفت. و اینک این فصل را با مثالی از کتاب‌های رجال شیعه و اعتراف
عبدالحسین به این شیوه به پایان می‌رسانیم.

علامه شیعه حلی که از علمای جرح و تعدیل آنهاست در شرح حال فردی
می‌گوید: حسن بن محمد بن یحیی بن حسن بن جعفر بن عبدالله بن حسین بن
علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام: ابو محمد معروف به ابن اخ طاهر است از
جدش یحیی بن حسن و غیره حدیث روایت کرده است، و از افراد ناشناخته
احادیث منکری روایت کرده است.

و نجاشی می‌گوید: اصحاب ما او را ضعیف قرار می‌دادند. و ابن غضایری
می‌گوید: او دروغگو بود و آشکارا حدیث وضع می‌کرد و ادعا می‌کرد که آن را از
افراد ناشناسی شنیده است، و او از افراد ناشناسی روایت می‌کرد، و روایت او به

(۱) - دفاع عن ابی هریره، ص ۴۴۳.

(۲) - دفاع عن ابی هریره، عبدالمنعم العلی، ص ۴۴۷.

دل نمی‌چسبد ... و به نظر من بهتر است که در مورد روایت او توقف شود ...»^(۱).
اگر این فرد که فرزند پاکان است دروغ می‌گوید پس افراد شرور چگونه به
ابوهریره دروغ نسبت نمی‌دهند^(۲).

و کسی که به ابوهریره دروغ نسبت می‌دهد مانند کسی است که از فرزندان
حسین است و حدیث جعل می‌کند و به اجداد پاک خود نسبت می‌دهد.
و خود عبدالحسین در کتابش «الفصول» به هنگام دفاع از کسانی که معتقد به
جسم بودن خدا بوده‌اند همچون هشام بن حکم و جوالیقی و شیطان طاق از
همین شیوه کار گرفته است، او می‌گوید: (و ما از برخی از فرزندان ائمه خود
روی گردانده‌ایم با اینکه به شدت نسبت به این خاندان پاک ارادت داریم، و
گروهی از یارانشان را کافر و گروهی را فاسق قرار داده‌ایم و گروهی را ضعیف
قرار داده‌ایم و در مورد گروهی دیگر دست نگاه داشته‌ایم چنان که کسی که از
شیوه ما آگاه است به این امر گواهی می‌دهد)^(۳).

پس این لجاجت و جهالت و تناقص‌گویی برای چیست؟!
و اما اینکه عبدالحسین می‌گوید: (ابوهریره به خاطر احتیاط و حفظ جان
خودش این کار را کرد ... و ابوهریره می‌دانست که شورشیان جز عثمان و مروان
با کسی دیگر کاری ندارند. بنابراین در میان محاصره‌شدگان رفت).
می‌گویم (مؤلف) عبدالحسین در پژوهش خود واقعاً به دنبال حق نیست، و
بررسی که او در مورد فتنه‌ای که خلیفه مسلمین عثمان در آن به شهادت رسید
ارائه می‌دهد مشخص می‌شود که واقعاً به دنبال حقیقت نیست وقتی خلیفه
محاصره شد ابوهریره باید از دو گزینه یکی را انتخاب می‌کرد، یا به سوی خلیفه

(۱) - رجال العلامة، ص ۲۱۴.

(۲) - دفاع عن ابی هریره، ص ۴۸۲.

(۳) - الفصول المهمه عبدالحسین موسوی، ص ۱۷۰.

می‌رفت و یا اینکه فرار می‌کرد، و ابوهریره مردن در کنار خلیفه را ترجیح داد و مردم را تشویق کرد تا از او دفاع کنند، اما عبدالحسین از آن جا که نسبت به ابوهریره دشمنی دارد این کار او را اینگونه توجیه می‌کند و می‌گوید: (ابوهریره به خاطر احتیاط و برای حفظ جان خود و یارانش چنین کرد و او خوب می‌دانست که شورشیان جز با عثمان و مروان با کسی دیگر کاری ندارند و این سبب شد تا او به میان محاصره‌شدگان برود).

نمی‌دانم چگونه عبدالحسین از دل و درون ابوهریره آگاهی یافته است و حال آن که ما جز ظاهر چیزی را نمی‌دانیم، ابوهریره به همراه عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر و حسن و حسین در خانه محاصره شده بودند، پس هر فرضیه‌ای را که می‌توان در مورد ابوهریره فرض کرد در مورد همراهانش هم قابل تصور است، پس آیا عبدالحسین می‌پذیرد که چنین چیزی که او درباره ابوهریره می‌گوید در مورد حسن و حسین فرض شود؟!!

سوگند به خدا که این آیت‌الله دآوری و حکمی احمقانه می‌کند!! و اما اینکه او می‌گوید: (به هر حال ابوهریره از این فرصت استفاده کرد و سود برد و بعد از آن بنی‌امیه و طرفدارانشان از او حدیث فراگرفتند و در نشر احادیث او و در استدلال از آن از هیچ کوششی دریغ نورزیدند، و ابوهریره طبق میل آنها حدیث می‌گفت، از آن جمله اینکه ...).

می‌گویم (مؤلف) ایمان هیچ مسلمانی نمی‌پذیرد که علی را دوست نداشته باشد، اما دروغ‌پردازی چون عبدالحسین ابوهریره را متهم می‌کند و او را چنان نشان می‌دهد که گویا او دشمن علی و فرزندانش بوده و آنها را دوست نداشته است و علیه آنها کار می‌کرده است، در صورتی که آنچه ثابت است این است که ابوهریره دوستدار علی و فرزندانش بوده است و او فضائل اهل بیت^(۱) را روایت

(۱) - ن ک، کتاب احقاق الحق!!! آیت‌الله مرعشی، که ۲۴ جلد است مؤلف در این کتاب فضائل اهل =

کرده است چنان که در بحث «در دوران معاویه» خواهد آمد. پس آیا بعد از آن که ابوهریره احادیثی در فضائل اهل بیت روایت می‌کند باید گفت که او دشمن آنهاست، عبدالحسین به ابوهریره طعنه می‌زند چون که او احادیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله در فضیلت عثمان رضی الله عنه روایت کرده است و ادعا می‌کند که با این کار از اهل بیت دفاع می‌کند در صورتی که اینها خودشان به اهل بیت طعنه می‌زنند و چیزهای باطل و دروغی را به آنان نسبت می‌دهند.

و در ص ۳۴ عبدالحسین تحت عنوان «در دوران علی» می‌گوید: (در دوران امیرالمؤمنین صدای ابوهریره پایین آمد و لباس گمنامی را به تن کرد و نزدیک بود به همان حالت اولی خود برگردد، و او امیرالمؤمنین را یاری نکرد و زیر پرچم او درنیامد و بلکه او خیرخواه و طرفدار دشمنان امیرالمؤمنین بود.

معاویه او و نعمان بن بشیر را - که هر دو در شام پیش معاویه بودند - نزد علی رضی الله عنه فرستاد تا از علی بخواهند که قاتلان عثمان را به معاویه تحویل دهد تا به انتقام عثمان قصاص شوند، و معاویه می‌خواست تا آنها از پیش علی به شام برگردند و آن دو معاویه را معذور می‌دانستند و علی را ملامت می‌کردند و بعد از آن نعمان نزد علی باقی ماند سپس از نزد او به سوی شام گریخت (...).

عجاج می‌گوید: در گذشته کنار کشیدن ابوهریره از همه اتفاقاتی که بعد از شهادت عثمان رخ دادند را بیان کردم، اما عبدالحسین روایت‌های ضعیفی را دستاویز خود قرار داده تا ابوهریره در برخی از این واقعه‌ها شریک کند، و کاش او به همین اکتفا می‌کرد، اما او به این بسنده نکرده و آنچه را که می‌خواهد با تمسخر می‌گوید، و بیان می‌دارد: (در دوران امیرالمؤمنین صدای ابوهریره پایین آمد و لباس گمنامی را به تن کرد و نزدیک بود به همان حالت اولی خود برگردد و او امیرالمؤمنین را یاری نکرد و زیر پرچم او درنیامد و بلکه او خیرخواه و

= بیت را از طریق ابوهریره اثبات کرده است. و بعد از حق جز گمراهی نیست.

طرفدار دشمنان امیرالمؤمنین بود).

سپس عبدالحسین روایت بی‌اساسی را ذکر کرده که محتوای آن این است که معاویه ابوهریره و نعمان بن بشیر را فرستاد تا با علی گفتگو کنند و قاتلان عثمان را از او گرفته و به معاویه تحویل دهند، و بعد از آن مسلمین متحد شوند و نعمان بن بشیر نزد علی باقی ماند و ابوهریره پیش معاویه بازگشت و او را از ماجرا آگاه کرد. و می‌گوید: (معاویه به ابوهریره فرمان داد که مردم را تعلیم دهد و او چنین کرد و کارهایی کرد که معاویه را خشنود نمود).

این روایت هرگز با سند صحیحی روایت نشده است و در هیچ جایی جز در نهج‌البلاغه نیامده است.

و اگر هم این روایت صحیح باشد آیا اگر ابوهریره بین مسلمین میانجی‌گری کند و آنها را به وحدت و همدلی فراخوانده باشد باید به او اعتراض کرد؟! و اما آنچه ابن قتیبه گفته که ابوهریره و ابودرداء نزد معاویه و علی آمدند و معاویه را نصیحت کردند که از ریخته شدن خون مسلمین جلوگیری نماید و سپس در مورد قاتلان عثمان با علی تماس گرفتند، گرچه این روایت ضعیف است اما نشانگر این است که ابوهریره از این فتنه‌ها خودش را کنار کشیده بود و می‌کوشید تا مسلمین متحد شوند.

در ص ۳۵-۳۶ عبدالحسین می‌گوید: (وقتی که آتش جنگ شعله‌ور شد ترس و هراس سر تا پا ابوهریره را فراگرفت، او در آغاز این فتنه تردیدی نداشت که سرانجام علی پیروز خواهد شد، پس او زمین‌گیر شد و خودش را به گوشه‌ای پنهان کرد و مخفیانه مردم را از یاری کردن امیرالمؤمنین باز می‌داشت و از جمله سخنانی که در آن روز می‌گفت این بود که می‌گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گفت: فتنه‌هایی پدید خواهد آمد که در آن کسی که نشسته از کسی که ایستاده بهتر است ...).

آیا بعد از این در اینکه نویسنده با ابوهریره دشمنی دارد تردیدی هست؟ او

ادعا می‌کند که دست به یک پژوهش علمی زده است و مدعی ذوق فنی است و سپس به این ادعا خود پایبند نبوده و هر چه دلش می‌خواهد می‌کند و نصوصی که دال بر این است که ابوهریره از همه حوادث کناره‌گیری کرده است را نمی‌پذیرد.

و می‌خواهد از جنگ بسر بن ابی ارطاه در حجاز و یمن چنین نتیجه‌گیری کند که ابوهریره فرمانداری مدینه را پذیرفت، و می‌گوید: (و در پایان این حوادث تلخ بسر از همه اهل حجاز و یمن برای معاویه بیعت گرفت، و آنگاه بسر دید که ابوهریره مخلص معاویه است و در گرفتن بیعت از مردم برای او فعالیت می‌کند بنابراین وقتی از مدینه بیرون رفت ابوهریره را فرماندار آن جا مقرر کرد و به مردم دستور داد که از او اطاعت نمایند). اما چنین امری هیچگاه ثابت نشده است و آنچه درست است را من در بحث‌های گذشته بیان کردم^(۱).

و در ص ۳۸ عبدالحسین تحت عنوان «در دوران معاویه» و در ص ۴۲ تحت عنوان «ایادی بنی‌امیه» و در ص ۴۵ تحت عنوان «به گونه‌های مختلفی از ایادی خود تشکر می‌کردند» عبدالحسین دروغ‌ها و یاوه‌های بی‌شماری ذکر کرده است که بخشی از آن را برای خواننده محترم بیان می‌داریم، و استاد محمد عجاج رحمته الله در کتاب ارزشمند خود از این دروغ‌های عبدالحسین پرده برداشته است، می‌توانید به آن مراجعه کنید.

در ص ۳۸ عبدالحسین می‌گوید: (در دوران معاویه ابوهریره جای خوبی در کنار معاویه بدست آورده بود و مورد اکرام قرار گرفته بود از این رو احادیث زیادی مطابق با میل معاویه روایت کرد و احادیث عجیبی در فضیلت معاویه و دیگران بیان کرد).

سپس عبدالحسین از وضع و جعل حدیث در دوران اموی‌ها و کثرت دروغ

(۱) - ابوهریره راویة الاسلام عجاج، ۱۷۹-۱۸۱.

گفتن بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سخن گفته است. و ادعا می‌کند که ابوهریره در میان این گروه نقش برجسته‌ای داشته و او احادیث منکری روایت کرده که ابن عساکر و غیره ذکر نموده‌اند، و احادیث موضوعی را بیان کرده که هیچ عقل و وجدانی آن را نمی‌پذیرد و این احادیث را بعد از دوران معاویه پیروان اموی‌ها جعل کرده‌اند، و همه احادیثی که ابوهریره روایت کرده برای اهل سنت مشخص هستند و اهل سنت جعل‌کننده‌گان آن را می‌دانند ... اما آنها می‌گویند مشکل این احادیث خود ابوهریره نیست و می‌گویند کسانی که این احادیث را به ابوهریره نسبت داده‌اند آن را ساخته‌اند ... و اینگونه در مورد همه آنچه که ساخته و پرداخته ابوهریره است و اهل سنت برای آن پاسخی ندارند چنین می‌گویند ... و در بخاری و مسلم احادیثی از ابوهریره روایت شده که او به همین شیوه و در همین قالب آنها را ریخته است.

می‌گویم (مؤلف) عبدالحسین ابوهریره را به دو چیز خطرناک متهم می‌کند اول اینکه او از بنی‌امیه حمایت می‌کرده است، دوم اینکه حمایت و طرفداری او از بنی‌امیه او را بر آن داشت تا حدیث جعل کند (یعنی بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دروغ بیند. و بنابراین عبدالحسین دو فصل در کتابش تحت این عنوان‌ها آورده است (ایادی بنی‌امیه) (تشکر بنی‌امیه به صورت‌های مختلف از ایادی خود).

ما به این دو اتهام پاسخ می‌دهیم و حقیقت را بیان می‌کنیم.

اول اینکه آیا ابوهریره از اموی‌ها حمایت می‌کرد، همه اهل علم می‌دانند که ابوهریره دوستدار اهل بیت علیهم السلام بوده و هرگز با آنها دشمنی نورزیده است، و مشهور است که او به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله پایبند بوده است بنابراین او هر کسی را که پیامبر صلی الله علیه و آله دوست داشت را دوست می‌داشت همچنان، که پیراهن حسن بن علی رضی الله عنه را بالا زد و گفت آن قسمت از بدنت را که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌بوسید به من نشان بده تا آن را ببوسم و ناف حسن را بوسید.

و اگر انسانی کمترین بهره‌ای از علم و دانش داشته باشد چگونه ادعا می‌کند

که ابوهریره علی و خانواده‌اش را دوست نداشته است، وقتی مسلمین خواستند حسن را در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله دفن کنند و مروان جلوگیری کرد ابوهریره به مروان گفت: «سوگند به خدا که تو والی نیستی و والی کسی دیگر غیر از تو می‌باشد پس بگذار، اما تو در کاری دخالت می‌کنی که به تو ربطی ندارد، تو می‌خواهی با این کار خود کسی را راضی کنی که اینجا نیست یعنی معاویه و ...»!!

اما عبدالحسین از آن جا که نسبت به ابوهریره دشمنی و کینه دارد این کار را فقط ریا و توطئه‌ای می‌داند که از قبل او و مروان چیده بودند!
و می‌بینیم که ابوهریره در چندین جا به مروان اعتراض می‌کند، آیا این اعتراض هم توطئه‌ای بوده که مروان و ابوهریره برای فریب عموم مردم انجام می‌داده‌اند؟

ابوهریره وقتی عکس‌هایی را در خانه مروان دید به او اعتراض کرد و گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت: خداوند می‌فرماید: «چه کسی ستمگرتر از کسی است که آفریده‌ای چون آفریده من می‌آفریند، پس آنها یک ذره بیافرینند».
و روزی مروان با تأخیر به نماز جماعت آمد آنگاه ابوهریره بلند شد به او گفت: «تو پیش دختر فلانی می‌مانی و او تو را با بادبزنی باد می‌زند و آب خنک به تو می‌دهد، و حال آن که فرزندان مهاجرین و انصار از شدت گرما ذوب می‌شوند؟ خواستم چنین و چنان کنم، سپس گفت: به سخنان امیرتان گوش دهید».

آیا این موقف کسی است که از بنی‌امیه حمایت می‌کند و مطابق با میل آنها حدیث می‌گوید و به سوی آنان فرامی‌خواند؟ یا موقف کسی است که پایبند به حق است؟ ابوهریره به امیر به خاطر تأخیرش اعتراض کرد و از طرفی حق او را در نظر گرفت و به مسلمین فرمان داد تا به سخنان او گوش دهند.

و این دلیلی دیگر بر جایگاه ابوهریره در میان مسلمین است. پس اگر ابوهریره حقیر و پست می‌بود مسلمین به حرف‌های او گوش نمی‌دادند و مروان او را

تحمل نمی‌کرد. اما با وجود این عبدالحسین این واقع را نوع تازه‌ای از توطئه‌هایی می‌بیند که برای تثبیت حکومت اموی‌ها چیده می‌شده است!!

بہتر بود عبدالحسین ابوهریره را به طرفداری از اهل بیت متهم می‌کرد چون ابوهریره در فضائل اهل بیت احادیث زیادی روایت کرده است که در صحاح آمده‌اند، بنابراین بہتر بود او به جای ذکر احادیث ضعیف و موضوعی که در ستایش اموی‌ها گفته شده و به ابوهریره نسبت داده شده است، احادیث صحیحی که ابوهریره در مدح اهل بیت گفته است را بیان می‌کرد و او را به طرفداری از اهل بیت متهم می‌کرد اما با وجود این ساختگی بودن احادیثی که در مدح اموی‌ها گفته شده و به ابوهریره نسبت داده شده‌اند مشخص است و دروغگویان و جاعلان آن معلوم می‌باشند.

ابوهریره فضائل اهل بیت را روایت می‌کند

اول فضائل علی: فضائل علی زیاد و معروفند و ابوهریره در فضائل او احادیث زیادی روایت کرده است که با توجه به آن نمی‌توان گفت که ابوهریره از معاویه طرفداری می‌کرده و با علی دشمنی می‌ورزیده است. و این احادیث سنگی هستند که بر دهان عبدالحسین کوبیده می‌شوند. در صحیحین و دیگر کتاب‌ها احادیث زیادی در فضیلت علی رضی الله عنه بیان شده است و او فضائل بی‌شماری دارد، و در این مورد کتاب‌های مستقلی تألیف شده است همچون کتاب الخصاص نوشته امام نسائی، و در مورد هیچ صحابی به این اندازه حدیث صحیح و حسن ثابت نیست، و این آیین ماست و از آن جا که به قواعد پژوهش آزاد و خالصانه پایبند هستیم آن را بیان می‌داریم^(۱).

بخاری در صحیح خود در (کتاب المغازی) از سهل بن سعد روایت می‌کند که

(۱) - دفاع عن السنة لأبي شہبة، ص ۱۶۰.

گفت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز خیبر فرمود: فردا این پرچم را به دست کسی خواهم داد که خداوند بوسیله او ما را پیروز می‌گرداند و خداوند و پیامبرش او را دوست دارند، می‌گوید مردم شب را در حالی سپری کردند که در این فکر بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله به کدام یک از آنها پرچم را خواهد داد، صبح فردا همه مردم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله جمع شدند و هر یک امید داشت که پرچم را به او بدهد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود علی بن ابیطالب کجاست به او گفتند ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چشمان علی درد می‌کند فرمود به دنبال او بفرستید تا بیاید و علی را آوردند آنگاه آب دهان خود را در چشمان او کرد و برایش دعا نمود و او چنان بهبودی یافت که گویا اصلاً دردی نداشته است و سپس پیامبر صلی الله علیه و آله پرچم را به او داد و علی گفت: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با آنها بجنگم تا مانند ما شوند فرمود برو تا وقتی به منطقه آنها بررسی آنگاه آنها را به اسلام دعوت بده و آنان را از حقوق الهی که بر آنها واجب است خبردارکن، سوگند به خدا اگر خداوند یک نفر را توسط تو هدایت کند برایت از شتران سرخ مو بهتر است.

و همچنین ابوهریره فضائل حسن و حسین رضی الله عنهما را روایت کرده است.

و اینک بعضی از این روایات را به اختصار برای شما ذکر می‌کنیم.

از سعید بن ابی سعید روایت است که گفت: ما با ابوهریره نشستیم بودیم، آنگاه حسن بن علی بن ابیطالب رضی الله عنهما آمد و به ما سلام کرد و ما جواب سلام او را دادیم و او رفت، و ابوهریره نمی‌دانست. ما گفتیم ای اباهریره این حسن بن علی بود که به ما سلام کرد. آنگاه ابوهریره بلند شد و خودش را به او رسانید و گفت: سرورم. به او گفتیم تو به او می‌گویی ای سرورم؟ گفت: من از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام که می‌گفت: او سید و سرور است ^(۱).

و محمد بن زیاد از ابی هریره رضی الله عنه روایت می‌کند که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که

(۱) - نسائی عمل الیوم و اللیلة، ۲۵۰.

حسن بن علی رضی الله عنه را به دوش گرفته بود و آب دهان حسن روی پیامبر صلی الله علیه و آله می ریخت^(۱).

و عمیر بن اسحاق گفت: ابوهریره رضی الله عنه را دیدم که وقتی با حسن بن علی رضی الله عنه ملاقات کرد به او گفت: پیراهنت را از شکم خود دور کن چون دیده‌ام که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را می بوسید آنگاه حسن شکم خود را به او نشان داد و ابوهریره بر شکم حسن بوسه زد^(۲).

و از ابی مزرد روایت است که گفت: از ابوهریره رضی الله عنه شنیدم که می گفت: با این دو گوش خود شنیدم و با این دو چشمانم دیدم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دست‌های حسن و حسین را می گرفت در حالی که پاهای او روی پاهای پیامبر صلی الله علیه و آله بود آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله به او می گفت: بالا برو و پسر بالا می آمد تا اینکه پاهایش را روی سینه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گذاشت، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: دهانت را باز کن و سپس او را بوسید و گفت: بار خدایا او را دوست بدار چون من او را دوست دارم^(۳).

و ابی حازم از ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس حسن و حسین را دوست بدارد مرا دوست داشته است، و هر کس با آنها دشمنی ورزد با من دشمنی ورزیده است^(۴).

و همچنین ابی حازم از ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نگاه می کرد به علی و حسن و حسین و فاطمه انداخت و فرمود: هر کس با شما بجنگد من با او می جنگم و هر کس با شما صلح کرده باشد من هم با او در صلح هستم^(۵).

(۱) - احمد، ۴۴۷/۲ و ابن ماجه، ۶۵۸.

(۲) - احمد، ۲۵۵/۲ و ۴۹۳.

(۳) - بخاری الادب المفرد، ۲۴۹ و ۲۷۰ و ۸۷/۳ و مسلم، ۱۲۹/۷ و غیره.

(۴) - احمد، ۲۸۸/۲ و ص ۴۴۰ و ص ۴۴۶ و ابن ماجه، ۱۴۳ و نسائی در فضائل الصحابه، ۶۵.

(۵) - احمد ۴۴۲/۲.

و ابی حازم از ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: فرشته‌ای از آسمان نازل شد و به من مژده داد که فاطمه بانو و سرور زنان امت من است، و حسن و حسین سرداران جوانان اهل بهشت هستند^(۱).

و از او روایت است که گفت: با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز عشاء را می‌خواندیم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مشغول نماز بود و وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سجده می‌رفت حسن و حسین رضی الله عنهما بر پشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌پریدند و هنگامی که سرش را از زمین بلند می‌کرد آن دو را می‌گرفت و آرام آنها را می‌گذاشت، و وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دوباره به سجده می‌رفت آنها دوباره روی او می‌پریدند و او باز هم وقتی سرش را بلند می‌کرد آنها را می‌گرفت و آرام به کناری می‌گذاشت، و وقتی نماز را تمام کرد یکی را اینجا و یکی را آن جا نشانند، آنگاه من نزد او آمدم و گفتم: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم آیا آنها را پیش مادرشان نبرم؟ فرمود: نه، آنگاه برقی درخشید و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بروید پیش مادرتان و حسن و حسین در پرتو روشنایی این برق همچنان می‌رفتند تا اینکه وارد خانه شدند^(۲).

و همچنین ابوهریره فضائل جعفر رضی الله عنه را روایت کرده است، عبدالرحمن بن یعقوب از ابی هریره رضی الله عنه روایت می‌کند که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جعفر را دیدم که در بهشت همراه با ملائکه پرواز می‌کرد^(۳).

و عکرمه از ابوهریره روایت می‌کند که گفت: هیچ کس بعد از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بهتر از جعفر بن ایطالب نبوده است^(۴).

و سعید مقبری از ابوهریره روایت می‌کند که گفت: من اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را

(۱) - النسائی فی الکبری تحفه الاشراف، ۱۳۴۳۰/۱۰، مسند ابی هریره، ۱۹۱/۱۸-۱۹۶.

(۲) - مستدرک الحاکم، ۱۶۷/۳، دلائل النبوة، ص ۴۹۴.

(۳) - ترمذی و گفته است که این حدیث غریب است و فقط عبدالله بن جعفر آن را روایت کرده است، یحیی بن معین و غیره او را ضعیف دانسته‌اند و عبدالله بن جعفر پدر علی بن مدینی است.

(۴) - احمد، ۴۱۳/۲ و ترمذی و نسائی در فضائل الصحابة.

در مورد آیاتی از قرآن می‌پرسیدم که من از آنها آن را بهتر می‌دانستم اما فقط برای آن می‌پرسیدم که غذایی به من بدهند و هر گاه جعفر بن ابیطالب را می‌پرسیدم به من پاسخ نمی‌داد تا اینکه مرا به خانه‌اش می‌برد و به زنش می‌گفت اسماء غذایی به ما بده و وقتی زنش به ما غذا می‌داد آنگاه او پاسخ سؤال مرا می‌گفت. و جعفر فقرا را دوست می‌داشت و با آنها می‌نشست و با آنها به گفتگو می‌کرد، بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله او را ابی‌المساکین می‌نامید^(۱).

پس اگر ابوهریره طرفدار اموی‌ها بود فضائل اهل بیت و بخصوص فضائل امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه را روایت نمی‌کرد، اما او طرفدار کسی نبود، و ابوهریره بسی برتر از آن بود که حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله را به خاطر امیال نفسانی پنهان کند و بسی برتر از آن است که بر دوست و حیب خود محمد صلی الله علیه و آله دروغ ببندد.

می‌بینیم که علمای منصف ابوهریره را به خاطر روایت این حدیث متهم به طرفداری از علی و دشمنی به عمر بن خطاب نکرده‌اند، پس ابوهریره از کسی طرفداری نمی‌کند و به دنبال هوا و هوس نیست بلکه او صحابی بزرگواری است که ما استقامت و عدالت و پرهیزگاری و امانتداری او را می‌شناسیم اما برخی از بدعت‌گذاران کوردل مانند عبدالحسین و امثال او تصور می‌کنند که همه نعمت‌هایی که ابوهریره از آن برخوردار بوده است از الطاف اموی‌ها نسبت به ابوهریره است، و آنها او را گرامی می‌داشته‌اند چون ابوهریره در راه محکم کردن پایه‌های پادشاهی اموی‌ها از خود مایه گذاشته بود!! اما عبدالحسین فراموش کرده یا خودش را از این به فراموشی زده که ابوهریره همان طور که علم و دانش را دوست می‌داشت کار کردن را هم دوست داشت، و عبدالحسین فراموش کرده که ابوهریره تجارت و درآمد داشته است، و همچنین فراموش کرده که ابوهریره فرماندار خلیفه دوم عمر بن خطاب رضی الله عنه در بحرین بوده است، و برای عمر توضیح

(۱) - ابن ماجه و ترمذی، و ترمذی گفته این حدیث غریب است.

داد که مال و سرمایه او از کجا به دست آمده است، و عبدالحسین فکر می‌کند که همه آنچه ابوهریره داشته است اموی‌ها به او بخشیده‌اند، و آنها به او لباس گرانبها پوشاندند و قصری برای او ساختند و بسره بنت غزوان خواهر امیر عتبه بن غزوان را به ازدواج او درآوردند، عبدالحسین برای ادعای خود از آنچه مضارب بن حزن روایت کرده استدلال می‌کند مضارب بن حزن می‌گوید: «به هنگام شب در حال راه رفتن بودم ناگهان شنیدم که مردی تکبیر می‌گوید، شترم به او رسید گفتم: کیستی؟ گفت: ابوهریره هستم. گفتم: چرا تکبیر می‌گویی؟ گفت: تکبیر شکر است. گفتم: برای چه چیز شکر می‌گذاری؟ گفت: کارگر بسره بنت غزوان بودم و او در عوض شکم مرا سیر می‌کرد، و آنها وقتی سوار می‌شدند به آنان آب می‌دادم و وقتی پایین می‌آمدند خدمت آنها را می‌کردم، آنگاه خداوند او را به ازدواج من درآورد!! و او زن من است»^(۱).

ابوهریره رضی الله عنه از خداوند تشکر می‌کند که او را توفیق ازدواج به بسره را داده است، این چه اشکالی دارد؟ آیا این دلیلی بر پاکی ابوهریره نیست که به آنچه خدا به او عطاء نموده راضی است و به نعمت خداوند ارج می‌نهد و فروتنی می‌کند و گذشته‌اش را به خاطر می‌آورد و به نعمت الهی اعتراف می‌کند.

اما عبدالحسین صفا و پاکی ابوهریره را دلیلی برای انتقاد از او قرار داده است. و او معتقد است که اموی‌ها با احسانی که به او نمودند او را برده خود قرار دادند و او در اختیار اموی‌ها بود و چشم و گوش و دل او را اشغال کردند و آنگاه او زبان تبلیغاتی آنها گردید و آنها طبق میل خود در این زبان تحول می‌آوردند...».

عبدالحسین با الهام از شیاطین خود و داستان‌سراها و دروغ‌های اولیای خود می‌خواهد چنین تصویری از ابوهریره ارائه دهد، همان ابوهریره که همه می‌دانیم که او از فتنه‌ها کناره‌گیری کرد و طرفدار حق بود و خیرخواه مسلمین بود و اهل

(۱) - سیر اعلام النبلاء، ۲/۴۴۰.

بیت را دوست داشت. و خداوند شبهاتی را که دشمنان ابوهریره در مورد او مطرح می‌کنند درهم می‌شکند و پرده از حق برمی‌دارد تا باطل درهم شکسته شود، و خداوند راست گفته آن جا که می‌فرماید: ﴿بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ﴾ (الأنبياء: ۱۸). «بلکه ما حق را بر سر باطل می‌کوبیم تا آن را هلاک سازد».

در ص ۵۰ عبدالحسین تحت عنوان «کمیت و تعداد حدیث او» ابوهریره را با خلفای راشدین در زمینه حفظ و کثرت روایت مقایسه می‌کند و می‌گوید: (مجموع احادیثی که از خلفای چهارگانه روایت شده‌اند را نسبت به احادیث ابوهریره بررسی کردیم و دیدیم که مجموع احادیث آنها نسبت به احادیث ابوهریره کمتر از بیست و هفت درصد است ... پس باید با فکر و خرد به ابوهریره و دیر مسلمان شدن او و گمنامی و بی‌سوادی او و دیگر مواردی که باعث می‌شوند تا او کمتر حدیث آموخته باشد نگاه کرد و سپس به خلفای چهارگانه و پیشگام بودنشان در پذیرفتن اسلام و برجسته بودن آنها و حضورشان در قانون‌گذاری‌ها نگاه کرد ... پس چگونه ممکن است که احادیث ابوهریره چندین برابر احادیث همه آنها باشد، پاسخ دهید ای خردمندان؟! و ابوهریره مانند عایشه هم نیست گرچه عایشه هم حدیث زیاد روایت کرده است! اما ده سال قبل از مسلمان شدن ابوهریره رضی الله عنه با عایشه ازدواج کرده بود).

می‌گویم (مؤلف) پاسخ تو را ما می‌دهیم و آنچه را از بدهیات و اولویات علم است و تو آن را بزرگ می‌نمایی برایت توضیح می‌دهیم. به تو ای دانشمند می‌گوییم که آنچه ادعا می‌کنی باطل و اشتباه محض است به چند دلیل:

۱- درست است که صدیق و فاروق و ذوالنورین و ابوالحسن رضی الله عنهم قبل از ابوهریره اسلام آورده‌اند و به اندازه ابوهریره از آنها حدیث روایت نشده است اما اینها مشغول امور حکومت و فرمانروایی بودند و امت را رهبری می‌کردند، و همان طور که خالدبن ولید را به خاطر قلت و کمی روایت حدیث ملامت نمی‌کنیم چون او مشغول فتوحات بوده است، همچنین ابوهریره را به خاطر کثرت

روایت حدیث ملامت نمی‌کنیم چون او همواره مشغول علم و دانش بوده است، و آیا کسی می‌تواند عثمان یا عبدالله بن عباس رضی الله عنهما را به خاطر آن که در جنگ‌ها فرماندهی نکرده‌اند ملامت کند؟ بنابراین هر کس برای کاری ساخته و پرداخته شده است.

۲- با توجه به مشغول بودن ابوهیره به علم و کناره‌گیری از امور سیاسی و طولانی بودن عمرش و نیازمند بودن مردم به او مقایسه بین ابوهیره و دیگر اصحاب پیشگام یا خلفای راشدین درست نیست بلکه اشتباه بزرگی است. و عبدالحسین در این مورد به نسب و جایگاه و بی‌سواد بودن ابوهیره اعتراض می‌کند، آیا این چیزها در کثرت روایت و قلت آن تأثیری دارند؟ هیچ کس نگفته است که اینها مؤثرند.

و همان طور که مقایسه کردن ابوهیره در زمینه روایت حدیث با خلفای راشدین درست نیست، همین طور مقایسه کردن او با عایشه درست نمی‌باشد، و به اضافه آن باید در نظر داشت که عایشه در خانه‌اش فتوا می‌داد. و ابوهیره در مسجد نبوی حلقه درسی داشت و بیشتر از ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها با مردم در ارتباط بود، و به غیر از این بیشترین توجه ام‌المؤمنین بیشتر به زنان مسلمان بود و هر کس نمی‌توانست پیش او برود و با وجود این باز هم عبدالحسین او را نبخشیده و ادعا کرده که او نیز زیاد حدیث روایت کرده است!!

و اما اینکه او می‌گوید احادیثی که ابوهیره روایت کرده است از احادیث عایشه و ام سلمه و دیگر امهات المؤمنین و حسن و حسین و مادرشان رضی الله عنهم بیشتر است، باید گفت که ام سلمه مانند عایشه مرجع مردم نبود و حسن و حسین کوچک بودند و به امور سیاسی مشغول بودند پس بدیهی است که روایت اینها اندک باشد و همچنین فاطمه رضی الله عنها که شش ماه بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درگذشت بدیهی است که روایت او اندک باشد. پس قضیه آن گونه عبدالحسین ادعا می‌کند پیچیده نیست که به فکر خردمندان نیاز باشد؟ و آیا منظور عبدالحسین از عقلا

نظام و جاحظ ... و غیره است؟ اگر کسی بی طرفانه به قضیه بنگرد می فهمد که آنچه از ابوهیره روایت شده است جای تعجب ندارد و به این همه هیاهویی که هواپرستان و دشمنان سنت به راه انداخته‌اند نیازی ندارد و آن مقدار حدیثی که او از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است نمی‌توان به این بهانه که دوران همراهی او کوتاه بوده در احادیث او شک کرد، بلکه مدت زمان همراهی ظرفیت بیش از این را هم دارد چون سال‌های همراهی او با پیامبر صلی الله علیه و آله از بزرگترین سال‌های دولت اسلامی از نظر دعوت و فعالیت و تعلیم و توجیه بوده است.

افراط ائمه شیعه در روایت حدیث

عبدالحسین در مورد این تعداد خیلی زیاد احادیثی که ائمه او روایت کرده‌اند چه می‌گوید؟! احادیثی که چندین برابر تعداد احادیثی است که ابوهیره روایت کرده است، یک نفر از یکی از ائمه معصومین عبدالحسین شانزده هزار حدیث می‌پرسد!! چنان در الکشی، ص ۱۴۶، ح ۶۷ در شرح حال محمدبن مسلم ثقفی آمده است، از محمدبن مسلم روایت است که گفت: هیچ چیزی به ذهنم خطور نکرده مگر از آن ابوجعفر علیه السلام را پرسیدم تا جایی که او را از سی هزار حدیث پرسیدم!!! و اباعبدالله را ده هزار حدیث پرسیدم و او جواب داد^(۱) بلکه معصومی به سی هزار مسئله پاسخ می‌دهد در حالی که کودکی است که هنوز به سن بلوغ نرسیده است!

در الکافی، (۴۹۶/۱) روایت (۷) آمده است: علی بن ابراهیم از پدرش روایت می‌کند که گفت: گروهی از شیعیان اطراف، اجازه ورود نزد ابی جعفر را خواستند او به آنها اجازه داد، و آنان وارد شدند و در یک مجلس او را از سی هزار مسأله

(۱) - القطرة، ۲۰۸/۱، ح ۵، البحار، ۲۹۲/۴۶، ح ۱۷، و ص ۲۹۴، ح ۲۵ و ص ۳۲۸، ح ۹، الاختصاص، ص ۲۰۱، الکشی، ص ۱۵۰، ح ۶۷.

پرسیدند!! و او رضی الله عنه جواب داد در حالی که نه ساله بود!!^(۱).
و در البحار، ۶۱/۲۲، ح ۹ در روایتی طولانی از ام سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله در بیماری اش فرمود: دوستم را فراخوانید - تا اینکه گفت - فاطمه به دنبال علی فرستاد وقتی علی آمد پیامبر صلی الله علیه و آله بلند شد و سپس علی را با لباسش پوشاند، علی گفت: او هزار حدیث برای من گفت: که از هر حدیث هزار حدیث دیگر باز می‌شود!! تا اینکه عرق کردم و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هم عرق کرد و عرق او روی من ریخت و عرق‌های من بر او جاری شدند.^(۲)

افراط راویان شیعه در روایت حدیث

یکی از راویان ثقه شیعه نزد معصوم می‌آید و او را از احادیث جابر جعفری و شگفتی‌هایش می‌پرسد!
از زیادبن خلال روایت است که گفت: در مورد جابر بن یزید و سخنان عجیب و احادیثش اختلاف شد!! آنگاه نزد ابی‌عبدالله آمدم و خواستم از او در این مورد بپرسم، او خودش شروع کرد بدون آن که او را پرسیده باشم و گفت: رحمت خدا بر جابر بن یزید جعفری باد او هر چه از ما روایت می‌کرد راست می‌گفت.^(۳)
و او از امام باقر رضی الله عنه هفتاد هزار حدیث روایت کرده است!! که وظیفه داشته این هفتاد هزار روایت شده را به مردم بگوید و هفتاد هزار حدیث!! دیگر را روایت نکرده است چون به او فرمان داده شده بود که آن را پنهان کند!!^(۴)
و در روایتی دیگر آمده که نود هزار حدیث روایت کرده است!!^(۵).

(۱) - الفطرة، ۲۴۸/۱، ح ۶، الاختصاص، ص ۱۰۲، البحار، ۵۰/۸۶، ح ۱ و ص ۹۳، الجامع، ۴۱۱/۱، ح ۲۸۸.

(۲) - البحار، ۴۰۴/۳۳ و ۲۱۵/۴۰، ح ۹ و ۲۸۶/۴۱-۲۷۸، ح ۷.

(۳) - دلائل الامامة، ص ۱۳۱، الکشی، ص ۱۶۹، ح ۷۸.

(۴) - فوائد الطوسية، ص ۲۶۲، الکشی، ص ۱۷۱، ح ۷۸، البحار، ۲۴۰/۴۶، ح ۳۰.

(۵) - روضة الكافي، ص ۱۳۸-۱۳۹، اللثالی، ۲۰/۲، مدينة المعاجز، ۴۴/۵، باب الثالث والثلاثون شبه =

در رجال الکشی، ص ۱۷۱، ح ۷۸ از جابر روایت شده که گفت: پنجاه هزار حدیث برای من بیان شده!!! که هیچ کس این احادیث را از من نشنیده است!^(۱)
طوسی می‌گوید: (و علمای رجال گفته‌اند که ابان بن تغلب سی هزار حدیث از امام باقر روایت کرده است)^(۲).

و محمدبن مسلم نیز سی هزار حدیث از او روایت کرده است!! و از امام صادق شانزده هزار حدیث روایت کرده است!^(۳).

پس این جهالت و فریبکاری برای چیست؟ و اما اینکه عبدالحسین به ابوهریره طعنه می‌زند و او را به باد مسخره می‌گیرد که او گفته است دو ظرف از علم را دارد که یکی را روایت کرده است و دیگری را روایت نکرده است ...

می‌گویم (مؤلف) ابوهریره هر چند نابغه بوده باشد او نمی‌تواند (۵۳۷۴) حدیث را در چهار سال فراگرفته باشد و آن را به همان صورت که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده نقل نماید، پس قطعاً در این امر عجیب!! رازی نهفته است اما آن راز چیست؟ به عبدالحسین می‌گویم اینک گوش کن که آن راز چیست؟

آن راز این است که پیامبر صلی الله علیه و آله برای سه نفر از یارانش دعا کرد که فقه بیاموزد و علم فراگیرند و فراموش نکنند و آن سه نفر عبارت‌اند از ابوهریره و علی و ابن عباس رضی الله عنه. وقتی ابوهریره به پیامبر صلی الله علیه و آله شکایت برد که احادیثی را که می‌شنود فراموش می‌کند پیامبر صلی الله علیه و آله برای او دعا کرد، ابوهریره می‌گوید به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتم ای پیامبر خدا سخنانی از تو می‌شنوم اما به یاد نمی‌مانند؟ فرمود: چادرت را پهن کن ... و من آن را پهن کردم ... بعد از آن پیامبر صلی الله علیه و آله احادیث زیادی گفت

= الجنون اعتل جابر من حملة سبعین الف حدیث له ۴، الانوار، ۲۷۵/۳، القطرة، ۲۰۱/۱، حلیة الابرار،

۱۳/۱، الزام الناصب، ۲۶۵/۲، البحار، ۶۹/۲، ح ۲۲.

(۱) - البحار، ۶۹/۲، ح ۲۱، الکشی، ص ۱۷۱، ح ۷۸.

(۲) - فوائد الطوسية، ص ۲۶۲، النجاشی، ص ۵۳۵.

(۳) - فوائد الطوسية، ص ۲۶۲، الکشی، ص ۱۶۳-۱۶۷.

و من هیچ چیزی از آن را فراموش نکردم. و وقتی علی را به یمن فرستاد تا میان آنها قضاوت کند علی به پیامبر صلی الله علیه و آله شکایت کرد که فراموش می‌کند و آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله برای او دعا کرد. و همچنین برای ابن عباس دعا کرد که حافظه‌اش قوی باشد و از علم و فقه برخوردار شود. و اینگونه معجزه پیامبر صلی الله علیه و آله با دعا برای این سه نفر تحقق یافت. پس ای عبدالحسین! راز در اینجا است. قوت حافظه ابوهریره معجزه است ... اما این معجزه ابوهریره نیست چون ابوهریره معجزه ندارد!! و بلکه این معجزه پیامبر صلی الله علیه و آله است و از آن لحظه خجسته ابوهریره هیچ حدیثی را فراموش نکرد، و این را بزرگان عبدالحسین در کتاب‌های خود در ردیف معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله و پذیرفته شدن دعای ایشان ذکر کرده‌اند، چنان که راوندی در خرائج خود و شهر آشوب در مناقب و مجلسی در بحار این را ذکر کرده‌اند.

در المناقب، ۷۴/۱ در باب استجابة دعواته صلی الله علیه و آله آمده است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرا به یمن فرستاد به او گفتم ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرا می‌فرستی و حال آن که سن و سالم کم است و قضاوت را نمی‌دانم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برو خداوند تو را راهنمایی خواهد کرد و زیانت را چنان می‌نماید که سخنان درست و به جایی از آن بیرون خواهد آمد، علی علیه السلام می‌گوید از آن پس هیچگاه در داوری و قضاوت بین دو نفر به خود تردیدی راه ندادم.

و در اکمال الدین، از ابی جعفر علیه السلام روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین گفت: آنچه به تو املا می‌کنم بنویس، علی گفت: ای پیامبر خدا آیا می‌ترسی که فراموش کنم؟ فرمود: از اینکه فراموش می‌کنی بیمی ندارم زیرا برای پیش خدا دعا کرده‌ام که حافظه‌ات را قوی کند و چیزی را فراموش نکنی ...

و در الخرائج، ۷۵/۱-۸۵ در باب معجزات پیامبرمان محمد صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان به ابن عباس در حالی که پسر بچه بود گفت: بار خدایا او را در دین فقیه

بگردان، و تفسیر را به او بیاموز، از این رو ابن عباس فقیه و آگاه به تفسیر بود^(۱).
و او دریای علم و دانشمند امت گردید.

و در الخرائج، ۷۵/۱ در باب معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که ابوهریره به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت: احادیث زیادی از تو می شنوم و فراموش می کنم. فرمود: چادرت را پهن کن، ابوهریره می گوید: چادرم را پهن کردم آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله دستش را در آن گذاشت و سپس گفت: آن را جمع کن. و من آن را جمع کردم و بعد از آن هیچ حدیثی را فراموش نکردم^(۲).

و در المناقب، ۷۴/۱ در باب استجابة دعواته صلی الله علیه و آله آمده است: ابوهریره می گوید نزد پیامبر صلی الله علیه و آله با چند دانه خرما آمدم و گفتم دعا کن تا خداوند در این خرماها برکت دهد سپس گفت آنها را داخل خورجین قرار بده، ابوهریره می گوید آنگاه آنها را در حالی به دوش گرفتم که چند وسق بودند.

و در البحار، ۵/۱۸ آمده است که ابی سلمه از ابوهریره روایت می کند که گفت: در حدیبیه تشنه شدیم به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله رفتیم آنگاه ایشان دست به دعا گشودند ناگهان ابری پدید آمد و باران بارید و ما از آب آن سیر شدیم.

و در المناقب، ۹۰/۱ در باب فی تکثیر الطعام والشراب آمده است: ابوهریره در مورد اصحاب صفة روایت می کند که کاسه ای جلوی آنها گذاشتم آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله دستش را در آن گذاشت و آنها خوردند و کاسه همان طور پُر بود و اثر انگشتان در آن دیده می شدند.

و در المناقب، ۹۰/۱ آمده است که ابوهریره گفت: با چند دانه خرما نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدم و به او گفتم ای پیامبر خدا دعا کن خدا در اینها برکت بدهد، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله آن خرماها را در دستش گذاشت و سپس دعا کرد که خداوند در

(۱) - البحار، ۱۸/۸، المحجة، ۲/۲۵۳ و ۸۶/۸ و ۹۳/۱ و ۴۳/۵ و المناقب، ۷۴/۱.

(۲) - البحار، ۱۳/۱۸ باب معجزاته ص فی استجابة دعائه.

آن برکت دهد، ابوهریره می گوید آنگاه آن خرماها را در کوله پشتی گذاشتم و همیشه از آن می خوردم و همراهم بود^(۱).

همه این فضائل را علما ذکر کرده اند، پس این جهالت برای چیست؟! این قصه تأکید می کند که تدبیر الهی مانع از مشغول شدن ابوهریره به دنیا بود تا ابوهریره کاملاً به کاری پردازد که برای آن کار از دیگر کارها جدا شده بود.

ابوهریره چند دانه خرما می آورد و می گوید: ای پیامبر خدا دعا کن خدا در اینها برکت بدهد!!

در اینجا خواسته ابوهریره را ملاحظه کنید ... و توجه داشته باشید که مخاطب سرور پیامبران است. پس اگر بهتر آن بود که ابوهریره اینگونه راهنمایی شود که برای تأمین مخارج زندگی به دنبال کار برود پیامبر صلی الله علیه و آله او را به همین امر راهنمایی می کرد، اما پیامبر صلی الله علیه و آله خواسته او را پذیرفت. و این امر اشاره به این دارد که برای ابوهریره بهتر آن بود که کار نکند و به دنبال تلاش و زحمت برتر و بهتری باشد. آری بهتر آن بود که ابوهریره در راه علم و نشر علم تلاش کند و زحمت کشیدن و رنج بردن برای غذا و خوراک خیلی آسان تر و راحت تر از رنج و تلاشی است که باید برای آموختن علم مبذول شود و هیچ چیزی برای انسان دشوارتر از طلب علم نیست و اگر آموختن علم سخت نمی بود همه فقرا آیت الله و علما می شدند! و علما بیان کرده اند که احادیثی که ابوهریره از بیان آن خودداری کرده است ارتباطی با احکام و آداب نداشته اند و مطالبی نبوده اند که اصلی از اصول دین بر آن استوار باشد بلکه آنچه او از بیان آن خودداری کرده مربوط به نشانه های قیامت و فتنه هایی بوده است که در میان امت پدید آمده اند^(۲)، و حدیثی که ابوهریره روایت کرده نشانگر همین مطلب است، و عبدالحسین فقط بخشی از این حدیث را روایت می کند و توضیح راوی را که هدف ابوهریره را بیان می دارد

(۱) - الخرائج، ۵۵/۱، فی معجزات نبینا محمد ص.

(۲) - ن ک فتح الباری، ۲۲۷/۱.

ذکر نمی‌کند، ابوهریره می‌گوید: اگر همه احادیثی که در دلم هست را برای شما بگویم مرا با سرگین شتر خواهید زد. حسن (راوی حدیث) می‌گوید: ابوهریره راست گفته است، سوگند به خدا اگر او به ما خبر می‌داد که کعبه روزی تخریب خواهد شد یا سوزانده خواهد شد مردم سخن او را باور نمی‌کردند!!؟ و تنها ابوهریره اینگونه نبوده است، بلکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم چیزهایی را فقط با بعضی از اصحاب خود در میان می‌گذاشت، چنان که به معاذ بن جبل رضی الله عنه گفت: «هر کس با صدق دل گواهی دهد که هیچ معبود به حقی جز الله نیست و محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده خداست خداوند دوزخ را بر او حرام می‌گرداند». معاذ گفت: «ای پیامبر خدا آیا مردم را از این حدیث باخبر نکنم تا شاد شوند؟ گفت: نه چون اگر به آنها بگویی در عمل سستی می‌ورزند»^(۱).

و معاذ به هنگام مرگ خودش این حدیث را روایت کرد تا علم را کتمان نکرده باشد. و معاذ جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نبوده است و اختصاص دادن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برخی از اصحاب را به بعضی احادیث نیاز به این ندارد که آن اصحاب ولیعهد یا وصی ایشان صلی الله علیه و آله و سلم باشند، پس چرا عبدالحسین به ابوهریره اعتراض می‌کند و به دیگران اعتراض نمی‌کند؟ و عبدالحسین که خیلی به ابوهریره توهین کرده و به او ناسزا گفته است باید بداند که ابوهریره به خاطر اینکه مردم او را خوار می‌دانند و او ضعیف است از روایات آن احادیث خودداری نکرد بلکه او با مردم به اندازه درک و خردشان سخن می‌گفت و امیرالمؤمنین علی را نیز به همین وصیت کرد^(۲).

اما اینکه ابوهریره رضی الله عنه گفت: که ابوهریره حدیث را پنهان نمی‌کند و نمی‌نویسد با حدیث وعاءین (که در آن ابوهریره می‌گوید که علم او دو ظرف بوده یکی را بیان کرده و دیگری را بیان نکرده است) تعارضی ندارد، چون ابوهریره علم مفید

(۱) - فتح الباری، ۱/۲۳۶.

(۲) - فتح الباری، ۱/۲۳۵.

و لازم را پنهان نکرده است و آنچه او از مردم پنهان نموده از این نوع نبوده است بلکه احادیثی مربوط به فتنه‌هایی بوده است که میان مردم پدید آمدند و ارتباطی با اصول دین و فروع دین نداشته است.

و اما اینکه عبدالحسین ابوهریره رضی الله عنه را به خاطر این به مسخره می‌گیرد که او گفت: اگر همه آنچه در درونم هست را به شما بگویم مرا با سنگ و سرگین شتر خواهید زد».

می‌گویم (مؤلف) اگر این طور است پس گوش فرا بگیر که شما در مورد علوم اهل بیت چه می‌گویید!! علامه شیعه آیت‌الله ملا زین گلپایگانی در کتابش انوار الولاية، ص ۳۷۲ می‌گوید: از امیرالمؤمنین رضی الله عنه روایت است که او به سینه‌اش اشاره کرد و گفت: در اینجا علوم فراوانی هست ولی اگر کسانی را می‌یافتم که آن را فرامی‌گرفتند.

و همچنین او رضی الله عنه می‌گوید: در سینه‌ام علم و دانشی هست اگر آن را برای شما آشکار کنم شما همانند ریسمان درازی که در چاهی عمیق انداخته شود مضطرب و بی‌قرار می‌شوید.

و همچنین از او رضی الله عنه روایت شده که گفت: اگر این آیه را که: ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ بَنَزَلَ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ﴾ (الطلاق: ۱۲). برای شما تفسیر کنم مرا سنگسار می‌کنید.

و سید الساجدین رضی الله عنه می‌گوید:

إني لأكتم من علمي جواهره كي لا يرى الحق ذو جهل فيقتنا

من گوهرهای دانش خود را پنهان می‌کنم که مبادا وقتی جاهلی حق را ببیند آن را دروغ و بی‌ارزش بداند.

وقد تقدم في هذا أبوحسن إلى الحسين وأوصى قبله الحسن

ابالحسن در این زمینه پیشتر چنین کرد و چیزهایی را فقط با حسن و حسین

در میان گذاشت.

یا رب جوهر علم أو أبوح به
لقلیل فی أنت من یعبد الوثنا
پروردگارا اگر گوهری از علم را آشکار کنم به من خواهند گفت که تو
بت پرستی.

ولا استحلّ رجال مسلمون دمی
یرون أقبح ما یأتونه حسنا
و مسلمانانی که زشت‌ترین کارها را خوب می‌پندارند ریختن خون مرا مباح
می‌دانستند.

و ای عبدالحسین یکی از راویان شیعه که در کتاب دروغین خود به نام
المراجعات او را ستوده‌ای با کمال بی‌شرمی می‌گوید اگر همه آنچه از جعفر
صادق شنیده‌ایم را روایت کنم آلت تناسلی مردان برای چوب‌ها باد خواهند کرد!!
در رجال الکشی، ص ۱۳۴ در شرح حال زراره آمده است که علی بن عطیه از
زراره روایت می‌کند که گفت: سوگند به خدا اگر همه آنچه از ابی‌عبدالله علیه السلام
شنیده‌ام را روایت کنم آلت تناسلی مردان!! برای چوب‌ها بلند می‌شوند!!!
و اما استدلال عبدالحسین از قول ابوهریره رضی الله عنه که گفت: هیچ کسی از اصحاب
پیامبر صلی الله علیه و آله بیشتر از من از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث روایت نکرده به جز عبدالله بن عمر
و چون او می‌نوشت و من نمی‌نوشتم، عبدالحسین می‌گوید: تعداد احادیثی که
عبدالله بن عمر روایت کرده است هفتصد حدیث هستند و ابوهریره خودش اقرار
می‌کند که عبدالله بن عمر از او بیشتر حدیث روایت کرده است پس ابوهریره
اعتراف می‌کند که احادیثی به دروغ به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده است، باید گفت که
استدلال عبدالحسین غلط و بی‌جاست و بر اساس تصور اشتباه و فهمیدن حدیث
بر خلاف واقعیت این استدلال را کرده است.

حدیث دلالت می‌کند که عبدالله بن عمرو از ابوهریره بیشتر حدیث
فرامی‌گرفت چون او می‌نوشت و ابوهریره نمی‌نوشت و احتمال دارد که این گفته

ابوهریره مربوط به زمانی است که هنوز پیامبر صلی الله علیه و آله برای او دعا نکرده بود، و اگر این فرضیه را بعید بدانیم نهایت امر این است که عبدالله بن عمرو از ابوهریره بیشتر حدیث فراگرفته است اما نشر و بیان همه آن احادیث به دلایلی که بیان خواهند شد میسر نبوده است.

ابن حجر در این مورد نظری دارد که آن را ذکر می‌کنیم او می‌گوید: «ابوهریره گفت: او می‌نوشت و من نمی‌نوشتم» از این ابوهریره استدلال می‌کند که عبدالله بن عمرو از او بیشتر حدیث روایت کرده است و از این سخن چنین برمی‌آید که ابوهریره یقین قطعی داشته است که جز عبدالله بن عمرو هیچ کسی به اندازه او از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث روایت نکرده است، اما می‌بینیم که احادیث ابوهریره چندین برابر روایات عبدالله بن عمرو هستند، اگر بگوییم استثناء و منقطع است اشکالی پیش نخواهد آمد چون در آن صورت یعنی او می‌نوشت و من نمی‌نوشتم قطع نظر از اینکه احادیث او بیشتر است یا نیست، و اگر بگوییم استثناء متصل است آنگاه علت کمتر بودن روایات عبدالله بن عمرو امور ذیل است:

یکی اینکه عبدالله بیشتر از تعلیم مشغول عبادت بود از این رو کمتر از او روایت شده است.

دوم اینکه بعد از فتح شهرهای اطراف او بیشتر در مصر و طائف بود، و جویندگان به آن اندازه که به سوی مدینه می‌آمدند به مصر و طائف نمی‌رفتند، و ابوهریره تا دم مرگ در مدینه متصدی امر فتوا و بیان حدیث بود به همین دلیل افراد زیادی از او حدیث روایت کرده‌اند چنان که بخاری می‌گوید هشتصد نفر از تابعین از او روایت کرده‌اند در صورتی که از دیگر اصحاب این تعداد افراد روایت نکرده‌اند.

سوم به برکت دعای پیامبر صلی الله علیه و آله ابوهریره احادیث را فراموش نمی‌کرد. چهارم اینکه عبدالله در شام به تعدادی از کتاب‌های اهل کتاب دسترسی پیدا کرد و آن کتاب‌ها را مطالعه می‌کرد و از آن مطالبی می‌گفت به خاطر این بسیاری

از ائمه تابعین از او حدیث فرامی‌گرفتند^(۱).

و اضافه می‌کنم که عبدالله بن عمرو در میان مصر و شام و طائف در رفت و آمد بود و او به طائف زیاد می‌آمد و به باغ انگوری که متعلق به پدرش بود سرکشی می‌کرد، معاویه از او خواست که این باغ را به او بفروشد اما او نپذیرفت و بعضی گفته‌اند که ناراحتی آنها از همدیگر به همین خاطر بود. و همچنین باید بگوییم که در دوران معاویه و پسرش یزید عبدالله بن عمرو موقعیتی برای روایت حدیث نداشت چون او با معاویه سازگاری دائم نداشت و ممکن است معاویه و پسرش او را از روایت حدیث منع کرده باشند، چنان که امام احمد از طریق شهر روایت می‌کند که گفت: عبدالله بن عمرو نزد نوف بکالی می‌آمد و نوف حدیث می‌گفت عبدالله گفت: حدیث بگو ما که از گفتن حدیث منع شده‌ایم، نوف گفت: من نمی‌توانم با حضور فردی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و قریشی حدیث بگویم.

و اینکه عبدالله بن عمرو می‌گوید: (ما از گفتن حدیث نهی شده‌ایم) به معنی این نیست که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را از روایت حدیث نهی کرده است بلکه منظور این است که معاویه و پسرش یزید او را از گفتن حدیث نهی کرده بودند، چنان که در روایتی دیگر آمده است: فرستاده یزید بن معاویه نزد او آمد و گفت تو را خواسته‌اند، آنگاه او گفت: این امر من از اینکه برای شما حدیث بگویم باز می‌دارد چنان که پدرش مرا از حدیث گفتن نهی می‌کرد، شاید یزید از ترس اینکه مبادا عبدالله مردم را علیه بنی‌امیه بشوراند او را از حدیث گفتن نهی می‌کرد. اینها مهم‌ترین اسبابی بودند که باعث شده‌اند که عبدالله بن عمرو بن عاص کمتر روایت کرده باشد، و ادعای مؤلف را نقض می‌کند که می‌گوید: (ابوهریره بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از آن که تا این حد زیاد حدیث روایت کرده باشد اعتراف می‌کرد که عبدالله بن عمرو از او بیشتر حدیث فراگرفته است، و افراط ابوهریره

(۱) - فتح الباری، ۲۱۷/۱.

در روایت حدیث در دوران معاویه به اوج خود رسید ...).

پس بعد از آن که ما به اسباب و دلایل کم بودن روایات عبدالله بن عمرو پی بردیم، دریافتیم که کم بودن روایات او هیچ تردیدی در روایات زیاد ابوهریره ایجاد نمی‌کند^(۱).

اما اینکه عبدالحسین برخی از احادیث صحیحی را که ابوهریره آن را روایت کرده است انکار می‌کند و می‌گوید: (آیا مگر ابوهریره روایت نکرده که پیامبر صلی الله علیه و آله خواب رفت و نماز صبح او قضا شد؟ و آیا او روایت نکرده که پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول نماز بود و شیطان آمد تا نمازش را قطع کند؟ آیا ابوهریره روایت نکرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فراموش کرد و نماز چهار رکعتی را دو رکعت خواند؟ آیا ابوهریره چیزهای ناشایستی در مورد آدم و ابراهیم و عیسی روایت نکرده است؟).

باید گفت که بعد از آن که ادعاهای سابق و اعتراضات پوچ عبدالحسین را با دلایل قاطع رد کردیم او چاره‌ای جز این نمی‌بیند که مردم را در مورد روایات ابوهریره دچار تردید کند و او با استشهاد از روایاتی که در صحیحین روایت شده‌اند به ابوهریره طعنه می‌زند و با این کار می‌خواهد که مردم به کتاب‌هایی که امت بر صحت آن اجماع کرده‌اند اعتماد نداشته باشند، اما عبدالحسین فراموش کرده است که همین احادیث را ائمه معصومین او روایت کرده‌اند!!

ای عبدالحسین آیا مگر امامان تو روایت نکرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله خواب رفت و نماز صبح او قضا شد؟ و آیا آنها روایت نکرده‌اند که شیطان در نماز بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد تا نماز او را قطع کند؟ آیا آنها روایت نکرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فراموش کرد و نماز چهار رکعتی را دو رکعت خواند ... برخی از این احادیث بیان خواهد شد.

و در ص ۵۹ تحت عنوان «کیفیت حدیث او» عبدالحسین چهل حدیث از

(۱) - ابوهریره روایة الاسلام، ۲۰۵-۲۱۰.

احادیث ابوهریره را ذکر می‌کند و ادعا می‌کند که ابوهریره فقط این احادیث عجیب را روایت کرده است، او می‌گوید: (ذوق‌های فنی تا حد زیادی شیوه‌های ابوهریره در روایت حدیث را نمی‌پذیرد و معیارهای علمی و نقلی این شیوه‌ها را قبول ندارند. و برای بیان این حقیقت کافی است که چهل حدیث از احادیث ابوهریره را برای شما بگویم، و ما این احادیث را برای شما بازگو می‌کنیم و منصفانه و بی‌طرفانه در مورد آن توضیح می‌دهیم و بعد از آن، شما خودتان نظر بدهید).

می‌گویم (مؤلف) عبدالحسین برای اینکه به ابوهریره طعنه بزند راهی ندیده جز اینکه برخی از احادیث متعلق به امور غیبی را بیان کند و او می‌کوشد تا در مورد این احادیث عقل بشری را داور قرار دهد و این احادیث را با آنچه در جهان مشهود می‌بیند مقایسه می‌کند چنان که در مورد حدیث آفرینش آدم چیزهای نادرستی گفته است و چنان تفسیری در مورد این حدیث ارائه می‌دهد که عقل و ذوق سالم آن را نمی‌پذیرد و احادیث دیگری که مربوط به اوضاع روز قیامت می‌باشند مانند دیدن خدا، و سخن گفتن بهشت و دوزخ را ذکر می‌کند این حدیث را که خداوند در پاس اخیر شب دعاها را قبول می‌کند مورد اعتراض قرار می‌دهد.

عبدالحسین عادت بر آن دارد که به دنبال عیب گرفتن باشد و از گاه کوه می‌سازد اما همه این کارهای او در مقابل پژوهش علمی بلافاصله از بین می‌روند، و هیچگاه عبدالحسین خوبی‌ها را بیان نمی‌کند و با اینکه خوبی‌های بسیار زیادی در احادیث ابوهریره می‌باشد اما او هرگز به آن اشاره نمی‌کند چون هدف او چیزی دیگر است!! او اشکالات را مطرح می‌کند و آن را پیچیده‌تر می‌نماید و به خود اجازه نمی‌دهد که توضیحات علماء را در مورد حل این اشکالات ذکر کند و از آن جا که هدف شومی دارد حاضر نیست که این احادیث را از طریق کسانی که او به عصمت آنها معتقد است روایت کند!

آیا عبدالحسین خودش را به فراموشی زده از اینکه احادیثی که او به خاطر آن به ابوهریره اعتراض می‌کند همین احادیث را راویان مورد اعتماد او از کسانی روایت کرده‌اند که عبدالحسین معتقد به عصمت آنها است، پس عبدالحسین از دو حال خالی نیست یا اینکه او از کتاب‌های حدیث خود و از شروحو که ائمه در شرح این احادیث نوشته‌اند اطلاعی ندارد، و یا اینکه اطلاع دارد اما می‌خواهد مردم را فریب دهد! و یا اینکه عبدالحسین از این احادیث اطلاع داشته است اما وقتی دیده که این احادیث او را در راستای هدف شومش یاری نمی‌کنند و بلکه سخنان او را رد می‌نمایند بنابراین ترجیح داده آنها را کنار بزند، و این کار او خیانت و تقیه و فریبکاری است!! بنابراین همین احادیثی را که عبدالحسین به خاطر آن به ابوهریره طعنه می‌زند را از طرق معصومین آنها روایت می‌کنیم، چون آنها چنان که عالم آنان کاشف الغطاء در «اصل الشیعه، ص ۷۹» می‌گوید: (فقط احادیثی را معتبر می‌دانند که از طرق اهل بیت از جدشان روایت شده باشد، یعنی آنچه امام صادق از پدرش باقر و او از پدرش زین العابدین و او از حسین و او از پدرش امیرالمؤمنین و او از پیامبر صلی الله علیه و آله خدا سلام الله علیهم اجمعین روایت کرده است، اما احادیثی که افراد همانند ابوهریره و سمره بن جندب و مروان بن حکم و عمران بن حطان خارجی و عمرو بن عاص و امثالشان روایت کرده‌اند نزد شیعه امامیه به اندازه پشه‌ای ارزش ندارد).

ما این احادیث را از طریق ائمه شیعه ذکر می‌کنیم تا قبل از سنی‌ها برای شیعیان مشخص شود که عبدالحسین تا چه اندازه دروغگو و فریبکار است و از طرفی ادعا می‌کند که نهایت تلاش خود را در تحقیق و بررسی مبذول داشته است!!

احادیثی که عبدالحسین از آن اشکال گرفته است

در اینجا به صورت اختصار برخی از این احادیث را که از طریق هر دو گروه (شیعه و سنی) روایت شده‌اند را با شرح مختصری از هر گروه بیان می‌داریم.

اعتراض عبدالحسین به حدیث «خداوند آدم را بر صورتش آفرید»

در ص ۵۹ عبدالحسین حدیث «خلق الله آدم علی صورته» را بیان کرده است: بخاری و مسلم از طریق عبدالرزاق و او از معمر و او از همام بن منبه روایت می‌کند که گفت: ابوهریره از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای ما روایت کرد که فرمود: خداوند آدم را بر صورتش آفرید طول او شصت ذراع بود، و احمد اضافه کرده که عرض او هفت ذراع بوده است، و وقتی او را آفرید گفت برو و بر این گروه ملائکه که نشسته‌اند سلام کن و گوش کن به تو چگونه سلام می‌کنند (آنچه آنها به تو می‌گویند) سلام تو و فرزندان تو است، آنگاه آدم به آنها گفت: السلام علیکم و آنها گفتند السلام علیک ورحمة الله، ورحمة الله را بر سلام او افزودند، و همه کسانی که وارد بهشت می‌شود به صورت آدم خواهند بود یعنی طول آنها شصت ذراع می‌شود، و بعد از آدم همواره از قد انسان کاسته می‌شده است^(۱).

عبدالحسین با ایجاد تردید در مورد این حدیث می‌گوید: (این چیزی است که گفتن آن برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و دیگر انبیاء و اوصیاء جایز نیست^(۲)). و شاید

(۱) - بخاری در الاستئذان و احادیث الانبیاء و مسلم در الجنة و صفة نعیمها و اهلها آن را روایت کرده است.

(۲) - در دین اسلام چیزی به نام وصایه (وصیت کردن) وجود ندارد بنابراین وصایه یا وصی از اختراعات ابن سبأ می‌باشد و او اولین کسی بود که گفت: امامت همان وصایه (وصیت کردن) از طرف پیامبر بوده و محصور به وصی (وصیت شونده) می‌باشد، و اگر شخص غیر از وصی آن را به دست گرفت باید از او براءت و بیزارگی جست. و او را تکفیر کرد. پس ما احتیاجی به این عقیده یهودی نداریم.

ابوهریره این حدیث را از یهود^(۱) از طریق دوستش کعب الاحبار و غیره روایت کرده است چون مضمون این حدیث درست پاراگراف بیست و هفتم از اصحاح اول از اصحاحات تکوین کتاب یهودیان - عهد قدیم - است که متن آن این طور است: خداوند انسان را مانند خودش آفرید.

خداوند از صورت و کیفیت و شبیه پاک است، و بزرگتر است خداوند از آنچه ستمگران می گویند ...

و ابوهریره در جایی دیگر این حدیث را با این کلمات روایت می کند. هر گاه کسی از شما خواست فردی را بزند از زدن به چهره و صورت بپرهیزد و نگوید خداوند چهره‌ات را و چهره کسی را که همانند چهره توست زشت کند، چون که خداوند آدم را همانند صورتش آفرید^(۲).

از آن جا که اگر به شرح و توضیح این حدیث پردازیم بحث طولانی خواهد شد از این رو بهتر است خوانندگان عزیز شرح تفصیلی حدیث را در مراجع مورد مطالعه قرار دهند^(۳).

و ما به صورت مختصر به اتهامات باطل و پوچ عبدالحسین که ابوهریره را بدان متهم کرده است پاسخ می دهیم.

به عبدالحسین می گوئیم حدیثی را که شما به دروغ انکار کرده و به آن اعتراض نموده‌ای، حدیثی است که شیعیان شما از طریق راویان خود از کسانی نقل کرده‌اند که شما معتقد به عصمت آنها هستید، عبدالحسین ادعا می کند که او

(۱) - حاقد (عبدالحسین) در حاشیه صفحه می گوید: (او در بسیاری از احادیثش از یهود تبعیت می کند، آیا نمی بینی که می گوید: رودهای سیحون و جیحون و فرات و نیل و مصر هم از بهشت هستند و این از عهد قدیم برگرفته شده است.

(۲) - حاقد (عبدالحسین) می گوید: بخاری در کتاب ادب المفرد آن را روایت کرده و همچنین احمد بن حنبل از طرق صحیح از ابوهریره در ص (۴۳۴ ج ۲) از مسند خویش آن را روایت کرده است.

(۳) - ن ک شرح العقیده الواسطیة شیخ الاسلام ابن تیمیه شرح شیخ ابن عثیمین، ۷۸/۱.

نهایت بررسی و دقت را در مورد احادیث ابوهریره مبذول داشته است تا از حقیقت پرده بردارد و از این رو چاره‌ای جز اعتراض به آن نداشته است، بنابراین ما پرده از فریبکاری عبدالحسین برمی‌داریم.

حدیثی که عبدالحسین ابوهریره را به خاطر آن مورد اعتراض قرار داده است حدیثی است که خمینی صحت آن را در کتابش «زبدة الاربعین حدیثاً»، ص ۲۶۴ در حدیث سی و هشتم با این عنوان که «خداوند آدم را بر صورت خودش آفرید» ذکر کرده است و این حدیث از طریق اهل بیت که به اعتقاد آنها حجت‌های خدا بر بندگانش هستند نقل شده است. و اینک متن حدیث از محمدبن مسلم روایت است که گفت: ابو جعفر علیه السلام را در مورد اینکه روایت می‌کنند که خداوند آدم را به مانند صورت خودش آفریده است پرسیدم گفت: آن صورتی است که خداوند آن را از همه صورت‌ها برگزیده و به خودش نسبت داده است چنان که کعبه و روح را به خودش نسبت داده است و فرموده «بیتی: خانه‌ام» و می‌فرماید: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» و در آن از روح خود دمیدم. سپس خمینی می‌گوید: این یکی از احادیث معروف در میان اهل سنت و شیعه می‌باشد و همواره از آن استدلال می‌شود و امام باقر علیه السلام این حدیث را تأیید کرده و مقصود آن را بیان کرده است^(۱).

و شیخ شیعه محمد کراچکی در کتابش کنز الفوائد، ۱۶۷/۲-۱۶۸ تحت عنوان تأویل الخبر می‌گوید: (اگر کسی بپرسد و بگوید معنی حدیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: خداوند آدم را بر صورت خودش آفریده است چیست، آیا

(۱) - و ن ک کتاب التوحید صدوق، ص ۱۰۳، ح ۱۸، مصابیح الانوار، ۲۰۶/۱-۲۰۷، علم الیقین، ۴۶/۱، العوالی، ۵۳/۱، تفسیر القرآن، ۱۰۷/۱، و ص ۱۸۷ و ص ۱۹۱ و ص ۲۳۵، ۵۰۳/۳ و ص ۵۲۴ و ۱۷۳/۴ و ۳۸۳ و ۴۷/۶، المحجة، ۴۳/۷ و ص ۴۷ و ۲۶/۸، تفسیر الکنز، ۲۴۴/۵، الکافی، ۱۳۴/۱، ح ۴، باب الروح، تفسیر المیزان، ۱۷۴/۱۲.

ظاهر این حدیث این را نمی‌رساند که خداوند با آفریده‌هایش تشبیه داده شده است، و اگر ظاهر آن مراد نیست مقصود از آن چیست؟ ما می‌گوییم یک جواب این است که ضمیر به خدا برمی‌گردد یعنی خداوند او را به صورتی که خود انتخاب کرده بود آفریده، و گاهی چیزی به کسی نسبت داده می‌شود که آن را انتخاب کرده است. و یک پاسخ این است که ضمیر به آدم برمی‌گردد یعنی خداوند آدم را به صورت خود آدم که به آن صورت دیده شده است آفرید و دیگر فرزندان او به صورت او نبوده‌اند و فرزندان او ابتدا نطفه و سپس خون بسته و سپس تبدیل به گوشتی می‌شوند و بعد از مرحله‌ای به مرحله‌ای دیگر درمی‌آیند تا اینکه به صورت کودکی به دنیا می‌آیند و سپس جوان و بعد از آن پیر می‌شوند، و آدم اینگونه نبوده است و بلکه او از همان اول به صورتی آفریده شده که بر همان صورت مرده است.

و همچنین زهری از حسن روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله از کنار مردی از انصار گذشت و آن مرد به صورت غلامش می‌زد و می‌گفت خداوند چهره‌ات و چهره هر کسی را که تو با او شباهت داری زشت نماید، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت خداوند آدم را به صورت او (یعنی غلامی که زده می‌شد) آفریده است. و اینها پاسخ‌های درستی هستند.

پس آیا عبدالحسین از خمینی عالم‌تر است؟! و آیا او از شیخ کراچکی آگاه‌تر و عالم‌تر است؟! و یا اینکه او می‌خواهد به خمینی و کراچکی و امثال آنها علم حدیث بیاموزد؟! و محقق شیعه‌ها سید هاشم حسینی که شارح کتاب «التوحید» صدوق است در ص ۱۰۳ در شرح این حدیث می‌گوید: (این سخن احتمالاتی دارد: ضمیر یا به الله برمی‌گردد که آن وقت معنی‌اش همان است که امام علیه السلام در اینجا گفته است یعنی نسبت تشریفی است، و یا اینکه به معنی این است که خداوند آدم را بر صفت خودش در عالم امکان آفرید و او را به گونه‌ای خلق کرد که می‌تواند اخلاق الهی داشته باشد و خلیفه خدا باشد، و یا اینکه ضمیر به آدم

برمی‌گردد یعنی خداوند جوهر ذات آدم را به همان صورت خود آدم آفرید بدون آن که فرشته در چهره‌سازی و صورت آن دخالت کرده باشد، و یا اینکه به معنی این است که خداوند از همان ابتدا آدم را به همین صورتی که داشت آفرید و آفرینش او اینگونه نبوده از مرحله‌ای به مرحله‌ای دیگر دربیاید چنان که فرزندان او از نطفه آفریده می‌شوند و بعد از نطفه به خون بسته و ... تبدیل می‌شوند، و یا اینکه معنی حدیث این است که خداوند آدم را به همین صورتی که او مرده است آفریده است و از اول زندگی تا پایان زندگی جسم و صورت او تغییر نکرده است، و یا اینکه ضمیر به کسی برمی‌گردد که به کسی دیگر ناسزا می‌گوید چنان که در حدیث دهم و یازدهم باب دوازدهم توضیح داده شده است).

و صدوق در کتاب التوحید، ص ۱۵۲، ح ۱۰ از ابی‌الورد بن ثمامه روایت می‌کند و او از علی روایت می‌کند که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله از مردی شنید که به مردی دیگر می‌گفت: خداوند چهره‌ات و چهره کسی را که با او شبهات داری زشت نماید، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: این سخن را مگو خداوند آدم را به صورت او آفریده است.

صدوق در شرح حدیث می‌گوید: (مشبهه اول این حدیث را ترک کرده‌اند و گفته‌اند که خداوند آدم را همانند خودش آفریده است، و از این رو گمراه شده و دیگران را گمراه کرده‌اند).

بیچاره عبدالحسین چقدر تقیه می‌کند و دروغ می‌گوید و فریب می‌دهد، اما هرگز موفق نخواهد شد! او از روی تقیه می‌گوید: (ابوهریره این حدیث را از طریق دوستش کعب الاحبار و غیره از یهود فراگرفته است، چون که مضمون حدیث درست فقره بیست و هفتم از اصحاح اول از اصحاحات تکوین کتاب یهودیان است).

آیا خمینی و ائمه اهل بیت این حدیث را توسط کعب الاحبار از یهودی‌ها فراگرفته‌اند؟! از این دروغ و تهمت به خدا پناه می‌بریم.

چهار نفر از دانشمندان بزرگ شیعه این حدیث را روایت می‌کنند اما عبدالحسین برای دشمنی با حق و یاری کردن باطل فقط به ابوهریره اعتراض می‌کند، آیا آیت الکذب و الدجل خجالت نمی‌کشد؟! طبیعی است که او فاقد شرم و حیاست از این رو می‌گوید: (ابوهریره طبق عادت خود این حدیث را به صورت‌های مختلفی روایت کرده است گاهی به همین که ذکر شد آن را روایت نموده، و گاهی با این عبارت آن را روایت کرده است: هر گاه فردی از شما با برادرش دعوا کرد از زدن به چهره او بپرهیزد چون خداوند آدم را به صورت خودش آفریده است، و گاهی با این عبارت آن را روایت کرده که هر گاه کسی از شما فردی را زد از زدن به صورت بپرهیزد و نگوید که خداوند چهره‌ات و چهره کسی را که با او شباهت داری زشت نماید چون خداوند آدم را به صورت خودش آفریده است). اینک به همین روایت که صدوق نیز به روایت از حسین بن خالد آن را ذکر کرده است گوش دهید، صدوق از حسین بن خالد روایت می‌کند که گفت: به امام رضا علیه السلام گفتم ای فرزند رسول خدا مردم می‌گویند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفته است: خداوند آدم را به صورت خودش آفریده است، امام فرمود: خداوند آنها را نابود کند آنان اول حدیث را حذف کرده‌اند، پیامبر صلی الله علیه و آله از کنار دو نفر عبور کرد که به یکدیگر فحش و ناسزا می‌گفتند و از یکی از آنها شنید که به دیگری می‌گفت خداوند چهره‌ات و چهره کسی را که با او شباهت داری زشت نماید، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای بنده خدا به برادرت چنین سخنی مگو خداوند آدم را به صورت او آفریده است^(۱).

پس ای عبدالحسین چرا به ائمه خود به خاطر روایت این حدیث اعتراض نمی‌کنی؟! و چرا به راویان خود همانند محمدبن مسلم و حسین بن خالد و

(۱) - التوحید، ص ۱۵۲-۱۵۳، ح ۱۱، عیون اخبار الرضا، ۱/۱۲۰، الانوار النعمانیه، ۱/۲۳۴، الاحتجاج،

ابی‌الورد بن ثمامه و غیره که این حدیث را روایت کرده‌اند اعتراض نمی‌کنی، تو ادعا می‌کنی که نهایت تلاش خود را در پژوهش و بررسی احادیث ابوهریره مبذول داشته‌ای تا اینکه به حقیقت رسیده‌ای و آن را برای دیگران آشکار کرده‌ای و چاره‌ای جز اعتراض به او نداشته‌ای!! آیا این دروغ و فریب دادن مسلمین نیست؟!

خواننده محترم شما باید از اینجا متوجه فریبکاری و دروغ‌گویی و اتهامات باطل عبدالحسین باشید، او می‌داند که این حدیث را ائمه و علمای او روایت کرده‌اند چون که او از مجتهدین بزرگ شیعه به شمار می‌رود و هر کسی که به درجه اجتهاد برسد باید او همه کتاب‌ها را خوانده باشد و کتاب‌های علم کلام و حدیث و تفسیر و رجال و نحو و ... را مطالعه کرده باشد و اگر نه آنها به او لقب آیت‌الله نخواهند داد اما این آیت فقط می‌خواهد از ابوهریره انتقاد کند و عقده دلش را نسبت به او خالی نماید گرچه این انتقاد کردن سبب طعنه زدن به ائمه معصومین و علمای او باشد! او گمان می‌کند که همه مردم مثل او غافل هستند و چیزی نمی‌خوانند و نمی‌خواهند با پژوهش و بررسی خودشان را خسته کنند.

و اما اینکه او می‌گوید: (اگر طول آدم شصت ذراع باشد باید عرض او بیست و هفت ذراع و یک هفتم ذراع باشد تا تناسب اندام او برقرار شود و اگر عرض او هفت ذراع (گز) باشد باید طول او بیست و چهار و نیم ذراع (گز) باشد چون عرض انسان به اندازه یک هفتم طول اوست پس چگونه ابوهریره می‌گوید که طول آدم شصت ذراع بوده و عرض او هفت ذراع بوده است؟ آیا آدم فاقد تناسب اندام و بد ترکیب بوده است؟ هرگز نه! بلکه خداوند می‌فرماید: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي

أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ﴿٤﴾ (التین: ۴). «مسلماً ما انسان را در بهترین صورت و نظام آفریدیم». می‌گویم (مؤلف) این حدیث را ثقه شما کلینی در الکافی روایت کرده است، همان کافی که تو می‌گویی «آن بهترین و درست‌ترین کتاب‌های چهارگانه است»

آری کافی این حدیث را از ائمه شما که معتقد هستی که آنها معصومند و از پیامبران افضل و برترند روایت کرده است!!

در روضه الکافی، ص ۱۹۵، ح ۳۰۸ از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب، از مقاتل بن سلیمان روایت است که گفت اباعبدالله علیه السلام را پرسیدم که وقتی آدم به زمین فرود آمد طول او چقدر بود و طول حوا چقدر بود؟ گفت: ما در نوشته علی بن ابیطالب علیه السلام دیدیم که نوشته بود وقتی خداوند عزوجل آدم و همسرش حوا علیهما السلام را به زمین فرود آورد، پاهای آدم روی گردنه کوه صفا بود و سرش در افق قرار داشت و او به خدا از گرمای خورشید شکایت کرد آنگاه خداوند به جبرئیل وحی کرد که آدم از گرمای خورشید که به او می‌رسد شکایت می‌کند او را کوتاه کن و طول او را هفتاد ذراع (گز) کن و طول حوا را سی و پنج ذراع (گز) کن.

پس ای عبدالحسین امام معصوم تو می‌گویی: پاهای آدم بر گردنه صفا بودند و سر او در افق قرار داشت! و می‌گویی آدم به خداوند شکایت کرد که از گرمای خورشید اذیت است ... او را هفتاد ذراع (گز) کن! پس آیا اندام آدم متناسب نبوده‌اند و او بد ترکیب بوده است؟

علمای شما این حدیث را از احادیث مشکل شمرده‌اند!! نعمه‌الله الجزائری در قصص الانبیاء، ص ۳۵ می‌گوید: (متأخرین این حدیث را از دو جهت از روایات مشکل شمرده‌اند ...).

سپس الجزائری این دو جهت را بیان کرده است. همان طور که سید عبدالله شبر این حدیث را در کتابش «مصابیح الانوار، ۱/۴۰۵» در حل مشکلات اخبار، ده توجیه شرح داده است. و مجلسی در مرآه، ۱۷۱/۲۶-۱۷۷ برای این حدیث توجیهاات مختلفی ارائه داده است او می‌گوید: (بدان که این حدیث از معضلاتی است که ناظران در آن حیران مانده‌اند و درک و فهم افراد کامل و غیرکامل در آن به جایی نرسیده است).

اعتراض عبدالحسین به حدیث «دیدن خدا در روز قیامت»

در ص ۶۴ عبدالحسین حدیث «دیدن خداوند در روز قیامت به صورت‌های مختلف» را ذکر می‌کند شیخین از ابوهریره روایت کرده‌اند که گفت: گروهی از مردم گفتند: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آیا ما پروردگار خود را در روز قیامت می‌بینیم؟ فرمود: آیا هوا آفتابی باشد و ابری در آسمان نباشد در دیدن خورشید مشکل دارید؟ گفتند: نه ای پیامبر خدا، فرمود: آیا در دیدن ماه در شب چهارده که ابری نباشد مشکل دارید، گفتند: نه ای پیامبر خدا، فرمود: پس شما پروردگارتان را در روز قیامت به این صورت می‌بینید. خداوند مردم را گرد می‌آورد و می‌گوید هر کس هر چیزی را عبادت می‌کرده است به دنبال آن برود، آنگاه کسانی که خورشید را می‌پرستیده‌اند به دنبال آن می‌روند و هر کس که ماه را پرستش می‌کرده است به دنبال آن می‌رود و آنان که طاغوت‌ها را پرستش می‌کرده‌اند به دنبال طاغوت‌ها می‌روند، و این امت باقی می‌ماند که منافقان هم در میان آنها هستند، آنگاه خداوند در دیگر صورتی که او را نمی‌شناسند به نزد مردم می‌آید و می‌گوید من پروردگار شما هستم آنان می‌گویند از تو به خدا پناه می‌بریم، ما در این جای خود می‌مانیم تا آن پروردگار ما نزد ما بیاید او را می‌شناسیم، آنگاه خداوند با همان صورتی نزد آنها می‌آید که او را می‌شناسند و می‌گوید من پروردگارتان می‌باشم می‌گویند تو پروردگار ما هستی و به دنبال او می‌روند، و پل جهنم زده می‌شود، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود من اولین کسی هستم که از آن عبور می‌کنم و دعای پیامبران در آن روز این است بار خدایا سلامتی بیاور، سلامتی بیاور، و پُل صراط قلاب‌هایی دارد مانند خار درخت سعدان، آیا خارهای سعدان را دیده‌اید؟ گفتند بله ای پیامبر خدا، فرمود قلاب‌های آن مثل خارهای سعدان است اما اندازه بزرگی آن را کسی جز خدا نمی‌داند و آنگاه مردم بر حسب اعمالشان از آن عبور می‌نمایند بعضی به سبب اعمالشان هلاک می‌شوند و بعضی زخمی می‌شوند سپس نجات می‌یابند تا اینکه خداوند از قضاوت بین بندگانش

فارغ می‌شود و هر کس را که بخواهد از بندگانش را از دوزخ بیرون می‌کند کسانی را که گواهی می‌دهند که هیچ معبود به حقی جز خدا نیست خداوند به ملائکه فرمان می‌دهد تا آنها را از دوزخ بیرون بیاورند و ملائکه آنها را بیرون می‌نمایند و با علامت آثار سجده آنها را می‌شناسند و خداوند بر آتش حرام نموده که اثر سجده او را بسوزاند، پس ملائکه آنها را بیرون می‌کنند در حالی که سوخته و از بین رفته‌اند آنگاه آبی بر آنها ریخته می‌شود که به آن آب حیات می‌گویند و سپس آنها همانند دانه می‌رویند، و مردی از آنها باقی می‌ماند که رویش به سوی دوزخ است و می‌گوید پروردگارا بوی بد آن مرا به شدت ناراحت کرده و شعله‌های آن مرا سوزانده است، بنابراین صورت مرا از آن دور کن، و او همچنان از خدا می‌خواهد آنگاه خداوند می‌فرماید شاید اگر این چیز را که می‌خواهی به تو بدهم چیزی دیگر از من بخواهی می‌گوید نه سوگند به جلال و شکوه تو از تو چیزی دیگر جز این نمی‌خواهم، آنگاه خداوند چهره او را از جهنم برمی‌گرداند، سپس می‌گوید بعد از آن می‌گوید پروردگارا مرا به دروازه بهشت نزدیک کن. خداوند می‌فرماید آیا مگر نگفتی که غیر از آن از من چیزی دیگر نمی‌خواهی وای بر تو ای پسر آدم چقدر فریبکار و عهدشکن هستی، اما آن مرد همچنان از خداوند می‌خواهد، خداوند می‌گوید اگر این خواسته‌ات را به تو بدهم چیزی دیگر از من می‌خواهی می‌گوید نه سوگند به عزت و شکوهت چیزی دیگر نمی‌خواهم و با خداوند عهد می‌بندد که دیگر چیزی از او نخواهد، آنگاه خداوند او را به دروازه بهشت نزدیک می‌کند و وقتی او آنچه را که در بهشت است می‌بیند تا حدودی که خدا می‌داند ساکت می‌ماند سپس می‌گوید پروردگارا مرا وارد بهشت کن سپس خداوند می‌فرماید آیا مگر نگفتی که دیگر چیزی از من نمی‌خواهی وای بر تو ای فرزند آدم چقدر عهدشکن هستی، آنگاه او می‌گوید پروردگارا مرا بدبخت‌ترین آفریده‌ات قرار مده و همچنان به دعا ادامه می‌دهد تا اینکه خداوند می‌خندد؟! وقتی خداوند می‌خندد به او اجازه می‌دهد که وارد

بهشت شود و چون وارد بهشت می‌شود به او گفته می‌شود آرزو کن و بخواه و او آرزو می‌کند و می‌خواهد سپس به او گفته می‌شود بخواه و آرزو کن و او آرزو می‌کند تا آن که آرزوهایش تمام می‌شود آنگاه به او گفته می‌شود دو برابر آنچه آرزو نموده‌ای از آن تو می‌باشد^(۱).

سپس عبدالحسین در مورد این حدیث نبوی غوغا به پا کرده و می‌گوید: (اگر خردمندان به این حدیث عجیب بنگرند آیا از دیدگاه آنها درست است که خداوند دارای صورت‌های مختلفی باشد که با بعضی از آن او را بشناسند و با بعضی او را نشناسند؟ و آیا از نظر عقلا خداوند ساق پایی دارد که نشانه اوست؟

و به چه دلیل فقط ساق پا نه دیگر اعضای بدن علامت او قرار گرفته است؟ و آیا جایز است که بگوییم خداوند حرکت و انتقال دارد اول پیش آنها می‌آید و سپس دوباره می‌آید و آیا جایز و درست است که بگوییم خداوند می‌خندد؟ آیا چنین سخنی ارزشی دارد؟

می‌گویم (مؤلف) عبدالحسین می‌خواهد به عقیده اهل سنت که معتقدند مؤمنان روز قیامت خداوند را می‌بینند اعتراض کند، چنان که کتاب مستقلى در رد اهل سنت تألیف کرده و آن را «کلمة حول الروية» نامیده است، پس منظور عبدالحسین رد کردن اهل سنت است چون عبدالحسین می‌داند که حدیث رؤیت مؤمنان خداوند را در قیامت، از طریق بیست نفر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است اما عبدالحسین از ابوهریره راهی درست کرده تا به این عقیده حمله کند!! و هدف او همین است چنان که در مقدمه کتاب بیان کردم به هر حال به صورت مختصر و گذرا به شبهات عبدالحسین پاسخ می‌دهیم.

اینکه او می‌گوید: (آیا درست است که خداوند صورت‌های مختلفی داشته باشد که با بعضی از آن او را بشناسند و با بعضی دیگر او را نشناسند)؟

(۱) - بخاری، کتاب الرقاق و مسلم، کتاب الایمان.

می‌گویم (مؤلف) ابن جوزی می‌گوید: بدان که بر هر مسلمانی واجب است که معتقد باشد که خداوند دارای چنان صورتی که دارای هیئت و ترکیب باشد نیست.

و ابن حجر به نقل از ابن بطال می‌گوید: آنان که معتقدند که خدا جسم است به این حدیث تمسک جسته‌اند و آنها دلیلی ندارند، چون احتمال دارد که صورت به معنی علامتی باشد که خداوند برای آنها وضع کرده تا او را بشناسند چنان که دلیل و علامت صورت نامیده می‌شود چنان که می‌گویی صورت سخن تو این طور است و صورت مسئله چنان است و حال آن سخن و مسئله در حقیقت صورتی ندارند، و بعضی گفته‌اند منظور از صورت صفت است ...

و اما اینکه می‌گوید: (آیا درست است که گفته شود خدا دارای حرکت و انتقال است و اول پیش آنها می‌آید و باز دوباره می‌آید، و آیا درست است که گفته شود او می‌خندد؟ و این سخن چه ارزشی دارد؟)

می‌گویم (مؤلف) سخنان عبدالحسین نشانگر جهالت زشت و بی‌نظیری هستند، و پیش از او کسی را سراغ ندارم که چنین گفته باشد، آیا این کسی که او را علامه لقب داده‌اند قرآن کریم را نمی‌خواند! آیا این آیه را نمی‌خواند که خداوند می‌فرماید: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ﴾ (البقره: ۲۱۰). «آیا (پیروان فرمان شیطان، پس از این همه نشانه‌ها و برنامه‌های روشن) انتظار دارند که خداوند و فرشتگان، در سایه‌هایی از ابرها به سوی آنان بیایند (و دلایل تازه‌ای در اختیارشان بگذارند؟! با اینکه چنین چیزی محال است!)».

و می‌فرماید: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ﴾ (الأنعام: ۱۵۸). «آیا جز این انتظار دارند که فرشتگان (مرگ) به سراغشان آیند، یا خداوند (خودش) به سوی آنها بیاید، یا بعضی از آیات پروردگارت (و

نشانه‌های رستاخیز؟!».

و می‌فرماید: ﴿كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا ﴿٢١﴾ وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا ﴿٢٢﴾﴾ (الفجر: ۲۱-۲۲). «و چنان نیست که آنها می‌پندارند، در آن هنگام که زمین سخت در هم کوبیده شود. و خداوند برای فصل قضاوت بین خلائق بیاید، و فرشتگان صف در صف حاضر شوند».

و اما اینکه عبدالحسین روایت خدا را انکار می‌کند و می‌گوید: (این محال است و در عقل نمی‌گنجد و هیچ کس نمی‌تواند آن را تصور نماید مگر آن که خداوند در قیامت به مؤمنان بینایی و چشمانی بدهد که خواص این چشمان زندگی دنیا را نداشته باشند...).

می‌گویم (مؤلف) کسانی که با شما مخالف هستند و معتقدند که مؤمنان در قیامت خداوند را می‌بینند اصحاب و تابعین و ائمه و فقها هستند، آنها عاقل‌تر و از شما تعدادشان بیشتر است.

نووی می‌گوید: بدان که مذهب همه اهل سنت این است که دیدن خداوند امکان دارد و از نظر عقلی ناممکن نیست و همچنین اهل سنت اجماع کرده‌اند که در آخرت مؤمنان خدا را می‌بینند و کافران او را نخواهند دید، برخی از اهل بدعت مانند معتزله و خوارج و بعضی از مرجئه ادعا کرده‌اند که هیچ کس خدا را نمی‌بیند و دیده شدن خدا از نظر عقلی محال و ناممکن است، آنچه اینها گفته‌اند قطعاً اشتباه و جهالت است، چون که دلایل کتاب و سنت و اجماع اصحاب و سلف امت همه می‌گویند که مؤمنان در قیامت خدا را می‌بینند و بیست نفر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث دیدن خدا را روایت کرده‌اند و آیاتی از قرآن که در این مورد آمده است معروفند و به اعتراضات اهل بدعت پاسخ‌هایی داده شده است که در کتاب‌های متکلمین اهل سنت بیان شده‌اند و همچنین به بقیه شبهات

آنان پاسخ داده شده است^(۱).

و ابن حجر در فتح الباری به نقل از ابن بطال می‌گوید: اهل سنت و جمهور امت معتقدند که مؤمنان در قیامت خداوند را می‌بینند و خوارج و معتزله و بعضی از مرجئه این را قبول ندارند و می‌گویند اگر گفته شود که خدا را می‌توان دید این به آن معنی است که آنچه دیده می‌شود محدث (پدید آمده) و قرار گرفته در جایی است، و آنها گفته الهی را که می‌فرماید ﴿نَاطِرَةٌ﴾ (القیامه: ۲۳) را تأویل کرده‌اند و گفته‌اند یعنی منتظرند، اما این تأویل اشتباه است چون [نَاطِرَةٌ] با کلمه الی متعدی نمی‌شود. سپس می‌گوید آنچه آنها به آن تمسک جسته‌اند فاسد و باطل است چون دلایل وجود خدا فراوان است. و دیدن چیزی که هست مثل دانستن است پس وقتی تعلق علم به معلوم موجب حدوث آن نمی‌شود پس همچنین تعلق رؤیت به چیزی که دیده می‌شود موجب حدوث آن چیز نیست.

و استدلال کرده‌اند از این آیه: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ﴾ (الأنعام: ۱۰۳). «چشم‌ها او را نمی‌بینند».

و از اینکه خداوند به موسی گفت: ﴿لَنْ تَرِنِي﴾ (الأعراف: ۱۴۳). «هرگز مرا نخواهی دید».

پاسخ این است که منظور از اینکه چشم‌ها او را در نمی‌یابند یعنی در دنیا او را نمی‌بینند و در نمی‌یابند، چون می‌توان چیزی را دید بدون اینکه به حقیقت او احاطه داشت^(۲).

چون عقل درست و سالم با قرآن و سنت تعارض و مخالفتی ندارد و اگر ظاهراً تعارضی بین عقل و قرآن و حدیث پیش آید، یا حدیثی روایت شده است صحیح نیست یا اینکه عقل کامل نیست، و همچنین مجرد عقل دیدن خدا را

(۱) - مسلم شرح نووی، جلد اول باب اثبات رویه المؤمنین فی الآخرة لربهم سبحانه و تعالی.

(۲) - الفتح، ۴۳۶/۱۳، و نك العقيدة الواسطية ابن تیمیه با شرح شیخ ابن عثیمین، ۴۷۵/۱ و ص ۵۲۳.

محال نمی‌داند.

اثبات رؤیت خداوند در قیامت از طریق اهل بیت

ما به عبدالحسین و افتراهای او به صورت مختصر پاسخ می‌دهیم. اینک روایاتی را که از اهل بیت در اثبات رؤیت خداوند در روز قیامت نقل شده‌اند را بیان می‌کنیم!!

در کتاب بحار الأنوار (۲۰۷/۸-۲۱۵ ح ۲۰۵) مبحث الجنة و نعيمها (بهشت و نعمتهای آن) آمده است: احمد بن محمد بن عیسی، از سعید بن جناح، از عوف بن عبدالله الأزدی، از بعضی از اصحاب و یاران ما از ابی عبدالله روایت شده است که ایشان فرموده است - حدیث طولانی که خلاصه آن این است - پیامبر فرمودند: هنگامی که خداوند روح انسان مؤمن را قبض می‌کند. تا جایی که فرمودند (خداوند می‌فرماید) ای اهل بهشت، بهشت را چگونه می‌بینید. اهل بهشت می‌گویند بهترین مکان، مکان ما (یعنی بهشت) است و بهترین پاداشها پاداش ما است، صدای شریف حضرت باری تعالی را شنیدیم و حالا می‌خواهیم که به نور جلال شما نظر بیفکنیم، و این بهترین پاداش ما است که به آن وعده داده‌ای، و شما خلاف وعده نمی‌کنید^(۱) پس خداوند به حجب (پرده) امر می‌کند، پس هفتاد هزار حجاب با سند شده و سوار بر شترها و قاطرها می‌شوند در حالی که زر و زیورآلات بر تن دارند، و در زیر سایه درخت راه می‌روند تا به دار السلام که

(۱) - خداوند مؤمنان را به نگاه کردن به وجه مبارکش در قرآن وعده داده است، آنجا که می‌فرماید (آیه.... وجوه یومئذ) رویهای در چنین روزی شاد و خرم هستند و به سوی پروردگارشان به چشم امید می‌نگرند» و در سنت نیز آمده است که پیامبر فرموده است: همانا که شما پروردگار و خالقان را می‌بینید همچنانکه ماه را در شب بدر می‌بینید و چیزی مانع دیدن شما نمی‌شود - شرح عقیده واسطیه ۴۷۵/۲..

همان دار خداوند، خانه شادی و نور و سرور و کرامت و بزرگی است می‌رسند، و صدای خداوند را می‌شنوند و می‌گویند: ای سرور ما صدای دلنشین نطق شما را شنیدیم، پس نور و وجه و صورت مبارکت را به ما نشان ده. پس خداوند خود را برای آنها آشکار می‌سازد تا به نور وجه مبارک ایشان نگاه کنند، پس اختیار و کنترل خود را از دست داده و به سجده می‌افتند و می‌گویند: پاک و منزّه بادا، شما را آنگونه که شایسته بود عبارت و پرستش نکردیم ای بزرگوار و بلند مرتبه، پیامبر ص فرمود: خداوند می‌فرماید: ای بندگان من، سرتان را بلند کنید زیرا که این مکان جای عمل و عبادت نیست بلکه جای طلب و مسئلت و نعمت و کرامت شما است... پس هنگامی که سرهایشان را بلند می‌کنند نور صورتهایشان به دلیل نگاه کردن به نور وجه خداوند هفتاد برابر شده است، و یک نسیم خوشبو از زیر عرش شروع به وزیدن می‌کند که سفیدتر از برف است و صورت و پیشانی بهشتیان را متغیر می‌سازد، به گونه‌ای که قادر به نگاه کردن به نور وجه خداوند می‌شوند، پس می‌گویند: ای سرور ما شیرینی و لذت سخنان شما و نگاه کردن به نور وجه شما برای ما کفایت است و چیزی غیر از آن نمی‌خواهیم، پس خداوند می‌فرماید: من می‌دانم که شما مشتاق دیدار همسرانتان هستید و همسرانتان مشتاق دیدار شمایند... پس می‌گویند: ای سرور ما برای شرطی قرار بده (یعنی وقتی برای دیدارت قرار بده) پس می‌فرماید: پس هر جمعه برای شما دیدار وجود دارد و ما بین جمع تا جمعه ۷۰۰۰ هزار سال از سالهایی که شما می‌شناسید طول می‌کشد سپس همسرانشان را که نزد درهای بهشت ایستاده‌اند بشارت می‌دهند.

هنگامی که مرد به همسرش نزدیک می‌شود، همسر به صورت شوهرش بهت‌زده نگاه می‌کند و می‌گوید: عزیز من هنگامی که از نزد من خارج شدی صورتت اینگونه نبود، جواب می‌دهد: ای عزیز من، مرا ملامت می‌کنی که اینگونه‌ام حال آنکه بر وجه پروردگارم نگاه کرده‌ام و صورت من از صورت مبارک ایشان نورانی شده است، پس مرد از همسرش روی بر می‌گرداند و دوباره

به او نگاه می‌کند و می‌گوید: ای همسر عزیزم: من از نزدت خارج شده‌ام و تو اینگونه نبودی، پس همسر می‌گوید: ای شوهر عزیزم مرا ملامت می‌کنی که اینگونه باشم در حالی که به صورت کسی که بصورت خداوند نگاه کرده است نگاه کرده‌ام و صورتم از نور صورت کسی که به صورت خداوند نگاه کرده است هفتاد برابر نورانی شده است، سپس شوهرش را در بغل می‌گیرد و خداوند لبخند می‌زند.

و در ص ۲۱۷ بحار الانوار آمده است: سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دانه اناری می‌افتد و چهره مردان را از یکدیگر پنهان می‌کند، سپس خداوند می‌گوید: ای ملائکه من، آنها را بپوشانید، آنگاه به سوی درختی در بهشت می‌روند و از آن زیورهایی که با نور خدا صیقل داده شده‌اند می‌آورند، سپس خداوند می‌گوید: به آنها عطر بزنید، آنگاه بادی که مثیره نام دارد و از برف سفیدتر است از زیر عرش می‌آید و چهره‌ها و پیشانی‌ها و پهلوهایشان را تغییر می‌دهد، سپس پروردگار متعال متجلی می‌شود تا به نور چهره او نگاه کنند، آن وقت آنها می‌گویند: خدایا تو پاکی ما تو را چگونه شایسته عبادت نکردیم ای خدای بزرگ، سپس خداوند متعال می‌گوید: شما در هر جمعه می‌توانید به دیدار من بیایید و فاصله هر جمعه با جمعه دیگر هفت هزار سال است...».

و در ص ۱۲۶، ح ۲۷ باب الجنة و نعمیها از عاصم بن حمید از ابی‌عبدالله علیه السلام روایت است که گفت: هر عمل نیکی که بنده انجام می‌دهد در قرآن پاداشی برای آن ذکر شده است به جز نماز شب، که به خاطر اهمیت آن نزد خدا، خداوند پاداش آن را ذکر نکرده است، و می‌فرماید: ﴿نَجَافِي جُنُوبِهِمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾ (السجده: ۱۶). سپس گفت: خداوند در هر روز جمعه بندگانش را گرامی می‌دارد، و در هر جمعه خداوند فرشته‌ای را که عبایی آراسته شده به همراه دارد به سوی مؤمن می‌فرستد، آنگاه فرشته به

دروازه بهشت می‌رسد و می‌گوید: به من اجازه دهید تا پیش فلانی بروم، آنگاه به او گفته می‌شود: فرستاده پروردگارت دم در است، او به همسرانش می‌گوید: چه چیز را برایم بهتر می‌بینید؟ می‌گویند سرور ما سوگند به خدایی که تو را در بهشت قرار داده ما هیچ پوشاکی را بهتر از اینکه پروردگارت آن را برایت فرستاده است نمی‌بینیم، آنگاه او یکی را به عنوان شلوار می‌پوشد و دیگری را به عنوان پیراهن می‌پوشد و او از کنار هر چیزی که می‌گذرد برایش روشن می‌شود تا اینکه به محل جایی که وعده دیدار است می‌رسد و وقتی همه گرد می‌آیند خداوند متعال برای آنها متجلی می‌شود و وقتی به خداوند نگاه می‌کنند به سجده می‌افتند، آنگاه خداوند می‌گوید: ای بندگام سرهایتان را بلند کنید این روز، روز سجده نیست و روز عبادت نیست تکلیف و مشقت از شما دور شده است، آنگاه آنان می‌گویند: پروردگار چه چیزی بهتر از آن است که به ما بخشیده‌ای، بهشت را به ما داده‌ای، خداوند می‌گوید: آنچه دارید و هفتاد برابر آن از آن شماست، آنگاه هر مؤمن در هر جمعه آنچه دارد هفتاد برابر می‌شود و وقتی خداوند می‌گوید: **وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ** (ق: ۳۵). منظور روز جمعه است.

و در البحار، ۲۶۳/۴۸، ح ۱۷ از خلف بن حماد، از سهل، از حسین بن بشار روایت است که گفت: وقتی موسی بن جعفر رضی الله عنه وفات یافت به سوی علی بن موسی رضی الله عنه رفتم در حالی که به مرگ موسی باور نداشتم و امامت علی را نمی‌پذیرفتم اما می‌خواستم او را بپرسم، وقتی به مدینه رسیدیم پیش او رفتم و اجازه ورود خواستم و وارد شدم او مرا نزدیک نشانید و با من مهربانی نمود، خواستم او را در مورد پدرش بپرسم او پیش از آن که من چیزی بگویم به من گفت: ای حسین اگر می‌خواهی خدا به تو بدون پرده بنگرد و تو بی آن که پرده و مانعی باشد به او نگاه کنی پس آل محمد رضی الله عنهم را دوست بدار و ولی امر آنها را دوست بدار، حسین می‌گوید: گفتم من به خدا نگاه خواهم کرد؟ گفت: بله سوگند به خدا

و در جلد ۹۰/۲۷، ح ۴۲ بکر بن صالح از امام رضا علیه السلام روایت می‌کند که گفت: هر کس دوست دارد که بدون آن که حجاب و مانعی باشد به خدا نگاه کند و خداوند بدون آن که حجابی باشد به او نگاه کند پس باید آل محمد صلی الله علیه و آله را دوست بدارد و از دشمنان آنها اظهار بیزارى کند و به پیشوای مؤمنان اقتدا کند، آنگاه در روز قیامت خداوند به سوی او بدون حجاب می‌نگرد و او نیز بی‌آن که در وسط پرده و حجابی باشد به خدا نگاه می‌کند.

و در (۸۹/۲۶۶، ح ۳) بحار الانوار در «باب فضل يوم الجمعة وليلتها وساعاتها» مجلسی این حدیث را از علی بن ابراهیم در تفسیرش نقل کرده و او از پدرش و پدرش از عبدالرحمن بن ابی‌نجران و او از عاصم بن حمید و او از ابی‌عبدالله علیه السلام روایت می‌کند که گفت: خداوند در هر روز جمعه بندگان را گرامی می‌دارد، و در روز جمعه فرشته‌ای را همراه با لباسی به دروازه بهشت می‌فرستد - تا اینکه گفت - وقتی جمع می‌شوند خداوند متعال برای آنها متجلی می‌شود و وقتی آنها به خدا نگاه می‌کنند به سجده می‌افتند، آنگاه خداوند می‌گوید: ای بندگانم سرهایتان را بلند کنید امروز روز سجده و عبادت نیست، تکلیف از شما رفع شده است، آنگاه می‌گویند: پروردگارا چه چیزی بهتر از آن است که به ما داده‌ای، بهشت را به ما داده‌ای، سپس خداوند می‌گوید: آنچه شما دارید به اضافه آن هفتاد برابر آن نیز از آن شماست، آنگاه مؤمن هر چه دارد در هر جمعه هفتاد برابر می‌شود و منظور از فرموده الهی که ﴿وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾ (ق: ۳۵). همین است.....

و در «اللئالی الاخبار، ۴/۴۱۰-۴۱۱» اثر عمده العلماء و محققین شیعه محمد توسیرکانی در «باب في أهل الجنة يسمعون صوته» این حدیث آمده است: (اهل بهشت صدای خداوند را می‌شنوند و به سوی او نگاه می‌کنند و شنیدن صدای خدا و نگاه کردن به او برای اهل بهشت از همه چیز لذیذتر است، او صلی الله علیه و آله در حدیثی می‌گوید: در همین حال که مؤمنان مشغول نعمت‌های بهشت هستند

ناگهان صدایی را از زیر عرش می‌شنوند که می‌گوید: ای اهل بهشت جایتان را چگونه می‌بینید؟ آنها می‌گویند: بهترین جا جای ماست و بهترین پاداش پاداش ماست، ما صدا را شنیدیم و از نگاه کردن به خدا لذت بردیم و این بزرگترین پاداشی است که خدایا تو به ما داده‌ای و ما را به آن وعده داده بودی و تو خلاف وعده نمی‌کنی آنگاه خداوند به حجاب امر می‌کند و هفتاد هزار حجاب برداشته می‌شوند و بهشتیان سوار شترها و اسب‌ها می‌شوند در حالی که لباس پوشیده و آراسته شده‌اند آنگاه در سایه عرش حرکت می‌نمایند تا اینکه به دارالسلام می‌رسند و دارالسلام خانه خدا و خانه درخشش و نور و شادمانی و کرامت است، سپس آن جا صدا را می‌شنوند و می‌گویند: سرور ما از شنیدن صدای دلنشین و زیبایی لذت بردیم چهره‌ات را به ما نشان بده آنگاه خداوند برای آنان متجلی می‌شود، و آنها به چهره خداوند نگاه می‌کنند و بی‌اختیار به سجده می‌افتند و می‌گویند: خدایا تو پاک و منزّه هستی ای خدای بزرگ ما بطرز شایسته تو را عبادت نکرده‌ایم، آنگاه خداوند می‌گوید: بندگانم سرهایتان را بلند کنید اینجا سرای عمل نیست ... وقتی سرهایشان را بلند می‌کنند چهره‌های آنان به خاطر اثر نور چهره خدا هفتاد برابر روشن‌تر می‌شود، سپس خداوند می‌گوید: ای فرشتگان من به آنها غذا و نوشیدنی بدهید ... ای فرشتگان من آنان را معطر کنید آنگاه بادی که از برف سفیدتر است از زیر عرش می‌آید و چهره‌ها و پیشانی‌های آنها را تغییر می‌دهد و این باد مثیره نامیده می‌شود و آن وقت آنها می‌توانند به چهره خداوند نگاه کنند، سپس می‌گویند: سرور ما شنیدن صدایت و نگاه کردن به چهره‌ات برای ما کافی است و چیزی دیگر به جای آن نمی‌خواهیم آنگاه پروردگار می‌گوید من می‌دانم که شما به همسرانتان علاقه‌مندید و همسرانتان مشتاق شما هستند، پیش همسرانتان برگردید، آنها می‌گویند پروردگارا برای ما شرطی قرار بده خداوند می‌گوید در هر جمعه شما با من دیدار خواهید داشت و فاصله هر جمعه تا جمعه‌ای دیگر هفت هزار سال است، آن وقت برمی‌گردند و به هر فردی یک انار

سبز داده می‌شود که در هر انار هفتاد طلا و جواهر وجود دارد تا آن که به زنانشان که دم درهای بهشت ایستاده‌اند مژده بدهند و وقتی هر کسی به همسرش نزدیک می‌شود همسرش به چهره‌اش نگاه می‌کند و می‌گوید عزیزم از پیش من رفتی ولی این طور نبود می‌گوید عزیزم آیا مرا به خاطر اینکه این طور باشم ملامت می‌کنی و حال آن که به چهره پروردگار متعال نگاه کرده‌ام از نور چهره او روشن شده است، سپس از همسرش روی برمی‌گرداند و دوباره وقتی به او نگاه می‌کند می‌گوید: عزیزم وقتی از پیش تو رفتم تو این طور نبودی می‌گوید: عزیزم مرا از اینکه این طور هستم ملامت می‌کنی و حال آن که به چهره کسی نگاه کرده‌ام که به چهره پروردگارم نگاه کرده است، و چهره‌ام از نگاه کردن به چهره کسی که به پروردگار نگاه کرده است هفتاد برابر روشن‌تر شده است، و آنگاه او همسرش را از دم در خیمه آغوش می‌گیرد و پروردگار به آنها می‌خندد.

اثبات دیدن خدا از دعاهای اهل بیت

اینک به اختصار برخی از دعاهایی را ذکر می‌کنیم که ائمه در آن از خداوند می‌خواهند که در روز قیامت رؤیت الهی را نصیب آنها بگرداند. در البحار، ۲/۸۶، ح ۲ «باب سائر ما يستحب عقیب کل صلاة» آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود هر کس این دعا را بعد از هر نماز فرضی بخواند جان و مال و خانه و فرزندانش محفوظ خواهند بود و آن دعا این است «اللهم اغفر لي ما قدمت وما أعلنت وما أسررت وإسرافي على نفسي... والرضا بالقضاء وبرد العيش ولذة النظر إلى وجهك وشوقاً للقائك من غير ضراء مضرة ولا فتنة مضلة...».

بار خدایا گناهان گذشته و آینده مرا بیامرز و لذت نگاه کردن را به چهره‌ات و شوق دیدارت را نصیب من بگردان ...

و در ص ۸۵، و ص ۸۷، ح ۱۱ «باب تعقیب العصر المختص بها» آمده است:

فاطمه زهرا این دعا را می‌کرد: سبحان من يعلم جوارح القلوب، سبحان من يحصي عدد الذنوب ... وأسألك الرضا بعد القضا وأسألك لذة النظر إلى وجهك

پاک و منزّه است ... خدایا از تو می‌خواهم که مرا به آنچه مقدر نموده‌ای راضی بگردانی و از تو می‌خواهم که لذت نگاه کردن به چهره‌ات را نصیب من گردانی ...

و در ص ۱۰۲، و ص ۱۰۴، ح ۸ «باب تعقيب صلاة المغرب» آمده است: و از فاطمه روایت است که بعد از نمازهای پنجگانه این دعا را می‌خواند: الحمد لله الذي لا يحصي مدحه ... تا اینکه می‌گفت: و از تو می‌خواهم که نگاه کردن به چهره‌ات را به من ارزانی نمایی ...

و در ۱۳۳/۹۰ «دعا يوم الجمعة» آمده است: «و آنگاه که از دنیا جدا می‌شوم حجت‌م را به من تلقین کن که بوسیله آن به چهره‌ات در روز قیامت نگاه کنم و از نور و کرامت تو بهره‌مند شوم ...».

و در ص ۱۴۵ آمده است: اجعل له منزلاً مغبوطاً و ... ونظراً إلى وجهك يوم تحببه من المجرمين ...

... و نگاه کردن به چهره‌ات را در روزی که مجرمان را از دیدن چهره‌ات محروم می‌نمایی به او ارزانی نما ...

و در ص ۱۵۹ «دعاء ليلة الأحد» آمده است: اللهم حبّب إلينا لقاءك ... وارزقنا النظر إلى وجهك واجعل لنا في لقاءك نضرة وسروراً ...

بار خدایا ما را مشتاق دیدارت بگردان و نگاه کردن به چهره‌ات را به ما ارزانی کن و دیدارت را ما به شادمانی ما بگردان ...

و در ص ۱۶۶ دعایی از امام کاظم نقل شده است که در آن آمده است: ولا تحرمني إلهي ... ولا تحرمني لقاءك ... اللهم اسئلك العفاف و والنظر إلى وجهك

الکریم ...

- بار خدایا مرا از دیدارت محروم مگردان ... و بار خدایا از تو پاکدامنی می‌خواهم ..
و از تو می‌خواهم که نگاه کردن به چهره‌ات را نصیب من بگردانی
و در ص ۲۰۱ و ۲۰۶ دعایی دیگر از امام کاظم علیه السلام نقل شده است که در آن
چنین آمده است: **وَأَسْأَلُكَ يَا ... وَلَذَّةَ النَّظَرِ إِلَيَّ وَشَوْقًا إِلَيَّ لِقَائِكَ ...**
... و از تو می‌خواهم که لذت نگاه کردن به چهره‌ات را نصیب ما بنمایی ...
- و در (۲۶۲/۹۳): و تو را می‌خوانم به آن سمت (نامت) که به وسیله آن به
دیدگان بندگانت توان دادی تا اینکه در روز قیامت بتوانند به نور وجه کریم و
ماندگار تو نظر بیفکنند یا الله...
- و در (۱۴۴/۹۴): بارالها درهای رحمت خود را بر بندگانی که تو را به یگانگی
می‌پرستند مبند و مشتاقان خود را از دیدار زیبایی خود محروم مگردان.
- و در ص (۱۴۵): خداوند به پاکی و تقدس وجه کریمت و به نور قداستت و
نعمت‌های زیبا و بیکرانت مسئلت دارم که به وجه اقدس شما نگاه افکنم.
- و در ص (۱۴۸): به نام خداوند بخشنده مهربان بارالها کیست که شیرینی
محبت تو را چشیده است... بارالها ما را از جمله کسانی قرار بده که آنها را برای
نزدیکی خودت و ولایت برگزیده‌ای و محبت و وُدّ خودت را نصیب او کرده‌ای و
او را برای دیدارت مشتاق و به تضاد قدرت راضی گردانند و نظر افکندن به وجه
خود را نصیب او کرده‌ای.
- و در (ص ۱۴۹) خدایا مسئلت دارم که محبت من نسبت به خودت را مورد
رضایت خود قرار دهی، و شوق من نسبت به شما دور از عصیان باشد، و بر من
منت بگذار تا به تو نگاه کنم، و با دید وُدّ و عطف و مهربانی بر من نظر افکن، وجه
کریمت را از من برنگردان.
- و در (ص ۱۵۰) و شور و شوق من نسبت به تو مگر با دیدن وجه تو فروکش
نمی‌کند.

- و در (ص ۲۲۵ ح ۱): باب دعاهای فاطمه زهرا و بعضی از مناجاتها و تعویذاتش: و از تو دیدن وجه خودت و شوق به لقایت را مسألت می‌کنم بدور از ضرر ضرر زننده‌ای و فتنه‌ای کور کننده‌ای.

- و در (۳۶۳/۹۷) باب مستحبات ماه رمضان: مرا محروم و ذلیل قرار مده و مرا از خود دور مکن، و بهترین سرائر را سرائر من، و بهترین معادها معاد من قرار بده، و نعمت دیدن وجه کریم خود را به من عطا کن.

و در الکافی، (۲/۵۴۷-۵۴۸ ح ۶) از گروهی از یاران ما از سهل بن زیاد، از گروهی از یاران ما، از محمد بن فرج روایت است که گفت: ابوجعفر بن الرضا علیه السلام این دعا را برای من نوشت و به من آموخت و گفت: هر کس بعد از نماز صبح این دعا را بخواند هر مشکلی داشته باشد آسان می‌گردد و آن این دعا این است: **بسم الله وبالله و صلی علی محمد وآله و وأسألك الرضا بالقضاء ... ولذة النظر إلى وجهك وشوقاً إلى رؤيتك ولقائك ...** ^(۱).

... و از تو می‌خواهم که لذت نگاه کردن به چهره‌ات را نصیب من بنمایی و مرا مشتاق دیدارت بگردانی ...

و یکی از دعاهای زین‌العابدین امام سجاد این دعا است، در صحیفه سجادیه، ص ۱۱۷ آمده است که هر گاه او غمگین و ناراحت می‌شد این دعا را می‌خواند ... **ویدک یا إلهی ... اللهم إن صرفت عني وجهك الكريم أو ...**

بار خدایا اگر چهره بزرگوارت را از من بگردانی ...

و در صحیفه علویه، ص ۱۳۹ در باب **المناجاة في شهر رمضان** آمده است: **إلهی**

أنا عبدك الضعيف ...

وأنر أبصار قلوبنا بضياء نظرها إليك حتى تحرق أبصار القلوب حجب النور

(۱)- و ن ک من لایحضره الفقیه، ۱/۳۱۵، ح ۱۲. باب فی التعقیب.

فتصل إلى معدن العظمة ...

خدا چشم‌های دل‌هایمان را با نگاه کردن به تو روشن بگردان تا آن که چشمان
دل‌ها پرده‌ها نور را بشکافند و به سرچشمه عظمت و شکوه برسند ...

و در المصابیح الجنان، ص ۸۸ این دعا آمده است:

«اللهم ... وارزقنا النظر إلى وجهك واجعل لنا في لقاءك نظرة وسرور ...».

بار خدایا ما را مشتاق دیدار خود بگردان و نگاه کردن به چهره‌ات را به ما
ارزانی بنما و دیدارت را مایه سرور و شادمانی بگردان ...

و در ص ۱۰۶ آمده است: أسألك لي و ... ولذة النظر إلى وجهك وشوقاً إلى

لقاءك ...

از تو می‌خواهم که نگاه کردن به چهره‌ات را نصیب ما بنمایی ...

می‌بینیم که همه این ائمه اهل بیت در سایر دعاهایشان از خداوند می‌خواهند

که رؤیت خویش را نصیب آنها بگرداند پس کجا رؤیت الهی نفی شده است؟!!

انکار عبدالحسین نشانه آن است که او و پیروانش شیعه و پیرو اهل بیت

نیستند، بلکه آنها شیعیان و پیروان طوسی و مجلسی و مفید و امثالشان می‌باشند!

اعتقاد نداشتن به اینکه مؤمنان روز قیامت خداوند را می‌بینند عقیده معتزله است،

و مذهب اهل بیت همان مذهب اهل سنت است که می‌گویند مؤمنان خدایشان را

روز قیامت می‌بینند.

و اما اینکه عبدالحسین می‌گوید: (آیا جایز است که گفته شود خدا می‌خندد؟ و

این سخن چه ارزشی دارد؟).

در پاسخ او می‌گوییم که در روایات گذشته که در مورد رؤیت ذکر شدند

خندیدن خدا از طریق اهل بیت روایت شده است.

اعتراض عبدالحسین به این حدیث که «دوزخ پر نمی‌شود تا آن که خداوند پایش را در آن می‌گذارد»

در ص ۶۷-۶۹ عبدالحسین همین حدیث را ذکر کرده است، از ابوهریره روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهشت و جهنم با همدیگر جر و بحث کردند جهنم گفت: متکبران و سرکشان به من اختصاص داده شده‌اند و بهشت گفت: پس چرا جز افراد ضعیف و بینوا کسی وارد من نمی‌شود، خداوند به بهشت گفت تو رحمت من هستی و با تو هر کس را که بخواهم مورد رحمت قرار می‌دهم، و به دوزخ گفت تو عذاب من هستی و هر کس را که بخواهم بوسیله تو عذاب می‌دهم، خداوند هر دو را پر می‌کند اما دوزخ پر نمی‌شود تا آن که خداوند پایش را در آن می‌گذارد و آنگاه دوزخ می‌گوید بس است بس است و پر می‌شود^(۱).

سپس عبدالحسین غوغا به پا می‌کند و می‌گوید: (این حدیث از دیدگاه عقل و شریعت محال و غیرممکن است، و آیا مسلمانی که خدا را منزّه و پاک می‌داند باور می‌کند که خدا پا داشته باشد؟ و آیا عاقلی می‌پذیرد که خداوند پایش را در جهنم بگذارد که پر شود؟ و حکمت این کار در چیست؟ و این سخن پوچ چه ارزشی دارد ... و جهنم و بهشت به چه زبانی با همدیگر جر و بحث و گفتگو می‌کنند؟! و چگونه دارای حواس و درک هستند و می‌دانند که چه کسانی را در بردارند و ستمگران و سرکشان چه فضیلتی دارند که جهنم به آنها افتخار می‌کند؟ و چگونه بهشت گمان می‌برد که کسانی که در آن هستند افراد ضعیف و بی‌ارزشی هستند و حال آن که آنها پیامبر صلی الله علیه و آله و صدیق و شهید و صالح هستند که خداوند به آنها نعمت بخشیده است، فکر نمی‌کنم جهنم و بهشت تا این حد نادان و احمق باشند).

می‌گویم (مؤلف) اگر شما به خاطر این اعتراض می‌کنید که در حدیث آمده

(۱) - بخاری، کتاب التفسیر، و مسلم، کتاب الجنة وضعة نعيمها وأهلها.

است که خداوند پایش را در جهنم می‌گذارد، در قرآن برای خداوند دست و چهره و چشم و آمدن و غیره اثبات شده است، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ (الرحمن: ۲۷). «و تنها وجه خداوند ذوالجلال و گرامی باقی می‌ماند!».

و می‌فرماید: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ (القصص: ۸۸). «همه چیز نابود می‌شود جز چهره او».

و می‌فرماید: ﴿بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ﴾ (المائدة: ۶۴). «بلکه هر دو دست او گشوده هستند و آن گونه که می‌خواهد انفاق می‌نماید».

و می‌فرماید: ﴿مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتَ بِيدِي﴾ (ص: ۷۵). «چه چیز تو را منع کرد از آن که سجده نمایی برای آنچه با دو دستم آفریده‌ام».

و می‌فرماید: ﴿وَلِئَصْنَعِ عَلِيٍّ عَيْنِي﴾ (طه: ۳۹). «و تا زیر نظر من ساخته و رشد نمایی».

و خلاصه اینکه داور قرار دادن عقل در مورد صفات خدا بی‌عقلی است، و آنان که فریب عقل‌های خود را خورده و در صفات الهی عقل خویش را حاکم قرار داده‌اند اغلب به الحاد می‌انجامند، و برای عقل بهتر آن است که در چیزهایی بیندیشید که می‌تواند، و وقتی عقل انسان از دریافتن راز و شناخت سر حیات انسان عاجز است و نمی‌تواند یک ذره ریگ را کاملاً دریابد چگونه می‌تواند به حقیقت آفریننده این جهان پی ببرد؟ فرض کنیم که حاکم قرار دادن عقل در این احادیث درست باشد؟

ما می‌پرسیم این چه عقلی است که تو می‌خواهی آن را داور قرار دهی؟! آیا عقل فلاسفه را داور قرار می‌دهی؟ اگر با عقل فلاسفه این احادیث را بررسی می‌کنی بدان که آنها با همدیگر اختلاف دارند، و هر نسلی از فلاسفه قول نسل گذشته را نقض می‌نماید.

و آیا می‌خواهی با عقل ادباء این احادیث را مورد بررسی قرار دهی؟ ادباء کارشان این نیست بلکه آنها به نوادر و حکایات عنایت دارند. آیا می‌خواهی با عقل علمای طب یا هندسه یا ریاضیات احادیث را مورد ارزیابی قرار دهی؟ به اینها این مسائل ربطی ندارند؟ یا می‌خواهی با عقل محدثین، احادیث را مورد ارزیابی قرار دهی؟ شما عقل محدثین را نمی‌پسندید و بلکه شما آنان را به سادگی و کودن بودن متهم می‌کنید، یا اینکه می‌خواهی اینگونه احادیث را با عقل فقها مورد سنجش قرار دهی؟ فقها مذاهب متعددی دارند.

حکایت ارزیابی حدیث با عقل، حکایتی قدیمی است که برخی از معتزله فریاد آن را در گذشته سردادند و در عصر حاضر مستشرقین فریاد آن را سر می‌دهند و احمد امین از آنها پیروی کرده است و او مثال‌هایی از احادیث صحیح را آورده که از دیدگاه او عقل آن را نمی‌پذیرد، اگر منظور او از عقل چیزهای بدیهی است که عقل آن را قبول می‌کند در تاریخ سنت نبوی این کار انجام شده است و ائمه نقد و علمای حدیث برای حدیث موضوع و ساختگی علامت‌هایی را ذکر کرده‌اند که با آن شناخته می‌شود از آن جمله اینکه متن حدیث با امور عقلی و قطعی دین یا تاریخ و یا طب و غیره مخالف باشد بنابراین هزاران حدیث را نپذیرفته‌اند و به ساختگی بودن آن حکم کرده‌اند.

به هر حال ما برای شناخت احادیث نیازی به عقل عبدالحسین و عقل ابی‌ریه و عقل احمد امین نداریم، و مذهب علما در این مورد معروف است، و سلف در مورد این احادیث بدون تأویل آن را می‌پذیرند، و خداوند را از مشابَهت با انسان منزّه و پاک می‌دانند^(۱).

اما چنین به نظر می‌آید که عقل عبدالحسین بسته است و کار نمی‌کند، چون علمای شیعه در تفسیر این آیه که: ﴿يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَنَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ﴾ ۳۰

(۱) - دفاع عن ابی‌هریره عبدالمنعم العلی، ص ۲۶۰.

(ق: ۳۰). «(به خاطر بیاورید) روزی را که به جهنم می‌گوییم: «آیا پر شده‌ای؟» و او می‌گوید: «آیا (از انس و جن) افزون بر این هم هست؟!».

از همین حدیث استدلال کرده‌اند، بدون آن که آن را انکار نمایند یا راوی حدیث را تکذیب کنند، خواه راوی حدیث ابوهریره باشد یا انس آن را روایت کرده باشد چنان که سیوطی در الدر المنثور از طریق انس آن را روایت نموده است و یا اینکه ابوسعید خدری آن را روایت کرده باشد چنان که امام احمد در مسند خود از طریق ابوسعید آن را روایت کرده است.

طباطبایی شیعه در تفسیر المیزان، ۳۶۲/۱۸ حدیث انس که سیوطی در الدر المنثور روایت کرده است را ذکر می‌کند که از انس روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: همچنان که در جهنم انداخته می‌شود و جهنم می‌گوید آیا بیشتر از این هم هست تا آن که خداوند پایش را در آن می‌گذارد (آنگاه جمع می‌شود و می‌گوید بس است بس است، و همچنان به بهشت می‌فرستد تا آن که خداوند خلقی دیگر پدید می‌آورد و آنها را در قصرهای بهشت جای می‌دهد). طباطبایی بعد از نقل این حدیث می‌گوید: (اینکه خداوند پایش را در جهنم می‌گذارد و جهنم می‌گوید: بس است در روایات زیادی از طریق اهل سنت هم روایت شده است).

و همچنین فیلسوف شیعه ملقب به صدر المتألهین محمدبن ابراهیم صدرالدین شیرازی در تفسیرش، ۵۸/۱ و ص ۱۵۶ از این حدیث استدلال نموده است و او می‌گوید: (جهنم از اینکه پر نمی‌شود رنج می‌برد تا آن که خداوند جبار پایش را در آن می‌گذارد چنان که در حدیث آمده است و این یکی از دو قدم و پایی است که در کرسی ذکر شده‌اند).

و محمدی ری‌شهری در میزان الحکمه، ۱۷۸/۲-۱۷۹ در باب «هل من مزید» نیز از این حدیث استدلال کرده است.

و معیار واقعی که احادیث پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم با آن سنجیده می‌شوند این است که

این احادیث را بدون چون و چرا بپذیریم.

و اما اینکه عبدالحسین می گوید: (بهشت و جهنم با چه زبانی جر و بحث و گفتگو می کنند و با کدام حواس متوجه شده اند که چه کسانی را دربردارند).

می گویم (مؤلف) این پرسش نشانگر جهالت و نادانی عبدالحسین و عدم شناخت او از قرآن کریم است، اگر سخن گفتن بهشت و جهنم جای تعجب دارد، پس چرا در قرآن آمده است که خداوند خطاب به آسمان ها و زمین گفت: ﴿أَتَيْنَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾ (فصلت: ۱۱).

«وجود آید (و شکل گیرید)، خواه از روی اطاعت و خواه اکراه!» آنها گفتند: «ما از روی طاعت می آییم (و شکل می گیریم)!».

و خداوند متعال می فرماید: ﴿يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَنَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ﴾ (ق: ۳۰). «روزی که به جهنم می گوئیم آیا پر شده ای می گوید: آیا بیشتر هم هست».

می بینیم که جهنم می گوید: (آیا بیشتر هم هست) آیا عبدالحسین این آیه را در قرآن نخوانده است؟! آیا این علامه خجالت نمی کشد که می گوید: (حکمت از این چیست؟ و این سخن پوچ چه ارزشی دارد).

سبحان الله!! سخن و کلام خدا از نظر این آیت الله سخنی پوچ و بی ارزش است!!
آیا تاکنون علامه ای چون عبدالحسین دیده اید!! علامه ای که قرآن و سنت و احادیث اهل بیت را نمی فهمد و نمی داند!! اما فکر نمی کنم او تا این حد نادان و جاهل باشد، و گمان نمی برم با اینکه او ملقب به آیت الله است از کتاب های حدیث و فقه و تفسیر و رجال آگاهی نداشته باشد. فکر می کنم او همه چیز را می داند اما از این طریق می خواهد عقده دلش را نسبت به ابوهریره خالی کند گرچه او برای راحت کردن خود آیات قرآن و سنت نبوی را که در مورد اثبات چشم و دست و چهره و ... آمده اند را به فراموشی بسپارد، و آنچه بیشتر ما را به آنچه گفتیم مطمئن می سازد این است که او به این احادیث اعتراض می کند و

حال آن که همه این احادیث از طریق شیعه روایت شده‌اند و راویان شیعه این احادیث را از کسانی روایت کرده‌اند که شیعیان معتقدند که آنها معصومند، و آنها سخن گفتن جهنم و بهشت و باد و غیره را اثبات کرده‌اند.

در بحار، ۲۸۵/۸ علی رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که گفت: در روز قیامت جهنم با سه نفر سخن می‌گوید با امیر و با قاری قرآن و با ثروتمند، به امیر و حاکم می‌گوید: ای کسی که خداوند به او پادشاهی داد و او عدالت نکرد و آنگاه او را فرومی‌بلعد همان طور که پرنده دانه کنجد را فرومی‌بلعد، و به قاری قرآن می‌گوید: ای کسی که برای مردم خود را مزین می‌کرد و با انجام گناهان به مبارزه با خدا برخاست و آنگاه او را فرومی‌بلعد، و به ثروتمند می‌گوید: ای کسی که خداوند به او دنیا و ثروت فراوانی داد و فرد حقیر و تنگدست از او قرض خواست اما او بخل ورزید و نداد، آنگاه ثروتمند را فرومی‌بلعد.

و همچنین در جلد ۱۹۸/۸ «باب الجنة ونعيمها» از ابی جعفر روایت شده که گفت: روز قیامت بهشت پروردگارش را صدا می‌زند و می‌گوید پروردگارا تو عادل و دادگر هستی جهنم را چنان که به آن وعده داده‌ای از اهل جهنم پر کرده‌ای و مرا پر نکرده‌ای، گفت: آنگاه خداوند خلقی را می‌آفریند که دنیا را ندیده‌اند و بوسیله آن بهشت را پر می‌کند، خوشا به حال آنان.

و قمی در تفسیر: ﴿يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَنَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ﴾ (ق: ۳۰). می‌گوید این استفهام است چون خداوند به جهنم وعده داده که آن را پر کند آنگاه پر می‌شود، سپس خداوند به آن می‌گوید: آیا پر شده‌ای؟ و جهنم می‌گوید: آیا بیشتر از این هست؟ یعنی بیشتر از این جا ندارم، آنگاه بهشت می‌گوید: پروردگارا به جهنم وعده داده‌ای که آن را پر کنی و به من وعده داده‌ای که مرا پر کنی و مرا پر نکرده‌ای و حال آن که جهنم را پر نمودی؟ آنگاه خداوند در آن روز خلقی می‌آفریند و با آنها بهشت را پر می‌کند، ابو عبدالله رضی الله عنه گفت: خوشا به حال آنها

آنان ناراحتی‌ها و مشکلات دنیا را ندیده‌اند^(۱).

و از محمد بن مسلم روایت است که گفت ابو جعفر علیه السلام به من گفت همه چیز آب بود و عرش خداوند بر آب بود، آنگاه خداوند به آب فرمان داد و آب آتش شد و سپس به آتش فرمان داد که خاموش شود و وقتی خاموش شد دودی از آن برخاست و خداوند آسمان‌ها را از این دود آفرید و زمین را از آب آفرید، سپس آب و آتش و باد با همدیگر مجادله و جر و بحث کردند، آب گفت من بزرگترین لشکر خدا هستم، و آتش گفت من بزرگترین لشکر خدا هستم، و باد گفت من بزرگترین لشکر خدا می‌باشم آنگاه خداوند به باد وحی کرد که تو بزرگترین لشکر خدا هستی^(۲).

و در البحار، ۱۵۵/۸-۱۵۶ در «باب الجنة ونعيمها» از داود عجلی مولای ابی المعز روایت شده که گفت: از اباعبدالله علیه السلام شنیدم که می‌گفت: سه چیز هستند که می‌شنوند: بهشت و جهنم و حور عین، پس هر گاه بنده نماز می‌خواند و می‌گوید بار خدایا مرا از جهنم آزاد کن و مرا وارد بهشت بگردان و حور عین را به ازدواج من در بیاور، جهنم می‌گوید: پروردگارا بنده‌ات از تو خواست که او را از من نجات دهی پس او را از من نجات بده، و بهشت می‌گوید: پروردگارا بنده‌ات از تو مرا خواسته است او را در من جای بده و حور عین می‌گوید: پروردگارا بنده‌ات مرا از تو خواستگاری کرده است مرا به ازدواج او در بیاور، و وقتی بنده نمازش را تمام کند و این چیزها را نخواهد حور عین می‌گوید: این بنده به ما علاقه‌ای ندارد و بهشت می‌گوید: این بنده به من علاقه‌ای ندارد و جهنم می‌گوید: این بنده چیزی از من نمی‌داند.

عجیب است که عبدالحسین به حدیث ابوهریره که در مورد گفتگوی جهنم و

(۱) - تفسیر قمی، ۳۲۶/۲، البحار، ۱۳۳/۸ و ۲۹۲-۲۹۳، البرهان، ۲۲۸/۴.

(۲) - تفسیر البرهان، ۲۰۷/۲ و ن ک الجواهر السنیه، ص ۲۵۲.

بهشت است اعتراض می‌کند اما به حدیثی که از طریق ائمه او روایت شده که خورشید با علی سخن گفت! اعتراض نمی‌کند، خورشید چگونه و با چه زبانی با علی سخن گفت؟!

در البحار، ۱۶۹/۴۱ محمدبن علی بن موسی بن جعفر از پدرانش رضی الله عنهم و آنها از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کنند که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی بن ابیطالب رضی الله عنه گفت: ای ابالحسن با خورشید سخن بگو خورشید با تو حرف می‌زند، علی گفت: سلام بر تو ای بنده فرمانبردار خدا، آنگاه خورشید در جواب گفت: و سلام بر تو ای امیرالمؤمنین و امام المتقین!!!

پس می‌بینید که عبدالحسین نسبت به اسلام و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و بخصوص ابوهریره کینه می‌ورزد. و با او دشمنی دارد و او می‌خواهد از هر راهی که شده عقده دلش را خالی کند! و از احادیث زیادی که همانند این احادیث هستند و بدتر از این احادیث می‌باشند و در دین و آیین او آمده‌اند خودش را به فراموشی می‌زند، اگر واقعاً عبدالحسین این آیات و احادیث معصومین خود را نمی‌داند، که احتمالاً همین طور است زیرا او می‌گوید جهنم و بهشت با چه زبانی مجادله می‌کنند؟ اگر عبدالحسین اینها را نمی‌داند به حق که در جهالت بسیار زشتی به سر می‌برد!

اعتراض عبدالحسین به حدیث نزول خداوند به آسمان دنیا

در ص ۶۹ عبدالحسین این حدیث را که خداوند در هر شب به آسمان دنیا می‌آید ذکر کرده است، از ابوهریره روایت است که گفت: (پروردگار ما هر بهشت به آسمان دنیا می‌آید تا آن که یک سوم شب باقی می‌ماند آنگاه می‌گوید چه کسی مرا می‌خواند تا دعای او را بپذیرم...) ^(۱).

(۱) - بخاری و مسلم.

عبدالحسین مثل عادت همیشگی اش هیاهو می نماید و مردم را در مورد این حدیث دچار تردید و شک می کند و می گوید: (خداوند از پایین آمدن و بالا رفتن و آمدن و رفتن و حرکت و انتقال و سایر عوارض و حوادث پاک است، سپس می گوید: این حدیث و سه حدیث قبل از آن سرچشمه عقیده تجسیم در اسلام هستند، چنان عقیده جسم بودن خدا در عصر جمود فکری عرض اندام کرد و به خاطر همین عقیده و فکر حنابله به انواعی از بدعت ها و گمراهی ها گرفتار شدند بخصوص ابن تیمیه که در مسجد جامع اموی دمشق در روز جمعه بالای منبر رفت و خطبه گفت آنگاه در میان گفته های گمراه کننده اش گفت: خداوند به آسمان دنیا این طور پایین می آید که من از این منبر پایین می آیم و آن وقت از پله های منبر پایین آمد و به مردم نشان داد که خداوند این طور به صورت حقیقی پایین می آید ...).

می گویم (مؤلف) حدیث نزول پروردگار به آسمان دنیا مورد اتفاق شیعه و سنی است و این حدیث در کافی آمده است همان کافی که عبدالحسین در کتاب «المراجعات» خود می گوید: (کافی قدیمی ترین و بزرگترین و بهترین کتاب های چهارگانه می باشد) این حدیث که عبدالحسین به خاطر آن به ابوهریره اعتراض می کند از طریق کسانی که عبدالحسین به عصمت آنها معتقد است روایت شده است و جمعی از محدثین شیعه و ثقات آنها از جمله کلینی و صدوق این حدیث را روایت کرده اند.

اثبات حدیث نزول از طریق اهل بیت

صدوق در کتاب التوحید از اباعبدالله علیه السلام روایت می کند که زندیقی پیش او آمد و او را از «الرحمن علی العرش استوی» پرسید، ابوعبدالله علیه السلام گفت: خداوند خودش را به استوای بر عرش توصیف کرده است، و اینگونه او بر عرش است و

از خلق خود جداست بدون آن که عرش حامل خدا باشد و بدون اینکه عرش او را در برداشته باشد و بدون آن که او در عرش جای گرفته باشد، و بلکه ما می‌گوییم خداوند حامل و نگاه‌دارنده عرش است: ﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾ (البقره: ۲۵۵). پس همان عرش و کرسی که او اثبات کرده است ما اثبات می‌کنیم و نمی‌گوییم که عرش یا کرسی دربردارنده خدا و جای اوست و می‌گوییم او به این چیزها نیاز ندارد و عرش و کرسی به او نیازمندند.

آنگاه پرسشگر پرسید: پس بین اینکه دست‌هایتان را به آسمان بلند کنید یا پایین کنید چه فرق هست؟ ابوعبدالله رضی الله عنه گفت: این در مورد علم و احاطه و قدرت خداوند فرقی نمی‌کند، اما خداوند دوستان و بندگانش را فرمان داده است که دست‌هایشان را به هنگام دعا به سوی آسمان به سمت عرش بلند کنند چون خداوند آسمان را معدن و سرچشمه روزی قرار داده است، پس آنچه در قرآن آمده ما آن را قبول داریم و آنچه در احادیث از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده را می‌پذیریم که فرمود: دست‌هایتان را به سوی خدا بلند کنید، و این چیزی است که همه فرقه‌های امت بر آن اجماع دارند. پرسشگر پرسید: تو می‌گویی خداوند به آسمان دنیا پایین می‌آید؟ ابوعبدالله رضی الله عنه گفت: بله ما این را می‌گوییم چون احادیث و اخبار صحیحی در این مورد آمده است، پرسشگر گفت: پس وقتی خدا پایین بیاید آیا از عرش دور نشده است و دور شدن و جدا شدن صفتی پدید است، ابوعبدالله گفت که می‌آید، نزول و پایین آمدن او همانند پایین آمدن مخلوق نیست که حالتشان تغییر می‌کند و خسته می‌شوند و از جایی به جایی دیگر منتقل می‌شوند بلکه چنین چیزهایی و حدوث بر او طاری نمی‌شود پس پایین آمدن خدا مانند پایین آمدن مخلوق نیست که مخلوق وقتی از جایی دور می‌شود آن جا از او خالی می‌گردد، پس خداوند به آسمان دنیا پایین می‌آید بدون آن که خسته شود و حرکتی باشد و همان طور که او در آسمان هفتم بر عرش است همچنین او در آسمان دنیاست، او از عظمت خود پرده برمی‌دارد و خود را به دوستانش هر جا

که بخواهد نشان می‌دهد و هر چه از قدرت خویش که بخواهد نشان می‌دهد و منظره او در دوری و نزدیکی یکی است^(۱).

و کلینی در الکافی از محمد بن عیسی روایت می‌کند که گفت: به ابی‌الحسن علی بن محمد علیه السلام نوشتم که سرورم برای ما روایت شده که خداوند بر عرش است و هر شب در نیمه شب به آسمان دنیا پایین می‌آید، و رؤیت شده که شامگاه عرفه پایین می‌آید و سپس به جایش برمی‌گردد، و بعضی از موالی تو در این مورد می‌گویند: اگر بگوییم در جایی هست و در جایی نیست هوا با او برخورد می‌کند و هوا جسم رقیقی است که بر هر چیزی به اندازه آن شکل می‌گیرد، پس چگونه در مورد خدا چنین می‌توان گفت؟ آنگاه او علیه السلام نوشت: این را خداوند می‌داند و او هر چیزی را به بهترین گونه مقدر کرده است و بدان که وقتی که خدا در آسمان دنیا باشد همان طور بر عرش است و همه چیز در برابر علم و قدرت و فرمانروایی و احاطه او برابر هستند^(۲).

سید علی اکبر غفاری در توضیح این حدیث می‌گوید: (سخن امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود این را خدا می‌داند یعنی کیفیت نزول و پایین آمدن را خدا می‌داند و شما موظف به شناختن آن نیستید^(۳)).

این دلالت می‌کند که مذهب امام این بوده که تأویل نکنیم چنان که مذهب سلف همین است. آری مذهب اهل بیت در مورد صفات خدا این است که صفات را اثبات کنیم بدون آن که برای آن کیفیت و مثال و یا تأویل ذکر کنیم، ابو عبدالله گفت: ما این را قبول داریم چون روایات و احادیث صحیحی در مورد

(۱) - التوحید صدوق، ص ۲۴۸، اما در نسخه‌های فعلی جمله اخیر، که به آسمان دنیا می‌آید؟ و ابو عبدالله گفت: ... وجود ندارد. و مجلسی در بحار، ۳/۳۳۱ کتاب التوحید باب ۱۴ آن را ذکر کرده است و نگاه کنید: کتاب علی فی القرآن والسنة، ۲/۶۸۷.

(۲) - الاصول، ۱/۱۲۶، کتاب التوحید باب الحركة والانتقال، ح ۴، المحاسن، ۱/۱۴۰.

(۳) - حاشیه الاصول من الکافی، ۱/۱۲۶.

آن آمده است. چنان که پیشتر ذکر شد.

برمی‌گردیم به روایاتی که مطابق با روایت ابوهریره از طریق اهل بیت نقل شده‌اند.

جابر جعفی می‌گوید از اباعبدالله علیه السلام شنیدم که می‌گفت: خداوند متعال وقتی که یک سوم از شب باقی می‌ماند به آسمان دنیا پایین می‌آید و صدا می‌کند آیا توبه‌کننده‌ای هست که توبه‌اش را بپذیرم؟ آیا کسی هست که طلب آمرزش نماید تا او را بیمارزم؟ و آیا دعاکننده‌ای هست که مرا بخواند تا او را اجابت نمایم؟ و آیا تنگدستی هست که مرا صدا بزند تا تنگدستی او را رفع کنم؟ و آیا مظلومی هست که از من یاری بخواهد تا او را یاری کنم؟^(۱)

و حدیث نزول که به تواتر روایت شده است را شیخ شیعه و محقق آنها محمدبن علی احسائی معروف به ابن ابی‌جمهور در کتابش «عوالی اللثالی» فصل هفتم، ۱۱۹/۱ روایت ۴۴ ذکر کرده است:

«وقتی یک سوم شب باقی می‌ماند خداوند به آسمان دنیا نزول می‌کند و پایین می‌آید، و در شامگاه عرفه به سوی اهل عرفه پایین می‌آید و در شب نیمه شعبان پایین می‌آید».

و محدث شیعه محسن کاشانی می‌گوید: (اول اینکه دعایش را در اوقات با برکت همانند روز عرفه و ماه رمضان و روز جمعه و هنگام سحر بکند، خداوند می‌فرماید: ﴿وَيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِذُوا بِرَبِّكُمْ﴾ (الذاریات: ۱۸).

«و سحرگاهان طلب آمرزش می‌نمایند».

و در حدیث آمده است: (خداوند هر شب وقتی که یک سوم شب باقی می‌ماند به آسمان دنیا پایین می‌آید و می‌گوید: چه کسی از من می‌خواهد و به سوی من دست دعا دراز می‌کند تا دعایش را اجابت کنم، و چه کسی از من می‌خواهد تا به او ببخشم

(۱) - البحار، ۱۶۸/۸۷ باب دعوة المنادی فی السحر.

و چه کسی از من طلب آموزش می کند تا او را بیامرزم^(۱).
و همچنین در جایی دیگر می گوید: (از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند که کدام قسمت شب بهتر است؟

فرمود: (نصف باقیمانده شب، و در روایات آمده که در آخر شب عرش تکان می خورد و بادهای بهشت وزیدن می گیرند و خداوند به آسمان دنیا پایین می آید)^(۲).
و در حدیث دیگر آمده که: (خداوند تعالی در هر شب به آسمان دنیا می آید و می فرماید: و چه کسی از من طلب آموزش می کند تا او را بیامرزم)^(۳).

و زید نرسی در کتابش از عبدالله بن سنان روایت می کند که گفت: از ابوعبدالله علیه السلام شنیدم که می گفت: خداوند در روز عرفه در اول زوال آفتاب سوار بر شتری می آید که اهل عرفات در میان رانهایش قرار می گیرند، و تا مغرب اینگونه می ماند و خداوند دو فرشته را در دو سوی تنگه ای که دیده ای قرار می دهد و آنها فریاد می زنند پروردگارا سلامتی بیاور، سلامتی بیاور، و آنگاه پروردگار به آسمان بالا می رود و می گوید: (آمین آمین رب العالمین، بنابراین هیچ کس را بیهوش و افتاده نمی بینی)^(۴).

سلیمان بن خالد از ابی عبدالله روایت می کند که گفت از ابوعبدالله شنیدم که می گفت: اعمال هر پنجشنبه به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عرضه می شوند و وقتی روز عرفه می شود خداوند متعال پایین می آید^(۵).

از عطاء از ابی جعفر از پدرش و او از پدرانش و آنها از علی علیه السلام و علی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: (بعد از آن خداوند به جبرئیل وحی می کرد

(۱) - المحجة البيضاء، ۲/۲۸۵ کتاب الاذکار و الدعوات باب آداب الدعاء و هی عشر.

(۲) - المحجة البيضاء، ۲/۳۷۳.

(۳) - المحجة البيضاء، ۵/۱۵.

(۴) - ریاض العلماء، ۲/۴۰۴، میرزا عبدالله افندی اصفهانی از مشاهیر قرن دوازدهم.

(۵) - بصائر الدرجات، ص ۴۲۶ روایت ۱۵، البرهان، ۲/۱۵۸، البحار، ۲۳/۳۴۵، ح ۳۷.

که پیش آدم و حوا برو و آنها را از جای پایه‌های خانه‌ام دور کن چون من می‌خواهم با انبوهی از فرشتگانم به زمین خود پایین بیایم و پایه‌های خانه‌ام را برای فرشتگان و انسان‌ها بلند می‌کنم ... سپس می‌گوید جبرئیل پیش آنها آمد و آنها را از مروه پایین آورد و به آن دو خبر داد که خداوند به زمین پایین آمده است و آنگاه خدا پایه‌های بیت‌الحرام را با سنگی از کوه صفا و سنگی از مروه و سنگی از طور سینا و سنگی از جبل‌السلام بلند نمود...^(۱).

و جابر از ابو جعفر رضی الله عنه روایت می‌کند که او گفت: ﴿ فِي ظُلَلٍ مِّنَ الْعَمَامِ وَالْمَلَكِ كُةٌ وَقُضِيَ الْأَمْرُ ﴾ (البقره: ۲۱۰). یعنی (خداوند در هفت قبه نورانی پایین می‌آید و معلوم نیست که او وقتی در کوفه پایین می‌آید در کدام یک از این قبه‌هاست)^(۲).

و از جابر بن یزید جعفی روایت است که گفت: ابو جعفر محمد بن علی باقر رضی الله عنه فرمود: ای جابر خداوند بود و هیچ چیزی غیر از او نبود و معلوم و مجهولی وجود نداشت، آنگاه اولین چیزی که خدا آفرید محمد صلی الله علیه و آله بود و ما بودیم که ما اهل بیت و محمد صلی الله علیه و آله از نور عظمت خدا آفریده شدیم - تا اینکه فرمود - سپس خداوند در سایه‌هایی از ابر و ملائکه به زمین پایین آمد و نورهای ما اهل بیت به همراه او پایین آمدند و ما به صورت نورهایی در جلوی او صف کشیدیم و در زمین او را تسبیح گفتیم همان طور که او را در آسمانش به پاکی یاد کردیم.^(۳)

(۱) - تفسیر عیاشی، ۳۷/۱، ح ۲۱، البحار، ۴۹/۵-۵۰، البرهان، ۸۴/۱-۸۵.

(۲) - البرهان، ۲۹/۱، ح ۲ و ۵ و ۶ و ۷، و العیاشی، ۱۰۳/۱، ح ۳۰۱ و ۳۰۳ و الصافی، ۸۳/۱، اللئالی، ۸۳/۵، علی فی القرآن والسنة، ۸۵/۱، البحار، ۱۹/۲۵، الجدید فی القرآن، ۲۴۷/۱، تفسیر القرآن الکریم، ۳۹۲/۵، الحلیة، ۱۶/۱، مدینة المعاجز، ۴۱/۲، الصحیفه، ۱۶۱/۱، العیاشی، ۳۷/۱، و ص ۱۰۳، ح ۳۰۱، و ح ۳۰۳.

(۳) - صحیفه الابرار، میرزا محمد تقی، ۱۶۰/۱-۱۶۱.

و در تفسیر البرهان، ۱۴۶/۳ از یونس بن ظبیان روایت است که او از ابی عبدالله علیه السلام روایت می‌کند که گفت: وقتی شب جمعه می‌شود خداوند متعال به آسمان دنیا پایین می‌آید و وقتی صبح می‌شود خداوند بالای عرش است. و سلیمان بن خالد از ابی عبدالله علیه السلام روایت می‌کند که گفت: اعمال هر پنجشنبه به پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه می‌شوند، وقتی روز عرفه می‌آید خداوند پایین می‌آید، چنان که می‌فرماید: ﴿ وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً ^(۱) مَّنثُورًا ﴾ (الفرقان: ۲۳).

و ابی حمزه ثمالی از ابوجعفر روایت می‌کند که گفت: خداوند متعال در سایه‌ای از ملائکه در وادی روحاء که در میان مکه و طائف قرار دارد پیش آدم آمد ^(۲). و ابان از ابی عبدالله روایت می‌کند که گفت: روز جمعه حق و حرمتی دارد پس از کوتاهی ورزیدن در عبادت خدا و تقرب به خدا انجام اعمال صالح و ترک گناهان، بپرهیز. چون خداوند در روز جمعه نیکی‌ها را چند برابر می‌نماید و بدی‌ها را محو می‌کند و درجات را در این روز بالا می‌برد، و فرمود: روز جمعه مثل شب آن است اگر توانستی که شب جمعه را با نماز و دعا زنده نگاه‌داری چنین کن، چون که پروردگارت اول شب جمعه به آسمان دنیا پایین می‌آید و در آن نیکی‌ها را چند برابر می‌نماید و بدی‌ها را محو می‌کند و خداوند گشایشگر بزرگوار است ^(۳).

محقق کتاب سید حسن خراسانی می‌گوید: (اینکه می‌گوید خداوند در اول شب جمعه پایین می‌آید احتمال دارد منظور از آن نزول و پایین آمدن فرشتگان

(۱) - البرهان، ۱۵۹/۳، البحار، ۳۵۴/۲۳، البصائر، ص ۴۲۶.

(۲) - البرهان، ۳۰۰/۲، الصحیفه، ۱۶۰/۱-۱۶۱.

(۳) - فروع الکافی، ۴۱۶/۳، ح ۶ باب فضل یوم الجمعة ولیلته، التهذیب، ۳/۳ باب العمل فی لیلۃ الجمعة و یومها، اللتالی، ۴۰/۳.

رحمت باشد، و ممکن است منظور از آمدن خدا از عرش باشد).
و از عبدالکریم بن عمرو خثعمی روایت که گفت: از اباعبدالله علیه السلام شنیدم که می گفت: شیطان به خداوند گفت که تا روز قیامت به من مهلت بده اما خداوند نپذیرفت، و گفت: یوم الوقت المعلوم آخرین جمله ای است که امیرالمؤمنین علیه السلام تکرار می کند - تا جای که می گوید و گویا من دارم به یاران امیرالمؤمنین علیه السلام نگاه می کنم که صد قدم به عقب برگشته اند، و گویا دارم آنها را نگاه می کنم که پا به فرات گذاشته اند و در این وقت است که خداوند در سایه ای از ابر و ملائکه پایین می آید و کار انجام می پذیرد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جلوی اوست و نیزه ای از نور به دست دارد...^(۱)

و معاویه بن عمار از ابی عبدالله علیه السلام روایت می کند که گفت: علی بن حسین علیه السلام فرمود: آیا نمی دانی که وقتی شامگاه عرفة می شود خداوند به همراه فرشتگانش به آسمان دنیا می آید، و می گوید: به بندگانم نگاه کنید که با موهای ژولیده و غبارآلود نزد من آمده اند من پیامبری را نزد آنها فرستادم و آنها مرا به فریاد خوانده و از من خواستند^(۲).

پایین آمدن خداوند برای زیارت قبور ائمه!!

عبدالحسین حدیث نزول را انکار می کند، اما آیا برای این علامه بزرگ روایات شیعه که از کسانی روایت می کنند که نزد شیعه معصوم هستند پنهان مانده اند؟ در این روایات آمده که خداوند به همراه فرشتگان و پیامبران برای زیارت قبور ائمه می آید!!

ابی وهب قصری می گوید وارد مدینه شدم و نزد اباعبدالله علیه السلام آمدم و به او

(۱) - تفسیر البرهان، ۲/۳۴۳-۲۰۹/۱، الشمس الطالعة، ص ۴۱۰.

(۲) - المستدرک، ۱/۴۷، ح ۱، ابواب الوقوف بالمشعر، والمحاسن، ص ۶۵.

گفتم: فدایت شوم نزد تو آدمم و قبر امیرالمؤمنین علیه السلام را زیارت نکرده‌ام، فرمود: کار بدی کرده‌ای اگر تو از شیعیان ما نمی‌بودی به تو نگاه نمی‌کردم، آیا کسی را که خدا به همراه فرشتگان زیارت می‌کند و پیامبران و مؤمنان او را زیارت می‌کنند!! زیارت نمی‌کنی، گفتم فدایت شوم این را نمی‌دانستم ...^(۱)

و از منبع بن حجاج از صفوان الجمال می‌گوید ابو عبدالله علیه السلام وقتی به حیره آمد به من گفت: آیا به زیارت قبر حسین رفته‌ای؟ گفتم: فدایت شوم آیا آن را زیارت می‌کنی؟ فرمود: چگونه آن را زیارت نمی‌کنم و حال آن که خداوند در هر شب جمعه به همراه ملائکه برای زیارت آن پایین می‌آید و پیامبران و اوصیا آن را زیارت می‌نمایند و محمد صلی الله علیه و آله برترین پیامبران است و ما برترین اوصیا هستیم، آنگاه صفوان گفت: فدایت شوم آیا در هر جمعه به زیارت آن بروم؟ گفت: بله ای صفوان همواره به زیارت قبر حسین برو و این فضیلت را دریاب^(۲).

عبدالحسین به ابوهریره به خاطر روایت حدیث نزول اعتراض کرده است! اما او به روایاتی که ما در مورد اینکه خداوند به زیارت قبور ائمه می‌آید!! ذکر کردیم اعتراض نکرده است، آنها روایاتی دارند که خداوند پایین می‌آید و قبور ائمه را زیارت می‌کند و با ائمه دست می‌دهد و روی تختی در کنار آنها می‌نشیند!! شیخ شیعه میرزا محمدتقی ملقب به حجت الاسلام این روایت را از مدینه المعاجز نقل کرده است ... که مفضل بن عمر می‌گوید ابو عبدالله گفت: وقتی آب را بر حسین و یارانش بستند او صدا زد که هر کس تشنه است بیاید یکی یکی آمدند و او انگشت خود را در دهان هر یک می‌گذاشت و هر فردی آب می‌نوشید تا اینکه

(۱) - التهذیب، ۲۰/۶ باب فضل زیارته؛ کتاب المزار، مفید، ص ۳۰، ح ۲ باب زیارة امیرالمؤمنین؛ البحار، ۳۶۱/۲۵، ۲۵۷/۱۰۰-۲۵۸ باب فصل زیارته؛، فروع الکافی، ۵۷۹/۴-۵۸۰ باب الزیارت و ثوابها، الوسائل، ۲۹۳/۱۰-۲۹۴ باب استحباب زیارة امیرالمؤمنین، الملاذ، ۵۱/۹، باب فصل زیارته؛، الصحیفه، ۳۴۱/۱، ح ۸۰، مصابیح الجنان، ص ۱۹۲، فی زیارة امیرالمؤمنین.

(۲) - الصحیفه، ۳۴۱/۱، البحار، ۶۰/۱۰۱، ح ۳۲، کامل الزیارات، ص ۲۲۲-۲۲۳، ح ۳۲۶ باب ۳۹.

سیر شدند یکی از آنها گفت سوگند به خدا که آبی نوشیده‌ام که هیچ یک از جهانیان در دنیا ننوشیده است وقتی جنگ با حسین علیه السلام در گرفت در روز سوم بعد از مغرب حسین هر یک از یارانش را صدا زد و همه اطراف او نشستند سپس سفره را می‌آورد و آنها با همدیگر غذای بهشتی را تناول می‌کردند، سپس به کوه‌های رضوی آمد و وقتی او آنجا رسید بر تختی از نور بود که همه مؤمنان در کنار او بودند و ابراهیم و موسی و عیسی و همه پیامبران گرد او حلقه زده بودند! و پشت سر پیامبران و مؤمنان قرار داشتند و پشت سر مؤمنان ملائکه بودند و نگاه می‌کردند که حسین علیه السلام چه می‌گوید، و آنها در همین حالت هستند تا اینکه امام قائم مهدی ظهور می‌کند به کربلا می‌آید و آنگاه هیچ کس در زمین و آسمان باقی نمی‌ماند مگر آن که همه گرد حسین علیه السلام جمع می‌شوند حتی خود خداوند حسین را زیارت می‌کند و با او دست می‌دهد!! و در کنار او بر تختی می‌نشیند!! ای والا مقام سوگند به خدا که این مقام بلندی است که بالاتر از آن چیزی نیست^(۱).

سپس میرزا محمدتقی در شرح این روایت می‌گوید: (محمدتقی شریف مصنف این کتاب می‌گوید این حدیث از احادیث پیچیده و دشوار است!! که جز فرشته مقرب یا پیامبر صلی الله علیه و آله و یا مؤمنی که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده است کسی آن را نمی‌تواند در خود جای دهد)!!!^(۲).

و این حجت الاسلام در جایی دیگر می‌گوید: (اما معصوم علیه السلام دارای این مقام است و بین خدا و حجت خدا در هیچ حالتی حجابی نیست بلکه آنها علیهم السلام پاره‌ای از عوارض را در این جهان برای عرضه شدن می‌پوشند تا مخلوق بتواند

(۱) - صحیفه الابرار، ۱۴۰/۲، در دلائل الامامه، ص ۷۸ این حدیث با قطع و برید آمده است، ن ک مدینه المعاجز، ۴۶۴/۳ روایت ۹۸۰، باب بیست و پنجم سقیه ؛ اصحابه من إبهامه وإطعامهم من طعام الجنة وسقیهم من شرابها.

(۲) - صحیفه الابرار، ۱۴۰/۲.

آنها را ببینند و بتوانند خودشان را تکمیل نمایند و این یکی از اسرار گریه و طلب آمرزش معصومین است که آنها بدون آن که گناهی کرده باشند گریه می‌کنند و از خدا طلب آمرزش می‌نمایند!! و وقتی این لباس را از تن به درآوردند و به جهان آخرت بشتابند در همان مقام خود قرار می‌گیرند و خداوند متعال آنها را زیارت می‌کند!! و با آنها دست می‌دهد!! و با آنها روی یک تخت می‌نشیند!! چون حکم عبودیت با حکم ربوبیت یکی است^(۱).

آیا عبدالحسین در مورد ائمه خود همان قضاوتی را می‌کند که درباره ابوهریره کرده است؟ عبدالحسین و شیعیانش در مورد چنین احادیثی چه می‌گویند؟! آیا ائمه شما معتقد به جسم بودن خدا بوده‌اند؟! و آیا ائمه شما سبب ظهور انواعی از بدعت‌ها و گمراهی‌ها بوده‌اند؟! یا اینکه گمراهی‌ها و انحرافات به سبب راویان شما که در کتاب دروغین المراجعات خود آنها را ستوده‌ای پدید آمده‌اند؟! اگر گمراهی عقیده جسم بودن خدا در میان یهودیان شیوع یافته بود، اولین کسی که در میان مسلمین آن را رواج داد روافض بودند، بنابراین رازی می‌گوید: (یهودیان بیشتر خداوند را به مخلوق تشبیه می‌دهند، و آغاز ظهور تشبیه در اسلام از روافض بود از روافضی مانند هشام بن حکم و هشام بن سالم جوالیقی و یونس بن عبدالرحمن قمی و ابی جعفر احول، عقیده تشبیه گسترش یافت)^(۲).

و اما اینکه عبدالحسین در حاشیه می‌گوید: (شیخ ابن تیمیه پایین آمدن خدا را از آسمان به پایین آمدن خودش از منبر تشبیه داد که در روز جمعه بر منبر سخنرانی کرد، و ابن بطوطه خودش در این واقعه حضور داشته است و آن را دیده و یادداشت کرده است...).

می‌گویم (مؤلف) این دروغ است، برای پاسخ به این اتهام مراجعه کنید به آنچه

(۱) - الصحیفه، ۱۴۱/۲.

(۲) - اعتقادات فرق المسلمین والمشرکین، ص ۹۷.

علامه بهجة البيطار در مورد حیات ابن تیمیه در رد ابن بطوطه نوشته است^(۱).
و ابن تیمیه پایین آمدن خدا را به آسمان دنیا به پایین آمدن خودش از منبر تشبیه نداده است، بلکه امام معصوم شماست که کیفیت نشستن پروردگار را تشبیه کرده است! از ابی حمزه ثمالی روایت است که گفت: علی بن حسین را دیدم که نشسته بود و یکی از پاهایش را روی رانش گذاشته بود، گفتم: مردم این نوع نشستن را ناپسند می‌دانند و می‌گویند پروردگار اینگونه می‌نشیند، فرمود من از خستگی این طور نشستم و خداوند خسته نمی‌شود و هیچگاه خواب سبک و سنگینی او را فرا نمی‌گیرد^(۲).

پس چه کسی خداوند را تشبیه داده است؟ ابن تیمیه آن طور که ادعا می‌کنی یا امام معصوم تو خدا را تشبیه داده است؟!

اعتراض عبدالحسین به حدیث رفتن سلیمان در یک شب پیش صد زن

عبدالحسین این حدیث را ذکر کرده که ابوهریره روایت می‌کند که سلیمان بن داود گفت: امشب پیش صد زن می‌روم و با هر کدام همبستر می‌شوم و هر زنی فرزندی به دنیا می‌آورد که در راه خدا می‌جنگد، فرشته به او گفت: بگو ان شاء الله اما سلیمان نگفت^(۳) و پیش زنها رفت و اما از هیچ یک از زنها صاحب فرزندی نشد به جز آن که یکی از زنهاش فرزندی ناقص به دنیا آورد (ابوهریره می‌گوید) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر او ان شاء الله می‌گفت این گونه نمی‌شد و امید آن

(۱) - الخلافت بین السنة والشیعة كما يراها محمد رشيد رضا و شيخ تقي الدين هلالی، ص ۱۰۲.

(۲) - اصول الكافي، ۶۶۱/۲، باب الجلوس، مرآة العقول، ۵۶۳/۱۲-۵۶۴، ح ۲ و مجلسی این حدیث را حسن قرار داده است! حلیة الأبرار، ۷۴/۲ باب بیست و یکم فی المفردات و ص ۱۸۷ باب هیجدهم فی آداب المائدة من ذکر الله و غیره.

(۳) - عبدالحسین حدیث را تحریف کرده و کلمه فراموش کرد را حذف کرده است.

می‌رفت که بهتر نیازش برآورده شود^(۱).

عبدالحسین بعد از ذکر این حدیث به این سو و آن سو می‌رود و مانند عادت خود سعی می‌کند خوانندگان را درباره این حدیث دچار تردید نماید و می‌گوید: (چند چیز در این حدیث قابل تأمل است، اول اینکه انسان هر چند قوی باشد، نمی‌تواند در یک شب با این همه زن همبستر شود، پس آنچه ابوهریره گفته است که سلیمان در یک شب پیش صد زن رفت با قوانین طبیعت مخالف است و اصلاً چنین چیزی ممکن نیست.

دوم اینکه جایز نیست که سلیمان ان شاء الله نگوید بخصوص بعد از آن که فرشته به او تذکر داد، و چرا او ان شاء الله نگوید؟ و ان شاء الله دعا است و کسانی آن را ترک می‌کنند که از خدا غافل هستند و نمی‌دانند که کارها همه در دست خداست. و هر چه او بخواهد هر چه نخواهد نمی‌شود، پیامبران از غفلت جاهلان به دور هستند و آنها بالاتر از آن چیزی هستند که خرافه‌گویان گمان می‌برند.

سوم اینکه ابوهریره در مورد تعداد زنان سلیمان حرف‌های مختلفی گفته است، گاهی روایت نموده که آنها صد تا بوده‌اند چنان که در این روایت آمده است، و گاهی روایت می‌کند که آنها نود تا بوده‌اند و گاهی روایت می‌کند که شصت تا بوده‌اند...).

می‌گویم (مؤلف) چنین احادیثی را ائمه تو روایت کرده‌اند و علمای تو در تفاسیر و شروح خود آن را ذکر کرده‌اند، طبرسی در تفسیرش مجمع البیان، ۴/۷۵۵ این حدیث را از طریق ابوهریره روایت کرده است!!

و اما از طریق اهل بیت هم روایت شده است، چنان که در تفسیر البرهان، ۴/۴۳ هشام از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که گفت: وقتی خداوند داود را

(۱) - بخاری در النکاح و در النذور والتوحید ودر کفارات الایمان در احادیث الانبیاء این حدیث را روایت کرده است.

روی زمین خلیفه گرداند زبور را بر او نازل کرد و داود در آن وقت نود و نه زن داشت بعضی کنیز او بودند و برخی را با دادن مهریه به ازدواج خود درآورده بود. و حسن بن جهم می‌گوید ابالحسن رضی الله عنه را دیدم که موهایش را رنگ زده بود گفتم فدایت شوم خضاب زده‌ای، فرمود: آراستن به پاکدامنی زنان می‌افزاید - تا که گفت - سلیمان بن داود هزار تا زن داشت و همه در یک قصر بودند سیصد تا زن‌هایی بودند که با پرداخت مهریه با آنها ازدواج کرده بود و هفتصد تا کنیز بودند و پیامبر صلی الله علیه و آله به اندازه چهل مرد قدرت داشت و او نه زن داشت و در هر شب و روزی به همه آنها سر می‌زد^(۱).

و نعمت‌الله الجزائری در کتابش قصص الانبیاء، ص ۴۰۷ از ابی‌الحسن رضی الله عنه روایت می‌کند که گفت: (سلیمان بن داود هزار زن داشت و همه در یک قصر بودند، سیصد تا زنانی بودند که او با پرداخت مهریه با آنها ازدواج کرده بود و هفتصد تا کنیز بودند و او در یک شب و روز پیش همه می‌رفت).
(جزائری روایت را توضیح داده که احتمال دارد منظور از رفتن پیش زنان سر زدن به آنها باشد نه همبستر شدن)^(۲).

و در همین کتاب در ص ۴۰۸ از ابی‌جعفر رضی الله عنه روایت است که گفت: سلیمان قلعه‌ای داشت که جن‌ها برای او ساخته بود، این قلعه هزار خانه داشت و در هر خانه زنی بود، هفتصد تا از زنان او کنیز بودند و سیصد تا زنان آزاده‌ای بودند که او با آنها ازدواج کرده بود، خداوند به سلیمان در همبستر شدن با زنان به اندازه چهل مرد قدرت داده بود و او با همه همبستر می‌شد و آنها را ارضاء می‌نمود.
و محمدنبی توسیرکانی در کتابش اللئالی، ۱/۱۰۰ در مورد سلوک سلیمان رضی الله عنه می‌گوید: (در بعضی از کتاب‌های معتبر آمده که پادگان لشکر او صد فرسخ بود که

(۱) - فروع الکافی، ۵/۵۶۷، البرهان، ۴/۴۹.

(۲) - قصص الانبیاء، جزائری، ۴۰۷، الانبیاء حیاتهم و قصصهم، ص ۴۲۹.

با خشت‌های طلایی فرش شده بود و لشکرش بر آن می‌ایستاد ... و او هزار زن داشت که در هزار خانه شیشه‌ای بوده‌اند که هر خانه شیشه‌ای روی چوب قرار داشت، و از ابی‌الحسن روایت است که سلیمان هزار زن داشت و همه در یک قصر بودند).

و در کتاب «الانوار النعمانیة، ۱۸۲/۳ باب نور الحب ودرجاته» آمده است: (سلیمان هزار زن داشت سیصد تا زن آزاد بودند و هفتصد تا کنیز بودند و گفته‌اند که او در یک شب با همه همبستر می‌شد ...). و می‌گوید: (... و بعضی گفته‌اند که او در هر شب و روز با همه همبستر می‌شد).

و کاشانی در المحججه البيضاء، ۲۸۲/۶ می‌گوید: (همان طور که از سلیمان رضی الله عنه روایت شده است که او گفت: امشب با صد زن همبستر می‌شوم و هر زنی یک فرزند به دنیا می‌آورد ... و نگفت ان‌شاءالله بنابراین صاحب فرزندی که می‌خواست نشد...).

امید است عبدالحسین از روایات اهل بیت و شرح‌هایی که علمایش بر این حدیث نگاشته‌اند قانع شود.

و اضافه بر این چرا شما به پیامبر خدا سلیمان رضی الله عنه اعتراض می‌کنید و حال آن که روایت کرده‌اید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دارای چنین توانایی بوده است! در الوسائل (۱۸۰/۱۴ کتاب النکاح) هشام بن سالم از ابی‌عبدالله رضی الله عنه روایت می‌کند که گفت: ... سحرگاه جبرئیل از بهشت با یک کاسه حلوا آمد و گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله این حلوا را برایت حور عین درست کرده است، پس از آن تو و علی و فرزندان شماست و غیر از شما کسی دیگر نباید از آن بخورد، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم نشستند و از آن خوردند، و به خاطر آن غذا پیامبر صلی الله علیه و آله در همبستر شدن با زنان به اندازه چهل مرد قدرت داشت و هر وقت می‌خواست در یک شب با همه زنانش همبستر می‌شد. و شیعه می‌گویند که امامشان مهدی نیز دارای چنان قدرتی است! در الخصال از علی بن حسین رضی الله عنه

روایت شده است که گفت: هر گاه قائم ما ظهور کند خداوند ناتوانی جسمی و ضعف را از شیعیان ما دور می‌کند و دل‌هایشان را همانند آهن محکم می‌گرداند و قدرت هر مردی را به اندازه چهل مرد می‌نماید.^(۱)

عبدالحسین در مورد این روایاتی که از اهل بیت نقل شده چه می‌گوید؟ آیا او به آنها طعنه می‌زند؟!

می‌گویم (مؤلف) فراموش کردن برای پیامبران ممکن است و قرآن کریم در آیات متعددی به فراموش کردن انبیاء اشاره کرده است که پاره‌ای را به عنوان مثال بیان می‌کنیم، و همچنین مشایخ و بزرگان عبدالحسین در کتاب‌ها و مراجع خود این را گفته‌اند، شاید که عبدالحسین به هوش بیاید و از جهالت خود بیرون شود. قرآن در چندین جا به فراموش کردن پیامبران اشاره کرده است، در سوره اعلیٰ خداوند می‌فرماید: ﴿سُنِّرْتُكَ فَلَا تَنْسَىٰ ۝۶﴾ (الأعلیٰ: ۶). «ما به زودی (قرآن را) بر تو می‌خوانیم و هرگز فراموش نخواهی کرد».

و می‌فرماید: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ ۚ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۝۶۸﴾ (الأنعام: ۶۸). «هرگاه کسانی را دیدی که آیات ما را استهزا می‌کنند، از آنها روی بگردان تا به سخن دیگری پردازند! و اگر شیطان از یاد تو ببرد، هرگز پس از یاد آمدن با این گروه ستمگر منشین».

و می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَئٍ إِنِّي فَعَلْتُ ذَلِكَ عُدَا ۝۲۳﴾ (الكهف: ۲۳-۲۴). «و هرگز در مورد کاری نگو: «من فردا آن را انجام می‌دهم. مگر اینکه خدا بخواهد! و هرگاه فراموش کردی، (جبران کن) و پروردگارت را به خاطر بیاور؛ و

(۱) - الخصال، ۵۴۱/۲، الروضة، ۴۴۹، اکمال الدین، ص ۱۱۶.

بگو: امیدوارم که پروردگارم مرا به راهی روشن تر از این هدایت کند».

و می فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتْنِهِ لَا أْبْرِحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا﴾ (۶۰) ﴿فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا﴾ (۶۱) ﴿فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتْنِهِ إِنَّا عَدَاءٌ لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا﴾ (۶۲) ﴿قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَنِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ﴾ (الکهف: ۶۰-۶۳). «به خاطر بیاور هنگامی را که موسی به دوست خود گفت: دست از جستجو برنمی دارم تا به محل تلاقی دو دریا برسم؛ هر چند مدت طولانی به راه خود ادامه دهم. (ولی) هنگامی که به محل تلاقی آن دو دریا رسیدند، ماهی خود را (که برای تغذیه همراه داشتند) فراموش کردند؛ و ماهی راه خود را در دریا پیش گرفت (و روان شد). هنگامی که از آن جا گذشتند، (موسی) به یار همسفرش گفت: غذای ما را بیاور، که سخت از این سفر خسته شده ایم! گفت: «به خاطر داری هنگامی که ما (برای استراحت) به کنار آن صخره پناه بردیم، من (در آن جا) فراموش کردم جریان ماهی را بازگو کنم -و فقط شیطان بود که آن را از خاطر من برد-».

و در قرآن موارد زیادی از این قبیل آمده است. و اینک روایاتی از اهل بیت در تأیید این واقعیت ارائه می دهیم، سلام بن مستنیر از ابو جعفر علیه السلام روایت می کند که او گفت: خداوند در کتاب خود می فرماید: ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَايٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا﴾ (۲۳) ﴿إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾ (الکهف: ۲۳-۲۴). «و هرگز در مورد کاری نگو: من فردا آن را انجام می دهم. مگر اینکه خدا بخواهد»^(۱).

﴿وَأَذْكُرُ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ﴾ (الکهف: ۲۴). «و هرگاه فراموش کردی، (جبران کن) و پروردگارت را به خاطر بیاور».

و در حدیثی طولانی قمی از ابی بصیر روایت می کند که گفت ابی عبدالله علیه السلام

(۱) - فروع کافی، ۴۴۸/۷.

فرمود: (سبب نزول سوره کهف این بود که قریش سه نفر به نام‌های نضر بن حارث بن کلد و عقبه بن ابی معیط و عاص بن وائل سهمی را به نجران فرستادند تا از یهود و نصاری مسائلی را یاد بگیرند و آن مسائل را از پیامبر صلی الله علیه و آله بپرسند - تا اینکه می‌گوید - آنگاه آنها به مکه بازگشتند و نزد ابی طالب جمع شدند و گفتند: ای ابوطالب برادرزاده‌ات ادعا می‌کند که خبر آسمان نزد او می‌آید، ما او را از مسائلی می‌پرسیم اگر به ما پاسخ داد می‌دانیم که او راستگوست و اگر به ما پاسخ نداد می‌دانیم که دروغ می‌گوید، آنگاه ابوطالب گفت: او را از هر چه می‌خواهید بپرسید و آنها او را از سه چیز پرسیدند و پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: (فردا شما را خبر خواهم داد و نگفت اگر خدا بخواهد، بنابراین تا چهل روز برای او وحی نیامد تا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله اندوهگین شد...) (۱).

آیا عبدالحسین می‌پسندد که ائمه اهل بیت را متهم کند و به آنها دروغ نسبت دهد چنان که در مورد ابوهیره چنین کرده است؟!

اعتراض عبدالحسین به این حدیث که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرشته مرگ را سیلی زد

در ص ۷۶ عبدالحسین حدیث «سیلی زدن موسی به ملک الموت» را بیان کرده است، بخاری و مسلم با سند خود از ابوهیره و او از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: ملک الموت (فرشته مرگ) نزد موسی آمد و به او گفت دعوت پروردگارت را اجابت کن. آنگاه موسی سیلی بر چشم ملک الموت زد و چشمش را کور کرد، آن وقت ملک الموت به سوی خدا بازگشت و گفت: مرا پیش بنده‌ای فرستاده‌ای که نمی‌خواهد بمیرد و چشم مرا بیرون آورد، آنگاه خداوند چشم او را در جایش قرار داد و گفت پیش او برگرد و به او بگو اگر زندگی دنیا را

(۱) - تفسیر قمی، ۳۱/۲-۳۲ و ۳۴.

می‌خواهی دست خود را بر پشت گاوی بگذار هر چند موی زیر دست تو آمد به تعداد آن در مقابل هر یک مو یک سال زندگی خواهی کرد^(۱).

سپس عبدالحسین شروع به شبه‌افکنی در مورد این حدیث کرده و می‌گوید: (این حدیث چیزی می‌گوید که برای خدا و پیامبران و ملائکه جایز نیست، آیا شایسته است که خداوند از میان بندگان کسی را برگزیند که به هنگام ناراحتی و خشم همانند ستمگران حمله و اقدام می‌کند؟؟ ... و چون افراد جاهل مرگ را ناپسند می‌داند...؟)

می‌گویم (مؤلف) قبل از عبدالحسین اهل علم به شبهات پاسخ گفته‌اند پس نویسنده زیرک و هوشیار!! چیز تازه‌ای را مطرح نکرده است. ابن حجر می‌گوید: (وقتی خداوند ملک الموت را پیش موسی فرستاد برای آن نفرستاد که روح او را قبض کند و بلکه می‌خواست او را بیازماید و موسی به خاطر آن، ملک الموت را سیلی زد چون دید که انسانی بدون اجازه داخل خانه‌اش آمده است و ندانست که او ملک الموت است، ... و ملائکه پیش ابراهیم و لوط به صورت انسان‌ها آمدند و ابراهیم و لوط ابتدا آنها را نشناختند و اگر ابراهیم آنها را می‌شناخت به آنها غذا نمی‌داد و اگر لوط آنها را می‌شناخت برای آنها از قومش احساس خطر نمی‌کرد)^(۲).

و بعضی از علما گفته‌اند که در کتاب و سنت ثابت است که ملائکه به صورت انسان‌ها می‌آیند و برخی از پیامبران آنها را می‌بینند و گمان می‌برند که انسان هستند، چنان که در داستان ملائکه با ابراهیم و لوط آمده است، و در آیه‌های ۶۹-

۸۰ سوره هود همین مطلب ذکر شده است: ﴿وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلَنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيفٍ ﴿٦٩﴾ فَلَمَّا رَأَىٰ أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكَرَهُمْ

(۱) - بخاری در الجنائز، و مسلم در الفضائل روایت کرده‌اند.

(۲) - فتح الباری، ۵۱۰/۶.

وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَيْكَ قَوْمِ لُوطٍ ﴿٧٠﴾ وَأَمْرًا تُهً قَائِمَةً فَصَحَّكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ ﴿٧١﴾ قَالَتْ يَتُوبَلِّغُنِيَّ الْإِلَادُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ ﴿٧٢﴾ قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ ﴿٧٣﴾ فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبَشْرَىٰ مُجْدِلًا فِي قَوْمِ لُوطٍ ﴿٧٤﴾ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّهٌ مُنِيبٌ ﴿٧٥﴾ يَتَّبِعُهُمْ أَغْرَضٌ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٧٦﴾ وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِئَاءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ ﴿٧٧﴾ وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمَنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَنْفَوِرُ هُنَالًا بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ ﴿٧٨﴾ قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَنَعْلَمُ مَا تُرِيدُ ﴿٧٩﴾ قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوَىٰ إِلَيَّ رُكْنٌ سَدِيدٌ ﴿٨٠﴾ ﴿هود: ٧٠ - ٨٠﴾.

«فرستادگان ما (فرشتگان) برای ابراهیم بشارت آوردند؛ گفتند: «سلام!» (او نیز) گفت: سلام! و طولی نکشید که گوساله بریانی (برای آنها) آورد. (اما) هنگامی که دید دست آنها به آن نمی‌رسد (و از آن نمی‌خورند، کار) آنها را زشت شمرد؛ و در دل احساس ترس نمود. به او گفتند: نترس! ما به سوی قوم لوط فرستاده شده‌ایم! و همسرش ایستاده بود، (از خوشحالی) خندید؛ پس او را بشارت به اسحاق، و بعد از او یعقوب دادیم. گفت: ای وای بر من! آیا من فرزند می‌آورم در حالی که پیرزنم، و این شوهرم پیرمردی است؟! این راستی چیز عجیبی است! گفتند: آیا از فرمان خدا تعجب می‌کنی؟! این رحمت خدا و برکاتش بر شما خانواده است؛ چرا که او ستوده و والا است! هنگامی که ترس ابراهیم فرو نشست، و بشارت به او رسید، درباره قوم لوط با ما مجادله می‌کرد... چرا که ابراهیم، بردبار و دلسوز و بازگشت‌کننده (بسوی خدا) بود! ای ابراهیم! از این (درخواست) صرف‌نظر کن، که فرمان پروردگارت فرا رسیده؛ و بطور قطع عذاب (الهی) به سراغ آنها می‌آید؛ و برگشت ندارد! و هنگامی که رسولان ما (فرشتگان

عذاب) به سراغ لوط آمدند، از آمدنشان ناراحت شد؛ و قلبش پریشان گشت؛ و گفت: «امروز روز سختی است! (زیرا آنها را نشناخت؛ و ترسید قوم تبهکار مزاحم آنها شوند) قوم او (بقصد مزاحمت میهمانان) بسرعت به سراغ او آمدند- و قبلاً کارهای بد انجام می دادند- گفت: ای قوم من! اینها دختران منند؛ برای شما پاکیزه ترند! (با آنها ازدواج کنید؛ و از زشتکاری چشم ببوشید!) از خدا بترسید؛ و مرا در مورد میهمانانم رسوا نسازید! آیا در میان شما یک مرد فهمیده و آگاه وجود ندارد؟! گفتند: تو که می دانی ما تمایلی به دختران تو نداریم؛ و خوب می دانی ما چه می خواهیم! گفت: (افسوس!) ای کاش در برابر شما قدرتی داشتم؛ یا تکیه گاه و پشتیبان محکمی در اختیار من بود! (آنگاه می دانستم با شما زشت سیرتان ددمنش چه کنم!)».

و خداوند در مورد مریم می گوید: ﴿فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا ﴿١٧﴾ قَالَتْ إِنَّيَأْتِي بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِن كُنْتَ تَقِيًّا ﴿١٨﴾﴾ (مریم: ۱۷-۱۸). «ما جبرئیل (فرشته) خویش را به سوی او فرستادیم و جبرئیل در شکل انسان کامل خوش قیافه ای بر مریم ظاهر شده، او (سخت ترسید و) گفت: «من از شر تو، به خدای رحمان پناه می برم اگر پرهیزگاری».

و در سنت اموری در این مورد بیان شده است. که معروف ترین آن سؤال از ایمان و اسلام و احسان است، اگر کسی همه اینها را انکار می کند و یا در آن تردید دارد ما با او سخنی نداریم، و هر کسی باور می کند می داند که آمدن فرشته مرگ به صورت انسانی پیش موسی و نشناختن موسی آن را، اشکالی ندارد^(۱).

و اینک بعضی از روایات اهل بیت را نقل می کنیم که بیانگر این هستند که ملک الموت و سایر ملائکه به صورت انسانها نزد انبیا می آمده اند و ملائکه در صورت های واقعی خود پیش پیامبران نمی آمده اند چون انسانها توانایی دیدن

(۱) - الانوار الکاشفه، ص ۲۱۴.

ملائکه را در صورت حقیقی‌اشان ندارند.

در اللئالی، ۹۱/۱ آمده است: از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: ملک الموت پیش موسی بن عمران آمد و به او سلام کرد، موسی گفت: تو کیستی؟ گفت: من ملک الموت هستم، گفت: چه کار داری؟ گفت: آمده‌ام تا روح تو را از زبانت بگیرم موسی به او گفت: چگونه این کار را می‌کنی و حال آن که من با این زبان با پروردگارم سخن گفته‌ام؟ گفت: پس از دست‌هایت روح را بیرون می‌کنم، گفت چگونه این کار را می‌کنی و حال آن که من با این دست‌ها تورات را به دست گرفته‌ام؟ گفت: پس از پاهایت روح را می‌گیرم، گفت چگونه و حال آن که من با این پاها بر طور سینا قدم گذاشته‌ام! و دیگر چیزهایی را برشمرد، می‌گوید آنگاه فرشته مرگ به او گفت: پس من فرمان دارم تا تو را بگذارم تا خودت بخواهی، آنگاه موسی مدتی درنگ کرد و سپس از کنار مردی عبور کرد که مشغول کندن قبری بود، موسی به او گفت: آیا تو را در کندن این قبر کمک نکنم؟ مرد به او گفت: بله. آنگاه موسی با او کمک کرد تا آن که قبر کنده شده و لحد آماده گردید و مرد خواست تا در قبر دراز بکشد تا ببیند که چگونه است، موسی به او گفت: من در آن می‌خوابم، آنگاه موسی در قبر خوابید و جایش را در بهشت دید، وقتی جایش را در بهشت دید گفت: پروردگارا روح مرا قبض کن، آنگاه ملک الموت روح او را قبض کرد و او را در همان قبر دفن کرد و قبر را با خاک برابر نمود، و آن کسی که قبر را می‌کند فرشته‌ای بود که به صورت انسان بود، به خاطر این، قبر موسی مشخص نیست.

و در اللئالی، ۹۶/۱ آمده است: (روایت شده که ابراهیم از خدا خواست که زمانی او را بمیراند که خودش بخواند وقتی عمر ابراهیم به پایان رسید، ابراهیم بیرون آمد و فرشته‌ای را دید که به صورت پیرمرد کهنسال و ضعیفی بود، و آب دهانش می‌ریخت و ادرار و مدفوعش بی‌اختیار بیرون می‌آمد، ابراهیم به او گفت: ای پیرمرد عمر تو چقدر است؟ او سن خود را برای ابراهیم گفت که یک سال از

ابراهیم بزرگتر بود، آنگاه ابراهیم گفت إنا لله وإنا إليه راجعون من بعد از یک سال به این وضعیت درخواهم آمد بنابراین از خداوند خواست که او را بمیراند).

و امام رضا علیه السلام از پدرش روایت می‌کند که سلیمان بن داود علیه السلام روزی به یارانش گفت: خداوند به من چنان پادشاهی داده که بعد از من شایسته کسی نیست خداوند باد و انسان‌ها و جن‌ها و پرنندگان را در اختیار من قرار داده است و به من زبان پرنندگان را آموخته است ... ناگهان دید که جوانی زیبا و خوش‌قیافه با لباسی زیبا از یکی از گوشه‌های قصرش بیرون آمد وقتی سلیمان او را دید به او گفت: چه کسی تو را وارد این قصر کرده است؟ و حال آن که من خواسته‌ام که امروز اینجا تنها باشم پس تو با اجازه چه کسی وارد شده‌ای؟ جوان گفت پروردگار این قصر مرا داخل آن کرده و با اجازه او وارد شده‌ام، سلیمان گفت: پروردگار قصر از من به آن حقدارتر است، پس بگو تو کیستی؟ گفت: من ملک الموت (فرشته مرگ) هستم. سلیمان گفت: برای چه آمده‌ای؟ گفت: آمده‌ام روح تو را قبض کنم، سلیمان گفت: آنچه را که به آن فرمان یافته‌ای انجام بده امروز روز شادی من است^(۱).

و از امام صادق علیه السلام روایت شده که انگشتی که امیرالمؤمنین علیه السلام صدقه کرد وزن حلقه‌اش چهار مثقال نقره و وزن نگین آن پنج مثقال بود، و یاقوت قرمزی بود که قیمت آن برابر با شش بار نقره و چهار بار طلا بود و آن انگشت از طوق بن جبران بود که امیرالمؤمنین او را کشت همراه با غنایم دیگر آن را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورد آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را در انگشت امیرالمؤمنین قرار داد و همچنین در اللالی، ۲۶/۳ آمده که در بعضی روایات آمده است که گدا فرشته‌ای

(۱) - اللالی، ۱۰۵/۱ باب فی سلوک سلیمان؛، اللالی، ۱۱/۵ باب فی صفة ملک الموت عند قبض روح الکافر والمجرم، اللالی، ۲۲۷/۴ باب فی صورة ملک الموت و علامات ظهور الموت، ۱۱/۵، اللالی، ۹۴/۱-۹۵ باب فی سلوک ادریس؛.

بود که خداوند او را به صورت فقیری به مسجد النبی فرستاد
 و از ابن شهاب روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل خواست که در صورت واقعی‌اش خود را به او نشان دهد، جبرئیل گفت تو توانایی این را نداری، گفت: من دوست دارم که این کار را بکنی، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله در شبی روشن و مهتابی بیرون آمد و جبرئیل با صورت حقیقی‌اش نزد او آمد، وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله او را دید بیهوش شد و هنگامی که به هوش آمد دید که به جبرئیل تکیه زده است و یک دستش روی سینه اوست و دست دیگرش بر شانه‌هایش می‌باشد، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ چیزی مانند این ندیده بودم. جبرئیل گفت: اگر اسرافیل را می‌دیدي.... و بعضی گفته‌اند جبرئیل را در صورت واقعی‌اش هیچ پیامبری جز محمد صلی الله علیه و آله ندیده است که او یک بار جبرئیل را در آسمان و یک بار در زمین به صورت واقعی‌اش دیده است^(۱). و از ابی‌عبدالله علیه السلام روایت است که گفت: «ابراهیم میهمان‌نواز بود و وقتی میهمانی برای او نمی‌آمد از خانه بیرون می‌آمد و به دنبال میهمان می‌گشت، روزی از خانه بیرون آمد و در آن را قفل کرد و رفت تا میهمانی پیدا کند، وقتی برگشت دید مردی در خانه است، گفت: ای بنده خدا با اجازه چه کسی وارد خانه شده‌ای؟ گفت: با اجازه پروردگار خانه وارد آن شده‌ام - تا سه بار این را تکرار کرد - ابراهیم علیه السلام دانست که جبرئیل است، آنگاه او خدا را ستایش کرد، سپس جبرئیل گفت: پروردگارت مرا فرستاده است....»^(۲).
 و محدث شیعه محسن کاشانی در کتابش «المحججه، ۳۰۵/۷ این روایت را آورده است ... پیامبر صلی الله علیه و آله جبرئیل را در صورت واقعی در ابطح آن دید و بیهوش شد».
 و در کتاب «نفس الرحمن» نوری، ص ۴۵۴ آمده است که: فرشته‌ای از

(۱) - اللثالی، ۳۰۲/۵، المحججه البيضاء، ۱۴۶/۸.

(۲) - مرآة العقول باب معرفة الجود و السخاء، ۱۶۹/۱۶، ح ۶، الانوار النعمانية، ۲۱۴/۴ باب نور فی الاجل و الموت، المحججه البيضاء، ۲۵۹/۸.

فرشته‌ها به صورت مار بود.

حدیث سیلی زدن موسی علیه السلام به ملک الموت در کتاب‌های شیعه

حدیث سیلی زدن موسی به ملک الموت را علمای شما در کتاب‌های خود ذکر کرده‌اند، نعمت‌الله الجزائری در کتابش آن را آورده است و محمدنبی توسیرکانی در کتابش آن را چنین آورده است: (در مورد سلوک موسی علیه السلام در دنیا و بی‌علاقه بودن آن نسبت به دنیا و داستان سیلی زدن موسی به ملک الموت وقتی که ملک الموت خواست روح او را قبض کند، و حيله کردن ملک الموت در قبض روح موسی ...).

موسی بیش از همه پیامبران مرگ را ناپسند می‌داشت، روایت شده که ملک الموت آمد تا روح او را قبض کند، آنگاه موسی به او سیلی زد و یک چشم او را کور کرد، ملک الموت گفت: پروردگارا مرا نزد بنده‌ای فرستاده‌ای که مرگ را دوست نمی‌دارد، آنگاه خداوند به موسی وحی کرد که دست خود را روی پشت گاوی بگذارد و در مقابل هر مویی که زیر دست تو می‌آید یک سال به تو عمر اضافه خواهد شد، موسی گفت: بعد از آن چه؟ گفت: بعد از آن مرگ است، گفت: فرمان پروردگارت را اجرا کن^(۱).

و محدث بزرگ شیعه محسن کاشانی از علی بن عیسی اربلی نقل می‌کند که گفت: (طبیعت بشری به گونه‌ای است که مرگ را دوست نمی‌دارد و آن را نمی‌پسندد و از آن متنفر است، و زندگی را دوست دارد و به آن تمایل دارد، حتی پیامبران با آن اهمیت و جایگاهی که پیش خدا داشتند و با آن که می‌دانستند که سرانجام بسیار نیکی در انتظار آنهاست زندگی را دوست داشته و مرگ را ناپسند

(۱) - اللئالی الاخبار ۱/۹۱ باب سلوک موسی، الانوار النعمانیه، ۲۰۵/۴ فی نور الاجل و الموت.

داشته‌اند و از آن گریزان بوده‌اند، که داستان آدم با طول عمرش و قضیه‌اش با داود مشهور است، و همچنین حکایت موسی با ملک الموت!! و همچنین ابراهیم رضی الله عنه^(۱). پس ای عبدالحسین که ادعای علم و دانش می‌کنی سخنان تو کجا و سخنان این علما کجا؟! بلکه مجلسی در شرح روایتی طولانی می‌گوید: (شاید این اشاره به آن چیزی است که گروهی از مؤرخین روایت کرده‌اند که فرشته‌ای به بخت نصر سیلی زد و او را مسخ کرد و او در میان حیوانات وحشی به صورت شیری درآمد اما کارهای انسان را می‌فهمید سپس خداوند دوباره او را به صورت انسان درآورد ...^(۲)).

سیلی زدن جبرئیل به براق!!

پیش از آن که این فصل را به پایان برسانم سؤالی را مطرح می‌کنم و آن اینکه داستان سیلی زدن موسی به ملک الموت را دانستیم و بیان شد که موسی بیشتر از همه پیامبران دیگر از مرگ بیزار بود، اما نمی‌دانیم که حکمت زدن براق چیست، و اینک روایات شیعه را در این مورد ذکر می‌کنیم، هشام بن سالم از ابی‌عبدالله رضی الله عنه روایت می‌کند که گفت: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل با براق نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند، یکی لگام را گرفت و یکی رکاب آن را و دیگری لباسش را روی آن قرار داد، آنگاه براق تکان خورد و پرید آن وقت جبرئیل سیلی به براق زد و به آن گفت ای براق آرام باش پیش از این هیچ پیامبری بر تو سوار نشده و بعد از این هم پیامبری بر تو سوار نخواهد شد می‌گوید آن وقت براق او را به بالا برد و جبرئیل همراهش بود و آیات را به پیامبر نشان می‌داد ...^(۳).

(۱) - المحجة البيضاء، ۲۰۹/۴.

(۲) - البحار، ۱۴۵/۳ کتاب التوحید باب الخبر المشتهر بتوحید المفضل بن عمر!

(۳) - البرهان، ۳۹۰/۲-۴۰۰، البحار، ۳۱۹/۱۸.

و از عبدالرحمن بن غنم روایت است که گفت جبرئیل ابتدا با حیوانی کوچکتر از قاطر و بزرگتر از خر که پاهایش از دست‌هایش درازتر بود و هر قدمی را که می‌گذاشت قدمی دیگری را در جایی که نهایت دید بود می‌گذاشت نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله خواست بر آن سوار شود نگذاشت آنگاه جبرئیل گفت او محمد صلی الله علیه و آله است آن وقت حیوان به زمین خوابید و پیامبر صلی الله علیه و آله سوار شد ...^(۱).
 نمی‌دانیم که بعد از آن پیامبر صلی الله علیه و آله چند بار از براق پایین افتاد، از خداوند سلامت عقل و فهم و دوری از جهل و نادانی را طلب می‌کنم!! شاید عبدالحسین به آنچه ائمه اهل بیت روایت کرده‌اند قانع شود گرچه او از آنچه ابوهیره روایت کرده خوشش نمی‌آید.

اعتراض عبدالحسین به حدیث فرار سنگ با لباس‌های موسی علیه السلام

در ص ۷۹ عبدالحسین حدیث فرار سنگ به همراه لباس‌های موسی و دویدن موسی به دنبال آن و دیدن بنی‌اسرائیل موسی را در حالی که لخت بود را ذکر کرده است، بخاری و مسلم در صحیحین روایت کرده‌اند که ابوهیره از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: بنی‌اسرائیل لخت و عریان غسل می‌کردند و به شرمگاه یکدیگر نگاه می‌کردند، و موسی تنها غسل می‌کرد، آنها گفتند موسی چون فتق بیضه (شکاف بیضه) دارد به خاطر این با ما غسل نمی‌کند، می‌گوید: آنگاه یکدفعه موسی رفت که استحمام کند، لباس‌هایش را روی سنگی گذاشت آنگاه سنگ همراه با لباس موسی فرار کرد! موسی به دنبال سنگ می‌دوید و می‌گفت: ای سنگ لباس‌هایم! لباس‌هایم ای سنگ! تا آن که بنی‌اسرائیل به شرمگاه موسی نگاه کردند و گفتند: سوگند به خدا که موسی عیبی ندارد آنگاه سنگ ایستاد و موسی شروع به زدن سنگ کرد، سوگند به خدا که شش یا هفت زخم و اثر بر آن سنگ

(۱) - البرهان، ۳۹۷/۲ و ۴۰۳/۲.

هست^(۱).

بعد از ذکر این حدیث عبدالحسین مثل عادت همیشگی خود به این سو و آن سو می‌رود و در مورد این حدیث تردیدافکنی می‌کند و می‌گوید: (... می‌بینی که آنچه این حدیث می‌گوید از نظر عقلی محال و ناممکن است، زیرا درست نیست که شرمگاه موسی را همه مردم ببینند چون این چیز از مقام و جایگاه او می‌کاهد، بخصوص وقتی مردم ببینند که او لخت به دنبال سنگی که نمی‌بیند و نمی‌شنود بدود و بگوید ای سنگ لباس‌هایم ... سپس در حالی که لخت است در کنار آن بایستد و آن را چون دیوانه‌ای بزند و لخت باشد و مردم او را تماشا کنند ...! و اینکه بنی‌اسرائیل گمان می‌برده‌اند که موسی فتق بیضه دارد را کسی جز ابوهریره روایت نکرده است ...).

می‌گویم (مؤلف) یا خداوند بینش عبدالحسین را کور کرده است! و یا اینکه او قصداً دروغ می‌گوید و فریب می‌دهد، عبدالحسین ادعا می‌کند که هیچ کس غیر از ابوهریره این حدیث را روایت نکرده است در حالیکه امام و وصی ششم عبدالحسین آن را روایت کرده است و همچنین مفسران شیعه این حدیث را در تفسیرهایشان ذکر کرده‌اند. در تفسیر قمی ابی‌بصیر از ابی‌عبدالله علیه السلام روایت می‌کند که بنی‌اسرائیل می‌گفتند آنچه مردان دارند موسی ندارد، و موسی هر وقت می‌خواست غسل کند به جایی می‌رفت که هیچ کسی او را نمی‌دید روزی در کنار رودخانه غسل می‌کرد و لباس‌هایش را روی صخره سنگی گذاشته بود، خداوند به صخره دستور داد و صخره از موسی دور شد و بنی‌اسرائیل به موسی نگاه کردند و دانستند که او آن طور که آنها می‌گویند نیست، و خداوند می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ ءَادُوا مُوسَىٰ فَبَرَّاهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا﴾ (الأحزاب: ۶۶)

(۱) - بخاری و مسلم.

۶۹) (۱) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همانند کسانی نباشید که موسی را آزار دادند؛ و خداوند او را از آنچه در حق او می‌گفتند مبرا ساخت؛ و او نزد خداوند، آبرومند (و گرانقدر) بود».

و مفسر شیعه طبرسی در مجمع البیان این حدیث را از ابوهریره روایت کرده است: که موسی علیه السلام با حیا بود و تنها غسل می‌کرد، بنی اسرائیل گفتند که او یا در پوست خود عیبی دارد و یا اینکه فتق بیضه دارد که خودش را از ما پنهان می‌کند، باری موسی رفت که غسل کند لباس‌هایش را بیرون آورد و روی سنگی گذاشت، آنگاه سنگ لباس‌های او را با خود برد، موسی به دنبال آن رفت و بنی اسرائیل او را لخت دیدند و دانستند که او به بهترین وجه آفریده شده است و خداوند او را از آنچه آنها می‌گفتند تبرئه کرد (۲).

عالم بزرگ شیعه نعمت‌الله الجزائری در قصص، ص ۲۵۰ می‌گوید: (گروهی از اهل حدیث گفته‌اند که وقتی حدیث صحیح است نباید آن را بعید و عجیب دانست، و آنها وقتی موسی را در آن حالت دیدند موسی نمی‌خواست که او را در آن وضعیت ببینند و نمی‌دانست که کسی به او نگاه می‌کند یا نه، و عریان رفتن او به دنبال لباس‌هایش برای تبرئه شدن از اتهامی که به او می‌زدند چیز بدی نیست). پس عبدالحسین چه می‌گوید؟! آیا عبدالحسین می‌پسندد که ائمه اهل بیت که خود راویان این حدیث بوده‌اند را همانند ابوهریره متهم کند؟! خود راویان این حدیث بوده‌اند را همانند ابوهریره متهم کند؟!)

(۱) - تفسیر قمی، ۱۷۹/۲ و الصافی، ۲۰۴/۴-۲۰۵-، و کنز الدقائق، ۲۳۰/۸-۲۳۱، بیان السعادة ۲۵۷/۳، الجوهر الثمین ۱۶۵/۵، نور الثقلین ۳۰۸/۴، قصص الأنبياء ص ۲۴۹-۲۵۰، البرهان ۳۲۹/۳، المیزان ۳۵۳/۱۶، الکاشف ۲۴۳/۶، جوامع الجامع ۳۳۹/۲، منهج الصدقین ۳۲۱/۴، فتح الله کاشانی.

(۲) - تفسیر مجمع البیان، طبرسی، ۳۷۲/۸.

اعتراض عبدالحسین به حدیث طلب شفاعت از پیامبران در روز قیامت

در ص ۸۱، عبدالحسین این حدیث را آورده است که هجوم مردم به سوی آدم سپس نوح و بعد موسی و عیسی به این امید که برای آنها شفاعت کنند

شیخین یکی از احادیث طولانی ابوهریره را روایت کرده‌اند که ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که گفت: خداوند همه انسان‌ها را در روز قیامت در یک میدان گرد می‌آورد که اگر کسی آنها را فرابخواند همه صدایش را می‌شنوند، و همه دیده می‌شوند، و خورشید پایین می‌آید مردم چنان ناراحت و غمگین می‌شوند که طاقت و تحملشان سر می‌رسد، مردم می‌گویند: آیا نمی‌بینید که در چه حالتی هستید آیا به جستجوی کسی نمی‌روید که پیش پروردگارتان شفاعت کند؟ بعضی از مردم به بعضی دیگر می‌گویند پیش آدم علیه السلام بروید آنگاه نزد آدم می‌آیند و به او می‌گویند: تو پدر انسان‌ها هستی خداوند تو را با دستش آفریده است و از روح خود در تو دمیده است و به ملائکه فرمان داده و آنها برای سجده کردند، برای ما نزد خدا شفاعت کن آیا نمی‌بینی که در چه حالی هستیم؟ آنگاه آدم می‌گوید خداوند امروز چنان خشمگین است که نه قبل از این روز اینگونه خشمگین بوده و نه بعد از آن این طور خشمگین می‌شود! و خداوند مرا از خوردن آن درخت نهی کرد و من از فرمان او سرپیچی کردم، خودم، خودم، خودم، مرا بگذارید و پیش کسی دیگر غیر از من بروید، پیش نوح بروید، آن وقت مردم نزد نوح می‌آیند و می‌گویند ای نوح تو اولین پیامبری هستی که به سوی اهل زمین فرستاده شدی و خداوند تو را بنده سپاسگذار نامیده است، برای ما پیش پروردگارت شفاعت کن آیا نمی‌بینی که در چه حالتی هستیم، نوح می‌گوید پروردگار امروز چنان خشمگین است که قبل از این هیچگاه اینگونه خشمگین نشده و بعد از این هرگز اینگونه خشمگین نخواهد شد، و من یک دعا داشتم که پذیرفته می‌شود آن را برای نابودی قوم خود کردم، خودم، خودم، خودم، پیش کسی دیگر بروید، پیش ابراهیم بروید، آنگاه پیش ابراهیم می‌آیند و می‌گویند

ای ابراهیم تو پیامبر خدا و خلیل او هستی پیش پروردگارت برای ما شفاعت کن آیا نمی بینی که در چه حالتی هستیم، ابراهیم به آنها می گوید پروردگرم امروز چنان خشمگین است که قبل از این هیچگاه اینگونه خشمگین نشده و بعد از این هرگز اینگونه خشمگین نخواهد شد من سه تا دروغ گفته ام، خودم، خودم، خودم! پیش کسی دیگر بروید، پیش موسی رضی الله عنه بروید آنگاه نزد موسی می آیند و می گویند ای موسی تو پیامبر خدا هستی که خداوند با رسالت خویش و با کلامش تو را فضیلت داده است برای ما پیش پروردگارت شفاعت کن آیا نمی بینی که در چه حالتی هستیم؟ می گوید پروردگرم امروز چنان خشمگین است که قبل از این هیچگاه اینگونه خشمگین نشده و بعد از این هرگز اینگونه خشمگین نخواهد شد، من انسانی را کشته ام که به کشتن آن فرمان نیافته بودم، خودم به فکر خودم هستم! پیش کسی دیگر بروید، نزد عیسی بن مریم بروید آنگاه نزد عیسی می آیند و می گویند ای عیسی تو پیامبر خدا و کلمه او هستی که آن را به مریم القا کرد و روحی از او هستی و در گهواره در کودکی با مردم سخن گفتی، برای ما نزد پروردگارت شفاعت کن آیا نمی بینی در چه وضعیتی هستیم، عیسی می گوید: پروردگرم امروز چنان خشمگین است که قبل از این هیچگاه اینگونه خشمگین نشده و بعد از این هرگز اینگونه خشمگین نخواهد شد، و عیسی بدون آن که گناهی را نام ببرد می گوید به فکر خودم هستم خودم خودم! نزد محمد رضی الله عنه بروید، آنگاه مردم نزد محمد رضی الله عنه می آیند و می گویند ای محمد تو پیامبر خدا و خاتم پیامبران هستی و خداوند همه گناهانت را بخشیده است برای ما پیش پروردگار شفاعت کن آیا نمی بینی که در چه وضعیتی هستیم؟ ابوهیره می گوید پیامبر خدا رضی الله عنه فرمود: آنگاه به راه می افتم و زیر عرش می آیم و به سجده می افتم و آنگاه خداوند از ستایش های نیک خود به من می آموزد که پیش از من به هیچ کس نیاموخته است سپس گفته می شود ای محمد سرت را بلند کن و بخواه، خواسته ات اجابت می شود و شفاعت کن که شفاعت تو پذیرفته

می‌شود، آن وقت سرم را بلند می‌کنم و می‌گویم، امت من پروردگارم، ای پروردگارم امت من، امت من، گفته می‌شود ای محمد آن کسانی از امت را که حسابی ندارند از در راست بهشت داخل کن و امت تو در دیگر درها در وارد شدن با مردم شریک هستند ...^(۱)

عبدالحسین بعد از ذکر این حدیث مثل عادت همیشگی‌اش برای باطل جلوه دادن این حدیث غوغا می‌کند و می‌گوید: (این حدیث شکستن حرمت پیامبران اولوالعزم است که سنت‌های مقدس از آن به دور هستند یکی از سنت‌های مقدس سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ماست که نهایت احترام و تقدیر را به پیامبران قایل می‌شد ... و ادامه می‌دهد: این حدیث پوچ و یاوه ابوهریره کاملاً با کلام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیگانه و با سنت‌های او به طور کامل تضاد دارد. و از نسبت دادن چنین سخنان پوچی به پیامبران به خدا پناه می‌بریم هرگز آدم مرتکب چنان گناهی نشده است که سبب شود تا خداوند خشمگین گردد، او از خوردن درختی نهی شده بود اما این نهی برای تنزیه و ارشاد بود، و نوح فقط علیه دشمنان خدا دست به دعا برداشته بود ...

ما از ابوهریره می‌پرسیم که این بیچاره‌ها از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستند یا از امت دیگر پیامبران؟ طبیعی است که تلاش‌های دیگر امت‌ها نباید نابود گردد و بی‌پاداش بماند، پس چگونه او فقط برای امت خودش شفاعت می‌کند؟ در صورتی که او پیامبر رحمت و مهربانی است و خداوند در آن روز شفاعت او را می‌پذیرد، پس او هرگز آنها را ناکام نمی‌کند چون او امید و پناهگاه همه است ... این حدیث که عبدالحسین آن را انکار می‌کند حدیثی است که انس بن مالک و ابوسعید و ابوبکر و ابن عباس رضی الله عنهم آن را روایت کرده‌اند^(۲).

و این حدیث که عبدالحسین آن را پوچ و یاوه قلمداد می‌کند، حدیثی است که درست به همین صورت ائمه اهل بیت آن را روایت کرده‌اند، و اینک به بعضی از

(۱) - بخاری، باب التفسیر و مسلم، باب الایمان.

(۲) - البخاری، کتاب الرقاق و کتاب التوحید و مسلم کتاب الایمان.

طرقی که این حدیث از اهل بیت روایت شده اشاره می‌کنیم.

خثیمه جعفری می‌گوید: من و مفضل بن عمر شبی نزد جعفر بن محمد بودیم و هیچ کسی دیگر آن جا نبود، مفضل جعفری به او گفت: فدایت شوم حدیثی به ما بگو که ما را شاد کند، گفت: بله وقتی قیامت می‌شود خداوند همه خلایق را در یک میدان گرد می‌آورد - تا اینکه گفت - مردم می‌ایستند تا آن که عرق آنها را تا دهانشان فرومی‌گیرد، آنگاه می‌گویند: ای کاش خداوند در مورد ما قضاوت می‌کرد حتی اگر ما را به جهنم هم می‌فرستاد. ... سپس نزد آدم می‌آیند و می‌گویند: تو پدر ما هستی و تو پیامبری، از پروردگارت بخواه تا در مورد ما قضاوت کند حتی اگر هم ما را به جهنم بفرستد، می‌گوید: نمی‌توانم. پروردگارم مرا با دستش آفرید و مرا بر عرش خود سوار کرد و فرشتگانش را فرمان داد تا برایم سجده کنند. سپس به من فرمان داد و من از فرمان او سرپیچی کردم، ولی شما را راهنمایی می‌کنم که پیش فرزند صدیق من بروید که نهصد و پنجاه سال قومش را دعوت داد، آنگاه پیش نوح می‌آیند و می‌گویند: از پروردگارت بخواه که در مورد ما حتی اگر به سوی جهنم هم باشد قضاوت کند، نوح می‌گویند: نمی‌توانم، من گفتم فرزندانم از خانواده‌ام است، ولی شما را راهنمایی می‌کنم که نزد کسی بروید که در دنیا خلیل خدا بوده است، پیش ابراهیم بروید، آنگاه نزد ابراهیم می‌آیند، و ابراهیم می‌گوید: من نمی‌توانم، من گفتم من مریض هستم ... ولی شما را راهنمایی می‌کنم که پیش کسی بروید که خدا با او سخن گفته است یعنی موسی، آنگاه آنها نزد موسی می‌آیند و به او می‌گویند، و او می‌گوید نمی‌توانم، من انسانی را کشته‌ام، ولی شما را راهنمایی می‌کنم که نزد کسی بروید که به حکم خدا می‌آفرید و کور مادرزاد را بینا می‌کرد و بیمارها را به اذن خدا شفا می‌داد یعنی عیسی. آن وقت آنها نزد عیسی می‌آیند، او می‌گوید: نمی‌توانم. ولی شما را راهنمایی می‌کنم که نزد کسی بروید که شما را به آمدن او در دنیا مژده داده بودم. سپس ابو عبدالله رضی الله عنه گفت: پیش او می‌آیند ... و می‌گویند ای

محمد از پروردگارت بخواه که در بین ما قضاوت کند گرچه به سوی دوزخ باشد، می‌گوید: بله من هستم که برای شما می‌توانم شفاعت کنم ... وقتی به پروردگارم نگاه می‌کنم او را ستایش می‌کنم ... سپس به سجده می‌افتم آنگاه خداوند می‌فرماید: ای محمد سر خود را بلند و شفاعت کن که شفاعت تو پذیرفته می‌شود و بخواه که هر چه بخواهی به تو داده می‌شود^(۱).

پس ای عبدالحسین آیا ائمه تو هذیان می‌گویند و یاوه‌گویی می‌کنند؟
بار خدایا سلامت عقل و دین را از تو می‌خواهیم!

اعتراض عبدالحسین به حدیث افتادن ملخ طلایی بر پیامبر خدا ایوب

در ص ۹۰ عبدالحسین حدیث افتادن ملخ طلایی بر پیامبر خدا ایوب ... را ذکر می‌کند، شیخین با طرق متعددی از ابوهریره روایت می‌کنند که او از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: در حالی که ایوب لخت بود و غسل می‌کرد ناگهان ملخ‌هایی طلایی بر او شروع به افتادن کردند، ایوب شروع کرد به ریختن ملخ‌ها در پارچه‌اش، آنگاه پروردگارش او را صدا زد که مگر تو را از آنچه می‌بینی بی‌نیاز نکرده‌ام؟ گفت: بله ای پروردگارم ولی نمی‌توانم از برکت تو بی‌نیاز باشم^(۲).

بعد از ذکر این حدیث عبدالحسین شروع به تردیدافکنی در حدیث می‌کند و می‌گوید: (فقط کسی این حدیث را می‌پذیرد که فاقد بینش بوده و احساسی نداشته باشد، آفریدن ملخ از طلا یک نشانه و امری خارق‌العاده است و سنت الهی در آفرینش این است که ملخ را از طلا نمی‌آفریند مگر آن که ضرورتی باشد، به

(۱) - البحار، ۳۵/۸ و ص ۴۵ و ص ۴۸، باب الشفاعة، العیاشی، ۳۱۱-۳۱۰/۲، ح ۱۴۵، و قمی ۲۵/۲ و البرهان، ۴۳۸/۲، ح ۵ و ۴۳۹، ح ۹ و ۴۴۰، ح ۱۱، ح ۱۵، و ۳۵۱/۳، ح ۴، المیکال، ۳۴۱/۱، ح ۷۲۷، و الکنز، ۲۸۲/۸، نور الثقلین، ۲۰۶/۳، ح ۳۹۲ و ص ۲۰۸، ح ۴۰۰.

(۲) - بخاری، کتاب التوحید.

عنوان مثال اگر برای اثبات نبوت به چنین کاری نیاز باشد خداوند این کار را به عنوان دلیلی برای اثبات نبوت انجام می‌دهد...).

می‌گویم (مؤلف) اگر ما ادعاهای شما را بیان کنیم که می‌گویید ائمه‌ای که معتقد به عصمت آنها هستید از پیامبران افضل و برترند و اگر به بیان معجزات^(۱) واهی و بی‌اساسی که در مورد آنها ادعا می‌کنید پردازیم باید چندین جلد کتاب بنویسیم، اما فقط کافی است که به عناوین ابواب و فصول کتب مرجع شیعه نگاهی انداخته شود. در المحججه البیضاء، ۲۶۵/۴ در روایتی طولانی از امام صادق علیه السلام آمده است که گفت: «ما وارثان پیامبران کاهن و جادوگر نیستیم، بلکه از خدا می‌خواهیم و او اجابت می‌کند، و اگر دوست داشته باشم دعا کنم خداوند تو را تبدیل به سگی می‌کند که به خانه‌ات می‌روی و دم خود را تکان می‌دهی و پیش خانواده‌ات می‌روی، اعرابی به علت نادانی گفت: بله دعا کن، امام دعا کرد و آن اعرابی در همان لحظه تبدیل به سگی شد و رفت امام صادق به من گفت دنبالش برو، من به دنبالش رفتم تا اینکه او وارد محله‌اش شد و داخل خانه‌اش رفت و برای خانواده‌اش دم خود را تکان می‌داد، خانواده‌اش چوبی برداشتند و او را از خانه بیرون کردند، من پیش امام صادق برگشتم و او را از آنچه دیده بودم آگاه کردم، در همین حال ناگهان دیدیم که او آمد و جلوی امام صادق ایستاد در حالی که اشک می‌ریخت و در خاک‌ها غلت می‌زد و عوعو می‌کرد، امام صادق بر او ترحم کرد و برایش دعا نمود و او دوباره همان اعرابی شد، آنگاه امام صادق علیه السلام به او گفت: آیا ایمان آوردی ای اعرابی؟ گفت: بله هزاران بار ایمان آوردم.

و در القطره، ۲۵۲/۱ آمده که عسکر غلام ابی جعفر علیه السلام گفت: نزد او آمدم و با خودم گفتم سبحان الله سرورم چقدر زرد و لاغر است می‌گوید: سوگند به خدا

(۱) - برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به کتاب مدینه المعاجز، هاشم نجرانی.

که هنوز در دلم این سخن کامل نشده بود که جسم او دراز و کلفت و عریض شد!! و تمام خانه تا سقف و دیوارهای اطراف را فراگرفت و سپس دیدم که رنگ او چون شب تاریک سیاه شد!! سپس رنگش سفید شد که از برف سفیدتر شده بود!! و سپس چون خون بسته‌ای قرمز شد!! سپس تا آخرین حد سبز شد!! که از شاخه‌های سبز و شکوفا سبزتر بود!! سپس جسم او کم شد تا اینکه به همان صورت اولی درآمد!! و همان رنگ اولی که داشت به چهره‌اش برگشت و من از آنچه دیدم بر چهره به زمین افتادم.

پس این خارق‌العاده‌ای که شما برای ائمه خود ادعا می‌کنید برای پیامبران هم پیش نیامده‌اند، پس چرا به پیامبر خدا ایوب رضی الله عنه اعتراض می‌کنید؟ و گذشته از این فراموش کرده‌ای که همین حدیث را ائمه اهل بیت روایت کرده‌اند که تو معتقد هستی که آنها معصومند و از پیامبر خدا ایوب افضل و برتر هستند.

ابی بصیر از ابی عبدالله رضی الله عنه روایت می‌کند که در مورد این آیه که: ﴿وَوَهَبْنَا لَهُٓ أَهْلَهُۥٓ وَمِمَّا رَحِمْنَا وَذَكَرَىٰ لِأُولَىٰ الْأَلْبَابِ ﴿٤٣﴾ (ص: ۴۳). گفت: خداوند آن دسته از خانواده‌اش را که قبل از آمدن بیماری و بلا مرده بودند به او بازگرداند و آن دسته از خانواده‌اش را که بعد از بیماری مرده بودند نیز به او برگرداند و همه را زنده کرد و همه با او شروع به زندگی کردن نمودند. و ایوب را پرسیدند که سخت‌ترین چیزی که برایت پیش آمده چه بود؟ گفت: خوشحالی دشمنان. آنگاه خداوند برای او در خانه‌اش پروانه‌هایی طلایی باراند و او این پروانه‌های طلایی را جمع می‌کرد و وقتی باد چیزی از آنها را با خود می‌برد ایوب به دنبال آن می‌دوید و آن را برمی‌گرداند، جبرئیل به او گفت: آیا سیر نمی‌شوی ایوب؟ گفت: چه کسی از روزی پروردگارش سیر می‌شود^(۱).

و هشام بن سالم از ابی عبدالله روایت می‌کند که گفت: خداوند از آسمان برای

(۱) - البحار، ۳۴۴/۱۲، کتاب النبوة باب قصص ایوب.

ایوب پروانه‌های طلایی باراند، ایوب پروانه‌های طلایی که بیرون از خانه‌اش می‌رفتند را می‌گرفت و داخل خانه می‌آورد، جبرئیل گفت: ای ایوب آیا سیر نمی‌شوی؟ ایوب رضی الله عنه گفت: چه کسی از لطف پروردگارش سیر می‌شود^(۱).
و مفضل بن عمر از صادق رضی الله عنه روایت می‌کند که گفت: «سپس مهدی به کوفه بازمی‌گردد و از آسمان ملخ طلایی می‌بارد همان طور که خداوند برای پیامبرش ایوب از آسمان ملخ طلایی باراند...»^(۲).
داوری در مورد این روایات را به عبدالحسین واگذار می‌کنیم تا به ما بگوید که آیا اینها امور خارق‌العاده‌ای هستند و سنت خدا در آفرینش می‌باشند و اثبات نبوت بستگی به این چیزها دارد!!
و اینها دلیلی برای اثبات رسالت هستند؟! بار خدایا از تعصب کورکورانه به تو پناه می‌بریم!

اعتراض عبدالحسین به حدیث محکوم کردن موسی به خاطر آن که مورچه‌ای او را گزید و او دستور داد لانه مورچه سوخته شوند

در ص ۹۱ عبدالحسین این حدیث را ذکر کرده است که شیخین از ابوهریره روایت کرده‌اند که او گفت: پیامبر خدا فرمود: مورچه‌ای یکی از پیامبران را گاز گرفت - آن پیامبر طبق تصریح ترمذی موسی بوده است - آن پیامبر دستور داد تا لانه مورچه سوزانده شود آنگاه خداوند به او وحی کرد که یک مورچه تو را گاز گرفت و تو امتی از امتی‌های را که تسبیح خداوند را می‌گفت سوزاندی^(۳).
سپس عبدالحسین به این حدیث اعتراض می‌کند و می‌گوید: (ابوهریره شیفته گفتن

(۱) - البحار، ۳۵۲/۱۲، کتاب النبوة باب قصص ایوب.

(۲) - الزام الناصب، ۲۵۲/۲ - ۲۷۹.

(۳) - بخاری در الجهاد و السیر و در بدء الخلق و مسلم در کتاب السلام آن را روایت کرده است.

چیزهایی در مورد پیامبران است که زشت و ناپسند می‌باشند و ناراحت‌کننده هستند، پیامبران خدا بسیار صبر و بردباری و سعه‌صدر بیشتری دارند از آنچه که خرافه‌گویان در مورد آنها می‌گویند - تا اینکه می‌گوید - سوگند به خدا که نمی‌دانم که آنان که این حدیث را صحیح قرار داده‌اند چه می‌گویند که این پیامبر چرا مورچه‌ها را با آتش شکنجه کرد؟ و حال آن که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: جز خداوند کسی حق ندارد با آتش شکنجه کند، و همه اجماع کرده‌اند که به هیچ عنوان سوختن حیوان در آتش جایز نیست. به جز آن که اگر انسانی، انسانی دیگر را سوزانده باشد که در این صورت اولیای دم می‌توانند از قاتل به همین صورت انتقام بگیرند و او را بسوزانند، و با توجه به حدیث پیامبر نه سوزاندن مورچه و نه هیچ حیوانی دیگر جایز نیست).

می‌گویم (مؤلف) مجلسی شما در بحار الانوار، ۲۴۲/۶۴ «کتاب السماء والعالم» در باب (النحل والنمل وسائر ما نهی عن قتله)، این حدیث را از طریق ابوهیره روایت کرده است. و صدوق از أبان بن تغلب و او از عکرمه و عکرمه از ابن عباس روایت می‌کند که گفت: عزیر گفت: پروردگارا در همه امور و کارهایت نگاه کرده‌ام و عدالت تو را با عقل خودم درک کرده‌ام، و فقط یک موضوع باقی مانده که آن را نمی‌دانم و آن اینکه عذابت را در جایی می‌آوری و همه را عذاب می‌دهی و حال آن که در میان آنها کودکان هم هستند، آنگاه خداوند به عزیر فرمان داد که به بیابان برود و هوا هم به شدت گرم بود، عزیر زیر درختی رفت و خوابید، آنگاه مورچه‌ای آمد و او را گاز گرفت او پایش را به زمین مالید و مورچه‌های زیادی را کُشت، و آن وقت دانست که این مثالی است که برای او زده شده است، به او گفته شد: ای عزیر هر گاه قومی مستحق عذاب من شوند من عذابم را زمانی بر آنها می‌آورم که زمان مرگ کودکان فراسیده باشد. و کودکان چون اجلشان فرا رسیده است می‌میرند و دیگران بوسیله عذابم هلاک می‌شوند^(۱).

(۱) - البحار، ۲۸۶/۵ کتاب العدل والمعاد، قصص الانبیاء، الجزائری، ص ۴۸۲.

در اللثالی الاخبار، ۳۲۶/۵ «باب فی اوصاف النمل» می گوید: (پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) پیامبر فرمود: پیامبری از پیامبران زیر درختی استراحت کرد مورچه‌ای او را گزید او وسایل خود را از زیر درخت بیرون کرد و دستور داد آن مورچه را با آتش بسوزانند آنگاه خداوند به او وحی کرد آیا مگر او یک مورچه نیست.

پس چرا ای عبدالحسین به ابوهریره اعتراض می‌کنی؟ و علی بن جعفر از برادرش علیه السلام روایت می‌کند و می‌گوید او را در مورد کشتن مورچه پرسیدم گفت: مورچه را نکش مگر آن که تو را اذیت کند!!^(۱).

و مسعده بن زیاد می‌گوید از جعفر بن محمد رضی الله عنه شنیدم که می‌گفت: و او را از کشتن مارها و مورچه‌هایی که در خانه هستند و اذیت می‌کنند پرسیدند، گفت: اگر اذیت کنند کشتن و سوزاندن آنها اشکالی ندارد!!^(۲).

و ابن سنان می‌گوید: ابو عبدالله گفت: کشتن مورچه چه اذیت کند و چه اذیت نکند اشکالی ندارد!!^(۳).

می‌گویم (مؤلف) اگر سوزاندن به خاطر حدیث مشهوری که آمده جایز نیست، پس چرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خواست کسانی را که در خانه‌هایشان نماز می‌خوانند بسوزاند.

چنان که اهل بیت این روایت را کرده‌اند؟!

ابن سنان از ابی عبدالله رضی الله عنه روایت می‌کند که گفت از او شنیدم که می‌فرمود: در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گروهی از مردم برای نماز به مسجد نمی‌آمدند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: عنقریب بر در خانه‌های کسانی که برای نماز به مسجد نمی‌آیند هیزم جمع می‌کنیم و می‌خواهیم آنها در خانه‌هایشان بسوزانیم^(۴).

(۱) - البحار، ۲۶۴/۶۴ و ص ۲۹۲، قرب الاسناد، ص ۱۲۱.

(۲) - البحار، ۲۷۱/۶۴، کتاب السماء والعالم، باب النحل والنمل وسائر ما نهی عن قتله.

(۳) - البحار، ۲۶۸/۶۴.

(۴) - التهذیب، ۲۵/۳، الانوار النعمانیة، ۳۵۸/۱، روضة الواعظین، ۳۳۴/۲.

و در التهذیب، ۲۶۶/۳ ابی یعفر از ابی عبدالله رضی الله عنه روایت می کند که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خواست که گروهی را که در خانه نماز می خواندند و در نماز جماعت شرکت نمی کردند در خانه هایشان بسوزاند ...

و مجلسی در بحار خود، ۳۵۲/۱۹ می گوید: بلاذری می گوید: روایت شده که هبار بن اسود از کسانی بود که می خواست از هجرت زینب دختر پیامبر صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه جلوگیری کند، بنابراین پیامبر به لشکریانش دستور می داد که اگر او را یافتند او را در آتش بسوزانند، سپس گفت: با آتش جز خدای آتش کسی حق ندارد عذاب دهد. و به آنها فرمان داد که اگر او را دستگیر کردند دست ها و پاهایش را قطع کنند و او را به قتل برسانند ... و همچنین علی رضی الله عنه گروهی از سبایی ها را در آتش سوزاند و گفت:

لما رأیت الأمر أمر منکرا أوقدت ناری ودعوت قنبرا^(۱)

وقتی دیدم که مسئله کار زشتی است، آتشم را روشن کردم و قنبر را فراخواندم.

پس نظر علامه عبدالحسین که نهایت سعی و تلاش خود را در پژوهش و بررسی مبذول داشته است چیست؟!

اعتراض عبدالحسین به حدیث فراموش کردن پیامبر صلی الله علیه و آله

در ص ۹۲ عبدالحسین این حدیث را که پیامبر صلی الله علیه و آله دو رکعت نماز را فراموش کرد، ذکر کرده است، ابوهریره روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله بیشتر گمانم این است که نماز عصر بود که پیامبر صلی الله علیه و آله با ما خواند، او دو رکعت خواند و سلام گفت سپس به سوی چوبی که در قسمت جلوی مسجد بود رفت و دستش را بر آن گذاشت، ابوبکر و عمر هم آن جا بودند اما ترسیدند که در این مورد با او

(۱) - رجال الکشی، ص ۶۷، شرح حال قنبر، ح ۲۱.

سخن بگویند، و مردم شتابان بیرون آمدند و گفتند: آیا نماز کم شده است؟ مردی که پیامبر صلی الله علیه و آله او را ذوالیدین صدا می‌زد گفت: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آیا فراموش کردی یا نماز کم شده است؟ فرمود: نه من فراموش کردم و نه نماز کم شده است! گفت: نه فراموش کردی! آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله دو رکعت دیگر خواند و سپس سلام داد و الله اکبر گفت و آنگاه سجده نمود ... حدیث^(۱).

عبدالحسین بعد از ایراد این حدیث شروع به تردیدافکنی در آن می‌نماید و می‌گوید: (اولاً! اگر کسی کمی حواس و فکرش به نمازش باشد چنین سهو و اشتباه فاحشی از او سر نمی‌زند، و این چیز از کسانی سر می‌زند که از نماز خود غافل‌اند، و هرگز پیامبران وضعیتی چون غافلان ندارند. و از آنچه جاهلان می‌گویند پاک‌اند، و به ویژه سرور و خاتم و افضل‌ترین آنان محمد صلی الله علیه و آله از چنین چیزی پاک و به دور است و هیچ سراغ نداریم که از هیچ کسی چنین سهوی سرزده باشد مگر کسی که اینگونه می‌گوید:

أصلي فما أدري إذا ما ذكرتها أثنيتن صليت الضحى أم ثمانياً؟

نماز می‌خوانم و نمی‌دانم که آیا نماز چاشت را دو رکعت خوانده‌ام یا هشت رکعت؟

(و اگر من اینگونه در نماز فراموش می‌کردم سراپا خجالت و شرمندگی مرا فرامی‌گرفت و مقتدیان مرا حقیر می‌شمردند، بنابراین هرگز جایز نیست که گفته شود پیامبران خدا در نماز اینگونه اشتباه می‌کرده‌اند ...).

می‌گویم (مؤلف) اولاً! قرآن در مواضع متعددی اشاره نموده که پیامبران فراموش می‌کنند: ﴿سُنِّقِرُكَ فَلَا تَنْسَى﴾ (۶) ﴿الأعلى: ۶﴾. «بر تو خواهیم خواند و تو دیگر فراموش نخواهی کرد».

(۱) - امام بخاری آن را در کتاب جمعه و نماز و ادب و اخبار آحاد و اذان، و امام مسلم آن را در کتاب مساجد و مواضع الصلاة و اصحاب سنن نیز آن را روایت کرده‌اند.

و می فرماید: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ ۗ وَإِمَّا يُنسِينَكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٦٨﴾﴾ (الأنعام: ٦٨). «هر گاه دیدی کسانی به تمسخر و طعن در آیات ما می پردازند، از آنان روی بگردان تا آنگاه که به سخن دیگری می پردازند اگر شیطان از یاد تو برد پس از به خاطر آوردن با قوم ستمکاران منشین».

﴿وَأذْكَرُ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ﴾ (الکهف: ٢٤). «و هر گاه فراموش کردی پروردگارت را به خاطر بیاور».

و در آیه های ٦٠ تا ٦٣ به فراموشی موسی و همراهش اشاره نموده است: ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتْنِهِ لَآ أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا ﴿٦٠﴾ فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا ﴿٦١﴾ فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتْنِهِ إِنَّا نَاغِدَاءٌ نَا لَقَدْ لَقِينَا مِن سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا ﴿٦٢﴾ قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَنِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ، وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ مَجْجَبًا ﴿٦٣﴾﴾ (الکهف: ٦٠-٦٣).
دوم اینکه این حدیث را علاوه بر ابوهریره ابن مسعود و عمران و دیگران روایت کرده اند^(۱).

و اما اینکه عبدالحسین فراموش کردن پیامبر صلی الله علیه و آله را انکار می کند، این مذهب اهل غلو و افراطی هاست و ثابت خواهیم کرد که امام اینها که به عصمت او معتقدند سهو پیامبر صلی الله علیه و آله را می پذیرد از ابی صلت هروی روایت است که گفت: به امام رضا علیه السلام گفتم در کوفه گروهی هستند که ادعا می کنند که پیامبر صلی الله علیه و آله در نماز فراموش نکرده است، آنگاه امام رضا علیه السلام فرمود: (دروغ گفته اند که لعنت خدا بر آنها باد، تنها کسی که فراموش نمی کند خداوند است)^(۲).

(۱) - بخاری، کتاب الایمان و الذنور، مسلم، کتاب المساجد.

(۲) - مسند الرضا، ۵۱۴/۲.

و شیخ شیعیان صدوق می‌گوید: (فراموش کردن پیامبر صلی الله علیه و آله همانند فراموش کردن ما نیست، چون خداوند فراموشی را برای او پیش می‌آورد تا مردم بدانند که او یک انسان است و او را به جای خدا عبادت نکنند، اما فراموش کردن ما از سوی شیطان است...) ^(۱).

در حقیقت شیعه در مورد سهو پیامبر صلی الله علیه و آله عقاید مختلفی دارند، در ابتدا در عصر قمی که ملقب به صدوق است، او و استادش محمدبن حسن بن ولید و جمهور شیعه بر این عقیده بودند که اولین درجه غلو و افراط نفی سهو و فراموشی از پیامبر صلی الله علیه و آله است، از این رو آنان کسانی را که سهو و فراموشی را از پیامبر صلی الله علیه و آله نفی می‌کردند از شیعه‌های غلو کار و افراطی می‌شمردند!!

و فکر می‌کنم عبدالحسین و پیروانش از شیعه‌های افراطی و غلو کار هستند. و قمی کسانی را که سهو و فراموشی را از ائمه نفی می‌کنند از مفوضه قرار داده و آنها را لعنت کرده است و آنها از دیدگاه او شیعه نیستند ^(۲).

و شیخ شیعه ابن بابویه ملقب به صدوق در کتاب «من لایحضره الفقیه، ۱/۲۳۴» می‌گوید: (غلو کاران و مفوضه که لعنت خدا بر آنها باد سهو و فراموشی پیامبر صلی الله علیه و آله را نمی‌پذیرند).

و می‌گوید که استادش ابن الولید گفته است: (اولین پله در غلو نفی سهو از پیامبر صلی الله علیه و آله است و اگر رد کردن روایاتی که در اثبات سهو پیامبر صلی الله علیه و آله آمده‌اند درست باشد رد کردن همه روایت‌ها هم درست است که با رد کردن همه روایت‌ها دین و شریعت باطل می‌گردند، و من می‌گویم کتابی مستقل در اثبات سهو پیامبر صلی الله علیه و آله و پاسخ دادن به منکران تألیف خواهم کرد و اجر و ثواب آن را از خداوند خواهانم).

(۱) - من لایحضره الفقیه، ۱/۲۳۴.

(۲) - ن ک شرح عقاید صدوق، ص ۱۶۰ و من لایحضره الفقیه، ۱/۲۳۴.

می‌گویم (مؤلف) اما بعد از آن اوضاع تغییر یافت و نفی سهو از ائمه نه از پیامبر صلی الله علیه و آله از ضروریات مذهب شیعه گردید!!!
و شیخ شیعه مامقانی در کتابش تنقیح المقال، ۲۴۰/۳ می‌گوید: (نفی سهو از ائمه از ضروریات مذهب شیعه گردیده است)^(۱).

و خودشان در مجموعه‌های حدیث خود روایاتی ذکر کرده‌اند که سهو و فراموشی را از ائمه‌اشان نفی می‌کند. اما اگر احادیث و روایاتشان مورد بررسی قرار گیرد مشاهده می‌شود که مجموعه بزرگی از روایات آنها با ادعای آنان که ائمه فراموش نمی‌کنند متناقض و متضاد است، از این رو مجلسی از وجود روایات زیادی که با ادعای نفی سهو از ائمه تضاد دارد حیران شده است و بنابراین اعتراف می‌کند. و در بحار الانوار، ۳۵۱/۲۵ می‌گوید: (این مسئله خیلی مشکل است چون روایات و نشانه‌های زیادی دال بر این است که ائمه فراموش می‌کرده‌اند و اصحاب ما به جز افراد اندکی همه این روایت‌ها را پذیرفته‌اند).

سوم اینکه: حدیث فراموش کردن پیامبر صلی الله علیه و آله را تنها ابوهریره روایت نکرده است بلکه بزرگان و سادات علمای اهل بیت علیهم السلام این حدیث را روایت کرده‌اند، و علمای شیعه در مراجع خود این روایات را ذکر کرده‌اند. در بحار الانوار، ۱۰۱/۱۷ از علی علیه السلام روایت شده است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله نماز ظهر را با ما خوانده و پنج رکعت خواند و سپس نماز را تمام کرد، آنگاه یکی از مردم به او گفت: ای پیامبر خدا آیا به نماز اضافه شده است؟ فرمود: چطور؟ آن مرد گفت: شما پنج رکعت خواندی، علی می‌گوید: آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله رو به قبله نشست و تکبیر گفت و سپس دوباره سجده کرد بدون آن که قرائت بخواند یا رکوع کرده باشد آنگاه سلام گفت: و می‌گفت این دو سجده جبران می‌کنند.

و از امام باقر علیه السلام روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله نماز خواند و قرائت را

(۱) - ن ک عقائد الامامیه، ص ۹۱.

جهری و با آواز بلند خواند وقتی نماز را تمام کرد به یارانش گفت: آیا چیزی از قرآن را انداختم؟ می‌گوید: مردم سکوت اختیار کردند، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا ابی بن کعب در میان شما هست؟ گفتند: بله، فرمود: آیا چیزی از قرآن را انداختم؟ ابی گفت: بله ای پیامبر خدا این طور بود ...^(۱).

و در الوسائل، ۳۰۷/۵ از حارث بن مغیره نضری روایت است که گفت: به ابی‌عبدالله علیه السلام گفتم: ما نماز مغرب را خواندیم، امام فراموش کرد و در رکعت دوم سلام گفت، آنگاه نماز را دوباره خواندیم، فرمود: چرا دوباره نماز خواندید، آیا مگر پیامبر صلی الله علیه و آله در دو رکعت سلام نگفت آنگاه (وقتی متوجه شد) دو رکعت دیگر خواند و نماز را تکمیل کرد؟

پس چرا عبدالحسین می‌گوید: (... اگر من چنین اشتباهی می‌کردم سراپا شرم و خجالت مرا فرامی‌گرفت و مقتدیان مرا و عبادتم را تحقیر می‌کردند، و چنین چیزی هرگز در مورد پیامبران درست نیست...).

عبدالحسین در مورد آنچه ائمه او روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فراموش کرده است چه می‌گوید!!

و آیا او ائمه خود را همانند ابوهریره رضی الله عنه متهم می‌کند!!

اعتراض عبدالحسین به این حدیث که «پیامبر صلی الله علیه و آله می‌زد و خشمگین می‌شد...»

در ص ۹۷ عبدالحسین این حدیث را ذکر کرده که ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که گفت: (بار خدایا محمد صلی الله علیه و آله انسانی است و همانند هر انسانی خشمگین و ناراحت می‌شود و خدایا پیمانی با تو بسته‌ام که هرگز آن را نمی‌شکنی پس هر مؤمنی را که من اذیت کرده‌ام یا به او ناسزا گفته‌ام^(۲) یا او را

(۱) - المحاسن، ص ۲۳۶، البحار، ۱۰۵/۱۷، تاریخ نبینا و ۲۴۲/۸۴، کتاب الصلوة باب وصف الصلاة.

(۲) - همان طور که می‌بینید در حدیث کلمه (یا او را لعنت کرده‌ام) نیامده است اما عبدالحسین همچون =

زدهام، آن را کفاره گناهان او قرار بده و سبب تقرب به خودت بگردان ...^(۱).
 بعد از ذکر این حدیث عبدالحسین به حدیث اعتراض می‌کند و می‌گوید:
 (پیامبر صلی الله علیه و آله و سایر انبیا جایز نیست که به ناحق کسی را اذیت کنند یا بزنند یا دشنام دهند، خواه در حال ناراحتی باشد خواه در حال خونسردی، بلکه جایز نیست که پیامبران به ناحق خشمگین شوند ...).
 می‌گویم (مؤلف) این حدیث را کسانی دیگر غیر از ابوهیره هم روایت کرده‌اند، جابر بن عبدالله و عایشه و انس رضی الله عنهم این را روایت کرده‌اند.
 و شاگردان حجت‌ها و معصومین اهل بیت بر حسب اعتقاد شیعه، نیز این حدیث را روایت کرده‌اند.

علاء از محمد و او از ابی جعفر علیه السلام روایت می‌کند که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من انسان هستم و چون هر انسانی خشمگین می‌شوم و خوشحال می‌شوم، خدایا هر مؤمنی که من او را محروم کرده‌ام یا علیه او دعا کرده‌ام این را کفاره گناهان او قرار بده، و هر کافری که من او را به خود نزدیک کرده‌ام یا چیزی به او بخشیده‌ام یا به نفع او دعائی نموده‌ام و او شایسته آن نبوده است، کار و دعای مرا برای او عذاب و وبال بگردان.^(۲)

می‌گویم (مؤلف) وقتی جایز نیست که پیامبران کسی را به ناحق اذیت کنند یا بزنند و یا ناسزا و نفرین بگویند پس چگونه امام معصوم تو این را روایت می‌کند!
 کلینی از ابی عبدالله علیه السلام روایت می‌کند که گفت: هیئتی از یمن نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و در میان آنها مردی بود که از همه سخنورتر بود و با پیامبر صلی الله علیه و آله مجادله می‌نمود، پیامبر صلی الله علیه و آله خشمگین شد و رگ خشم در پیشانی او پیچید و بالا آمد و

= عادت شیعه آن را تحریف کرده و اضافه کرده است!!

(۱) - بخاری در الدعوات و مسلم در البر و الصله روایت کرده است.

(۲) - البحار، ۱/۱۰۴/۲۹۰، ح ۳ باب جوامع احکام القضاء، نوادر احمد بن محمد بن عیسی، ص ۷۸.

چهره‌اش تیره شد و نگاهش را پایین انداخت، آنگاه جبرئیل علیه السلام نزد ایشان آمد و گفت: پروردگارت تو را سلام می‌کند و می‌گوید: این مردی سخاوتمند است که به مردم غذا می‌دهد آنگاه خشم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پایین آمد و سرش را بلند کرد و گفت: اگر جبرئیل از سوی خدا به من خبر نمی‌داد که تو مرد سخاوتمندی هستی که به مردم غذا می‌دهی تو را آواره می‌کردم و کاری با تو می‌کردم که مایه عبرت دیگران می‌شدی، آنگاه مرد به او گفت: آیا پروردگارت سخاوتمندی و بخشش را دوست می‌دارد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بله، آنگاه آن مرد گفت: گواهی می‌دهم که هیچ معبود به حقی جز الله نیست و تو پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستی، سوگند به خدایی که تو را به حق مبعوث کرده است من هیچ کسی را از مال خود دست خالی برنگردانده‌ام^(۱).

اعتراض عبدالحسین به حدیث «آمدن شیطان پیش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که آن حضرت در نماز بود»

در ص ۱۰۴ عبدالحسین این حدیث را ذکر کرده است که ابوهریره گفت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نمازی خواند، و بعد گفت: شیطان آمد تا نماز مرا قطع کند، خداوند به من توانایی داد و من او را گرفتم و خفه‌اش کردم و خواستم او را به ستونی ببندم تا وقتی صبح می‌شود شما به آن نگاه کنید، اما به یاد گفته سلیمان افتادم که گفت ﴿وَهَبْ لِي مَلَكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي﴾ (ص: ۳۵)^(۲) «پروردگارا مرا بیامرز و به من چنان مَلک و فرمانروایی بده که بعد از من شایسته هیچ کسی نباشد».

بعد از ذکر این حدیث عبدالحسین می‌گوید: (پیامبران خدا را باید از چنین چیزهایی پاک و به دور دانست، چون این کار با عصمت آنها مخالف است و از

(۱) - مرآة العقول، کتاب الزکاة باب معرفة الجود والسخاء، ۱۶/۱۶۸-۱۶۹، ح ۵.

(۲) - بخاری و مسلم.

قدر و جایگاه آنها می‌کاهد، و پناه به خدا که شیطان با آنها زور بزند و یا برای آنها خودش را عرضه کند یا به آنها طمع ورزد ... تا اینکه در ص ۱۱۳ می‌گوید: من با اجازه می‌خواهم از شیخین (بخاری و مسلم) و دیگر کسانی که احادیث ابوهریره را معتبر می‌دانند بپرسم که آیا شیطان جسمی دارد که می‌توان او را به ستون بست تا صبح همه مردم شیطان را در حالی که اسیر است و دست و پایش بسته شده است را ببینند؟ ...

می‌گویم (مؤلف) مجلسی در بحار، ۲۹۷/۶۳ فصلی آورده و آن را «ذکر ابلیس و قصه‌هایش» نامیده است و در این فصل همین حدیث را که شما انکار می‌کنید از طریق ابوهریره روایت کرده است.

و همچنین در بحار در کتاب النبوه در توضیح ﴿وَهَبْ لِي مَلَكًا لَا يَتَّبِعِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي﴾^(۱) ذکر کرده است، ای علامه! پس خوانندگان محترم جهالت عبدالحسین را تماشا کنید که مجلسی او، حدیث ابوهریره را ذکر می‌کند و عبدالحسین از طرفی به ابوهریره به خاطر روایت این حدیث طعنه می‌زند پس دلیل این کینه‌توزی و گمراه کردن چیست؟! و همچنین در کتاب بحار فصلی را در بخش تاریخ النبی صلی الله علیه و آله، ۸۲/۱۸ «معجزاته فی استیلائه علی الجن والشیاطین» نامیده است و مجلسی این حدیث را از طریق ابن مسعود روایت کرده است، و می‌گوید: قاضی در الشفا می‌گوید: عبدالله بن مسعود در ليله الجن جن‌ها را دید و سخنانشان را شنید و او آنها را به مردان قبیله زطّ تشبیه می‌داد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شیطانی در شب گذشته خواست نماز مرا قطع کند خداوند به من توانایی داد و من آن را گرفتم و خواستم

(۱) - بحار ۸۸-۸۹/۱۴ کتاب النبوة، مجلسی گوید: بخاری و مسلم این حدیث را در صحیح آورده‌اند، و این حدیث عبد علی الحویزی در تفسیر الثقلین ۴/۴۶۰ روایت ۸۵ آورده، طبرسی در تفسیرش المجمع ۴۷۷/۸، و عالم و عارف میرزا محمد مشهدی در تفسیر کنز الدقائق ۵۷۵/۸ آورده است.

که آن را به ستونی از ستون‌های مسجد ببندم
و همچنین این حدیث از طریق امام معصوم عبدالحسین روایت شده است،
ابی جمیل از ابی عبدالله رضی الله عنه روایت می‌کند که او را در مورد گفته سلیمان که
﴿وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي﴾ ... پرسیدم و گفتم آیا آنچه سلیمان خواست
خداوند به او داد؟ فرمود: بله، و بعد از آن او آن قدرت و فرمانروایی را به هیچ
انسانی نداد به جز پیامبر رضی الله عنه که بر شیطان چیره شد و آن را در کنار ستونی خفه
کرد تا آن که زبانش را گرفت، و پیامبر رضی الله عنه فرمود: اگر دعای سلیمان نمی‌بود آن
را به شما نشان می‌دادم^(۱).

و اما اینکه عبدالحسین می‌گوید: من با اجازه می‌خواهم از شیخین (بخاری و
مسلم) و دیگر کسانی که احادیث ابوهریره را معتبر می‌دانند بپرسم که آیا شیطان
جسمی دارد که می‌توان او را به ستون بست تا صبح همه مردم شیطان را در حالی
که اسیر است و دست و پایش بسته شده است را ببینند؟ (...).

می‌گویم (مؤلف) عبدالحسین به ابوهریره رضی الله عنه اعتراض می‌کند و از این تعجب
می‌نماید که پیامبر رضی الله عنه شیطان را گرفت و آن را بست ... اما از امام معصوم! خود
تعجب نمی‌کند که شیطان را دستگیر کرد و کوشید او را بکشد اما وقتی شیطان
اعتراف کرد که او دوستدار ولایت است و به آن ایمان دارد!! او را رها کرد!

در الانوار النعمانیه، ۱۶۸/۲ از علی رضی الله عنه روایت شده که گفت: کنار کعبه
نشسته بودم که ناگهان پیرمردی که کمرش خم شده بود آمد و گفت: ای پیامبر
خدا رضی الله عنه دعا کن تا خداوند مرا بیامرزد، پیامبر رضی الله عنه فرمود: ای پیرمرد کوشش تو
بی‌فایده شد و به جایی نرسید، وقتی آن پیرمرد رفت، من درباره‌ی آن پیرمرد از
پیامبر سؤال کردم، فرمود: او ابلیس لعین بود، علی می‌گوید به دنبالش دویدم تا آن
که به او رسیدم و او را به زمین زدم و روی سینه‌اش نشستم!! و دستم را به گلوی

(۱) - البحار، ۸۷/۱۴-۸۸، قرب الاسناد، ص ۸۱، تفسیر مجمع البیان، ۴۷۷/۸، نورالثقلین، ۴/۴۶۰.

او گذاشتم تا خفه‌اش کنم!! او گفت ای ابالحسن این کار را نکن چون به من تا قیامت مهلت داده شده است، ای علی سوگند به خدا که من تو را خیلی دوست دارم و هیچ کسی با تو دشمنی نکرده مگر آن که وقتی پدرش با مادرش خوابیده من با پدرش خودم را شریک کرده‌ام!! و اینگونه او فرزندی حرام‌زاده شده است، علی می‌گوید: خندیدم!! و او را رها کردم.

علی هشتاد هزار نفر از جن‌ها را می‌کشد!!

عبدالحسین از حدیث ابوهیره و از معجزه پیامبر صلی الله علیه و آله که از طریق شیعه و اهل سنت ثابت است تعجب می‌کند و به آن اعتراض می‌کند، ولی آیا او از معجزه و حدیث امام معصوم خود تعجب نکرده است؟! و آیا معجزه امامی را که به عقیده او معصوم است را قبول نمی‌کند؟! و اینک روایت را به اختصار برای شما بیان می‌کنیم.

هاشم نجرانی در کتابش «مدینه المعاجز» باب معاجز امیرالمؤمنین علیه السلام، ۱۴۷/۱-۱۵۱ حدیث ۸۸ باب بیست و نهم «خبر عطفة جنی» این روایت را آورده است که سید مرتضی در «عیون المعجزات» می‌گوید: یکی از نشانه‌ها و معجزات امیرالمؤمنین داستان او با عطفه جنی است که در حدیثی طولانی، زاذان از سلمان روایت می‌کند که گفت: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله در سنگلاخ به همراه جمعی از یارانش نشسته بود و رو به ما سخن می‌گفت، ناگهان دیدیم که غباری برخاست این غبار همچنان بلند می‌شد تا اینکه در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاد و دیدیم که فردی از آن بیرون آمد و گفت: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله من به نمایندگی از طرف قوم خود آمده‌ام ما به تو پناه آورده‌ایم، ما را پناه بده و کسی را همراه من نفرست که بر قوم ما اشراف نماید، و در میان ما و آنها طبق فرمان خدا و کتابش قضاوت نماید چون بعضی از قوم ما بر ما تعدی کرده‌اند، و از من عهد بگیر ... پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو کیستی و قومت کیست؟ گفت: من عطفه بن شمراخ هستم من و گروهم استراق

سمع می کردیم وقتی از این کار منع شدیم ایمان آوردیم، و وقتی خداوند تو را مبعوث کرد به تو ایمان آوردیم ... و بعضی از قوم با ما مخالفت کرده است ... و بین ما و آنها اختلاف پیدا شده است، و تعداد و قدرت آنها از ما بیشتر است ... پس کسی را همراه من بفرست تا میان ما و آنها به حق قضاوت کند ... آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله علی را فراخواند و به او گفت: به همراه برادر ما عطفه برو، و نگاه کن که قومش چه می گوید و میان آنها به حق قضاوت کن، آن وقت امیرالمؤمنین علیه السلام در حالی که شمشیرش را به دوش داشت همراه عطفه به راه افتاد، سلمان می گوید من به دنبال آنها رفتم تا اینکه آنها وارد دره شدند، من ایستادم و آنها را تماشا کردم، و ناگهان دیدم که زمین شکاف برداشت و هر دو داخل آن شدند!! - تا اینکه می گوید - و کوه صفا شکاف برداشت و امیرالمؤمنین از آن بیرون آمد در حالی که از شمشیرش خون می چکید!!! و عطفه با او همراه بود ... پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: چه چیز باعث شد که تأخیر بکنی؟ علی علیه السلام گفت: پیش جن های زیادی رفتم که به عطفه تعدی کرده بودند و قوم عطفه از منافقان بودند، من آنها را به سه چیز فراخواندم و آنها نپذیرفتند ... آنگاه از آنها حدود هشتاد هزار نفر را به قتل رساندم!!! ...^(۱)

و در ۲/۲۸۴ روایه ۵۵۳ از ابی یحیی روایت شده که گفت: علی را دیدم که بالای منبر کوفه می گفت: من بنده خدا و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم - تا اینکه گفت - و او همچنان در جایش بود که شیطان آمد و او پایش را گرفت و تا دم در مسجد کشاند.

و در ص ۳۰۹ روایت ۵۷۳ آمده که شیطان در روز جنگ بدر از پیش علی علیه السلام فرار کرد.

(۱) - عیون المعجزات، ص ۴۳، نوادر المعجزات، ص ۵۲، ح ۲۱، حلیة الابرار، ۲۷۰/۱، البحار، ۶۸/۱۸، ح ۴ و ۹۰/۶۳، ح ۴۵.

و خلاصه حدیث این است که ابن مسعود گفت: سوگند به خدا که شیطان فرار نکرد مگر زمانی که شیطان از ترس اینکه مبدا علی او را دستگیر نماید و اسیر کند و مردم او را بشناسند پا به فرار گذاشت.
و اینک خواننده گرامی را به عناوین و ابواب معجزه‌های ائمه‌اشان حواله می‌دهیم.

در ص ۲۱ روایت ۳۶۵ آمده «جبرئیل و میکائیل با او علیه السلام (یعنی علی) همراه بودند وقتی که ابلیس خودش را به او عرضه کرد و او علیه السلام یاغوث را به قتل رساند.

و در ص ۴۴۶ روایت ۶۷۲ آمده است که او علیه السلام چهل هزار فرشته را سرپرستی کرد و چهل هزار عفریت «جن» را به قتل رساند.

و در ص ۴۴۵ روایت ۶۷۱ این عنوان ذکر شده است «ترسیدن جن از او علیه السلام». پس من (یعنی مؤلف) از قمی و مجلسی و دیگر کسانی که احادیث اهل بیت را معتبر می‌دانند اجازه می‌خواهم که بپرسم آیا شیطان و جن جسمی دارند که علی او را به زمین بخواباند و روی سینه‌اش بنشیند و با دستش گلویش را بفشارد تا او را خفه کند و آیا جن‌ها جسم دارند که علی رضی الله عنه آنها را به قتل برساند؟! تعجب در این است که عبدالحسین این معجزه پیامبر صلی الله علیه و آله را انکار می‌کند، اما به امام خود اعتراض نمی‌کند!! پس ای خردمندان درس عبرت بگیرید.

اعتراض عبدالحسین به این حدیث که پیامبر صلی الله علیه و آله به خواب رفت و نماز صبح ایشان قضا شد

در ص ۱۱۴ این حدیث را ذکر کرده که ابوهیره می‌گوید: «شبی همراه پیامبر صلی الله علیه و آله خوابیدیم و ما بیدار نشدیم تا اینکه صبح شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کسی زمام سواری‌اش را بگیرد و حرکت کنید چون اینجا جایی است که شیطان در آن آمده است، ابوهیره می‌گوید: ما چنین کردیم و سپس پیامبر صلی الله علیه و آله آب خواست و وضو

گرفت و سپس دو سجده کرد آنگاه نماز خواند»^(۱).

عبدالحسین بعد از ذکر این حدیث مثل عادت همیشگی اش هیاهو به راه می اندازد و می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله از چنین چیزی پاک است ... آیا او اینگونه مردم را به خواندن نماز تحریک و تشویق می کند، آیا او اینگونه به نماز صبح اهمیت می دهد و آیا او این طور کسانی را که نماز نمی خوانند به سوزاندن تهدید می کند؟! هرگز او این طور نبوده است ... در آن روز لشکری به تعداد هزار و ششصد نفر همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند ... پس معمولاً امکان ندارد که همه خواب رفته باشند ... و شاید خواب رفتن چنین جمع بزرگی از خوارق و معجزات ابوهریره است! ... مؤمنان نماز شب را قضا نمی کنند ... و پیامبر صلی الله علیه و آله فرزانه چگونه مردم را به خاطر ترک نماز شب محکوم می کند و حال آن که در میان همه اصحاب نماز صبح او قضا می شود و او خواب می رود، این بهتان و تهمت بزرگی است، ... بخاری در صحیح خود بابتی در مورد تهجد و طولانی بودن سجده های پیامبر صلی الله علیه و آله در نماز شب آورده است ... پیامبر صلی الله علیه و آله نماز شب را اینگونه می خواند پس آیا جایز است که او نماز فرض را ترک کند و به خواب برود؟! معاذالله هرگز نه (...).

و در حاشیه ص ۱۱۹ می گوید: (این حدیث را تنها ابوهریره روایت کرده و جز او کسی آن را روایت نکرده است، اما جمهور (اهل سنت) با اعتماد به ابوهریره آن را پذیرفته اند ...).

می گویم (مؤلف) سبحان الله جهالت چگونه عبدالحسین را فراگرفته است، آیا مگر او ادعا نمی کند که ائمه حجت های خدا بر خلق خدا هستند، اگر چنین است پس چرا عبدالحسین از آنها این سؤال را نمی پرسد؟! ما پاسخ های ائمه ای که عبدالحسین معتقد به عصمت آنهاست را بیان می کنیم تا مشخص شود که

(۱) - مسلم.

عبدالحسین چقدر نادان است و چقدر می‌خواهد فریب دهد و به ابوهریره طعنه بزند. اینک روایات اهل بیت که به گفته آنها حجت‌های خدا بر خلق خدا هستند را ذکر می‌کنیم و ذکر این روایات مایه حسرت و اندوه برای عبدالحسین خواهند بود و پیروانش تا روز قیامت درس عبرت خواهند گرفت تا دوباره نسبت به ابوهریره زبان درازی نکنند و او را تکذیب نکنند و به او طعنه نزنند.

از سماعه بن مهران روایت است که گفت: او را در مورد کسی پرسیدم که فراموش کرده نماز صبح را بخواند تا آن که خورشید طلوع می‌نماید، گفت: وقتی آن را به یاد آورد آن را بخواند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خواب رفت و نماز صبح او قضا شد و وقتی بیدار شد که خورشید طلوع کرده بود، اما او از جایش دور شد و سپس نماز خواند^(۱).

و حمزه بن طیار از ابی‌عبدالله علیه السلام روایت می‌کند که گفت: خداوند به خواندن نماز و گرفتن روزه فرمان داده است، پیامبر صلی الله علیه و آله به خواب رفت و نمازش قضا شد، خداوند گفت: من تو را به خواب می‌برم و تو را بیدار می‌کنم هر گاه بلند شدی نماز بخوان تا مردم بدانند که وقتی خواب رفتند چکار کنند و آن طور نیست که می‌گویند: هر کس خواب رفت و نمازش قضا شد هلاک شده است ...^(۲).

و در الفقیه از سعید اعرج روایت شده که گفت: از ابو عبدالله علیه السلام شنیدم که می‌گفت: خداوند متعال پیامبر صلی الله علیه و آله را به خواب برد تا آن که نماز صبح او قضا شد و خورشید طلوع کرد، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله بلند شد و دو رکعت سنت نماز صبح را خواند و سپس نماز فرض صبح را خواند، و خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را در نمازش

(۱) - الوسائل، ۳۴۸/۵، البحار، ۱۰۳/۱۷-۱۰۴ باب سهو ونومه عن الصلاة، دارالسلام، ۳۹۷/۴ قصة نوم النبی ص، عن صلاة الصبح.

(۲) - البرهان، ۱۵۱/۲، الوسائل، ۳۴۹/۵، الاصول، ۱۶۴/۱، الجواهر السنیه، ص ۱۰۰.

دچار فراموشی کرد و آن حضرت در رکعت دوم سلام گفت، سپس آنچه را که ذوالشمالین گفته بود توضیح داد و گفت: خداوند این کار را برای آن کرد تا اینگونه بر امت رحم نماید و مرد مسلمان وقتی به خواب برود و نمازش قضا شود یا در نماز دچار فراموشی شود کسی نتواند از او عیب بگیرد و اگر کسی به او اعتراض کند او بگوید: پیامبر صلی الله علیه و آله هم دچار این شده است^(۱).

پس ای عبدالحسین چرا آنچه را که کلینی و قمی و طوسی و دیگران از طریق ائمه روایت کرده‌اند که پیامبر به خواب رفته و نمازش قضا شده است تکذیب نمی‌کنی؟ چرا ای فریبکار خودت را از این روایات به بی‌خبری زده‌ای؟! چرا در پژوهش علمی! خود به آن نپرداخته‌ای، آیا فراموش کرده‌ای که تو می‌گویی (که تو نهایت تلاش خود را در پژوهش و تحقیق مبذول داشته‌ای) تو را سوگند به خدا که چگونه گمراه کردن مردم تبدیل به پژوهش علمی و روی گردانی از حق تبدیل به ذوق فنی شده است؟! و خواننده گرامی اینجاست که شما به فرق علما با هواپرستان و اهل بدعت پی می‌برید!!

و در الکافی از سعید اعرج روایت شده که گفت: از ابو عبدالله علیه السلام شنیدم که می‌گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله به خواب رفت و نماز صبح او قضا شد خداوند او را به خواب برده بود تا آن که خورشید طلوع کرد، و این رحمتی از سوی پروردگارت برای مردم بود، آیا نمی‌بینی که هر کس خواب رود و نمازش قضا شود مردم به او طعنه می‌زنند و می‌گویند. تو مواظب نماز خود نیستی، پس خواب رفتن پیامبر صلی الله علیه و آله الگو و سنتی است، و اگر کسی به کسی بگوید: خوابیده‌ای و نمازت قضا شده است می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله هم خواب رفته و نمازش قضا شده است، پس این رحمتی است که خداوند بوسیله آن بر این امت رحم کرده است^(۲).

(۱) - البرهان، ۱۰۶/۱۷-۱۰۷، تفسیر الکنز، ۱۳۳/۸.

(۲) - بحار، ۱۰۴/۱۷ کتاب تاریخ نبینا باب سهوه ونومه عن الصلاة و ۲۴/۸۷ کتاب الصلاة، الفروع، =

پس ای عبدالحسین آیا می‌دانی چرا پیامبر صلی الله علیه و آله به خواب رفت و نمازش قضا شد؟! ^(۱)

آیا حکمت این را می‌دانی، یا هنوز در جهالت خود به سر می‌بری؟! اگر آن را نمی‌دانی در کلام شهید توضیح داده شده که آن را ذکر می‌کنیم. و مجلسی این روایت را در بحار الانوار از کازرونی نقل می‌کند که: پیامبر صلی الله علیه و آله به خواب رفت و نماز صبح او قضا شد از ابوهیریه روایت شده که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از غزوه خیبر برگشت به راهش ادامه داد تا اینکه وقت خواب فرارسید، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله شب را در آن جا خوابید و به بلال گفت: شب برای ما نگهبانی بده بلال تا آن جا که می‌توانست نماز خواند، پیامبر صلی الله علیه و آله خوابید وقت نماز صبح نزدیک شد بلال بر شترش رو به محل طلوع سپیده دم تکیه داد، و در حالی که تکیه داده بود به خواب رفت، و نه پیامبر صلی الله علیه و آله بیدار شد و نه بلال و نه هیچ کسی از اصحاب بیدار شد، تا آن که خورشید طلوع کرد و گرمای آن را احساس کردند، در این وقت قبل از همه پیامبر صلی الله علیه و آله بیدار شد و وحشت زده شد و گفت: ای بلال، بلال گفت: آنچه تو را گرفت مرا نیز گرفت (یعنی از فرط خستگی از خواب بیدار نشدم)، پدر و مادرم فدایت باد ای پیامبر خدا. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: شترها را آماده حرکت بکنید و آنها این چنین کردند، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله وضو گرفت و به بلال فرمان داد که اقامه نماز کند و پیامبر صلی الله علیه و آله نماز صبح را با آنها خواند، و وقتی نماز را تمام کرد فرمود: هر کسی نمازی را فراموش کرد هر وقت که به یاد آورد آن را بخواند، زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾ (طه: ۱۴). مجلسی می‌گوید: در باب سهو پیامبر صلی الله علیه و آله در این مورد سخن گفته شد ^(۱).

و مجلسی از شهید نقل می‌کند که زراره از ابی جعفر علیه السلام روایت می‌کند که

= ۲۹۴/۳ کتاب الصلاة، ح ۹.

(۱) - بحار، ۴۲/۲۱ کتاب تاریخ نبینا باب ذکر حوادث بعد غزوة خیبر.

گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی زمان نماز فرض فرارسید تا وقتی نماز فرض خوانده نشده هیچ نفلی نباید خوانده شود، می گوید من به کوفه آمدم و حکم بن عتیبه و یارانش را از این امر باخبر کردم. آنها از من قبول کردند، در سال آینده اباجعفر رضی الله عنه را ملاقات کردم او به من گفت: که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در یکی از سفرهایش خوابید و گفت: چه کسی برای ما نگاهیانی می دهد؟ بلال گفت من، و بلال هم به خواب رفت و همه به خواب رفتند تا آن که خورشید طلوع کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بلال چه چیز تو را به خواب فروبرد؟ بلال گفت: ای پیامبر خدا آنچه شما را فراگرفت مرا هم فراگرفت، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود اذان بگو و بلال اذان گفت، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله دو رکعت سنت نماز صبح را خواند و به یارانش دستور داد که آن را بخوانند سپس بلند شد و با آنها نماز صبح را خواند و گفت: هر کسی نمازی را فراموش کرد، هر وقت که آن را به یاد آورد باید آن را بخواند، زیرا خداوند می فرماید: ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾ (۱۴) نماز را برای یاد من برپا دار. زراره می گوید این حدیث را برای حکم و یارانش نقل کردم، حکم گفت: این حدیث تو حدیث قبلی را نقض می کند. آنگاه نزد ابوجعفر رضی الله عنه آمدم و او را از آنچه آنها گفته بودند باخبر کردم، فرمود: ای زراره آیا به آنها نگفتی که هر دو وقت گذشته شده بودند و پیامبر صلی الله علیه و آله قضای آن را به جای آورد ^(۱).

مجلسی در توضیحی که پیرامون این حدیث گفته، می گوید: (شهادت می گوید در این حدیث چند فایده است یکی اینکه مستحب است که هر گاه گروهی از قومی خوابیدند یک نگیهان داشته باشند...).

و یکی اینکه خداوند پیامبرش صلی الله علیه و آله را خواب برد برای آن که به امت پیامبر صلی الله علیه و آله تعلیم دهد، و تا اینکه امت از یکدیگر به خاطر خواب رفتن و قضا شدن نماز عیب جوئی نکنند، و سراغ ندارم کسی به این توهم که این حدیث عیبی

(۱) - البحار، ۲۹۰/۸۸-۲۹۱ کتاب الصلاة باب احکام قضاء الصلاة.

برای عصمت می باشد آن را رد کرده باشد^(۱).

و مجلسی از ابی جحیفه روایت می کند که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله در همان سفرش بود که در آن خواب رفتند تا آن که خورشید طلوع کرد، سپس گفت: شما مرده بودید و خداوند ارواحتان را به شما بازگرداند^(۲).

پس ای عبدالحسین چرا این سؤالها را از ائمه خود نمی کنی و چرا از آنها نمی پرسی که آیا نگهبانان همانند مؤذن خوابیدند؟ و چرا از آنها نمی پرسی که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن روز لشکر به تعداد هزار و ششصد نفر همراه داشت، پس معمولاً امکان ندارد همه این افراد به خواب بروند.

چرا این سؤالهای پوچ و بی ارزش را از ائمه خود نمی پرسی! آیا این حدیث از خوارج امام معصومت می باشد؟!

و عجیب اینجاست که دوستان عبدالحسین می گویند که پیامبر صلی الله علیه و آله در آغوش علی رضی الله عنه خوابیده بود و نماز عصر علی قضا شد و آنگاه خورشید دوباره برگردانده شد که امیرالمؤمنین نماز عصرش را بخواند!!
بار خدایا از تعصب و گمراهی به تو پناه می بریم!

اعتراض عبدالحسین به اینکه گاو و گرگی به زبان عربی حرف می زند

عبدالحسین در ص ۱۲۰ این حدیث را ذکر کرده که از ابوهیریه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نماز صبح را خواند سپس رو به مردم کرد و گفت: مردی در حالی که گاوی را به جلو می برد ناگهان بر آن سوار شد و آن را زد، گاو گفت ما برای این کار آفریده نشده ایم و بلکه فقط برای شخم زدن آفریده شده ایم. مردم گفتند: سبحان الله گاو سخن می گوید، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود من و ابوبکر و عمر به این

(۱) - البحار، ۲۵/۸۷.

(۲) - البحار، ۶۳/۶۱ کتاب السماء والعالم باب حقیقه النفس والروح وأحوالهما.

امر ایمان داریم. و مردی در میان گوسفندانش بود که ناگهان گرگ حمله کرد و یک گوسفند را با خود برد او به دنبال آن رفت تا آن که گوسفندش را از دست گرگ نجات داد، گرگ به او گفت آن را از دست من نجات دادی اما چه کسی آن را در آن روز که جز من چوپانی نیست از دست من نجات می‌دهد، مردم گفتند: سبحان الله گرگ حرف می‌زند! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود من و ابوبکر و عمر به این ایمان داریم^(۱).

عبدالحسین بعد از ذکر این حدیث می‌گوید: (ابوهریره شیفته چیزهای عجیب و غریب است خیالبافی و علاقش باعث شده تا او به بیان امور خارق‌العاده بپردازد گاهی از گفتن چیزهایی لذت می‌برد که فراتر از طبیعت هستند، مثلاً او می‌گوید سنگ لباس‌های موسی را برداشت و فرار کرد، و موسی فرشته مرگ را زد و چشمش را کور کرد، بر ایوب ملخ‌های طلایی بارید، و دیگر چیزهایی کم وقوع آن‌ها ناممکن می‌باشد. و اینک می‌گوید که گاو و گرگی به زبان شیوای عربی حرف می‌زده‌اند و از دانش و حکمت سخن می‌گفته‌اند، چیزی که اصلاً اتفاق نیافتاده و هرگز اتفاق نخواهد افتاد زیرا سنت الهی در آفرینش از افتادن چنین اتفاقاتی جلوگیری می‌کند مگر آن که در مقام به مبارزه طلبیدن و اظهار معجزه چنین چیزی به عنوان نشانه‌ای برای اثبات نبوت و دلیلی بر اینکه فرد با خدا ارتباط دارد رخ دهد، و فردی که گاوش را به محل کشاورزی خود می‌برد و در راه سوار آن می‌شود محلی برای اظهار معجزه نیست و همچنین مقام چوپان، وقتی گرگ به گوسفندانش حمله می‌کند مقامی نیست که معجزه نشان داده شود، پس از نظر عقلی امکان ندارد که گفته شود این حدیث صحیح است چون همه عاقلان اتفاق دارند که معجزات و امور خارق‌العاده بیهوده اتفاق نمی‌افتند).
می‌گویم (مؤلف) مجلسی در بحار، ۷۹/۶۵ کتاب السماء والعالم بابی آورده که

(۱) - بخاری آن را در (احادیث انبیاء، مزارعه، و مناقب) و مسلم در (فضائل صحابه) آوردند.

آن را چنین نامیده است «باب الثعلب والأرنب والذئب والأسد» «باب در بیان روباه و خرگوش و گرگ و شیر» در همین باب مجلسی حدیثی را که عبدالحسین منکر آن است را از طریق ابوهریره از صحیحین نقل کرده است. پس ببینید که عبدالحسین چقدر فریبکار است، مجلسی که افتخار آنهاست این حدیث را ذکر کرده اما عبدالحسین آن را انکار می‌کند؟ و همچنین در ۱۲۹/۱۹ کتاب تاریخ نبینا در «باب نزول المدینه و بناؤه المسجد والبیوت» حدیث ابوهریره را روایت کرده است. مجلسی می‌گوید در این سال گرگ در بیرون از مدینه حرف زد و به آمدن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم هشدار داد چنان که از ابوهریره روایت شده است. و در جلد ۳۹۴/۱۷ مفید در امالی خود از ابی سعید خدری آن را روایت کرده است.

و مجلسی در البحار، ۷۸/۶۵ به نقل از ابن عبدالبر و غیره می‌گوید: «گرگ با سه نفر از اصحاب حرف زده است و آنها عبارتند از رافع بن عمیره، و سلمه بن اکوع و اهبان بن اوس اسلمی. به خاطر این عرب‌ها می‌گویند او مانند گرگ اهبان است، از او تعجب می‌کنند...».

این حدیث را ابوهریره روایت نکرده است پس عبدالحسین چه می‌گوید؟ نگاه کنید که عبدالحسین چقدر نسبت به احادیث اهل بیت جاهل است!! و ابوهریره چنان احادیث عجیبی که ائمه تو رؤیت کرده‌اند که با شنیدن آن مو بر اندام انسان راست می‌شود را روایت نکرده است، پس اگر می‌خواهی اعتراض کنی بهتر است به معصومین خود اعتراض کنی، آنهایی که دوست دارند با یاران خود در مورد مافوق طبیعت سخن بگویند و برای اثبات این سخن کافی است که به عناوین ابواب زیر مراجعه شود.

در مدینه معجز، ۱۵۱/۱-۱۵۹ روایت ۹۸ «حدیث جام».

و در ص ۲۵۵ روایت ۱۶۱ «زنده کردن دو ماهی توسط اسرائیلی‌ها».

و در ص ۲۶۶ روایت ۱۶۹ «حرف زدن گرگ» سخن گفتن دو گرگ و سلام

کردنشان به او رضی الله عنه.

و در ص ۲۷۳ روایت ۱۷۰ «حرف زدن شترها و لباس‌ها».

و در ص ۲۷۵ روایت ۱۷۱ سلام دادن شیر به او رضی الله عنه.

و در ص ۲۸۱ روایت ۱۷۷ سخن گفتن گاو به نام او رضی الله عنه.

و در ص ۲۸۲ روایت ۱۷۸ سخن گفتن فیل.

و در ص ۲۸۴ روایت ۱۷۹ سخن گفتن مرغابی.

و در ص ۲۸۵ روایت ۱۸۰ سخن گفتن بلدرچین.

و در ص ۲۸۸ روایت ۱۸۲ «سخن گفتن اسب».

و در ص ۲۹۷ روایت ۱۸۴ «به حرف آمدن کوه‌ها و سنگ‌ها و درختان» به نام

او رضی الله عنه.

و در ص ۲۹۹ روایت ۸۵ «سخن گفتن مار».

و در ص ۳۹۸ روایت ۲۶۲ «سخن گفتن نخل خرما به نام نبی و وصی».

و در ص ۴۰۹ روایت ۲۷۲ «سخن گفتن شیر با پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین».

و در ص ۴۱۲ روایت ۲۷۳ «حرف زدن شتر و ستودن امیرالمؤمنین رضی الله عنه».

و در ص ۴۱۵ روایت ۲۷۵ «حرف زدن زیرانداز و سخن گفتن شلاق و سخن

گفتن الاغ».

و در ص ۴۱۸ روایت ۲۷۸ «گواهی دادن بادنجان به ولایت امیرالمؤمنین رضی الله عنه».

و در ص ۴۱۹ روایت ۲۷۹ «اقرار برنج به اینکه امیرالمؤمنین رضی الله عنه وصی است».

و در ص ۴۲۲ روایت ۲۹۷ «حرف زدن لباس‌ها و موزه‌ها».

و در ۲۰/۲ روایت ۲۰۳۶۳ «سخن گفتن شتر به اینکه او رضی الله عنه امیرالمؤمنین است».

و در ص ۸۲ روایت ۳۷۱ «ماهی یونس ولایت علی و اهل بیت را بیان

می‌کند».

و در ص ۵۰۵/۵ روایت ۱۰۲۱ «سخن گفتن امام رضی الله عنه با اسبش».

و در ص ۵۲۸ روایت ۱۰۳۷ سخن گفتن آهو در فضیلت امیرالمؤمنین رضی الله عنه.

پس کجاست عبدالحسین که می گوید: (چیزی است که اصلاً اتفاق نیافتاده و نخواهد افتاد و سنت خداوند در آفرینش مانع از رخ دادن چنین چیزی می شود...).

پس نگاه کنید که عبدالحسین چقدر دروغ می گوید!!
عبدالحسین سخن گفتن گرگ و گاو را انکار می کند اما همین مطلب از طریق اهل بیت به اثبات رسیده است و ما آن را نقل می کنیم تا خواننده بیشتر به دروغگویی و فریبکاری عبدالحسین پی ببرد.

از علی رضی الله عنه روایت است که گفت: «گرگ با اشعث بن قیس خزاعی حرف زد، گرگ آمد و اشعث چند بار آن را فراری داد، سپس در بار چهارم اشعث گفت: هیچ گرگی بی حیاطر از تو ندیده‌ام. گرگ به او گفت: بی حیاطر از من کسی است که از مردی روی گردانده که از آن مرد روی زمین هیچ کسی افضل و برتر نیست و هیچ کسی از او دارای بینش کامل تری نیست و او شرق و غرب را زیر سیطره خود درخواهد آورد، او می گوید لا إله إلا الله اما آنها او را رها می کنند، پس من بی حیاطر هستم یا تو که از این مرد بزرگوار که فرستاده پروردگار جهانیان است روی برگردانده‌ای»^(۱).

و در خرائج روایت شده که ابو عبدالله رضی الله عنه گفت: سه حیوان بوده‌اند که خداوند در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنها را به سخن درآورده است، یکی شتر و شکایت آن از صاحبش، و گرگ که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و از گرسنگی به او شکایت کرد، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صاحبان گوسفندان را فراخواند و گفت: چیزی به عنوان سهمیه

(۱) - الثاقب فی المناقب، ص ۷۲ فصل فی کلام البهائم، القطره، ۱۱۳/۱ الباب الثانی فی اهداء الذئب الثوب لشیعه علی؛ الخرائج، ۴۹۶/۲-۴۹۷ و ۵۰۴/۲ و ۵۲۱-۵۲۳، فی أعلام النبی ص المناقب فی کلام الحيوانات، القطره، ۳۹/۱-۴۲ کلام الذئب فی النبوة، کلام الذئب فی فضائل النبی ص، وص ۸۶-۸۷ فی کلام الحيوانات، اعلام الوری، ص ۵۱-۵۲، فصل وأما المعجزات القاهرة الدالة علی نبوت التی هی سوی القرآن.

گوسفند بدهید اما آنها بخل ورزیده و چنین نکردند ... اما گاو خبر آمدن پیامبر صلی الله علیه و آله را داد، گاو در باغ بنی سالم از انصار بود و گفت: ... فریاد زنده‌ای با زبان شیوای عربی فریاد می‌زند که هیچ معبود به حقی جز پروردگار جهانیان نیست و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خدا و سرور پیامبران است و علی وصی پیامبر صلی الله علیه و آله سرور اوصیا است!!^(۱).

اعتراض عبدالحسین به این حدیث که ترک پیامبر صلی الله علیه و آله صدقه است

در ص ۱۴۳ عبدالحسین این حدیث را ذکر کرده که از ابوهیره روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وارثان من درهم و دیناری از من ارث نمی‌برند آنچه از خود به جا گذاشتم هر چه از مخارج زنانم و کارگرم اضافه می‌شود صدقه است.^(۲)

عبدالحسین بعد از ذکر این حدیث می‌گوید: (این مفهومی حدیثی است که فقط ابوبکر آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده و از آن به ارث نبردن فاطمه زهرا از پدرش استدلال کرده است ... و این حدیث را فقط خود خلیفه روایت کرده و در زمان او کسی غیر از او آن را روایت نکرده است، و گفته شده که مالک بن اوس حدیثان نیز آن را روایت کرده است).

می‌گویم (مؤلف) تنها ابوبکر این حدیث را روایت نکرده است بلکه عمر و علی و سعد بن ابی وقاص و عباس و عبدالرحمن بن عوف و زبیر بن عوام و ابوهیره و عایشه و طلحه و حذیفه و ابن عباس رضی الله عنهم همه این حدیث را روایت کرده‌اند. پس آیا فقط ابوبکر آن را روایت کرده است!!؟

و آیا فقط ابوهیره آن را روایت کرده است؟! آیا عبدالحسین از در پیش گرفتن

(۱) - الخرائج، ۴۹۶/۲ فی اعلام النبی ص، الثاقب فی المناقب، ص ۷۱ و ۷۵، فصل فی بیان آیات من کلام البهائم.

(۲) - بخاری آنرا در (وصایا، فرض خمس، و فرائض) و مسلم در (جهاد و سیر) آورده‌اند.

این روش و شیوه انحرافی خجالت نمی‌کشد، و می‌کوشد تا ما را قانع کند که دروغ‌های او را بپذیریم!! امانتداری علمی کجاست؟ کجاست ذوق فنی که عبدالحسین ادعای آن را می‌کند!

و اضافه بر این، همین حدیث را کافی از طریق اهل بیت روایت کرده است!! کلینی در کافی، ۳۴/۱ باب ثواب العالم والمتعلم از حماد بن عیسی و او از قداح و او از ابی عبدالله رضی الله عنه روایت می‌کند که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس راهی را در پیش بگیرد که در آن به دنبال علم باشد خداوند راه بهشت را برای او هموار می‌نماید و او را بدان راه سوق می‌دهد ... و فضیلت عالم بر عابد مانند فضیلت و برتری ماه بر سایر ستارگان است و علما وارثان پیامبران هستند، پیامبران درهم و دیناری از خود به ارث نگذاشتند بلکه آنها علم را از خود به ارث گذاشتند، پس هر کس علم فراگرفت به بهره بزرگی دست یافته است.

اعتراض عبدالحسین به اینکه ابوطالب در حال شرک مرده است

در ص ۱۵۰ عبدالحسین این حدیث را می‌آورد که ابوهیره می‌گوید پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به عمویش گفت بگو لا اله الا الله که در روز قیامت برایت گواهی می‌دهم، ابوطالب گفت: اگر قریش به من طعنه نمی‌زدند آن را می‌گفتم اما آنها خواهند گفت که از ترس این کلمه را گفته است، آنگاه خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ (القصص: ۵۶)^(۱).

عبدالحسین بعد از ذکر این حدیث می‌کوشد تا بوسیله تعصب مذهبی‌اش آن را پوچ قلمداد کند و می‌گوید: (وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و عمویش با هم حرف می‌زدند ابوهیره کجا بود که چنان سخنان آنها را نقل می‌کند که گویا آنها را دیده و حرف‌هایشان را با گوش خودش شنیده است؟ ... این حدیث از آن احادیثی است

(۱) - مسلم آن را در (ایمان) و ترمذی در (تفسیر) و احمد آورده‌اند.

که باطل‌گرایان برای آن که خود را به دشمنان آل ابی‌طالب نزدیک کنند ساخته‌اند، و با ساختن این حدیث به دولت اموی خدمت کرده‌اند تا بهتر بتواند کارهایش را گسترش دهد، و گذشتگان و بزرگان در ابطال و رد این حدیث سخن گفته‌اند که نیازی نیست که ما به آن پردازیم (...).

طعن‌ای که عبدالحسین می‌زند از آن جا که مبنای آن تعصب مذهبی و عدم امانتداری علمی است مردود می‌باشد، و هر گاه تعصب و رعایت نکردن امانتداری علمی در نقد جمع شوند آن پژوهش یا نقد مردود و بی‌ارزش است.

و خواننده محترم شما موضع عبدالحسین را نسبت به ابوهریره می‌دانید او می‌کوشد تا عقده دلش را خالی کند، و گرنه مردن ابوطالب در حال شرک و اباء ورزیدن او از به زبان آوردن شهادتین چیزی است که تنها ابوهریره آن را روایت نکرده است بلکه دیگر کسانی از صحابه چون عباس و ابی‌سعید خدری و جابر رضی الله عنه آن را روایت کرده‌اند. و شیعه هم این حدیث را روایت کرده‌اند.

قمی در تفسیرش می‌گوید که علی بن ابراهیم در تفسیر آیه (إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ) می‌گوید: این آیه در مورد ابوطالب نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گفت: عموجان بگو لا إله إلا الله روز قیامت به سبب آن به تو سود خواهم رساند، اما ابوطالب می‌گفت که ای پسر برادر من خودم بهتر می‌دانم، وقتی ابوطالب مُرد عباس بن عبدالمطلب نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شهادت داد که ابوطالب به هنگام مرگ این کلمه را به زبان آورده است، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من از او این کلمه را نشنیدم و امیدوارم روز قیامت به او سودی برسانم^(۱).

و فضل‌الله راوندی شیعه در کتابش «نوادیر الراءندی»، ص ۱۰ می‌گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آسان‌ترین عذاب دوزخ به عمومیم داده می‌شود او را از عمق جهنم بیرون و به کناره آن می‌رسانم و او دو کفش به پا دارد که مغزش بر اثر

(۱) - تفسیر قمی، ۱۴۲/۲، (القصص، ۵۶)، البرهان، ۲۳۰/۳.

گرمای آن کفش‌ها می‌جوشد.

و مجلسی به نقل از ابن ابی‌الحدید می‌گوید: مردم در مورد اسلام آوردن ابوطالب اختلاف کرده‌اند امامیه و زیدیه می‌گویند: او در حال اسلام مرده است و برخی از علمای معتزله نیز همین را گفته‌اند که از آن جمله عبارتند از شیخ ابوالقاسم بلخی و ابوجعفر اسکافی و غیره، بیشتر مردم از اهل حدیث و عموم و مشایخ بصری ما و غیره می‌گویند که او بر دین قومش مرده است و در این مورد حدیث مشهوری را روایت می‌کنند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به هنگام مرگ ابوطالب به او گفت: عموجان کلمه شهادت را بگو فردا پیش خدا برایت گواهی می‌دهم، ابوطالب گفت: اگر عرب‌ها نمی‌گفتند که ابوطالب به هنگام مرگ هراسان شده است آن را به زبان می‌آوردم، و روایت شده که او گفت من بر دین بزرگان هستم! و گفته شده که او گفته است من بر دین عبدالمطلب هستم.

و بسیاری از محدثین روایت کرده‌اند که فرموده الهی که می‌فرماید: ﴿مَا كَانَتْ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿۱۱۳﴾ وَمَا كَانَتْ أَسْتَغْفَرُ لِإِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا بَيَّنَّ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَأَ مِنْهُ ﴿التوبة: ۱۱۳-۱۱۴﴾.

«پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان حق ندارند برای مشرکان طلب آمرزش کنند گرچه آن مشرکان خویشاوند باشند بعد از آن که برایشان روشن شده که اهل دوزخ هستند، و طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش به خاطر وعده‌ای بود که به او داده بود اما وقتی برای ابراهیم روشن شد که پدرش دشمن خداست از او بیزار می‌جست».

در مورد ابوطالب نازل شده است چون پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از وفات ابوطالب برایش طلب آمرزش کرد. و روایت کرده‌اند که ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ﴾ (القصص: ۵۶). در مورد ابوطالب نازل شده است.

و روایت کرده‌اند که علی بعد از وفات ابوطالب نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و به او

گفت: عمومی گمراهت وفات یافت در مورد او به من چه دستوری می‌دهی؟ و هیچ کس نقل کرده که ابوطالب را در حالی دیده که نماز می‌خوانده است، و فرق مسلمان با کافر نماز است، و علی و جعفر از ترکه او چیزی برنداشتند.

و از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که فرمود: خداوند به من وعده داده که عذاب ابوطالب را کم کند چون او با من خوبی کرده است بنابراین او در کنار جهنم قرار دارد. و همچنین از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که به او گفتند: چرا برای پدر و مادرت طلب آمرزش نمی‌کنی، فرمود اگر برای آنها طلب آمرزش می‌کردم برای ابوطالب طلب آمرزش می‌نمودم چون ابوطالب چنان نیکی‌هایی در حق من کرده که پدر و مادرم نکرده‌اند، عبدالله و آمنه و ابوطالب در اتاقی از اتاق‌های جهنم هستند (نگاه: البحار، ۱۵۵/۳۵).

و عجیب این است که شیعه در مورد پدران پیامبران همچون اعتقادی ندارند، به عنوان مثال در مورد آزر پدر ابراهیم که قرآن به صراحت او را کافر ذکر کرده است می‌گویند که آیه درباره‌ی عمومی ابراهیم نازل شده است.

اعتراض عبدالحسین به این حدیث که امتی مسخ شده و تبدیل به موش گردیدند

در ص ۱۵۷ عبدالحسین این حدیث را ذکر می‌کند که ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: امتی از بنی اسرائیل گم شدند و معلوم نشد که چه شدند به نظر من آن امت همین موش است که وقتی شیر شتر برای آن گذاشته شود آن را نمی‌خورد و وقتی شیر گوسفند برای آن گذاشته شود آن را می‌خورد^(۱).

بعد از ذکر این حدیث عبدالحسین عربده می‌کشد و این سو و آن سو می‌رود و می‌گوید: (این در حدی پوچ و بی‌معنی است که امت ستبر و محکم، فریب آن را نمی‌خورد مگر آن که عقل و خرد آن با مشکلی مواجه شده باشد، اما شیخین

(۱) - بخاری، بدء الخلق، و مسلم، الزهد والرقاق.

(بخاری و مسلم) راحت از کنار این خرافه گو می گذرند و از این حدیث با این که پوچ و بی معناست استدلال می کنند و اگر این ننگی برای اسلام نمی بود ما آن را رها می کردیم اما باید هر مسلمانی با تمام قدرت از سنت دفاع کند ... زیرا چنین خرافاتی از بزرگترین آفت هایی هستند که اسلام به آن گرفتار است).

می گویم (مؤلف) اگر عبدالحسین این حدیث را پوچ و بی ارزش می شمارد، اینک از این قبیل سخنان پوچ به گفته او، برایش بیان می داریم.

در مدینه معاجز، ۴۲/۲ روایت ۳۸۷ از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که تعدادی از منافقین پیش او آمدند و گفتند: تو می گویی که این ماهی مسخ شده است؟ گفت: بله، گفتند: دلیل آن را به ما نشان بده، آنگاه امیرالمؤمنین آنها را به کنار فرات آورد و صدا زد هناس هناس، آن وقت ماهی به او جواب داد لیک. و امیرالمؤمنین به او گفت: تو کیستی؟ گفت از کسانی هستم که ولایت تو بر آنها عرضه شد اما نپذیرفتند و مسخ شدند! و از کسانی که با تو هستند افرادی همانند ما مسخ خواهند شد!!، و مثل ما می شوند، امیرالمؤمنین گفت: حکایت خود را تعریف کن تا حاضران بشنوند و بدانند، ماهی گفت: بله ما بیست و چهار قبیله از بنی اسرائیل بودیم!! ما تمرد و سرپیچی کردیم، و ولایت تو بر ما عرضه شد اما ما نپذیرفتیم!! و از شهرها جدا شدیم و تباهی و فساد کردیم، آنگاه کسی نزد ما آمد که تو آن را بهتر می دانی و در میان ما فریاد زد و همه ما را یک جا جمع کرد ... سپس فریادی دیگر زد و گفت: به قدرت خدا مسخ شوید، آنگاه ما به جنس های مختلفی مسخ شدیم ...

می گویم (مؤلف) این روایت چنان پوچ و بی ارزش است که امت سستبر و محکم فریب آن را نمی خورد اما باید هر مسلمانی با تمام قدرت از سنت دفاع کند، زیرا این خرافات از بزرگترین آفت هایی هستند که اسلام به آن گرفتار شده است! پس کجا هستی ای عبدالحسین و چه می گویی در مورد این خرافات!؟

و از امام کاظم علیه السلام روایت است که او درباره کسانی که چهره اشان مسخ شده

است گفت: آنها دوازده گروه هستند که مسخ شدن هر یک علتی دارد، فیل فرشته‌ای بود که با مردی لوطی زنا کرد و به خاطر این مسخ شد و تبدیل به فیل گشت، و خرس بادیه‌نشین دیوثی بود که تبدیل به خرس شد، و زنی که به شوهرش خیانت می‌کرد و از حیض و جنابت غسل نمی‌کرد مسخ شد و تبدیل به خرگوش گردید، و مردی که خرماهای مردم را می‌دزدید مسخ شد و تبدیل به خفاش گردید، و ستاره سهیل مالیات‌گیری در یمن بود، و ستاره زهره زنی بود که هاروت و ماروت به سبب آن به فتنه مبتلا شدند، و اما بوزینه‌ها و خوک‌ها قومی از بنی‌اسرائیل هستند که در روز شنبه تجاوز و سرپیچی کردند، و ماهی رودخانه‌ای و سوسمار گروهی از بنی‌اسرائیل بودند که وقتی سفره آسمانی برای عیسی آمد آنها به آن ایمان نیاوردند بنابراین سرگردان شدند و گروهی در دریا افتاد و گروهی در خشکی ماند، عقرب مرد سخن‌چینی بود که مسخ شد، و زنبور در ترازو دزدی می‌کرد بنابراین چهره‌اش مسخ شد و تبدیل به زنبور گردید^(۱).

برای آن که بحث طولانی نشود خواننده گرامی را به عناوین و باب‌هایی که هاشم نجرانی در کتاب (مدینه معجز) آورده و آن را از معجزات ائمه شمرده است! حواله می‌دهیم.

در ۳۰۸/۱ روایت ۱۹۳ «مردی که به سبب دعای امیرالمؤمنین تبدیل به سگی شد».

و ۳۱۰/۱ روایت ۱۹۴ «مردی که مسخ شد و سگی گردید».

و در ۳۱۱/۱ روایت ۱۹۵ «مردی که سرش به سر خوکی تبدیل شد» و «مردی که سر و صورتش چون سر و صورت خوک گردید».

و در ۳۱۳/۱ روایت ۱۹۷ «مردی که به سبب دعای او عَلَيْهِ السَّلَامُ تبدیل به کلاغ شد».

و در ۶۶/۲ باب ۲۷۷ «مردی مسخ شد و تبدیل به لاک‌پُشت گردید».

(۱) - حلیة المتقین، ص ۶۴۷-۶۴۸ الفصل الثامن بیان عموم أحوال الحيوان وأصنافها.

۲۸۸/۲ روایت ۵۵۸ «مردی که امیرالمؤمنین علیه السلام را دشنام می داد تبدیل به سگ شد».

و در ۲۹۷/۲ روایت ۵۶۰ «مردی که امیرالمؤمنین به او گفت بتمرگ و آنگاه سر آن مرد تبدیل به سر سگ شد».

و در ۲۶۰/۳ روایت ۸۸۰ «زن شدن مرد و مرد شدن زن و بازگرداندن آنها به حالت اولی اشان».

به حق که این خرافات از بزرگترین آفت‌هایی هستند که اسلام به آن گرفتار شده است!

بار خدایا از تو سلامت عقل و دین و دوری از هواپرستی و گمراهی را می‌طلبیم.

اعتراض عبدالحسین به این حدیث که «هر کس صبح جنب بود روزه نگیرد»

در ص ۱۵۷ عبدالحسین این حدیث را ذکر کرده که ابی‌بکر می‌گوید از ابوهریره شنیدم که از داستان‌هایش تعریف می‌کرد: هر کس در حالی صبح کرد که جنب بود پس روزه نگیرد^(۱)، می‌گوید این را برای پدرم عبدالرحمن گفتم او نپذیرفت و عبدالرحمن به راه افتاد و من هم همراه او حرکت کردیم تا اینکه نزد عایشه و ام سلمه آمدیم و عبدالرحمن آنها را در این مورد پرسید، هر دو گفتند پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که صبح کرد که جنب بود، روزه می‌گرفت، می‌گوید آنگاه رفتیم تا اینکه

(۱) - عبدالحسین در حاشیه کتابش (پاورقی) می‌گوید: نیکی و احسان ابوبکر به ابوهریره پنهان نیست اگر که او را یک قصه گو بداند، و قصه گو در اصطلاح لغت به کسی گفته می‌شود که در جمع مردم قصه می‌گوید تا از این راه پولی بدست آورد و بیشتر قصه‌گویان خرافه‌گو هستند و پرت و پلا می‌گویند.

می‌گوید: (مؤلف) و خدا را شکر که شک و گمان و افتراءات و حرفهای دروغین عبدالحسین را در این کتاب بطور مفصل بیان کردیم، و در آینده روایات اهل بیت را که موافق روایات ابوهریره می‌باشد را بیان می‌کنیم، پس آیا عبدالحسین بر ائمه معصومش هم همان حکمی را که برابر ابوهریره اجرا کرده است حکم خواهد کرد؟!.

پیش مروان والی مدینه آمدیم، عبدالرحمن این موضوع را با او در میان گذاشت مروان گفت دوباره پیش ابوهریره برو و او را از آنچه می گوید پرس، می گوید پیش ابوهریره آمدیم و عبدالرحمن موضوع را برای او گفت ابوهریره گفت آیا عایشه و ام سلمه این را گفتند؟ عبدالرحمن گفت: بله، ابوهریره گفت: آن دو از من بهتر می دانند، سپس ابوهریره آنچه در این مورد گفته بود را به فضل به عباس نسبت داد و گفت این را از فضل شنیده‌ام و از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده‌ام و ابوهریره سخنش را پس گرفت^(۱).

عبدالحسین بعد از ذکر این حدیث می گوید: (اگر فضل زنده می بود ابوهریره جرأت نمی کرد به او چنین چیزی را نسبت دهد).

و در حاشیه ص ۱۵۸ می گوید: (پیامبر صلی الله علیه و آله بسی برتر و بزرگتر از آن چیزی است که ادعا می کنند هرگز او در حالی صبح نمی کند که جنب باشد بخصوص در ایام روزه، و احتلام برای انبیا جایز نیست چون احتلام بازی شیطان است و آنها از آن پاک هستند).

می گویم (مؤلف) عجیب این است که عبدالحسین با وجود اعتراض به ابوهریره، به مقتضای حدیث او عمل می کند، زیرا او شیعه امامی است و فقه شیعه می گوید هر کس در حالی صبح کرد که جنب بود روزه نگیرد، آیا این عجیب نیست؟ و اینک اقوال ائمه اهل بیت که او معتقد به عصمت آنهاست را بیان می کنیم!

همین حدیث را امام معصوم شما مطابق با حدیث ابوهریره روایت کرده است. حبیب خنعمی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله در ماه رمضان شب نماز می خواند و سپس جنب می شد!! و قصداً غسل نمی کرد تا اینکه صبح می دمید و طلوع می کرد^(۲). و در التهذیب، ۱۵/۶ محمد بن حمران از

(۱) - مسلم در کتاب الصیام روایت کرده است.

(۲) - التهذیب، ۲۱۳/۴، ح ۶۲۰، الوسائل، باب ۱۶ ما یمسک عنه الصائم، ۴۴/۷، المختلف، ۴۰۹/۳.

ابی عبدالله رضی الله عنه روایت می‌کند و می‌گوید: او را در مورد کسی پرسیدم که جُنُب است و در مسجد می‌نشیند؟ فرمود: نه، حق ندارد بنشیند، اما می‌تواند از آن بگذرد به جز مسجد الحرام و مسجد مدینه و گفت: یاران ما روایت کرده‌اند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ کس در مسجد من نخوابد و در آن نباید کسی جُنُب بشود و خداوند به من وحی کرده که مسجد پاکی داشته باشم برای هیچ کس جایز نیست که در حالت جنابت و ناپاکی در آن باشد به جز من و علی و حسن و حسین که می‌توانیم در حال جنابت در آن باشیم.

و محمد بن عیسی از سلیمان بن جعفر مروزی از فقیه رضی الله عنه روایت می‌کند که گفت: اگر کسی در شب ماه رمضان جنب شد و غسل نکرد تا آن که صبح شد بر او لازم است که دو ماه پی در پی روزه بگیرد و آن روز را هم روزه بگیرد^(۱).

از ابی بصیر از ابی عبدالله روایتی شده است درباره مردی که در ماه رمضان در شب جنب شد و عمداً غسل نکرد تا اینکه صبح شد، فرمود: یک عبد را آزاد می‌کند یا دو ماه پشت سر هم روزه می‌گیرد یا شصت فقیر را غذا می‌دهد^(۲).

و در مسند الرضا (۲/۱۹۴) باب کسی که جنب شد و او جنب بود: از احمد بن محمد از ابی الحسن رضی الله عنه روایت می‌کند، و می‌گوید: «از ایشان در مورد مردی که در ماه رمضان در شب با همسرش نزدیکی می‌کند یا اینکه جنب می‌شود سپس عمداً می‌خوابد تا صبح شود، پرسیدم، فرمودند: «آن روز را روزه می‌گیرد و قضای آن روز نیز بر او واجب است».

در مرآة العقول (۱۶/۲۷۸) ح ۱ باب کسی که در ماه رمضان در شب جنب می‌شود: از حلبی از ابی عبدالله رضی الله عنه روایت است که ایشان در مورد مردی که اول شب جنب شد یا اینکه با همسرش نزدیکی کرد، سپس خوابید تا اینکه صبح

(۱) - الإستبصار، ۷۸/۲، التهذیب، ۲۱۲/۴، الوسائل، ۴۳/۷.

(۲) - منبع سابق.

شد، می‌فرماید: آن روز را روزه می‌گیرد سپس بعد از تمام شدن رمضان آن روز را قضا می‌کند و روزه می‌گیرد و از خداوند طلب آمرزش می‌کند.

الحلی در شرائع الإسلام (۱/۱۹۲) می‌گوید: «کسی که جنب شد و خوابید به نیت اینکه غسل می‌کند، سپس بیدار شد و دوباره خوابید، و سپس بیدار شد و دوباره برای سومین بار به نیت اینکه بعداً غسل می‌کند خوابید تا اینکه خورشید طلوع کرد، بنابر قول مشهور کفاره روز بر او واجب است.

و مجلسی در مرآة العقول (۱۶/۲۷۸) می‌گوید: «مشهور بین اصحاب که بر آن ادعای اجماع نیز شده است این است که ماندن بر جنابت به طور عمد تا اینکه فجر طلوع کند حرام است و قضاء روزه و کفاره نیز بر شخص واجب خواهد شد.

و قول بعدم حرام بودن ماندن بر جنابت منسوب به صدوق است. و ابن ابی عقیل و سید رأی به وجوب قضای روزه دارند، و همچنین مشهور است که قضای روزه واجب می‌شود اگر شخصی بخوابد و قصد اغتسال نداشته باشد و حتی اگر قصد اغتسال داشته باشد قضای روزه واجب است.

می‌گویم (مؤلف): پس چرا بر ابوهریره انکار می‌کنید در حالی که این رأی، رأی مذهب شماست؟! و ائمه و علمای معتبر شما بر این رأی فتوا می‌دهند. پس علم و آگاهی عبدالحسین به روایات کجاست؟! و در نتیجه شیوه و روشی که عبدالحسین در طعن به روایات ابوهریره پیش گرفته است، این طعن متوجه امامان معصوم او از اهل بیت می‌شود.

روشن و واضح است که احتلام و جنابت هیچ منافاتی با روزه ندارد، بدلیل اینکه انسان ممکن است در طول روز جنب شود و غسل کردن را به تأخیر بیندازد و در این حالت روزه او باطل نخواهد شد.

شیخ شیعه مرتضی، تسلیم این حکم شده و به آن اعتراف می‌کند، چنانکه در کتاب الانتصار ص: ۶۴ می‌گوید: «ما قضاء روزه را بر کسی که عمداً بر جنابت مانده و غسل نکرده است را به دلیل وجود منافات و تعارض بین جنابت و روزه

واجب نمی‌کنیم، بلکه دلیل وجوب قضای روزه این است که شخص عمدا در طول روزی که روزه بوده جنب بوده است».

اعتراض عبدالحسین به حدیث «واگیر نیست...»

در ص ۱۵۹ عبدالحسین تحت عنوان «دو حدیث متناقض می‌گوید بخاری از ابوهریره روایت می‌کند که گفت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سرایت بیماری، صفر و هامه، اصلاتی ندارند. یک فرد بادیه نشین گفت: ای رسول خدا! پس چرا شترانم که در ریگستان بسر می‌برند و مانند آهو هستند، به محض اینکه نزد شتران گر می‌آیند و در میان آنان می‌روند، گر می‌شوند؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «پس چه کسی شتر اول را گر کرده است».

عبدالحسین بعد از ذکر این حدیث می‌گوید: بخاری این حدیث را روایت کرده و بلافاصله بعد از آن از ابی سلمه روایت می‌کند که می‌گوید از ابوهریره شنیدم که می‌گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که بیمار است نباید نزد کسی برود که سالم است، آنگاه ابوسلمه گفت: ای ابوهریره مگر حدیث بیان نکردی که بیماری به دیگران سرایت نمی‌کند، ابوهریره حدیث اول خود را انکار کرد و سخنان نامفهومی گفت، ابو سلمه می‌گوید: ندیدم که حدیثی غیر از فراموش کرده باشد^(۱). (گفتم: آری کسی که هر دو اسبش دوشادوش حرکت نمی‌کنند اینگونه است). می‌گویم (مؤلف) این حدیث را بخاری در صحیح خود از ابوهریره و از ابن عمر و از انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده است و نیز طبری از عایشه و از سعد بن ابی وقاص آن را روایت کرده است و مسلم از ابی هریره و سائب بن یزید و جابر و انس و از ابن عمر آن را روایت کرده است، پس این حدیث را تنها ابوهریره روایت نکرده بلکه تعدادی از صحابه هم آن را روایت کرده‌اند.

(۱) - بخاری و مسلم.

و شیخ شیعه نوری در مستدرک خود، ۲۷۸/۸-۲۷۹ آن را از طریق ابوهریره روایت کرده است. و اگر عبدالحسین معتقد است که حدیثی که ابوهریره روایت کرده (دو حدیث متضاد هستند)!! پس اینک تناقضات اهل بیت که این حدیث را روایت کرده‌اند ارائه می‌شود.

نظربن قرواش جمال از ابی عبدالله علیه السلام روایت می‌کند و می‌گوید که از ابی عبدالله در مورد شترانی که گر (یک نوع مریضی واگیردار) گرفته هستند و من آنها را از دیگر شتران به خاطر آن که مبادا بیماری‌اشان سرایت کند جدا می‌کنم پرسیدم فرمود: بادیه‌نشینی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای پیامبر خدا من گوسفندان و گاوهای گر گرفته‌ای که به قیمت ارزان فروخته می‌شوند می‌یابم اما آن را نمی‌خرم چون می‌ترسم که بیماری‌اشان به شتران و گوسفندان من سرایت کند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای بادیه‌نشین پس اولی را چه کسی بیمار کرده است؟ و سپس فرمود: بیماری سرایت نمی‌کند، و فال بد گرفتن و سوت زدن درست نیست و نباید بعد از گرفتن فرزند از شیر به او شیر داده شود^(۱).

و در الفقیه، ۲۵۸/۴ از امام صادق علیه السلام روایت است که گفت: از فرد جذامی چنان فرار کن که از شیر فرار می‌کنی.

و الجزائری در الانوار النعمانیه، ۱۴۵/۲ می‌گوید و از او روایت شده که گفت: کسی که بیمار است پیش فرد سالم نیاید و از فرد جذامی چنان فرار کن که از شیر فرار می‌کنی.

پس ای عبدالحسین چرا این همه دشمنی با ابوهریره می‌ورزی و چرا اینقدر به او طعنه می‌زنی؟ و هر طعنه‌ای که تو به ابوهریره می‌زنی در حقیقت به ائمه اهل بیت علیهم السلام می‌زنی.

(۱) - الوسائل، ۳۷۰/۸، الروضه، ۱۹۶، البحار، ۳۱۸/۵۸.

اعتراض عبدالحسین به حدیث «دو نوزاد از امور غیبی حرف می‌زنند»

در ص ۱۵۹ عبدالحسین می‌گوید: شیخین از ابوهریره روایت کرده‌اند که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مردی در میان بنی اسرائیل بود که به او جریج گفته می‌شد او نماز می‌خواند، مادرش آمد و او را صدا زد او با خودش گفت جواب مادر را بدهم یا نماز بخوانم؟ آنگاه مادرش گفت: بار خدایا او را نمیران مگر آن که او را به زنان فاحشه گرفتار کنی، جریج در عبادتگاهش بود که زنی پیش او آمد و خودش را به او عرضه کرد اما جریج نپذیرفت و آن زن پیش چوپانی رفت و با آن چوپان همبستر شد و از چوپان فرزندی به دنیا آورد و گفت این فرزند را از جریج به دنیا آورده‌ام، آنگاه مردم آمدند و عبادتگاه او را خراب کردند و به او ناسزا گفتند، پس از آن او وضو گرفت و نماز خواند و سپس پیش بچه آمد و گفت ای پسربچه پدرت کیست؟ بچه گفت: پدرم چوپان است! مردم گفتند ما عبادتگاه تو را از طلا می‌سازیم گفت: نه از گل آن را بسازید، و زنی بود که فرزندش را شیر می‌داد سواری از کنار زن گذشت که زیبا و خوب بود زن گفت خدایا پسر مرا همانند این بگردان، بچه پستان مادرش را رها کرد و رو به سوار نمود و گفت: بار خدایا مرا مثل او نکن! سپس پستان مادرش را گرفت (ابوهریره می‌گوید) گویا پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌بینم که انگشتش را می‌مکد! سپس کنیزی از آن جا گذشت مادر بچه گفت: خدایا پسر مرا مثل این نکن آنگاه بچه پستان را رها کرد و گفت: خدایا مرا مانند این بگردان! مادرش گفت: چرا؟ بچه به مادرش گفت: آن سوار مرد سرکشی بود و این کنیز را می‌گویند که دزدی کرده و زنا کرده و حال آن که چنین نکرده است^(۱).

عبدالحسین بعد از ذکر این حدیث می‌گوید: (جریج و همچنین این دو کودک پیامبران نبوده‌اند، پس امکان ندارد که امور خارق‌العاده از آنها سر زده باشد، چون

(۱) - بخاری آنرا در کتاب (احادیث انبیاء، مظالم، و غضب، و مسلم در کتاب (آداب) آورده‌اند.

امور خارق العاده و معجزات از پیامبران سر می زند. تا اینگونه نبوت آنها اثبات شود، بنابراین حرف زدن این دو کودک و خبر دادن آنها از امور غیبی چیزی است که فطرت آن را نمی پذیرد ...).

می گویم (مؤلف) شما بیشتر از این دو مورد در ائمه خود ادعا می کنید، و می گوید که معجزات ائمه هستند، و گفته اید که آنها در گهواره از امور غیبی خبر داده اند! و قرآن و همه صحیفه های پیامبران را در گهواره می خوانده اند، و چنین معجزه هایی را علامه شما هاشم نجرانی در کتاب «مدینه المعاجز» جمع کرده است!!

و اگر ما بخواهیم مقام ائمه و معجزاتشان را چنان که شما ادعا می کنید بیان کنیم باید چندین جلد کتاب نوشت. بنابراین به خاطر اختصار فقط شما را به این عناوین و ابواب در کتاب «مدینه المعاجز» حواله می دهیم.

در ۴۵/۱-۴۸ روایت ۱ «باب اول در مورد معجزه های امیرالمؤمنین علیه السلام، اولاً معجزه های تولد او علیه السلام».

و ۴۱۴/۱ روایت ۲۷۴ «سخن گفتن کودک شش ماهه به امر و دستور امیرالمؤمنین!! و سخن گفتن کودکی دیگر»!!

و در ۱۳۵/۳ روایت ۷۹۴ «کودکی حرف می زند و می گوید علی ولی الله است».

و در ۵۰۰/۳ روایت ۱۰۱۵ معاجز الامام حسین «سخن گفتن کودک شیرخوار».

و در ۲۲۴/۶ روایت ۱۹۶۵ معجزه های امام کاظم «در گوشه صحبت کردن امام کاظم با پدرش وقتی که در گهواره بود» فرزندان ائمه در گهواره و در شکم مادرانشان حرف می زنند و صحیفه ها را می خوانند!!

و اینک روایاتی از اهل بیت نقل می شود که می گوید ائمه وقتی متولد می شوند با زبان فصیح حرف می زنند! و آنها صحیفه های پیامبران را در بدو تولد می خوانند!! ... آیت الله حسن شیرازی در کتابش «الفقه»، ۱۳/۹۹ در مورد حالات ائمه به هنگام تولد می گوید: (اگر به حالات ائمه قبل و بعد از تولد توجه شود

عقل ما را به این راهنمایی می کند، فاطمه ه در حالی که در شکم مادرش بود با مادرش حرف می زد).

و در المحجة از احمد بن اسحاق بن سعد اشعری روایت شده که گفت: نزد ابی محمد حسن عسکری علیه السلام آمدم و به او گفتم: سرورم آیا مهدی علامتی دارد که به دلم اطمینان دهد؟ آنگاه کودک شروع به سخن گفتن با زبان فصیح عربی کرد!! و گفت من بقية الله خدا در زمین او هستم و من از دشمنان خدا انتقام می گیرم!!^(۱).

و یعقوب بن سراج می گوید نزد ابی عبدالله علیه السلام رفتم او بالای سر موسی علیه السلام که در گهواره بود ایستاده بود و او تا مدتی طولانی با موسی درگوشی حرف می زد من نشستم تا آن که او کارش تمام شد، آنگاه به سوی او رفتم، به من گفت: به سرورت نزدیک شو و به او سلام کن، من به (موسی که در گهواره بود) نزدیک شدم و به او سلام کردم جواب سلام مرا با زبان فصیح داد ...!!^(۲).

پس اینها ائمه شما هستند که امور خارق العاده ای از آنها سر می زند که حتی از پیامبران سر نزده است، پس چگونه تو ادعا می کنی که امور خارق العاده فقط از پیامبران سر می زنند؟!^(۳)

(۱) - المحجة، ۳۳۹/۴ کتاب اخلاق الائمة و آداب الشیعه، الفضائل، ۵۷-۵۹ باب مولد امیرالمؤمنین ؛
(۲) - القطره، ۲۲۲/۱-۲۵۲، «الناقب فی المناقب»، ص ۲۰۰، الاکمال، ۱۹۴/۱ باب ما روی فی میلاد القائم ؛، الانوار النعمانیة، ۱۸/۲، الزام الناصب، ۳۲۸-۳۲۹، الخرائج، ۵۲۴/۲-۵۲۵، روضة الواعظین، ۱۴۳/۱، الحلیة، ۲۲۶/۲-۲۲۸ الباب الاول فی مولده وص ۳۹۱ الباب الثانی فی کلامه ؛ طفلاً، وص ۵۲۴ الباب الثالث فی کلامه فی بطن أمه ؛، وقرائته ؛ القرآن و ص ۵۲۹ الباب الرابع فی قرائته ؛ ما أنزل الله علی أنبیائه بعد سبعة أيام من حال الولادة، وص ۵۳۳ الباب الخامس فی قراءته ؛ حال الولادة، وص ۵۳۶ الباب السابع فی قراءته القرآن فی بطن أمه وسجوده عقب الولادة، حیاة الامام العسکر ص ۳۱۸.

(۳) - گمان کرده اند که علی س و بقیه ائمه معجزاتی را بر حسب ادعایشان داشته اند، و اینان در ادعایشان راستگو بوده اند پس در نتیجه امام هستند، و این چیز ممنوع و محال می باشد زیرا که ذکر معجزه در اثبات قضیه امامت اشتباه محض می باشد چون معجزه فقط برای اثبات ثبوت نبوت، و =

و در المحججه، ۲۷۸/۴ از زکریا بن آدم روایت شده که گفت: از امام رضا شنیدم که می گفت: پدرم از کسانی بود که در گهواره اش سخن گفت. و قزوینی در کتابش «علی من المهد إلى اللحد»، ص ۲۳ بابتی با این عنوان آورده است «علی قرآن را قبل از آن که نازل شود می خواند»!! و اینک آن روایت را به اختصار ذکر می کنیم. خلاصه داستان از این قرار است: (ابوطالب به فاطمه بنت اسد تبریک گفت و نوزادش را به آغوش گرفت و سپس آن را به مادرش برگرداند، پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و هنوز مبعوث نشده بود، وقتی علی پیامبر صلی الله علیه و آله را دید شروع به خندیدن کرد گویا پسری یک ساله بود!! ... آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله او را به آغوش گرفت و بوسید و خدا را به خاطر تولد این نوزاد که وزیر و بهترین برادر او در آینده بود ستایش کرد ... آنگاه علی به پیامبر صلی الله علیه و آله سلام کرد و سپس این آیات را خواند:

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١﴾ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴿٢﴾﴾ (المؤمنون: ۱-۲). اما

حدیثی که عبدالحسین آن را انکار می کند ائمه نیز آن را روایت کرده اند!!
راوندی از ابی جعفر علیه السلام روایت می کند که گفت: در میان بنی اسرائیل عابدی

= پیامبری بوده و معجزه برای قضیه امامت و دیگر مناصب دینی از جمله قضاوت و اجتهاد و حکومت و وزارت و امثال این مناصب نمی باشد، و این به دلیل اینکه بعثت پیامبر ص از طرف خداوند می باشد و اثبات نبوت ایشان بدون تصدیق خداوند از طریق خلق معجزات امکان نداشت و این بر خلاف این مناصبی است که در بالا ذکر شده زیرا که این مناصب از طریق امر پیامبر ص امکان پذیر بوده و نیاز به معجزه ندارد.

همچنین اظهار معجزات فقط مختص به پیامبران بوده، و اگر کسی غیر از پیامبران ادعای داشتن معجزه را بکند ادعایش از جهت شرع فاقد اعتبار می باشد، و در حالی که انتخاب امام به تعیین پیامبر یا انتخاب بزرگان... اهل دین می باشد، جائز نیست که معجزه دلیل برای اثبات امامت باشد، و روایات امامان کلام کسانی را که ادعا می کنند امامت در زمان خلافت ۳ خلیفه اول (ابوبکر و عمر و عثمان) وجود داشته را تکذیب می کند و ظهور خوارق العادات و کرامات از امیر و رئیس مسلمان امکان پذیر است زیرا که ظهور کرامات محال نیست ولی صحت روایات برای قبول اخبار و روایات ضروری می باشد. (نگاه: التحفة اثنی عشریه ص ۱۸۵-۱۸۶).

به نام جریج بود او در عبادتگاهش مشغول عبادت بود مادرش آمد و او داشت نماز می‌خواند مادرش او را صدا زد و او جواب مادرش را نداد، آنگاه مادرش برگشت و رفت، و باز دوباره پیش او آمد و او را صدا زد اما او با مادرش حرف نزد و جواب او را نداد، آنگاه مادرش برگشت در حالی که می‌گفت: از او می‌خواهم که تو را رسوا کند، در فردای آن روز زن فاحشه‌ای بچه‌ای به دنیا آورد و ادعا کرد که این بچه از جریج است این سخن در میان بنی اسرائیل شایع شد و گفتند که کسی که مردم را به خاطر زنا ملامت می‌کند خودش زنا کرده است، پادشاه دستور داد جریج را به دار بیاویزند، آنگاه مادرش پیش او آمد در حالی که به صورت خود می‌زد، جریج به او گفت: آرام باش این به خاطر دعای تو است وقتی مردم این حرف جریج را شنیدند گفتند چکار کنیم؟ جریج گفت: بچه را بیاورید، بچه را آوردند و جریج او را گرفت و گفت: پدرت کیست؟ گفت پدرم فلان چوپان است^(۱).

اعتراض عبدالحسین به حدیث «سپردن حفاظت از زکات فطریه به ابوهریره و آمدن شیطان برای دزدیدن آن»

در ص ۱۶۱ عبدالحسین این حدیث را می‌آورد که بخاری از ابوهریره روایت می‌کند که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله مرا موظف کرد تا نگهبان زکات فطریه باشم، ناگهان دیدم که فردی آمد و شروع به برداشتن از آن کرد، او را گرفتم و گفتم سوگند به خدا تو را پیش پیامبر صلی الله علیه و آله می‌برم گفت: نیازمند هستم و فرزندان زیادی دارم و به شدت نیاز دارم، ابوهریره می‌گوید: او را رها کردم و وقتی صبح شد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ابوهریره اسیرت چه کار کرد؟ گفتم ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از نیاز شدید و عیال‌دار بودن شکایت کرد من به او ترحم کردم و او را رها کردم، پیامبر صلی الله علیه و آله

(۱) - قصص الانبیاء، جزائری، ص ۵۱۷ باب نوادر اخبار بنی اسرائیل الجدید فی التفسیر، ۳۹۰/۴.

فرمود: او به تو دروغ گفته و به زودی برخواهد گشت، ابوهریره می گوید: به کمین او نشستم و او آمد و شروع به برداشتن از خوراکی ها کرد او را گرفتم، و گفتم تو را پیش پیامبر صلی الله علیه و آله می برم، گفت: مرا بگذار زیرا نیازمند و عیال دار هستم دوباره نمی آیم، بر او ترحم کردم و رهایش نمودم وقتی صبح شد پیامبر صلی الله علیه و آله به من گفت: ای ابوهریره دیشب اسیرت چه کار کرد، گفتم: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از نیازمندی شدید و عیال دار بودن شکایت کردم من به او ترحم کردم و رهایش کردم پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: او به تو دروغ گفته و به زودی برمی گردد، ابوهریره می گوید به کمین او نشستم او آمد و شروع به برداشتن از خوراکی ها کرد او را گرفتم و گفتم: تو را پیش پیامبر صلی الله علیه و آله می برم گفت: مرا رها کن به تو سخنانی می آموزم که خداوند به سبب آن به تو فایده می دهد هر وقت به رختخواب رفتی آیه الکرسی را بخوان که تا صبح خداوند تو را حفاظت می کند و هیچ شیطانی به تو نزدیک نخواهد شد، آنگاه او را رها کردم وقتی صبح شد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من گفت: اسیرت دیشب چه کار کرد؟ من داستان را برای آن حضرت تعریف کردم فرمود: آیا می دانی در این سه روز با چه کسی حرف می زدی؟ گفتم: نه، فرمود آن شیطان بوده است.

عبدالحسین بعد از ذکر این حدیث با تعجب می گوید: (این خرافاتی است که هیچ کسی به آن توجه نمی کند مگر کسی که عقلش را از دست داده باشد ... ابوهریره در مورد شیطان هایش به ما چیزهای عجیب و غریبی می گوید، گاهی می گوید که آنها برای فرزندانشان خوراکی می دزدند و گاهی می گوید که وقتی اذان را بشنوند گوز می دهند ... و دیگر قصه هایی که افراد عاقل به آن گوش فرا نمی دهند، بار خدایا از عدم تشخیص و ضعف عقل به تو پناه می بریم).

می گویم (مؤلف) اگر آن طور است که ادعا می کنی پس به آنچه علما و ائمه تو از شیاطین خود روایت کرده اند گوش کن!

مجلسی شما در بحار، ۲۹۷/۶۳ این حدیث را از طریق ابی هریره از صحیح

بخاری نقل کرده است. خواننده محترم جهالت عبدالحسین بلکه دشمنی او را با این صحابی بزرگوار نگاه کنید مجلسی این حدیث را در کتابش می آورد اما عبدالحسین به آن اعتراض می کند، پس این تقیه و گمراه کردن برای چیست؟! همچنین مجلسی در بحار، ۳۱۶/۶۳-۳۱۷ باب ذکر ابلیس و قصصه و در

۱۱۲/۶۳-۱۱۳ کتاب السماء و باب حقیقة الجن و أموالهم را ذکر کرده است.

از ایوب انصاری روایت است که او گفت: مقداری خرما داشتم چیزی به صورت نوری می آمد و از آن برمی داشت، ما از این چیز به پیامبر صلی الله علیه و آله شکایت کردیم، فرمود: برو هر وقت آن را دیدی بگو: بسم الله بیا نزد پیامبر؟ می گوید آن را دستگیر کردم و او قسم خورد که برنگردد، آن رها کردم گفت: من به تو چیزی را یادآوری می کنم و آن اینکه آیه الکرسی را در خانه ات بخوان هیچ شیطانی به تو نزدیک نخواهد شد، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدم، فرمود اسیرت چکار کرد؟ او را از آنچه گفته بود با خیر کردم، فرمود: به تو راست گفته و حال آن که دروغگوست.

و اما اینکه عبدالحسین می گوید: (ابوهیره در مورد شیطان هایش به ما چیزی عجیب و غریبی می گوید گاهی می گوید که آنها برای فرزندان شان خوراکی می دزدند و گاهی می گوید که وقتی اذان را بشنوند گوز می دهند، و همه آنچه که ابوهیره فقط راوی آن است عجیب است ...).

می گویم (مؤلف) برای کسانی که به قرآن و سنت ایمان دارند این حدیث اشکالی ندارد، و همین حدیث را مجلسی شما در ۳۱۵/۶۳ کتاب السماء و العالم «باب ذکر ابلیس و قصصه» آورده است. مجلسی می گوید مسلم از سهل بن ابی صالح روایت می کند که گفت: پدرم مرا پیش بنی حارثه فرستاد و غلامی همراه من بود، از پشت دیواری کسی اسم او را گفت و صدایش زد، غلام ما روی دیوار رفت اما چیزی ندید، من ماجرا را برای پدرم تعریف کردم گفت: اگر می دانستم که چنین چیزی را می بینی تو را نمی فرستادم هر گاه صدایی شنیدی اذان بگو من از ابوهیره شنیده ام که از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کرد که آن حضرت فرموده است:

وقتی اذان گفته شود شیطان فرار می‌کند.

و در روایتی دیگر آمده که ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: هر گاه شیطان‌ها و جن‌ها خود را به شما عرضه کردند اذان بگویید چون شیطان وقتی اذان را بشنود فرار می‌کند در حالی که گوز می‌دهد. و همچنین محقق احسائی در کتابش العوالی، ۴۰۹/۱ می‌گوید که از او روایت شده است که وقتی مؤذن اذان بگوید شیطان در حالی که گوز می‌دهد فرار می‌کند. و نوری در کتابش «المستدرک»، ۷۳/۴ در ابواب الاذان والاقامه هم این را ذکر کرده است. به راستی که عبدالحسین چقدر نسبت به مذهب خود بی‌خبر است.

اعتراض عبدالحسین به حدیث مسلمان شدن مادر ابوهریره به سبب دعای پیامبر، و دعا کردن پیامبر صلی الله علیه و آله که مؤمنان ابوهریره و مادرش را دوست بدارند و آن دو نیز مؤمنان را دوست بدارند

در ص ۱۶۲ عبدالحسین این حدیث را ذکر می‌کند و می‌گوید مسلم از ابوهریره روایت کرده که گفت: من مادرم را به اسلام دعوت می‌دادم روزی او را به اسلام دعوت دادم او در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی به من گفت که ناراحت شدم، آنگاه در حالی که گریه می‌کردم نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدم و گفتم ای رسول خدا مادرم درباره تو سخنی به من گفت که ناراحت هستم دعا کن خدا او را هدایت کند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بار خدایا مادر ابوهریره را هدایت نما، من خوشحال شدم و بیرون آمدم وقتی به در خانه رسیدم دیدم که بسته است صدای پاهایم را شنیدم و گفتم: ابوهریره در جای خود بایست. و من صدای آب را شنیدم مادرم غسل کرد و چادرش را پوشید و در را باز کرد و گفت: ای ابوهریره من گواهی می‌دهم که هیچ معبود به حقی جز خدا نیست و گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و پیامبر خداست ابوهریره می‌گوید پیش پیامبر صلی الله علیه و آله برگشتم در حالی که از خوشحالی گریه می‌کردم و گفتم ای پیامبر خدا شاد باش خداوند دعای تو را پذیرفت

و مادر ابوهریره را هدایت کرد آنگاه پیامبر، خدا را ستایش کرد و گفت: خوب است، من گفتم: ای پیامبر خدا دعا کن که خداوند من و مادرم را محبوب مؤمنان بگرداند و مؤمنان را محبوب ما بگرداند، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بار خدایا این بندهات یعنی ابوهریره را و مادرش را محبوب بندگان مؤمن خود بگردان و مؤمنان را محبوب آنها بگردان، بنابراین هر مؤمنی که اسم مرا بشنود مرا دوست می‌دارد^(۱).

عبدالحسین بعد از ذکر این حدیث می‌گوید: (این حدیث از چند جهت قابل تأمل است: یکی اینکه این حدیث را جز ابوهریره هیچ کس از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نکرده است پس این مثل سایر احادیثی است که او به تنهایی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است... تا جایی که می‌گوید: پنجم اینکه: اگر آنچه ابوهریره ادعا می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله دعا کرده که مؤمنان او و مادرش را دوست بدارند و آن دو نیز مؤمنان را دوست بدارند صحیح و درست می‌بود اهل بیت که سرور مؤمنان و رهبران اهل دین هستند او را دوست می‌داشتند پس چرا دوازده امام و علمای اهل بیت او را رد می‌کنند و حدیث او را قبول نمی‌کنند؟ و به آنچه او به تنهایی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده توجه نمی‌کنند، تا جایی که امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: (دروغ‌گوترین فرد که به پیامبر صلی الله علیه و آله دروغ نسبت می‌دهد ابوهریره دوسی است).

و در حاشیه این صفحه می‌گوید: (و در این مورد اخبار و روایات متواتری از ائمه اطهار روایت شده است و این جمله را امام معتزله ابوجعفر اسکافی از امیرالمؤمنین روایت کرده است چنان که در ص ۳۶۰ جلد اول شرح النهج الحمیدی آمده است).

و اگر آن طور که ابوهریره ادعا می‌کند مؤمنان او را دوست می‌دارند عمر وقتی او را از فرمانداری بحرین عزل کرد به او نمی‌گفت: ای دشمن خدا و ای دشمن کتاب خدا... پس چگونه کسی که دشمن خدا و دشمن کتابش است همه مؤمنان

(۱) - مسلم.

را دوست می‌دارد و همه مؤمنان او را دوست می‌دارند؟ و عمر در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله ابوهریره را زد ...).

می‌گویم (مؤلف) اگر به احادیث فضایل با عقل و برداشت تو نگاه شود، نتیجه چنین می‌شود که فضایل راویان شما که تو در کتاب المراجعات خود آنها را ستوده‌ای اعتباری ندارند مثلاً زراره هر چه در مورد فضیلت خود روایت کرده فقط او از امامش آن را روایت کرده است و دیگران روایت نکرده‌اند، پس اعتباری ندارند. به عنوان مثال الکشی در رجال، ۱۳۳/۲ ش ۲۰۸ با سند خود از زراره روایت می‌کند که گفت: ابو عبدالله رضی الله عنه فرمود: ای زراره اسم تو در میان اسامی اهل بهشت بدون الف نوشته شده است، گفتم: فدایت شوم اسم من عبدربه است ولی به زراره ملقب شده‌ام.

این حدیث را هیچ کسی جز زراره روایت نکرده است! و همچنین روایت شده که زراره گفت: سوگند به خدا هر کلمه‌ای که از جعفر بن محمد می‌شنوم ایمانم افزوده می‌شود.

این حدیث را فقط زراره روایت کرده است. و همچنین از حسین بن زراره روایت شده که گفت: به ابو عبدالله گفتم پدرم تو را سلام کرد و گفت فدایت شوم هنوز افرادی می‌آیند و می‌گویند تو در مورد من چیزی گفته‌ای، فرمود: به پدرت سلام کن و به او بگو سوگند به خدا دوست دارم به خیر دنیا و آخرت نایل شوی و سوگند به خدا من از تو خوشنود هستم و بعد از این هر چه مردم بگویند هیچ اهمیت ندارد.

این حدیث را فقط پسر زراره روایت کرده است! و از پدرش به صورت قطعی چیزی مشخص نشده است و پدر بزرگش راهبی بود که مسلمان نشد چنان که طوسی گفته است.

پس دوستان زراره چه پاسخی دارند؟ آیا کسی دیگر غیر از زراره در مورد اسلام زراره و مسلمان شدن پدرش و جدش چیزی گفته است؟

در آن زمان اسلام خیلی گسترش یافته بود پس آنها در دوران جاهلیت نبودند از این رو او عذری برای عدم پذیرفتن اسلام نداشته است ... اگر طرفداران زراره دلیلی دارند به ما بگویند و سوگند به خدا من با وجود فکر کردن ندیده‌ام که کسی در مورد پدر و مادر زراره چیزی گفته باشد ... و اما اینکه عبدالحسین می‌گوید: (اگر آن طور که ابوهریره ادعا می‌کند مؤمنان او را دوست می‌دارند عمر وقتی او را از فرمانداری بحرین عزل کرد به او نمی‌گفت ای دشمن خدا و ای دشمن کتابش...) و اینکه می‌گوید: (چرا دوازده امام و علمای اهل بیت او را رد می‌کنند و حدیث او را قبول نمی‌کنند...).

می‌گویم (مؤلف) استاد عبدالمنعم صالح در کتابش «دفاع عن ابی هریره» به تفصیل روایت فرزندان علی و یارانش و همه شیعیان صدر اول که از ابوهریره روایت کرده‌اند را ذکر کرده است و می‌گوید: نظام و ابوجعفر اسکافی معتزلی به امام علی دروغ نسبت داده‌اند و برای آن که ابوهریره را تکذیب کنند بدون سند روایتی به علی نسبت داده‌اند که به ابوهریره توهین کرده است و متأخرین شیعه فریب این دو مرد معتزلی را خورده‌اند و باورشان اینگونه است که ابوهریره دروغگو بوده است اما این ادعا غیر قابل قبول است و برای هیچ کسی اعتباری ندارد چون بدون سند ذکر شده است، و علمای نقاد همه روایاتی را که سند ندارند دور انداخته و رد کرده‌اند. با وجود این ما با دلایل قطعی و کافی در این فصل ثابت خواهیم کرد که فرزندان علی رضی الله عنهم حدیث ابوهریره رضی الله عنه را معتبر می‌دانسته‌اند و از او روایت می‌کرده‌اند، و فرماندهان بزرگ لشکر علی که همراه او در جنگ‌های جمل و صفین و نهروان جنگیده‌اند از ابوهریره روایت کرده‌اند، و همه تابعینی که علی را دیده و از او روایت کرده‌اند از ابوهریره روایت کرده‌اند، و اضافه بر این برخی از موالی فرزندان علی و تعداد زیادی از شیعیان و کوفی‌ها و دوستان آل علی احادیث ابوهریره روایت کرده و از آن استدلال کرده‌اند و در کتاب‌های خود نوشته‌اند.

همه این روایات و نقل و استدلال به احادیث ابوهریره توسط اطرافیان علی رضی الله عنه ثابت می‌کند که فرزندان و فرماندهان و شنوندگان امام علی از تکذیبی که به او نسبت داده می‌شد خبر نداشته‌اند، و شیعیان صدر اول و اهل کوفه که پایتخت امام و قلعه تشیع بود از چنین چیزی خبر نداشته‌اند، پس اگر این سخن دروغین صحت می‌داشت همه اینها آن را می‌دانستند و ابوهریره را رها می‌کردند و از او حدیث روایت نمی‌کردند و حدیث او را نمی‌نوشتند.

در معرفی کسانی که از ابوهریره حدیث روایت کرده‌اند ابتدا به منابع حدیثی خودمان چون طبقات ابن سعد و جرح و تعدیل ابن ابی حاتم، الثقات ابن حبان، و تهذیب التهذیب ابن حجر، و میزان الاعتدال ذهبی، استناد می‌کنم و سپس از منابع مهم شیعه آن را اثبات می‌کنم^(۱).

می‌گویم (مؤلف) نمونه‌هایی از روایات ابوهریره که شیعه‌ها با اساتید خودشان در کتاب‌هایشان آورده‌اند را بیان خواهم کرد، تا روشن شود که شیعیان صدر اول از ابوهریره روایت می‌کرده‌اند و به احادیث او استدلال می‌کرده‌اند، حتی شیخ شما نوری در همه ابواب کتاب مستدرک خود از ابوهریره روایت کرده است، مثل باب «کراهة استعمال الأجير قبل تعیین أجرته وعدم جواز منع الأجير من الجمعة، واستحباب احکام العمال وإتقانها» و «باب استحباب دفع الأجرة إلى الأجير بعد الفراغ من العمل من غير تأخير قبل أن يحف عرقه ..»^(۲).

و هاشم نجرانی نقل کرده که علی بن حسین رضی الله عنهما وقتی حدیث ابوهریره رضی الله عنه را شنید یکی از غلامانش را آزاد کرد.

در حلیه الابرار، ۲۳/۲-۲۴ روایت است که روزی پیش علی بن حسین گفتم که از ابوهریره شنیدم که می‌گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر کسی مؤمنی را آزاد کند

(۱)- ن ک دفاع عن ابی هریره، ص ۱۷۵-۲۲۳.

(۲)- مستدرک الوسائل، ۲۸/۱۴-۲۹ کتاب الاجارة.

خداوند در مقابل هر عضوی از اعضایش، عضوی از آزادکننده را از جهنم آزاد می‌کند و خداوند در مقابل دست او دست این را آزاد می‌کند و در مقابل پا پایش را و ... آنگاه علی رضی الله عنه گفت این را از ابوهریره شنیده‌ای؟ سعید گفت: بله، او به یکی از غلام‌هایش که عبدالله بن جعفر به هزار درهم آن را از او خواسته بود و او نداده بود گفت تو برای رضای خدا آزاد هستی.

نگاه کن که چگونه علی بن حسین رضی الله عنه حدیث ابوهریره رضی الله عنه را تصدیق کرد و بدون تکذیب و تردید به حدیث او عمل نمود.

پس چگونه علما و ائمه شما حدیث او را رد می‌کنند و قبول نمی‌نمایند!!

روایات ابوهریره از طرق شیعه

از شیعیانی که با طرق خود از ابوهریره روایت کرده‌اند می‌توان به افراد ذیل اشاره کرد:

شیخ شیعه مفید متوفای سال (۴۱۳هـ).

محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی ملقب به صدوق متوفای (۳۸۱هـ).

محمد بن حسن طوسی ملقب به شیخ الطائفه (م ۴۶۰هـ).

محمد بن علی بن عثمان کراجکی (م ۴۴۹هـ).

قطب‌الدین راوندی (م ۵۷۳هـ).

محمد بن محمد بن اشعث در الجعفریات^(۱).

جعفر بن احمد قمی.

شریف زاهد محمد بن علی حسینی.

(۱) - هزار حدیث که از اسماعیل بن موسی بن جعفر با یک سند روایت شده است. و اسماعیل از پدرش و ایشان از جدش امام صادق؛ آن را روایت کرده است. تهرانی در الذریعه ۱۱۲/۵ ذکر کرده است.

محمی الدین ابی حامد بن علی بن زهره حسینی و غیره.
و اینک بعضی از روایاتی که با سندهای خاص خود روایت کرده‌اند ذکر می‌شود:

اول: اسانید شیخ مفید

۱- مفید در «أمالی»، ص ۱۱۱ از حسین بن محمد تمار و او از محمد بن قاسم و او از موسی بن محمد خیاط و او از اسحاق بن ابراهیم خراسانی و او از شریک و او از عبدالله بن عمر و او از ابی سلمه و ابی سلمه از ابوهریره روایت می‌کند که گفت ... حدیث و (البحار، ۵/۱۸).

۲- مفید در أمالی، ص ۳۱۷ از ابوبکر بن محمد بن عمر جعابی و او از ابوجعفر محمد بن صالح قاضی و او از مسروق بن مرزبان و او از حفص و او از عاصم بن ابی بعثمان و او از ابوهریره روایت می‌کند که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود ... تا آخر حدیث.

۳- و همچنین مفید در أمالی، ص ۱۱۱-۱۱۲ از ابوبکر بن محمد بن عمر جعابی و او از محمد بن یحیی و او از سلیمان بن زیاد مروزی و او از عبیدالله بن محمد عیسی و او از حماد بن سلمه و او از ایوب و او از ابی قلابه و او از ابوهریره روایت می‌کند که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود ...».

دوم: اسانید شیخ صدوق

۱- صدوق از عبدالله بن حامد و او از حسن بن محمد بن اسحاق و او از حسین بن اسحاق دقاق و او از عمر بن خالد و او از عمر بن راشد و او از عبدالرحمن بن حرمله و او از سعید بن مسیب و او از ابوهریره روایت می‌کند که گفت ... (البحار، ۱۰۶/۱۸-۱۰۷).

۲- صدوق در معانی الاخبار، ص ۸۰ و ۹۸ از قاسم بن محمد بن احمد همدانی و او از احمد بن حسین و او از ... عطاء بن یسار و او از ابوهریره روایت می‌کند

که گفت ... (بحار الانوار، ۲۲/۲۳۸).

۳- صدوق در اکمال الدین، ص ۱۳۶ از محمدبن عمر بغدادی و او از محمدبن حسن بن حفص و او از ... ابی صالح و او از ابوهریره روایت می کند که گفت ... و (البحار، ۲۳/۱۳۲).

۴- صدوق از ابراهیم بن هارون و او از ... اسماعیل بن جعفر و او از پدرش و او از ابوهریره روایت می کند که گفت ... « (البحار، ۲۷/۵).

۵- صدوق در الخصال از خلیل بن احمد و او از ... از ابی سعید خدری و او از ابوهریره روایت می کند^(۱).

۶- صدوق در الخصال از خلیل بن ابی العباس سراج و او از قتیبه و او از ... عبدالله بن عمر و ابوهریره روایت می کند که ...^(۲).

۷- صدوق در الخصال از خلیل بن احمد و از معاذ و او از ... داود اودی و او از پدرش و او از ابوهریره روایت می کند که گفت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود ...^(۳).

۸- صدوق در الخصال از خلیل بن صاعد و او از اسحاق بن شاهین و او از ... قعقاع بن لجلاج و او از ابوهریره و ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کند که ...^(۴).

۹- صدوق در الخصال از خلیل بن احمد و او از ابی العباس سراج و او از ... سعید مقبری و او از ابوهریره روایت می کند ...^(۵).

۱۰- صدوق در الخصال از ابن بندار و او از جعفر بن محمد بن نوح و او از ... سعید بن ابی المقبری و او از ابوهریره روایت می کند ... (البحار، ۷۶/۶۸).

۱۱- صدوق در الخصال از خلیل و او از محمد بن معاذ و او از علی بن خرم ...

(۱)- البحار، ۶۹/۳۷۷.

(۲)- البحار، ۷۰/۵۰.

(۳)- البحار، ۷۰/۲۸۸، ۷۱/۲۷۰ و ۳۸۸.

(۴)- البحار، ۷۳/۳۰۲.

(۵)- البحار، ۷۳/۳۰۳، ۷۵/۳۰۹.

از سعید غنوی و او از ابوهریره روایت می‌کند ...^(۱).

۱۲- صدوق در الخصال از محمدبن عبدالله شافعی و او از محمدبن جعفر بن اشعث و او از ... ابی سلمه و او از ابوهریره روایت می‌کند که گفت ... (البحار، ۹۸/۷۶).

۱۳- صدوق در الخصال از خلیل و او از ابن معاذ و او از ... عبیدالله و او از پدرش و او از ابوهریره روایت می‌کند^(۲).

۱۴- صدوق در الخصال از خلیل و او از ابن منیع و او از ... ابی صالح و او از ابوهریره روایت می‌کند که ...^(۳).

۱۵- صدوق در الخصال از خلیل و او از ابی صاعد و او از ... ابی صالح و او از ابوهریره روایت می‌کند ...^(۴).

۱۶- صدوق در الخصال از محمدبن ابی عبدالله و او از ... عمر بن تیهان او از ابوهریره روایت می‌کند (البحار، ۱۰۲/۱۰۴).

۱۷- صدوق در الخصال از قاسم بن محمد و او از ابی صالح و او از ابوهریره روایت می‌کند که گفت ... (البحار، ۲۵۳/۱۰۴).

۱۸- صدوق در ثواب الاعمال از ابن متوکل و او از محمدبن جعفر و او از ... ابی سلمه بن عبدالرحمن و او از ابوهریره و عبدالله بن عباس روایت می‌کند که گفتند^(۵).

۱۹- صدوق در ثواب الاعمال از محمدبن موسی بن متوکل و او از محمد بن

(۱)- البحار، ۷۲/۷۶، ۷۹/۱۲۹-۱۳۰.

(۲)- البحار، ۴۹/۷۵.

(۳)- البحار، ۷۵/۲۰۳-۲۰۴.

(۴)- البحار، ۱۵۱/۹۶.

(۵)- البحار، ۷۶/۳۵۹-۳۷۴.

- جعفر و او از موسی بن عمران از ابوهریره و ابن عباس روایت می‌کند ...^(۱).
- ۲۰- صدوق در ثواب الاعمال از محمدبن موسی بن متوکل و او از ... ابی سلمه و او از عبدالرحمان و او از ابوهریره و عبدالله بن عباس روایت می‌کند ...^(۲).
- ۲۱- صدوق در ثواب الاعمال از ابن الولید و او از صفا و او از ... ابی جبیر و او از ابوهریره روایت می‌کند ... (البحار، ۲۵۳/۹۶).
- ۲۲- صدوق در آمالی خود از حسن بن عبدالله بن سعید و او از ... علاء بن عبدالرحمن و او از پدرش و او از ابوهریره روایت می‌کند ... (البحار، ۳۶/۷۲ و ۱۴۳/۷۵).
- ۲۳- صدوق در العلل از ابی هیثم عبدالله بن محمد و او از ... سعید بن مسیب و او از ابی هریره روایت می‌کند که گفت ... (البحار، ۱۵/۸۳).
- ۲۴- صدوق در العلل از ابن ادريس و او از ... ابی سلمه و او از ابوهریره روایت می‌کند که گفت ... (البحار، ۱۴۲/۱۰۳).
- ۲۵- صدوق در التوحید، ص ۲۶، ح ۲۵ از ابوالحسن احمدبن محمدبن غالب انماطی و او از ... عطاء بن یسار و او از ابوهریره روایت می‌کند که گفت ...

سوم: اسانید کراچکی در کنز الفوائد

- ۱- در ۱۴۸/۱ او از ابوالحسن بن احمد بن علی بن حسن بن شاذان و او از ... ابی صالح و او از ابوهریره روایت می‌کند که گفت ...^(۳).
- ۲- و در جلد ۲۰۷/۱ از قاضی ابوالحسن محمدبن علی بن محمد ازدی از ابوزید عمروبن احمد عسکری و او از ابی صالح و او از ابوهریره روایت می‌کند که

(۱)- البحار، ۲۱۸/۸۱-۲۱۹.

(۲)- البحار، ۳/۸۸.

(۳)- البحار، ۲۲۸/۲۷.

گفت ...

چهارم: اسانید شیخ طوسی

- ۱- طوسی در أمالی از ابوعمرو و او از ... سعید و او از ابی هریره روایت می کند که گفت ...^(۱).
- ۲- از مفید و او از محمدبن حسن مقری و او از ... عاصم بن کلیب و او از پدرش و او از ابوهریره روایت می کند که گفت ... (البحار، ۳۴/۴۱).
- ۳- طوسی در أمالی از اباعمر و او از ... ابی حازم و او از ابوهریره روایت می کند که گفت ... (البحار، ۲۶۴/۴۳).
- ۴- طوسی در أمالی به روایت از جماعتی و آنها از ابی المفضل و او از ... محمدبن زیاد و او از ابوهریره روایت می کند که گفت^(۲).
- ۵- طوسی در أمالی از ابن مخلد و او از محمدبن عمرو بختری و او از ... ابی سلمه و او از ابوهریره روایت می کند ... (البحار، ۳۸۹/۷۱-۳۹۰).
- ۶- طوسی در أمالی از مفید و او از محمدبن مظفر و او از ... سعید و او از پدرش و او از ابوهریره روایت می کند که گفت ... (البحار، ۶۴/۷۲).
- ۷- طوسی در أمالی می گوید که گروهی از ابی المفضل و او از ... ابی رافع و او از ابوهریره روایت می کند که گفت ... (البحار، ۳۶۸/۷۴).
- ۸- طوسی در أمالی از مفید و او از جعابی و او از ... ابی عثمان و او از ابی هریره روایت می کند که گفت ...^(۳).
- ۹- طوسی در أمالی از ابن شیخ و او از پدرش و او از ... زیاد و او از ابوهریره

(۱)-البحار، ۶/۲۸-۷.

(۲)-البحار، ۲۶۵/۴۳.

(۳)-البحار، ۴/۷۶.

روایت می‌کند (البحار، ۲۶۷/۸۰).

۱۰- طوسی در أمالی از ابن شیخ و او از ... از حسن و او از ابوهریره روایت می‌کند ... (البحار، ۳۱۳/۸۱).

۱۱- طوسی در أمالی از مفید و او از تمار و او از ... سهیل بن عبدالله و او از پدرش و او از ابوهریره روایت می‌کند که گفت ... (البحار، ۱۰۰/۷۵).

۱۲- طوسی در أمالی از مفید و او از محمدبن حسن و او از ... عبدالرحمان و او از ابوهریره روایت می‌کند که گفت ... (البحار، ۱۰۰/۷۵).

۱۳- طوسی در أمالی از ابن مخلد و او از ... عبیدالله و او از پدرش و او از ابی هریره روایت می‌کند که گفت ... (البحار، ۱۸۹/۷۵).

۱۴- طوسی در أمالی از محمدبن عبدالغنی بن سعیدبن عثمان بن محمد سمرقندی و او از ... سعید مقبری و او از ابوهریره روایت می‌کند که گفت (البحار، ۳۱۰/۷۵).

۱۵- طوسی در أمالی از مفید و او از حسین بن علی تمار و او از ... ابی صالح و او از ابوهریره روایت می‌کند که^(۱)

۱۶- طوسی در أمالی از مفید و او از حسین بن علی تمار و او از ... مقبری و او از ابوهریره روایت می‌کند که گفت ... (البحار، ۲۰۷/۸۷).

۱۷- طوسی در أمالی از محمدبن محمد بن مخلد و او از ... ابن مقبری و او از ابوهریره روایت می‌کند که ...^(۲)

۱۸- طوسی در أمالی با اسناد به رقاشی و او به روایت از پدرش و او از ... ابی سعید و او از پدرش و او از ابوهریره روایت می‌کند ...^(۳)

(۱)- البحار، ۴/۸۴.

(۲)- البحار، ۵۶/۸۸.

(۳)- البحار، ۱۸۶/۶۲.

- ۱۹- طوسی در أمالی از ابن بشران و او از ... ابی زرعه و او از ابوهریره روایت می کند ... (البحار، ۱۷۸/۹۶).
- ۲۰- طوسی در أمالی از مفید و از جعابی و او از ... ابی قلابه و او از ابوهریره روایت می کند ... (البحار، ۳۶۶/۹۶ و ۱۷/۹۷).
- ۲۱- طوسی در أمالی از ... حماد و او از ... ابی سلمه و او از ابوهریره روایت می کند که ... (البحار، ۳۶۶/۹۶).
- ۲۲- طوسی در أمالی از حفار و او از ابی القاسم دعبلی و او از ... سعیدبن مسیب و او از ابوهریره روایت می کند که گفت ... (البحار، ۲۵۴-۲۵۳/۱۰۴).
- ۲۳- طوسی در أمالی از محمدبن محمدبن مخلد و او از ... از ابی سلمه و او از ابوهریره روایت می کند ... (البحار، ۲۳۱/۶۶، المستدرک، ۴۲۱/۱۶-۴۲۴).

پنجم: اسانید شیخ ابن راوندی

- ۱- ابن راوندی در کتاب النوادر از احمدبن محمد و او از ... محمدبن عمروبن مذعوره و او از ابی هریره روایت می کند ... (البحار، ۳۴۶/۹۶، المستدرک، ۴۸۱/۷-۴۸۲).
- ۲- و ابن راوندی در کتاب النوادر از عبدالجبار بن احمد و او از ... سهیل بن مالک و او از پدرش و او از ابوهریره روایت می کند ... (البحار، ۳۴۸/۹۶، المستدرک، ۴۲۶/۷).
- ۳- ابن راوندی در کتاب النوادر از وراق از ... ابی صالح و او از ابوهریره روایت می کند (البحار، ۳۵۰/۹۶، المستدرک، ۴۲۹/۷).
- ۴- و همچنین ابن راوندی در کتاب النوادر از احمدبن عمران بن موسی و او از ... ابی سلمه و او از ابوهریره روایت می کند که گفت ... (المستدرک، ۴۲۸/۷).

ششم: اسانید اسماعیل بن موسی

- ۱- اسماعیل بن موسی بن جعفر در الجعفریات از ابوالحسن علی بن عبدالصمد هاشمی و او از محمد بن سیرین و او از ابی هریره روایت می کند ...^(۱)
- ۲- در الجعفریات از محمد بن برید روایت شده و او از ... عطاء و او از ابی هریره روایت می کند که ... (المستدرک، ۸/۲۱۰).
- ۳- در الجعفریات آمده که محمد بن اشعث از ... ابراهیم بن ربیع و او از ابوهریره روایت می کند که ...^(۲)
- ۴- در الجعفریات از عبدالله و او از محمد بن اشعث و او از ... عجلان و او از ابوهریره روایت می کند که گفت ... (المستدرک، ۱۲/۳۳۹-۳۴۰).
- ۵- در الجعفریات آمده که عبدالله از محمد بن اشعث و او از ... عطاء و او از ابی هریره روایت می کند که گفت ...^(۳)
- ۶- در الجعفریات از شریف ابی الحسن علی بن عبدالصمد بن عبیدالله هاشمی و او از ... سعید بن مسیب و او از ابوهریره روایت می کند که گفت ... (المستدرک، ۱۳/۲۸۱-۲۸۲).
- ۷- در الجعفریات از عبدالله و او از محمد بن اشعث و او از ... عطاء و او از ابوهریره روایت می کند که گفت ...^(۴)
- ۸- در الجعفریات از شریف ابی الحسن علی بن عبدالصمد بن عبیدالله هاشمی روایت است که او از ابی بکر محمد بن عبدالله بن محمد بن صالح ابهری و او از ... محمد بن سیرین و او از ابوهریره روایت می کند که گفت ... (المستدرک، ۱۶/۲۳۷).

(۱)- المستدرک، ۳/۴۵۳.

(۲)- مستدرک الوسائل، ۸/۲۷۸-۲۷۹.

(۳)- مستدرک الوسائل، ۱۳/۲۰۲.

(۴)- مستدرک الوسائل، ۱۴/۲۴۸.

هفتم: اسانید جعفر بن احمد قمی

۱- جعفر بن احمد قمی در الاخبار المسلسلات می گوید: محمد بن علی الحسین به ما گفت و دستش را در دست من گذاشت و گفت عتاب بن محمد بن عتاب ابوالقاسم دستش را در دست من گذاشت و گفت احمد بن محمد بن عمار در بغداد به ما گفت که عیدالله به رافع گفت ابوهریره دستش را در دست من گذاشت و گفت پیامبر صلی الله علیه و آله دستش را در دست من گذاشت و گفت ... (البحار، ۱۰۴/۵۷).

هشتم: اسانید شیخ محمد بن علی حسینی

۱- شیخ محمد بن علی حسینی در کتاب التعازی با سند خود از سهیل بن ابی صالح و او از پدرش و او از ابوهریره روایت می کند که گفت ... (المستدرک، ۲۴۶/۲).

نهم: اسانید شیخ محی الدین ابن اخی ابن ابی زهره

۱- ابن زهره در اربعین از ابی المحاسن یوسف بن رافع و او از موسی بن وردان و او از ابوهریره روایت می کند ... ^(۱).

۲- ابن زهره در اربعین از قاضی امام شیخ الاسلام ابوالمحاسن یوسف بن رافع بن تمیم روایت می کند و او از ... عثمان بن ابی سوده و او از ابوهریره روایت می کند که گفت ... (المستدرک، ۳۷۵/۱۰).

۳- ابن زهره در اربعین از امام ابوالمحاسن یوسف بن رافع بن تمیم و او از ... عطاء و او از ابوهریره روایت می کند که گفت ... (المستدرک، ۲۹۰/۱۷).

و دیگر اسانیدی که از طریق آن از ابوهریره روایت کرده اند، ما به اختصار این اسانید را ذکر کردیم و اسانید زیادی هست که حر عاملی در کتابش وسائل الشیعه

(۱) - المستدرک، ۲۲۱/۱۲-۲۲۲ کتاب الامر بالمعروف باب وجوب الحب فی الله والبغض فی الله والاعطاء فی الله والمنع فی الله.

آورده است و ما برای آنکه بحث طولانی نشود از ذکر آن خودداری نمودیم. هیچ کتابی از کتاب‌های شیعه نیست مگر آن که در آن از روایات ابوهریره استدلال کرده‌اند، و روایات او بیشتر ابواب فقه را در عقاید و عبادات و معاملات ... فراگرفته است. به اضافه این اصحاب و تابعین نیز از او روایت کرده‌اند و امام بخاری می‌گوید هشتصد نفر از اهل علم و فقه از او روایت کرده‌اند. این چه مفهومی دارد؟ مفهومی این است که تمدن اسلامی و علما و فقها و دعوت‌گران و ائمه آن، علم و دانش خود را از ابوهریره فراگرفته‌اند و شالوده و اساس این فرهنگ و تمدن و دانش روایات ابوهریره است. و احادیثی که او روایت کرده اساس علم و فقه هستند و علماء در اجتهادات خود در همه موارد از توحید گرفته تا معاملات و اخلاق و فضایل و دیگر امور دین بر احادیثی اعتماد کرده و از احادیثی استناد ورزیده‌اند که ابوهریره روایت کرده است.

این از ناحیه علمی و تئوری است اما از ناحیه اجرایی و عملی باید تعجب کنی ای عبدالحسین!! بدان که از زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ملکوت اعلی پیوسته است تا به امروز و تا روز قیامت هر مرد و زن مسلمانی که خدا را عبادت می‌کند و به عقیده اسلامی معتقد است، می‌بینی که عبادت او بر اساس احادیثی شکل گرفته که ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است.

پس ابوهریره بزرگترین کانال دسترسی مسلمین به احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و بزرگترین تأثیر را در رفتار مردم دارد این به خاطر خصوصیت ذاتی ابوهریره نیست، و بلکه به خاطر آن است که خداوند افتخار بزرگ رساندن احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به مردم به او عنایت کرده است ... و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای او دعا کرد که مسلمین او را دوست بدارند چون این محبت انگیزه‌ای می‌شود تا مؤمنان همه احادیثی که ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده را فراگیرند، زیرا وقتی شنونده، گوینده را دوست داشته باشد به حرف‌هایش گوش فرامی‌دهد، و شما وقتی از یک سخنران خوششان نیاید گرچه او حرف‌های خوبی بزند دوست نخواهی داشت که

به سخنانش گوش بدهی اما اگر او را دوست داشته باشی کاملاً به حرف‌هایش گوش می‌دهی. و همین کافی است که علمای شیعه روایات زیادی از ابوهریره روایت کرده‌اند.

روایات ابوهریره در کتاب‌های شیعه

و اینک بعضی از کتاب‌های شیعه که روایات ابوهریره را ذکر کرده و از آن استدلال کرده‌اند را نام می‌بریم و خواهید دید که در همه کتاب‌های شیعه روایات ابوهریره ذکر شده و از احادیثی که از او روایت شده استدلال کرده‌اند:

و اینک اسامی برخی از منابع و مراجع شیعه که روایات ابوهریره را ذکر کرده‌اند. (فروع الکافی، موسوعه بحار الانوار، مستدرک الوسائل، وسائل الشیعه، ملاذ الإخبار، کنز الدقائق، الانوار النعمانیه، اثبات الهدی، میزان الحکمه، دارالسلام، مدینه معجز، حياه القلوب، الخرائج و الجرائح، کشف الغمه، امالی الطوسی، امالی الشیخ المفید، حلیه الابرار، کتاب السرائر، کتاب الخلاف، عوالی اللئالی، مناقب آل ابی طالب، میکال المکارم، سلونی قبل ان تفقدونی، الروضه البهیة، معالی السبطين، صحیفه الابرار، علم الیقین فی اصول الدین، الفرحة الانسیه، قلائد الدرر، احقاق الحق، تفسیر البرهان، و تفسیر التبیان، تفسیر المجمع، تفسیر الكنز، تأویل الآیات، تفسیر المیزان، تفسیر نور الثقلین، تفسیر مرآة الانوار، جامع الاخبار، الامام المهدي، ثواب الاعمال، التوحید، مشارق انوار الیقین، کمال الدین، الفصول المهمه، مصباح الهدایه، الثاقب فی المناقب، الجواهر السنیة، امالی الصدوق، قرب الاسناد، الايقاظ من الهجعه، معانی الاخبار، اعلام الوری، سعد السعود، کتاب الخصال، امالی الطوسی، عصر الظهور، علی فی القرآن، اللوامع النورانیة، بغیة الطالب، نوادر المعجزات، روضه الواعظین، فضائل الخمسه من الصحاح الستة، تأویل الآیات الطاهره، شواهد التنزیل، سید المرسلین، تفسیر نورالثقلین، القطره من بحار مناقب النبی والعترة، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، المبسوط فی فقه الامامیه، الغدیر

فی الكتاب والسنه، الحدائق الناظره، المحججه البيضاء فی تهذیب الاحیاء، علی فی القرآن والسنه، جواهر الکلام، مرآة العقول، حیاہ الامام العسکری». این تعداد اندکی از مراجع و کتاب‌های شیعه بود که در دسترس ما قرار داشت که همه روایات ابوهریره را ذکر کرده‌اند، و وقتی از منابع مختلف شیعه و اصول چهارگانه‌اشان کافی و الاستبصار و من لایحضره الفقیه و تهذیب الاحکام اطلاع یافتیم دیدم هر روایتی که به نام جعفر صادق روایت کرده‌اند عیناً همان روایتی است که ابوهریره روایت کرده است.

اعتراض عبدالحسین به این حدیث «که زنی به خاطر گربه‌ای به جهنم رفت»

۲۳- عبدالحسین در ص ۱۷۱ تحت عنوان «خیالبافی در مورد سرانجام بد ظلم» این حدیث را ذکر می‌کند که شیخین از ابوهریره روایت می‌کنند که گفت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: زنی گربه‌ای را بست و به آن خوراک نمی‌داد و نه آن را رها می‌کرد که از حشرات زمین بخورد در نهایت گربه از لاغری مرد و به خاطر آن، این زن به جهنم رفت»^(۱).

عبدالحسین بعد از ذکر این حدیث می‌گوید: (این یکی از روایت‌های خیالی ابوهریره است که در آن به سرانجام ظلم و تعدی اشاره می‌کند). می‌گویم (مؤلف) این حدیث را غیر از ابوهریره کسانی دیگر از اصحاب همانند ابن عمر رضی الله عنهما و غیره روایت کرده‌اند^(۲). و همچنین ائمه اهل بیت این حدیث را روایت کرده‌اند. چنان که حفص بن بختری از ابو عبدالله علیه السلام روایت می‌کند که گفت: زنی که گربه‌ای را بسته بود تا آن که گربه از تشنگی مرد به جهنم رفت^(۳).

(۱)- بخاری و مسلم.

(۲)- بخاری.

(۳)- الوسائل، ۳۹۷/۸، البحار، ۶۴/۶۵، ح ۲۳، ثواب الاعمال و عقابها ص ۵۵۷، تفسیر الکنز ۱/۱۵۷.

و مجلسی از نوادر راوندی نقل کرده که از موسی بن جعفر روایت شده و او از پدرانش روایت نموده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که عبايي را از مال غنیمت بدون اجازه برداشته بود را در دوزخ دیدم، و کسی که با قلاب خود اموال حجاج را می‌دزدید را در دوزخ دیدم و زنی که گربه‌ای را بسته بود و به آن خوراک نمی‌داد و نیز آن را رها نمی‌کرد که از حشرات زمین بخورد در دوزخ دیدم که گربه از هر طرف او را گاز می‌گرفت^(۱).

پس آیا روایت موسی بن جعفر روایتی خیالی است که در آن به عواقب بد ظلم و تعدی اشاره می‌کند؟! بار خدایا از هواپرستی و گمراهی به تو پناه می‌بریم و از تو عقل سالم می‌طلبیم.

اعتراض عبدالحسین به حدیث «زنی به خاطر آب دادن به سگی بخشیده شد»

در ص ۱۷۲ عبدالحسین دو حدیث می‌آورد با این عنوان «خیالبافی در مورد سرانجام نیک مهربانی» از ابوهریره روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: زنی زناکار از کنار سگی عبور کرد که نزدیک بود از تشنگی بمیرد آن زن کفش خود را درآورد و با چادرش آن را بست و از چاه آب کشید و به سگ داد آنگاه به خاطر این کار گناهانش بخشیده شدند^(۲).

اعتراض عبدالحسین به حدیث «مردی سگی را آب داد و بخشیده شد»

و در ص ۱۷۲ عبدالحسین تحت «روایت خیالی دیگری در این مورد» این حدیث را می‌آورد که ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: مردی در راهی می‌رفت و به شدت تشنه بود چاهی را دید داخل چاه رفت و آب خورد سپس

(۱) - البحار، ۳۱۶/۸-۳۱۷، الجواهر، ۳۹۵/۳۱.

(۲) - بخاری و مسلم.

بیرون آمد وقتی بیرون آمد دید که سگی از فرط تشنگی خاک‌های نمناک را می‌خورد آنگاه مرد به داخل چاه رفت و کفش خود را پر از آب کرد و آن را با دهانش گرفت و این طور به سگ آب داد، خداوند کار او را پسندید و او را بخشید^(۱).

عبدالحسین بعد از ذکر این حدیث می‌گوید: (شما می‌دانید که این حدیث و حدیث قبل از آن برآمده از خیالبافی ابوهریره هستند که با این دو حدیث سرانجام نیکی و مهربانی را به نمایش می‌گذارد و با این دو حدیث به نیکی و احسان تشویق می‌کند).

می‌گویم (مؤلف) عبدالحسین از احادیث ابوهریره رضی الله عنه تعجب می‌کند اما از روایاتی امثال این روایات که ائمه او روایت کرده‌اند تعجب نمی‌کند. اینک توجه خواننده محترم را به روایات ائمه او در این مورد جلب می‌کنم.

علامه شیعه آیت‌الله ملا زین‌العابدین گلپایگانی در کتابش «انوار الولاية»، ص ۳۳۸ این حدیث را آورده که: (در روایات است که زنی زناکار رفت که شعله آتشی از مجلس عزاداری امام حسین بیاورد، وقتی آن جا رفت دید آتش خاموش شده است آنگاه او آتش را روشن کرد و به سبب دود آتش اشک چشمانش سرازیر شد آنگاه خداوند گناهان او را بخشید!! و او توبه کرد.

و از عمار ساباطی روایت است که گفت: امیرالمؤمنین رضی الله عنه به مداین آمد و در ایوان کسری اقامت گزید! و دلف بن بحیر کسری همراه او بود وقتی امام نماز خواند و بلند شد و به دلف گفت بلند شود و با من بیا و گروهی از اهل ساباط همراه او بودند او همچنان در منازل کسری دور می‌زد و به دلف می‌گفت که کسری در اینجا چنان و چنان داشته است و دلف می‌گفت سوگند به خدا که درست همین طور بوده است تا اینکه امام همه جا را گشت و دلف می‌گفت:

(۱) - بخاری و مسلم.

سیدم و مولایم گویا تو این چیزها را خودت در اینجاها گذاشته‌ای سپس امام علیه السلام به جمجمه‌ای فرسوده نگاه کرد! و به یکی از یارانش گفت این جمجمه را بردار سپس امام به ایوان آمد و در آن نشست و طشتی پر از آب خواست آنگاه به مرد گفت: جمجمه را در طشت بگذار سپس به جمجمه گفت تو را قسم می‌دهم که بگو من کیستم و تو کیستی؟ آنگاه جمجمه به زبان فصیح گفت: تو امیرالمؤمنین هستی!! و تو سید اوصیا و امام متقین هستی!!، و من بنده تو هستم و پسر کنیزت می‌باشم من انوشیروانم، امیرالمؤمنین علیه السلام گفت حالت چطور است گفت ای امیرالمؤمنین من پادشاه عادل بودم که با مردم مهربان بودم و راضی به ظلم نبودم اما مجوسی و آتش پرست بودم!! محمد صلی الله علیه و آله در زمان پادشاهی من به دنیا آمد و از مناره‌های قصرم بیست و سه مناره در شب تولد او به زمین افتاد، خواستم به او ایمان آورم چون خیلی در مورد شرافت و مقام او در آسمان‌ها و زمین و شرافت اهل بیت او شنیده بودم غافل شدم و چون به او ایمان نیاوردم نعمت و جایگاه و شرافت را از دست دادم!! و من چون به او ایمان نیاوردم محروم هستم!! اما با وجود این که کافر بودم خداوند به برکت عدالت و انصاف من با مردم مرا از عذاب دوزخ نجات داد!! بنابراین من در دوزخ هستم و آتش دوزخ بر من حرام است!! اگر ایمان می‌آوردم با شما می‌بودم ای سید آل محمد و ای امیرالمؤمنین!!^(۱).

و توسیرکانی در کتابش «اللئالی»، (۲۱۷/۴-۲۱۸ و ۳۰۴) می‌گوید: (او در میان لؤلؤها می‌آید و داستان‌هایی برایت بیان می‌کنیم تا قلبت اطمینان یابد!! چنان که داستان خوبی در مورد مردی که با بچه‌ها لواط می‌کرد!!! پیشتر بیان شد، و او آن مرد را دوست می‌داشت!!!) آیا عبدالحسین چنین سخنان کفرآمیزی را در کتاب‌های هم‌کیشان خود خوانده است؟ پس کجا روایات ابوهریره مانند روایات

(۱) - اللئالی، ۳۲۷/۴-۳۲۸، الصحیفه، ۸۴/۲، القطره، ص ۸۸، الفضائل، ص ۷۱.

شما و گفته‌های علمایتان است؟! و برای عبدالحسین و امثال او برخی از روایاتی که مطابق با روایات ابوهریره رضی الله عنه از اهل بیت روایت شده‌اند را ذکر می‌کنیم. موسی بن اسماعیل از پدرش و او از جدش موسی بن جعفر و او از پدرانش روایت می‌کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی را که عبایی را از مال غنیمت دزدیده بود در جهنم دیدم ... و کسی که گربه‌ای را بسته بود در دوزخ دیدم که گربه او را گاز می‌گرفت او گربه را بسته بود و به آن خوراک نمی‌داد و آن را رها نمی‌کرد که برود و از حشرات زمین بخورد.

و وارد بهشت شدم و در آن مردی را که سگی را سیراب کرده بود دیدم^(۱).

آیا این حدیث از خیالبافی‌های امام معصوم است که او می‌خواهد سرانجام نیک مهربانی را نشان دهد و به نیکی و احسان تشویق نماید؟!!

و همچنین نعمت الله الجزائری در کتابش الانوار النعمانیه، ۶۶/۴ می‌گوید: (یکی از روایاتی که به انسان آسودگی خاطر می‌دهد این است که روایت شده که در بنی‌اسرائیل مردی گناهکار بود او در یکی از سفرهایش به کنار چاهی آمد دید که سگی از گرسنگی بی‌جان افتاده است او دلش به حال سگ سوخت و عمامه‌اش را به کفش خود بست و آب کشید و سگ را سیراب کرد آنگاه خداوند به پیامبر آن زمان وحی کرد که من از عمل او قدردانی کردم و او را به خاطر مهربانی با یکی از آفریده‌هایم بخشیده‌ام، آن مرد این را شنید و از گناهان توبه کرد و این امر سبب توبه و رهایی او از عذاب گشت^(۲)).

ای عبدالحسین آیا این حدیث را امام تو از روی خیالبافی می‌گویند تا برای سرانجام نیک مهربانی مثالی بزند و مردم را به نیکی و احسان تشویق کند؟!!

(۱) - البحار، ۳۱۶/۸-۳۱۷ و ۶۵/۶۵، ح ۶۴، نوادر الراوی، ص ۲۸.

(۲) - البحار، ۶۵/۶۵، ح ۲۴.

اعتراض عبدالحسین به این حدیث «که کافر گناهکاری بخشیده شد»

در ص ۱۷۳ از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که مردی گناه کرده بود^(۱) وقتی مرگش فرارسید به فرزندانش وصیت کرد که وقتی من مُردم مرا بسوزانید تا خاکستر شوم و آنگاه خاکسترم را به باد دهید و بعضی را به دریا بیندازید سوگند به خدا اگر به دست پروردگارم بیفتمم عذابی به من می‌دهد که به هیچ کسی نمی‌دهد، فرزندانش این کار را کردند، آنگاه خداوند به زمین گفت آنچه از خاکسترهای او با تو است آن را بده، آنگاه آن مرد درست شد و ایستاد، خداوند به او گفت: چه چیز تو را وادار کرد که این کار را بکنی؟ مرد گفت: پروردگارا از ترس تو چنین کردم، آنگاه به خاطر این بخشیده شد^(۲).

پیشتر گفتیم که چگونه زن شیعه‌ای که زناکار بود فقط به خاطر اینکه آتش زیر دیگ عزاداری حسین را روشن کرد بخشیده شد!!!

و همچنین بیان شد که کسری مجوسی کافر به خاطر تمسک به ولایت از دوزخ نجات یافت. و همچنین آن شیعه‌ای که با بچه‌ها لواط می‌کرد به سبب تمسک به ولایت از دوزخ نجات یافت! عبدالحسین همه اینها را می‌پذیرد، اما وقتی حدیثی از ابوهریره روایت می‌شود انکار می‌کند و می‌کوشد تا مردم را در روایات ابوهریره دچار شک و تردید کند.

و اینک روایت امام معصوم شما که تقریباً مثل این روایت است بیان می‌شود. در الانوار النعمانیة نعمت الله الجزائری، ۲۷۶/۴ می‌گوید: صدوق از زین العابدین علیه السلام روایت می‌کند که گفت: در میان بنی اسرائیل مردی بود که قبرها را باز می‌کرد و کفن می‌زدید، یکی از همسایگانش بیمار شد و ترسید که مبادا

(۱) - عبدالحسین مفهوم را تحریف می‌کند این مرد کافر نبوده بلکه از اهل کتاب بوده، از گناهکاران قبل از بعث پیامبر ص.

(۲) - بخاری و مسلم.

بمیرد، بنابراین کسی را پیش نباش (کفن دزد) فرستاد و گفت چگونه همسایه‌ای برایت بوده‌ام؟ گفت: بهترین همسایه‌ام بوده‌ای، گفت: من کاری دارم. گفت کارت را انجام می‌دهم. آنگاه دو کفن بیرون آورد و به او گفت هر کدام را که دوست داری بردار و وقتی مرا دفن کردند قبر مرا باز مکن، نباش (کفن دزد) از برآشتن کفن امتناع ورزید اما آن مرد اصرار کرد تا اینکه نباش همان کفن را که بهتر بود برداشت و آن مرد مُرد وقتی او را دفن کردند نباش با خودش گفت این الان مرده و دفن شد و او چه می‌داند که من کفن او را درآورده‌ام یا درنیآورده‌ام بنابراین کنار قبرش آمد و قبرش را باز کرد ناگهان فریادی شنید که کسی فریاد می‌زند که این کار را نکن آن وقت نباش هراسان شد و قبر را رها کرد، و به فرزندش گفت: چگونه پدری برایت بوده‌ام؟ گفت بهترین پدر بوده‌ای گفت کاری برایتان دارم گفت هر چه می‌خواهی بگو ما آن را به امید خدا انجام می‌دهیم، گفت دوست دارم وقتی مردم مرا در آتش بسوزانید و وقتی خاکستر شدم خاکسترم را خُرد کنید و وقتی بادی تند و طوفانی شروع به ورزیدن گرفت نصف خاکسترم را در آن رها کنید و نصف دیگر آن را به دریا بیندازید، وقتی نباش مُرد فرزندش آنچه را که پدرش وصیت کرده بود انجام داد و وقتی ذره‌های خاکستر او را در هوا و باد پراکنده کردند و نیم دیگر آن را به دریا انداختند خداوند متعال به صحرا گفت ذره‌هایی که در تو هستند را جمع کن و به دریا گفت هر چه در تو هست را جمع کن و ناگهان آن مرد پیش خدا ایستاد خداوند به او گفت: چرا چنین وصیتی به فرزندت کردی؟ گفت خدا از ترس تو این کار را کردم خداوند گفت مدعیان تو را من راضی می‌کنم و تو را از ترس خودم امان داده‌ام و تو را بخشیدم.

اعتراض عبدالحسین به این حدیث «که پیامبر صلی الله علیه و آله جنب بوده است»

عبدالحسین در ص ۱۷۵-۱۷۶ می‌گوید: (و از خرافه‌گویی‌های این مرد این است که می‌گوید: نماز اقامه شد و صف‌ها برابر شدند آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی ما آمد

و وقتی در مصلاهی خود ایستاد به خاطر آورد که جُنُب است^(۱).

بعد از ذکر این حدیث عبدالحسین شروع به هیاهو و غوغا می‌کند و می‌گوید: (از این مرد و از کسی که برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در همه اوقات پاک بود و او وضو گرفتن را با وجود طهارت نور علی نور می‌دانست چنین چیزی را جایز می‌داند بیزار می‌جویم و همه پیامبران خدا از آنچه این حدیث می‌گوید پاک هستند و از آنچه که حتی شایسته صدیقین و مؤمنان صالح نیست معصوم و پاک‌اند).

می‌گویم (مؤلف) اولاً حدیث آموختنی‌های متعددی دارد یکی اینکه جایز است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در امر عبادت دچار فراموشی شود چون فراموش کردن آنها به خاطر تشریح است^(۲).

دوم اینکه امامی که شما به عصمت او معتقد هستی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی و حسن و حسین حق دارند که در مسجد جُنُب باشند.

در التهذیب از محمدبن حمران روایت است که گفت از اباعبدالله علیه السلام پرسیدم که آیا فرد جُنُب می‌تواند در مسجد باشد؟ فرمود: نه و بلکه می‌تواند از آن عبور کند به جز مسجدالحرام و مسجد مدینه و یاران ما روایت کرده‌اند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: هیچ کسی حق ندارد در مسجد من بخوابد و هیچ کسی حق ندارد در آن جُنُب باشد و گفت: خداوند به من وحی کرد مسجد را پاکیزه دارم برای هیچ کسی جایز نیست که در مسجد جنب شد به جز من و علی و حسن و حسین^(۳).

و گفته‌اند که علی در حال جنابت پیشنماز مردم شد!! چنان که عبدالرحمن بن عرزمی از پدرش و او از ابوعبدالله علیه السلام روایت می‌کند که گفت: علی علیه السلام در حالی که ناپاک (جُنُب) بود پیشنماز مردم شد، وقت ظهر بود بعد از خواندن نماز

(۱) - بخاری و مسلم.

(۲) - فتح الباری، ۱۴۴/۲.

(۳) - التهذیب، ۱۵/۶.

به خانه رفت و منادی او صدا زد که امیرالمؤمنین در حالی پیشنماز مردم بوده که ناپاک بوده است پس نماز خود را دوباره بخوانید و هر کس حاضر است این اعلان را به کسی که حضور ندارد برساند^(۱).

پس ای عبدالحسین جاهل چرا به راویان خود اعتراض نمی‌کنی که چنین خرافاتی را ادعا می‌کنند! و آیا از آنها بیزاری می‌جویی؟

اعتراض عبدالحسین به حدیث «پیامبر صلی الله علیه و آله از موسی افضل تر و والا مقام تر است»

و عبدالحسین در ص ۱۷۶ این حدیث را می‌آورد که ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: هر کس گفت: که من از یونس بن مَتَّى بهترم دروغ گفته است^(۲).

و به این حدیث هم اشاره کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله از اینکه کسی او را از موسی برتر بداند نهی کرده است.

عبدالحسین بعد از ذکر این حدیث مثل عادت همیشگی اش اعتراض می‌کند می‌گوید: (همه امت بر برتر قرار دادن پیامبر صلی الله علیه و آله اجماع کرده‌اند و این با نصوص صریح و صحیح ثابت است و یکی از ضروریات دین اسلام است).

می‌گویم (مؤلف) عبدالحسین خودش را به فراموشی زده از اینکه حدیثی که او به آن اعتراض کرده امام معصومش نیز آن را روایت کرده است!

در قصص الانبیاء، ص ۴۹۵ از ابی عبدالله علیه السلام روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: هیچ کس نباید بگوید من از یونس بن مَتَّى بهتر هستم. الجزائری در شرح این حدیث می‌گوید: (اگر این حدیث صحیح باشد شاید به این معناست که هیچ کس حق ندارد که به خاطر معراج و عروج من به آسمان بگوید من از یونس به خدا نزدیکتر هستم چون نسبت خدا به آسمان و زمین و دریا یکسان است، و

(۱) - التهذیب، ۴۰/۳، الاستبصار، ۴۳۳/۱ باب من صلی بقوم علی غیر وضوء، الجواهر، ۵/۱.

(۲) - بخاری و مسلم.

خداوند عجائب آفرینش خود را در آسمان‌ها به من نشان داده است و عجایب آفرینش خود در دریا را به یونس نشان داده است، و من در آسمان خدا را عبادت کردم و یونس او را در شکم ماهی عبادت نمود، و برتر بودن پیامبر صلی الله علیه و آله ما از جهات بی‌شمار دیگری است).

اعتراض عبدالحسین به این حدیث «که هیچ کس را عمل او به بهشت نخواهد برد مگر رحمت خدا»

در ص ۱۷۶ عبدالحسین این حدیث را آورده که ابوهریره روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هرگز کسی به سبب عمل خود به بهشت نمی‌رود، گفتند تو هم نه ای پیامبر خدا؟ فرمود: نه، من هم نه ^(۱)(۲).

بعد از ذکر این حدیث عبدالحسین می‌گوید: (از آن جا که این حدیث با بسیاری از آیات کتاب خدا مخالف است آن را باید به دیوار زد چون خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيَكُمْ مَشْكُورًا﴾ (الإنسان: ۲۲). می‌گوییم: همه مفسرین شیعه از جمله طبرسی و فیض کاشانی و عبدعلی حویزی و میرزا محمد مشهدی و عبدالله شبر در تفاسیر خود به نقل از مجمع البیان در مورد این آیه: ﴿مَنْ يُصِرْفَ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ ۗ وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ﴾ (الأنعام: ۱۶). «در آن روز هر کس عذاب خدا از او دور شود خداوند به او رحم کرده و این رستگاری آشکاری است».

مجلسی در شرح تفسیر این آیه می‌گوید: (احتمال دارد که معنی آیه این باشد که عذاب از هیچ کسی دور نمی‌شود مگر بوسیله رحمت خدا چنان که از پیامبر

(۱) - عبدالحسین مثل عادت همیشگی‌اش تحریف کرد و کلمه (مگر) اینک خداوند مرا مشمول رحمت خود بگرداند را حذف کرده است.

(۲) - بخاری و مسلم.

روایت شده است: سوگند به خدا هیچ کسی به خاطر عملش وارد بهشت نمی‌شود، گفتند: تو هم به سبب عمل خود وارد بهشت نمی‌شوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من هم نه مگر آن که خدا مرا مشمول رحمت خویش بگرداند...^(۱). پس ای عبدالحسین نظر تو در مورد کسانی که این حدیث را روایت کرده‌اند و علمای شما چیست!؟

اعتراض عبدالحسین به این حدیث «که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چوپان گوسفندان بوده است»

در ص ۱۷۶ عبدالحسین می‌گوید: ابوهیریه روایت می‌کند که هیچ پیامبری نبوده مگر آن که گوسفندچرانی کرده است^(۲).

سپس عبدالحسین می‌گوید: (این بعید به نظر می‌آید و پوچ است). می‌گویم اگر این حدیث آن گونه که تو ادعا می‌کنی بعید به نظر می‌آید و پوچ است پس تو امام معصوم و ثقه الاسلام خود را متهم می‌کنی! در البحار، ۲۲۶/۶ روایت ۲۸ از کافی نقل می‌کند که از جابر روایت است که ابوجعفر علیه السلام گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من وقتی شتران و گوسفندان را می‌چراندم به آن نگاه می‌کردم، و هیچ پیامبری نیست مگر آن که گوسفند چرانده است، من به گوسفندان نگاه می‌کردم ...

و امام باقر علیه السلام می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من وقتی شتران و گوسفندان را می‌چراندم به آن نگاه می‌کردم، هیچ پیامبری نیست مگر آن که گوسفند چرانده است ...^(۳).

(۱) - مجمع البیان، ۲۳/۳، تفسیر صافی، ۱۱۱/۲ و نورالتقلین، ۷۰۶/۱ و کنز الدقائق، ۲۵۱/۳، و الجواهر الثمین، ۲۴۲/۲، المحجة، ۱۹۰/۷ کتاب الصبر والشکر ص ۲۶۵ کتاب الخوف والرجاء و ۲۸۲/۶ کتاب ذم الکبر والعجب، و البحار، ۱۱/۷، تفسیر من هدی القرآن، ۴۸۹/۱۳.

(۲) - بخاری کتاب الاجارة، ابن ماجه کتاب التجارات.

(۳) - اللثالی، ۲۴/۵، المحجة البيضاء، ۱۲۸/۴، اکمال‌الدین، ص ۴۹۱، ح ۷، الانبیاء قصصهم و حیاتهم، ص =

پس این عبدالحسین این همه حمله و طعنه به احادیث ابوهریره برای چیست و حال آن که اهل بیت آن را روایت کرده‌اند؟!

اعتراض عبدالحسین به این حدیث «که ابراهیم رضی الله عنه بعد از هشتاد سالگی ختنه شد»

در ص ۱۷۷ عبدالحسین می‌گوید: و مثل آن حدیث ابوهریره که می‌گوید: ابراهیم بعد از هشتاد سالگی ختنه شد ^(۱).

می‌گویم (مؤلف) این دو پاسخ دارد:

اول اینکه مله‌ب می‌گوید: ختنه شدن ابراهیم بعد از هشتاد سالگی به معنی این نیست که باید بعد از هشتاد سالگی عمل ختنه انجام بگیرد چون بیشتر مردم قبل از هشتاد سالگی می‌میرند، و بلکه ابراهیم وقتی ختنه شد که خداوند در آن وقت او را به این کار امر نمود ^(۲).

دوم اینکه این حدیث را امام معصوم تو نیز را روایت کرده است. در قصص الانبیاء، نعمت الله الجزائری، ص ۱۱۳ از امام کاظم رضی الله عنه روایت می‌کند که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اولین کسی که در راه خدا کارزار کرد ابراهیم خلیل رضی الله عنه بود که رومی‌ها لوط رضی الله عنه را اسیر کردند آنگاه ابراهیم رفت و او را از دست آنها نجات داد، و اولین کسی که ختنه شد ابراهیم بود که سن او به هشتاد سالگی رسیده بود. پس چرا به ابوهریره اعتراض می‌کنید؟!

= ۲۷۴، و ص ۲۷۸.

(۱) - بخاری و مسلم.

(۲) - فتح الباری، ۹۲/۱۱.

اعتراض عبدالحسین به حدیث «عمر آدم»

در ص ۱۷۷ عبدالحسین می گوید: و ابوهریره روایت می کند که وقتی خداوند آدم را آفرید بر پشت او دست کشید آنگاه از کمر او هر انسانی که تا روز قیامت خدا می آفریند به صورت ذره‌هایی کوچک افتادند سپس در میان دو چشم هر انسانی پرتویی از نور قرار داد و آنگاه آنها را بر آدم عرضه کرد آدم گفت: اینها چه کسانی هستند ای پروردگار؟ فرمود: فرزندان تو هستند آنگاه آدم مردی را دید که نور پیشانی‌اش مورد پسندش واقع شد، گفت: پروردگارا این کیست؟ خداوند گفت: پسر ت داود است، آدم گفت: خدایا چقدر به او عمر داده‌ای؟ خداوند فرمود: شصت سال آدم گفت: پروردگارا چهل سال از عمر من را به او بده تا عمرش صد سال شود، خداوند فرمود: نوشته می شود و تغییر داده نخواهد شد، وقتی عمر آدم تمام شد ملک الموت پیش او آمد تا روحش را بگیرد، آدم گفت: آیا مگر از عمر من چهل سال باقی نمانده است ملک الموت به او گفت: مگر آن چهل سال را به پسر ت داود ندادی؟ آدم انکار کرد و ذریه او انکار کردند! (۱).

می‌گویم (مؤلف) این حدیث را امام معصوم تو نیز مطابق با ابوهریره روایت کرده است. در تفسیر عیاشی در حدیثی طولانی از ابی جعفر علیه السلام روایت است که گفت: خداوند به پشت آدم دست کشید و فرزندان او به صورت ذره‌هایی بیرون آمدند به همان صورت که زنبورها از کندوی خود بیرون می‌آیند، آنگاه جمع شدند، خداوند فرمود ای آدم اینها فرزندان تو هستند آنها را از کمر تو بیرون کردم تا از آنان پیمان بگیرم - تا اینکه گفت - ابو جعفر علیه السلام فرمود: سپس خداوند اسامی پیامبران و عمرهایشان را به آدم نشان داد، آدم اسم داود پیامبر را دید که عمرش چهل سال است، گفت: پروردگارا عمر داود چقدر کم است و عمر من چقدر زیاد است؟! پروردگارا من سی سال از عمر خود را به داود می‌دهم این را

(۱) - مستدرک الحاکم، ۳۲۵/۲.

برای او پیش خود بنویس و از عمر من کم کن، آنگاه خداوند سی سال از عمر آدم را برای داود ثبت کرد و این مقدار را از عمر آدم کم کرد، ابوجعفر گفت همین است که می‌فرماید: ﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّطُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ (الرعد: ۳۹). یعنی: عمری که برای آدم پیش خدا ثبت شده بود را کم کرد و آن را برای داود نوشت، وقتی عمر آدم به پایان رسید ملک الموت پیش او آمد تا روح او را بگیرد آدم به او گفت ای ملک الموت از عمر من سی سال باقی مانده است، ملک الموت گفت مگر آن را به فرزندت داود ندادی و از عمر خود کم نکردی آنگاه که خداوند اسامی فرزندان تو و عمرهایشان را در وادی الروحاء به تو نشان داد؟ آدم گفت ای ملک الموت به یاد نمی‌آورم، ملک الموت گفت ای آدم نادانی مکن آیا مگر از خدا نخواستی که آن سی سال را برای داود ثبت کند و از عمر تو کم کند و آنگاه خداوند آن را در زبور برای داود ثبت کرد و در ذکر از عمر تو کاست؟ آدم گفت کتاب را بیاور تا من بدانم، ابوجعفر می‌گوید آدم راست می‌گفت و به خاطر نیاورد و نمی‌دانست، ابوجعفر می‌گوید از آن روز خدا به بندگانش فرمان داد که هر گاه به همدیگر قرض دادند یا با همدیگر معامله کردند آن را بنویسند چون آدم فراموش کرد و آنچه را برای خود مقرر کرده بود فراموش کرد^(۱).

مجلسی در بحار الانوار، ۱۰/۱۴ می‌گوید: (روایات در این مورد در ابواب قصص آدم علیه السلام گذشتند در بعضی از این روایات آمده که او به عمر داود شصت سال اضافه کرد تا صد کامل شود، و این با سایر روایت هماهنگ‌تر است).

(۱) - البرهان، ۳۰۱/۲، اللئالی، ۹۲/۱-۹۴، الانوار النعمانیة، ۲۰۱/۴-۲۰۲ و ۲۳۱/۱، قصص الانبیاء، ص ۳۸۱، انوار الولاية، ص ۵۳۰، البحار، ۸/۱۴-۹، روایت ۸ باب قصص داود، تفسیر نور الثقلین، ۴۶۴/۳، فروع الکافی، ۳۴۸/۲-۳۴۹، و تفسیر القرآن الکریم، ۳۳۳/۱، و کنز الدقائق، ۱۳۳/۵.

اعتراض عبدالحسین به حدیث «مجادله آدم و موسی»

در ص ۱۷۷ می‌گوید و از همین قبیل است روایت ابوهریره در مورد مجادله آدم و موسی، سپس می‌گوید: (ابوهریره چنان که در مورد مجادله آدم و موسی می‌گوید که گویا آنها از فرقه قدریه بوده‌اند، و در این مناظره آدم موسی را شکست می‌دهد، چیزهایی که باید پیامبران را از آنها پاک دانست، و پاک دانستن انبیاء از چنین چیزهایی واجب است).

و اینک خواننده گرامی تتمه حدیث را برای شما ذکر می‌کنیم، این حدیث را بخاری از حمید بن عبدالرحمن و او از ابوهریره روایت می‌کند، که می‌گوید: «پیامبر گرامی اسلام فرمودند: آدم و موسی با همدیگر بحث و نقاش کردند، موسی به آدم گفت: «تو آدم هستی که گناهی را انجام داده و آن گناه سبب خارج شدن تو از بهشت شد، سپس آدم در جواب موسی گفت: تو موسی هستی که خداوند تو را برای رسالت و کلام با تو انتخاب کرد، و سپس تو من را بر سر موضوعی که قبل از خلق شدنم مقدر شده است ملامت و سرزنش می‌کنی؟، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «پس آدم با دلیلش بر موسی غلبه کرد». پس آدم با دلیلش بر موسی دو بار غلبه کرد^(۱).

می‌گویم (مؤلف) این حدیث را ائمه اهل بیت روایت کرده‌اند، در تفسیر قمی از ابو عبدالله علیه السلام روایت شده که گفت: موسی از پروردگارش خواست که او و آدم را در یک جا جمع کند، آنگاه خداوند آدم و موسی را یک جا جمع کرد، موسی به او گفت: پدرجان آیا خداوند تو را با دست خود نیافرید و در تو روح خود را دمید و فرشتگان را فرمان داد تا برایت سجده کنند و تو را دستور داد که از درخت نخوری؟ پس چرا نافرمانی او را کردی؟ آدم گفت: ای موسی، در تورات چه نوشته که قبل از آفریدنم چند سال قبل اشتباه من ثبت شده بود؟ گفت

(۱) - بخاری در الأنبياء والقدر و الخلق و تفسیر القرآن و مسلم آن را در القدر روایت کرده‌اند.

سی سال قبل، گفت: همین است، امام صادق فرمود: آدم موسی را در مناظره شکست داد^(۱).

مجلسی در شرح این حدیث می‌گوید: (دیدن اشتباه قبل از آفرینش یا در عالم ارواح بوده است به این صورت که روح موسی در لوح آن را دیده است یا در تورات دیده که اشتباه آدم قبل از آفرینش او سی سال جلوتر مقدر شده بود، ...).
و عبدالصاحب در کتاب الانبیاء، ص ۲۸-۲۹ در شرح این روایت می‌گوید: (آنچه از جواب آدم به موسی فهمیده می‌شود این است که اشتباه او قبل از آفرینش او مقدر شده بود، می‌گوییم ارواح قبل وجود آدم دو هزار سال پیش آفریده شده بودند، و این مسأله معرکه الارایی است که بسیاری از مردم به خاطر نفهمیدن آن و تأمل و درک نکردن حقیقت آن هلاک شده‌اند، و این مسئله قضا و قدر است).

پس عبدالحسین در مورد آنچه امام او گفته است و مشایخ او در شرح حدیث اثبات کرده‌اند چه می‌گویند؟!؟

اعتراض عبدالحسین به حدیث «راه رفتن علاء حضرمی به همراه لشکرش روی دریا»

در ص ۱۷۸ عبدالحسین می‌گوید: (او احادیث زیادی در مورد امور خارق‌العاده می‌گوید و اینک با دو حدیث از این قبیل احادیث این فصل را به پایان می‌رسانیم).

یکی اینکه او روایت می‌کند (که به همراه لشکری چهار هزار نفری با علاء حضرمی به بحرین فرستاده شد و آنها آمدند تا آن که به ساحل دریا رسیدند که

(۱) - تفسیر قمی، ۴۴/۱، بحار، ۸۹/۵ و ۱۶۳/۱۱ و ۱۸۸ و نور الثقلین، ۶۱/۱، الانبیاء قصصهم و حیاتهم ص ۲۸-۲۹، الانوار النعمانیه، ۲۳۱/۱، و البرهان، ۷/۲، منهاج البراعة ۳۷/۱-۳۸، تفسیر القرآن الکریم ۳۳۳/۱.

هیچ کس از آن جا وارد دریا نشده بود و بعد از آنها نیز کسی از آن جا وارد نخواهد شد!) ابوهریره می گوید: (علاء لگام اسبش را گرفت و روی آب حرکت کرد و لشکر به دنبال او رفتند و می گوید سوگند به خدا که نه پای کسی تر شد و نه سم اسبی خیس شد؟؟).

می گویم (مؤلف) این حدیث به اتفاق علما موضوع و ساختگی است و محدثین از آن استدلال نمی کنند.

اما از آن جا که عبدالحسین می خواهد عقده دلش را به ابوهریره خالی کند احادیث ضعیف و موضوع و صحیح همه برای او یکسان هستند، اما باید گفت که شما برای ائمه خود چیزهای بیشتری ادعا کرده اید و می گوید آنها از پیامبران و ملائکه افضل و برتر هستند!!

یکی از علمای شما به نام هاشم نجرانی کتاب مستقلی در بیان معجزات ائمه تألیف کرده و آن را مدینه معجز نامیده است.

هاشم نجرانی در این کتابش در جلد ۴۳۰/۱ روایت ۲۹۰ می گوید: یهودی با گرفتن اسم امیرالمؤمنین علیه السلام با طنابی از دریا عبور کرد و امیرالمؤمنین به دریا نگاه انداخت دریا منجمد و یخ شد!!

برسی می گوید: صاحب عیون الاخبار الرضا علیه السلام روایت کرده است که امیرالمؤمنین در راهی می رفت و یک نفر از اهل خیبر با او همراه بود گذر امام علیه السلام بر رودخانه ای افتاد که جاری بود خیبری با طنابی از رودخانه عبور کرد!! سپس امیرالمؤمنین را صدا زد و گفت: اگر تو آنچه را من می دانم می دانستی مثل من از آب عبور می کردی، امیرالمؤمنین علیه السلام به او گفت در جای خودت بایست، سپس با دستش به آب اشاره کرد آب راکد و منجمد شد!! و امام از آن گذشت، وقتی آن یهودی این صحنه را دید خودش را روی پاهای امام انداخت و گفت: ای جوان چه گفتمی که آب را تبدیل به سنگ کردی؟! امیرالمؤمنین گفت تو چه گفتمی که از روی آب گذشتی؟! یهودی گفت: خدا را با اسم عظیم صدا زدم ... و

در ۱۱/۲ روایت ۳۵۶ آمده «بلند شدن امام علیه السلام در هوا».

برسی می گوید: صاحب منتخب روایت کرده که علی علیه السلام به قلعه‌ای آمد که زنجیر داشت آنگاه او شمشیر و زره خود را خواست و سپر را زیر پاهایش کرد و شمشیر زیر زانوهایش بود سپس به هوا بلند شد! و آنگاه روی دیوار فرود آمد و زنجیرها را ضربه‌ای زد

و در ص ۱۱-۱۲ روایت ۳۵۷ آمده «دنبال کردن امام علیه السلام پرنده‌ای را که موزه‌اش را برده بود!!» ابی جمیله از ابو عبدالله علیه السلام روایت می‌کند که گفت: در شبی امام علی علیه السلام موزه‌اش را درآورد تا وضو بگیرد، آنگاه خداوند پرنده‌ای را فرستاد و پرنده یکی از موزه‌های او را برداشت و پرواز کرد آنگاه امام علیه السلام به پرواز درآمد و او را دنبال کرد!! تا اینکه صبح شد و پرنده موزه را انداخت

و در ۱۰/۵ روایت ۱۴۲۲ «امام فیلی را از گِل درست کرد و سپس با آن به سوی مکه پرواز کرد» عبدالحمید می گوید جابر بن یزید جعفی به من گفت: مولایم امام باقر علیه السلام را دیدم که فیلی از گِل درست کرده بود و آنگاه بر آن سوار شد و در هوا پرواز کرد و به مکه رفت و باز سوار بر آن فیل برگشت، من جعفی را تصدیق نکردم و حرفش را باور نکردم تا اینکه امام باقر را دیدم و به او گفتم: جابر به من چنین و چنان گفته است؟ آنگاه امام باقر فیلی از گِل درست کرد و مرا با خودش سوار کرد و به مکه برد و مرا بازگرداند.

و در ۱۵۸/۶ روایت ۱۹۱۶ آمده «کشیدن دو اسب سوار از کنار دریا زیر زمین». ابی بصیر می گوید نزد ابو عبدالله علیه السلام بودم که مردی از اهل خراسان پیش او بود و با امام چیزی می گفت که نفهمیدم چه گفت، سپس چیزی گفتند که متوجه شدم و از ابو عبدالله شنیدم که می گفت ... و سپس ابو عبدالله پایش را به زمین زد ناگهان دیدم که زیر زمین دریایی است و در کنار آن دو اسب سوار هستند که چانه‌هایشان را روی زین اسب‌ها گذاشته‌اند. ابو عبدالله علیه السلام گفت اینها از یاوران قائم هستند.

و در ص ۱۵۹-۱۶۰ روایت ۱۹۱۷ «خبر شکافته شدن دریا» ذکر شده است.
داود الرقی می گوید: نزد ابو عبدالله رضی الله عنه آمدم و به او گفتم: علم شما به کجا رسیده است؟

گفت: سؤال شما به کجا رسیده - تا اینکه گفتم - آنگاه دست مرا گرفت و به راه افتاد تا آن که به ساحل دریا رسید و گفتم: ای بنده فرمان بردار خدا آنچه در تو هست را نشان بده آنگاه دریا شکافته شد و همه آنچه در آن بود پیدا شد و آبی سفیدتر از شیر و شیرین تر از عسل و خوشبوتر از مشک پدیدار گردید ... سپس سرش را بلند کرد دید که در هوا اسبی زین و لگام شده و بال دارد، گفتم: ای ابو عبدالله رضی الله عنه این اسب چیست؟ گفت: این اسب امام قائم است!!

و در ص ۲۰۱ روایت ۱۹۴۵ «بالا رفتن او رضی الله عنه به آسمان و فرود او به همراه نیزه ای ذکر شده است. ابراهیم بن اسود می گوید موسی بن جعفر رضی الله عنه را دیدم که به آسمان بالا رفت و پایین آمد در حالی که با او نیزه ای از نور بود ...

و در ۲۳۲/۳ روایت ۸۵۱ از جابر روایت شده که گفت: حسن بن علی را دیدم که به هوا رفته بود و در آسمان پنهان شد و سه روز آن جا ماند و بعد از سه روز با متانت و آرامش پایین آمد ...

و در ۵۱۳/۵ روایت ۱۰۲۹ روایت شده که: هر آنچه به پیامبران داده شده به او رضی الله عنه نیز او داده شده بود. مرده ها را زنده می کرد و کور مادرزاد را بینا می کرد و روی آب راه می رفت!!!

امام به آسمان رفت تا آن که تمام افق را فراگرفت

در کتاب حیاة الامام العسکری، ص ۳۶۱ راوی می گوید دلم می خواست دلیلی از امام عسکری بینم ناگهان دیدم که امام به طرف آسمان بالا رفت تا آن که تمام افق را مسدود کرد و فراگرفت!!

و ذکر همین معجزات دروغینی که آنها ادعا می کنند کافی است.

به راستی که چقدر در مورد ائمه روایات زیادی نقل می‌شود که امور خارق‌العاده‌ای انجام می‌داده‌اند! پس چرا عبدالحسین به احادیث دروغین اعتراض نمی‌کند همان طور که به ابوهریره اعتراض کرده است؟

اعتراض عبدالحسین به این حدیث که «از رفتن با یک موزه و کفش نهی شده است»

در ص ۱۹۷ عبدالحسین می‌گوید ابوهریره حدیثی روایت می‌کند که از رفتن با یک کفش نهی شده است، این سخن ابوهریره به عایشه رسید عایشه با یک کفش راه رفت و گفت با ابوهریره مخالفت می‌کنم. می‌گویم (مؤلف) از این حدیث نظام استدلال کرده تا به ابوهریره طعنه بزند، و ابن قتیبه افترای او را پاسخ داده است.

و ابوالقاسم بلخی این حدیث را از عایشه رضی الله عنها روایت می‌کند که خاری در موزه عایشه بود از این رو او با یک موزه (کفش یا دمپایی) راه رفت و گفت: سخن ابوهریره را نقض می‌کنم ... او می‌گوید نباید با یک کفش راه رفت^(۱). ابوهریره تنها این حدیث را روایت نکرده است بلکه ائمه اهل بیت نیز آن را روایت کرده‌اند.

در البحار، ۳۲۸/۷۶-۳۲۹ امام صادق از پدراناش از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌کند پیامبر صلی الله علیه و آله از خوردن در حالت جنابت نهی کرد ... و از راه رفتن با یک کفش نهی کرد و از کفش پوشیدن به صورت ایستاده نهی کرده است ...

و در ۱۹۱/۸۰ ابی‌بصیر از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که گفت: ایستاده آب ننوش ... و با یک کفش راه نرو ...

(۱) - قبول الاخبار ص ۵۷-۵۹.

عبدالحسین در مورد این روایات که از طریق اهل بیت روایت شده‌اند چه می‌گوید؟!

اعتراض عبدالحسین به این حدیث «که همانا شومی و بد فالی و بد اقبالی در زن و چهارپا است»

در ص ۱۹۷ عبدالحسین می‌گوید: یکی از احادیث ابوهریره این است که: دو مرد نزد عایشه آمدند و گفتند: ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که گفت: (بداقبالی فقط در زن و چهارپا است، عایشه گفت: قسم به کسی که قرآن را بر ابوالقاسم نازل کرده است که کسی که این روایت را از پیامبر صلی الله علیه و آله نموده دروغ گفته است).

می‌گویم (مؤلف) چرا عبدالحسین از روایت ابوهریره تعجب می‌کند؟! و از آنچه ائمه او مطابق با روایات ابوهریره روایت کرده‌اند تعجب نمی‌کند!!
خالد بن نجیح از ابو عبدالله علیه السلام روایت می‌کند: که شوم بودن را نزد او یادآوری کردند او فرمود: بدشگونی و بدبختی در سه چیز است زن و چهارپا و خانه، بدشگونی زن این است که مهریه‌اش زیاد باشد و فرمانبردار شوهر نباشد، و بدشگونی چهارپا بدرفتاری آن است، و خانه‌ای که حیاط آن کوچک و همسایگان بد باشند و عیب‌های زیادی داشته باشد بدشگون است^(۱).

(۱) - الکافی، ۵۶۸/۵، حلیة المتقین، ص ۵۸۶، البحار، ۱۴۹/۷۳، ح ۶، التهذیب، ۳۹۹/۷، الوسائل، ۷۸/۱۴، ح ۱.

اعتراض عبدالحسین به ابوهریره که «او کنار حجره عایشه نشست و حدیث می‌گفت»

در ص ۱۹۷ عبدالحسین می‌گوید: یکبار او کنار حجره عایشه نشست و از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حدیث روایت می‌کرد عایشه مشغول ذکر بود بعد از تمام کردن ذکر گفت: ابوهریره کنار حجره من می‌نشیند و از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حدیث روایت می‌کند؟ من مشغول تسبیح بودم و او قبل از آن که من تسبیح خود را تمام کنم بلند شد و اگر آن جا می‌بود پاسخش را می‌دادم.^(۱)

می‌گویم (مؤلف) این روایات را که از امام معصوم تو نقل شده‌اند بخوان و نگاه کن که امامت چه می‌گوید؟

در البحار، ۳۳۹/۷ روایت ۳۲ از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدم ابوبکر و عمر پیش او بودند من آمدم بین او و بین عایشه نشستم! عایشه گفت: آیا جایی دیگر جز ران من نیافتی! یا جایی دیگر غیر از ران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیافتی!...^(۲)

و در البحار ۲۴۴/۲۲ روایت ۱۱ از علی روایت است که گفت: قبل از آن که حجاب فرض شده باشد پیش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در خانه عایشه بود، من آمدم و در میان او و عایشه نشستم! عایشه گفت: ای پسر ایطالب آیا برای مقعد خود جایی غیر از ران من ندیدی؟!^(۳)

و در البحار ۱۵۵/۲۷ روایت ۲۷ در روایتی آمده که در میان او صلی الله علیه و آله و سلم و عایشه نشست! عایشه گفت: ای پسر ایطالب آیا برای مقعد خود جایی غیر از ران من ندیدی؟!^(۴)

و در ۲۹۷/۳۸ روایت ۳ روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سفر رفت و علی و

(۱) - مسلم ۱۶۷/۷ فضائل ابوهریره رضی الله عنه.

(۲) - ۲۴۱/۲۲، روایت ۶، ۱۹۴/۳۹، روایت ۴، تفسیر البرهان، ۲۲۵/۴.

(۳) - حواله گذشته، ۳۰۳/۳۷، روایت ۲۶، ص ۳۳۶، روایت ۷۵، و ۲۰۱/۳۹، روایت ۲۱.

(۴) - حواله گذشته، ۲۹۷/۳۷، روایت ۱۵، و ۳۲۹/۳۷-۳۳۰، روایت ۶۵.

عایشه با او همراه بودند و پیامبر صلی الله علیه و آله زیر یک لحاف وسط عایشه و علی می خوابید!!!^(۱).

پس ای عبدالحسین به این زشتی‌ها نگاه کن که اگر کسی به مراتب از آنها پایین‌تر باشد آن را نمی‌پسندد.

اعتراض عبدالحسین به این حدیث «که هر گاه کسی از خواب بیدار شد دست‌هایش را بشوید»

در ص ۱۹۷ عبدالحسین می‌گوید ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: هر وقت کسی از شما از خواب بیدار شد باید دست‌هایش را قبل از آن که در ظرف آب فروبرد بشوید چون نمی‌داند که دستش شب را در کجا گذارنده؟ عایشه به او اعتراض کرد و به این حدیث او عمل نکرد و گفت: هاون را چه کار کنیم.

می‌گوییم: این حدیث را شیعه شما روایت کرده‌اند مجلسی در بحار، ۳۳۳/۸۰ در «سنن الوضوء و آداب» این حدیث را از ابوهریره روایت کرده است!! و همچنین ائمه اهل بیت آن را روایت کرده‌اند در البحار، ۳۳۳/۸۰ کتاب الطهاره باب سنن الوضوء و آداب».

ابی‌بصیر از عبدالکریم بن عتبه روایت می‌کند که گفت: او را در مورد کسی پرسیدم که از خواب بیدار می‌شود و دستش را داخل ظرف آب می‌کند، گفت: نه، چنین نکند چون او نمی‌داند دستش شب را در کجا گذارنده است، پس باید آن را بشوید.

(۱) - حواله پیشین، ۲-۱/۴۰، روایت ۲، و ص ۳۱۴، روایت ۱۸ و ۴۹/۱۰۴، روایت ۱۲.

اعتراض عبدالحسین به این حدیث «که از اجر مرد صاحب سگ هر روز دو قیراط کم می‌شود»

در ص ۱۹۸ عبدالحسین می‌گوید: مسلم از ابوهریره روایت می‌کند که گفت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس سگی نگهداری کند غیر از سگ شکار و سگ کشاورزی و سگ گله، هر روز از پاداش او یک قیراط کم می‌شود، آنگاه گفته ابوهریره برای ابن عمر شد گفت: «خداوند بر ابوهریره رحم کند او دارای کشاورزی بود - ابن عمر او را متهم می‌کند که او سگ نگهبان کشاورزی را اضافه کرد به خاطر مصلحت خودش - و همچنین سالم بن عبدالله بن عمر در حدیثی که مسلم روایت کرده او را متهم کرده است».

می‌گویم (مؤلف) ما روایات اهل بیت را که عبدالحسین به آنها اعتماد دارد به آنها شک ندارد!! ذکر می‌کنیم تا به صورت مختصر به یاوه‌گویی‌های عبدالحسین در مورد روایات ابوهریره پاسخ دهیم.

در الکافی، (۵۵۲/۶) باب الکلاب زراره از ابی‌عبدالله ع روایت می‌کند که گفت: هر کس سگی نگهداری کند هر روز یک قیراط از پاداش او کم می‌شود^(۱). و در عوالی اللئالی، ۱/۱۴۳-۱۴۴ می‌گوید: هر کس سگی غیر از سگ نگهبان کشاورزی و سگ شکاری، نگهداری کند هر روز دو قیراط از پاداش او کم می‌شود.

عبدالحسین در مورد احادیث ائمه‌اش چه می‌گوید!!؟

(۱) - بحار، ۵۱/۶۵، الوسائل، ۳۸۸/۸ باب ۴۳ ح ۵، حلیة المتقین، ص ۶۰۷.

اعتراض عبدالحسین به این حدیث «که هر کس جنازه‌ای را تشییع کند یک قیراط به او پاداش می‌رسد»

در ص ۱۹۹ عبدالحسین می‌گوید: ابن عمر از ابوهریره شنید که می‌گفت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس جنازه‌ای را تشییع کند یک قیراط به او پاداش می‌رسد، ابن عمر گفت ابوهریره زیاد روایت می‌کند و ابن عمر او را تصدیق نکرد تا آن که کسی را پیش عایشه فرستاد و او را در این مورد پرسید آنگاه عایشه این حدیث را روایت کرد و ابن عمر آن وقت آن را باور کرد.

می‌گویم (مؤلف) نمی‌دانم آیا عبدالحسین احادیث اهل بیت را نمی‌داند؟! یا می‌خواهد مردم را درباره ابوهریره دچار شک نماید و به او طعنه بزند و کینه و نفرت از ابوهریره را در دل مؤمنان جای دهد؟ چرا به ابوهریره اعتراض می‌کنی و حال آن که ائمه اهل بیت این احادیث را روایت کرده‌اند!!

در فروع الکافی، ۱۷۳/۳ از ابی بصیر روایت شده که گفت: از ابو جعفر علیه السلام شنیدم که می‌گفت: هر کس همراه با جنازه‌ای برود و بر آن نماز بخواند یک قیراط پاداش به او می‌رسد، و اگر بنشیند تا وقتی که دفن می‌شود دو قیراط به او پاداش می‌رسد و هر قیراطی به اندازه کوه احد است^(۱).

و در فروع الکافی، ۱۷۳/۳ از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که گفت: هر کس جنازه‌ای را تشییع کند چهار قیراط به او پاداش می‌رسد، یک قیراط به خاطر رفتن به دنبال جنازه و یک قیراط به خاطر نماز خواندن بر آن، و یک قیراط به خاطر منتظر ماندن تا آن که دفن می‌شود، و یک قیراط به خاطر تسلیت گفتن^(۲).

(۱) - الوسائل، ۸۲۱/۲-۸۲۴، من لایحضره الفقیه، ۱۰/۴.

(۲) - الوسائل، ۸۲۲/۲، المستدرک، ۲۹۸/۲.

اعتراض عبدالحسین به این حدیث که «هر کس دیدار خدا را بپسندد خدا دیدار او را دوست می‌دارد»

عبدالحسین در ص ۱۹۹ می‌گوید: و همچنین عامر بن شریح بن هانی وقتی شنید که ابوهریره روایت می‌کند که «هر کس دیدار خدا را دوست داشته باشد خداوند دیدار او را دوست دارد و هر کس دیدار با خدا را نپسندد خداوند دیدار با او را نمی‌پسندد». عامر سخن ابوهریره را باور نکرد تا آن که از عایشه پرسید و عایشه حدیث را برای او روایت کرد و منظور حدیث را به او فهماند.

عبدالحسین در توضیح این حدیث می‌گوید: (اگر بخواهیم همه مواردی که گذشتگان، حدیث ابوهریره را رد کرده‌اند بشماریم سخن به درازا می‌کشد، و همین قدر کافی است).

می‌گویم (مؤلف) خدا را سپاس می‌گویم که مرا توفیق داد تا این کتاب را که با سرعت و شتاب زیادی آن را نوشتم تألیف کنم با اینکه توضیحات زیادی از آن را حذف نمودم^(۱) چون دیدم که کتاب طولانی می‌شد از این رو آن را مختصر

(۱) - اگر کسی قصد استفاده و بحث بیشتری دارد، او را راهنمایی می‌کنیم که به کتب و مراجعی که علمای اهل سنت در رد این شبهات خیالی تألیف کرده‌اند مراجعه کند، من جمله:

- (۱) دفاع از ابوهریره نوشته: عبدالمنعم صالح العلی العزی.
- (۲) دفاع از سنت نوشته: محمد ابوشهبه که در ادامه این کتاب، کتاب رد بر کسی که حجیت سنت را انکار می‌کند، نوشته عبدالرحمن عبدالخالق می‌آید.
- (۳) الأنوار الکاشفه تألیف: عبدالرحمن بن یحیی الیمانی.
- (۴) سنت و مکانت و منزلت آن در تشریح اسلامی، نوشته: مصطفی سباعی. ترجمه ما به فارسی. (مترجم).

- (۵) ابوهریره راوی اسلام محمد عجاج الخطیب.
- ولی این کتاب که در پیش روی شماست برتری بر کتابهای فوق الذکر دارد و آن این است که من از روایات و مصادر و کتب شیعه استدلال کرده و موضوعات را بوسیله روایات امامان معصوم چنانکه گمان می‌کنند اثبات کرده‌ام. و اینگونه برائت و پاکی ابوهریره از تهمتها و افتراهایی که به =

کردم، به هر حال ما به صورت مفصل و با دلایل از اقوال اهل بیت به ادعای آنها بیان کردیم و هدفم این بود که از روایات آنها استدلال کنم.

اما اینکه عبدالحسین می‌گوید: (اگر بخواهیم همه مواردی که سلف حدیث ابوهریره را رد کرده‌اند بشماریم سخن به درازا می‌کشد و همین قدر کافی است). می‌گویم (مؤلف) همه تهمت‌هایی که عبدالحسین به ابوهریره می‌زند باطل و بی‌اساس و از اول تا آخر صحت ندارند، چون همه روایات ابوهریره که مورد اعتراض اهل بیت است و علمای شیعه از آن استدلال کرده و در کتاب‌هایشان آورده‌اند. و این حدیث که: هر کس دیدار خدا را پسندد ... در کتاب الکافی روایت شده است. چنان که در کافی آمده که از ابو عبدالله رضی الله عنه روایت شده که گفت: «هر کس دیدار خدا را دوست داشته باشد خداوند دیدار او را دوست دارد و هر کس دیدار خدا را دوست نداشته باشد خدا دیدار با او را دوست ندارد...»^(۱).

و همچنین از امام سجاد روایت شده است که هر کس دیدار خدا را دوست داشته باشد ... الخ».

و در ص ۲۲۱ عبدالحسین تحت عنوان «**خاتمه کتاب**» می‌گوید: ما کتاب خود را با دو جمله از پیامبر صلی الله علیه و آله که مربوط به ابوهریره هستند به پایان می‌بریم و پیامبر صلی الله علیه و آله با گفتن این سخنان به انحراف منحرفان اشاره نمود و مردم را از آنها برحذر داشت. جمله اول را به ابوهریره و رحال بن عنفوه و فرات بن حبان که روزی از مجلس شریف پیامبر صلی الله علیه و آله بلند شدند، گفت و با اشاره به آنها فرمود: دندان هر یک از شما در جهنم از کوه احد بزرگتر است، ...».

عبدالحسین این روایت را از الاستیعاب و الاصابه و آنها از سیف بن عمر تمیمی نقل کرده‌اند. و سیف بن عمر کسی است که ابن معین درباره او می‌گوید:

= روایات ایشان نسبت داده می‌شد واضح و آشکار شد.

(۱) - فروع الکافی، ۳/۱۳۴، ح ۱۲، الانوار النعمانیه، ۴/۲۰۰، تفسیر القرآن، ۱/۴۶.

حدیث او ضعیف است و ابوحاتم درباره او می‌گوید متروک الحدیث است و حدیث او شبیه حدیث واقدی است و ابوداود می‌گوید: او چیزی نیست و نسائی و دارقطنی می‌گویند: ضعیف است و ابن عدی می‌گوید بعضی از احادیث او مشهور هستند اما بیشتر احادیث او منکرند که کسی دیگر غیر از او آنها را روایت نکرده است و ابن حبان می‌گوید او احادیث ساختگی و دروغین را روایت می‌کند، و گفته‌اند او حدیث وضع می‌کند و او به کفر متهم شده است و برقانی از دارقطنی نقل می‌کند که گفت: سیف متروک است و حاکم می‌گوید: او به کفر متهم است و روایت او اعتباری ندارد^(۱).

پس این روایت پوچ و بی‌اعتبار است که باید به دیوار زده شود، به اضافه اینکه عبدالحسین باید برای خوانندگان وضعیت سیف بن عمر را که روایت از او نقل شده بیان می‌کرد و یا از طریقی دیگر این حدیث را روایت می‌کرد تا سخن او مدلل می‌شد، اما او چنین نکرده است زیرا هدف او گمراه کردن است!!

و به فرض اینکه این روایت صحیح باشد منظور این حدیث رحال بن عنفوه است که مرتد شد و در لشکر مسیلمه کذاب کشته شد، و ارتباطی به ابوهریره ندارد. و عجیب این است که شیعه به خاطر آن سیف بن عمر تمیمی روایت کرده که عبدالله بن سبأ اولین کسی است که اصل «هر پیامبری باید یک وصی داشته باشد» را گسترش داد. حمله می‌کنند و او را در اینجا تکذیب می‌کنند و عالم شیعه معاصر محمدجواد می‌گوید: (این سیف از واضعان و جاعلان حدیث است و مرتضی عسکری در کتابش عبدالله بن سبأ آرای شماری از علمای حدیث را در مورد سیف نقل کرده است ...).

نگاه کنید خوانندگان محترم چگونه آنها سیف را وقتی که روایت می‌کند عبدالله بن سبأ سازنده اصل «هر پیامبری وصی دارد» می‌باشد، تکذیب می‌کنند و

(۱) - میزان الاعتدال، ۲/۲۵۵.

وقتی روایت می‌کند که دندان هر یک از شما...» او را تصدیق می‌کنند بنابراین او در جایی راستگو و در جایی دیگر دروغگو است!

و خداوند متعال در مورد امثال اینها راست فرموده است که می‌فرماید:

﴿أَفْتُونُونَ بَعْضَ الْكُتُبِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضِ مَا جَاءَ مِنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ﴾ (البقره: ۸۵). «آیا به بخشی از کتاب ایمان می‌آورید و به بخش دیگر آن کفر می‌ورزید؟ برای کسی از شما که چنین کند، جز خواری و رسوایی در این جهان نیست و در روز رستاخیز به سخت‌ترین شکنجه‌ها برگشت داده می‌شوند و خداوند از آنچه می‌کنند بی‌خبر نیست.»

فصل سوم: ابوریه

ابوریه شیپوری است که سخن اینها را تکرار می‌کند و از آنها تقلید می‌کند او دزد ماهری است که فکر و اندیشه مردم را می‌قاپد و می‌کوشد تا اندیشه‌های استادش عبدالحسین را در اذهان مردم جای بدهد، بنابراین می‌بینی که او در مقدمه کتابش خیلی استادش را می‌ستاید و می‌گوید «کتاب او یکی از کتاب‌های با ارزش است و اغلب سخنان استادش را تکرار می‌کند و وقتی دکتر سباعی ردّ خوبی بر او و بر دروغ‌های استادش نوشت، پسر استاد داوطلب شد تا از استادش دفاع کند و به گفته خودش این کتاب بزرگ و مهم را منتشر کرد، و آن طور نیست که از روی تقیه در تقریظی که برای کتاب ابوریه «شیخ المضیره ابوهریره» (ص ۵-۶) نوشته می‌شود که نخستین بار او را در کتاب «السنه» سباعی شناختم چون سباعی نقدی از روی احساسات بر او نوشته بود و از اینجا من پی بردم که ابوریه انسان ارزشمندی است و به خاطر این بدون آن که او را بشناسم افتخار یافتم تا از او و از کتابش دفاع کنم و بعد از دسترسی پیدا کردن به کتابش متوجه شدم که او دانشمندی متبحر است که موضوعات دشوار در دست او نرم و حل می‌شوند ... و به حق که کتاب او از گرانبهاترین پژوهش‌های معاصر اسلامی است، اما سباعی و امثال او برای افراد ساده‌لوح که خوانندگان کتاب‌های آنان هستند تأکید می‌کنند که ابوریه شیعه است و او را متهم می‌کنند ...».

اگر تو او را نمی‌شناسی پس چرا اینطور جانانه از او و کتابش دفاع می‌کنی و می‌گویی کتاب او از گرانبهاترین پژوهش‌های اسلامی معاصر است!! تردیدی نیست که پسر استاد تا بناگوش در تقیه غرق است، و وقتی سباعی با او دیدار کرد او نمی‌خواست به حقیقت اعتراف کند، سباعی می‌گوید: (می‌خواهم سخنانی در مورد صدرالدین که کتاب جدید ابی‌ریه را چاپ کرده و برای آن مقدمه نوشته و

مرا متهم کرده که ابوریه را به تشیع متهم می‌کنم بگویم و او ادعا می‌کند که ابوریه عالم محقق است اما ما با او داستانی داریم که در شماره نهم مجله حضاره الاسلام من از تجارت او با تعصب مذهبی پرده برداشته‌ام و در مقدمه کتابم از کتاب پدرش عبدالحسین در مورد ابوهریره، سخن گفته‌ام، کتابی که با کافر قرار دادن و جهنمی قرار دادن ابوهریره تمام می‌شود، آری عبدالحسین در مورد این صحابی بزرگوار اینگونه گفته است، کتاب عبدالحسین چکیده کتاب ابوریه است، و من در آن جا گفته‌ام که ابوریه با نوشته‌های خود شیعه را راضی می‌کند و نگفته‌ام که او شیعه شده است، و تردیدی نیست که مجادله با آنها شروع خواهد شد و توده‌های مسلمان در جهان که ابوهریره را بزرگترین صحابی می‌دانند که سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را حفظ نموده و با امانتداری آن را روایت کرده علیه آنها خواهند شورید و مسلمانان تحمل نخواهند کرد که اینگونه به ابوهریره ناسزا گفته شود، در حالی که باید تلاش‌های سنی‌ها و شیعه‌های مخلص بر ایجاد وحدت کلمه و متحد کردن مسلمین در برابر خطرهایی که جهان اسلام و عقیده اسلامی را تهدید می‌کند متمرکز باشد، خطرهایی که بیشتر جوانان شیعه را تهدید می‌کند که از دینشان برگردند اما وقتی که شیعه‌ها چنین کتاب‌هایی تألیف می‌کنند بدون تردید کسانی که تظاهر به وحدت می‌نمایند خود را فریب می‌دهند، چنان که آنها کتاب‌هایی تألیف می‌کنند که شکاف و تفرقه را بیشتر می‌کند آنگونه که عبدالحسین چنین کرده است، من با او در مورد وحدت و برگزار کردن سمیناری از علمای هر دو گروه صحبت کردم او با تمام شور از این پیشنهاد استقبال کرد در صورتی که کتاب او که علیه ابوهریره نوشته بود داشت برای بار دوم چاپ می‌شد و به زبان‌های مختلف ترجمه شده بود. این چیزهایی است که من در مورد عبدالحسین در مقدمه کتاب «السنه» نوشته‌ام و بدون تردید این مطالب صدرالدین را که شیفته پدرش حجت الاسلام!! است ناراحت و خشمگین کرده است ... اما اینکه او از علم و دانش ابوریه با وجود آن که ابوریه رسوا شد و از دروغش پرده

برداشته شد، تقدیر می‌کند دو علت دارد یا او جاهل و یا متعصب است. و ما نمی‌دانیم به کدام یک از دو قهرمان رشک ببریم؟ آیا با صدر به خاطر رهنمود شدن او به سوی این گنج گرانبها و علم فراوان ابوریه حسادت بورزیم؟ یا نسبت به مجدد اسلام در قرن بیستم به خاطر اینکه فردی چون صدر را یافته که از علم و دانش او تقدیر می‌کند و کتابش را چاپ می‌کند حسادت بورزیم؟ چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضَ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ ﴿۳۶﴾ وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّوهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ ﴿۳۷﴾﴾ (الزخرف: ۳۶-۳۷)^(۱).

به حق که تعصب مذهبی یکی از بلاهای بسیار بزرگی است که همواره گریبانگیر متعصبین است.

می‌گویم (مؤلف) حقیقت همین است استاد شاگرد را می‌ستاید چون شاگرد استاد را ستوده و کتاب را از کتاب‌های ارزشمند قلمداد کرده است! و اینک برخی از ستایش‌هایی که شاگرد از استادش و از کتاب استادش به عمل آورده را تقدیم می‌کنیم. شاگرد در ص ۱۳۴ می‌گوید: (کثرت روایات ابوهریره را اینگونه توجیه می‌کنند که او همواره با پیامبر صلی الله علیه و آله همراه بوده است و مهاجرین مشغول داد و ستد در بازارها بوده‌اند و انصار به کارهای خود مشغول بوده‌اند. اما علامه! عبدالحسین شرف‌الدین با دلایل قاطع بطلان این ادعا را ثابت کرده است).

و در ص ۲۱۲ می‌گوید: (و چون که حدیث پهن کردن چادر در تاریخ ابوهریره مهم است و به صورت‌های مختلفی روایت شده است، اما این حدیث خرافه‌ای بیش نیست و از مهم‌ترین عجایب ابوهریره است، ولی متأسفانه هیچ‌کسی به صورت علمی و تحلیلی این حدیث را بررسی نکرده و مورد مناقشه قرار نداده است به جز استاد بزرگ!! استاد! عبدالحسین شرف‌الدین که در کتابش ابوهریره به بررسی این حدیث پرداخته است و ما خلاصه بررسی او را به

(۱) - السنة، سباعی ۴۶۹-۴۷۰.

خوانندگان ارائه می‌دهیم).

و همچنین شاگرد در ستایش استادش در ص ۱۳۲ تحت عنوان «ملاحظه‌ای مهم» می‌گوید: علامه بزرگ! سید عبدالحسین! شرف‌الدین! بحث ارزشمندی در مورد کمیت احادیث ابوهریره که تعداد آن در کتاب‌های حدیث (۵۳۷۴) حدیث می‌باشد ارائه داده است، و او این تعداد زیاد را با آنچه از خلفا روایت شده مقایسه کرده است و بعد از این مقایسه چنین نتیجه‌گیری کرده که نسبت احادیثی که همه آنها روایت کرده‌اند با احادیث ابوهریره ۲۷٪ است، و ما از این بحث سطرهای ذیل را اقتباس کرده‌ایم ...

و در ستایش کتاب استادش در حاشیه ص ۲۱۲ می‌گوید: هر کس می‌خواهد از همه آنچه علامه!! شرف‌الدین گفته است اطلاع یابد به کتابش «ابوهریره» که کتابی ارزشمند است مراجعه کند.

می‌گویم (مؤلف) من سؤالی دارم که باید پسر استاد و شاگردش آن را پاسخ دهند و آن این است که چرا علامه بزرگ در مورد کمیت و تعداد احادیثی که ثقات او روایت کرده‌اند و تعدادشان چهار برابر روایات ابوهریره است توضیحی نداده است؟! و اما تعداد آنچه ائمه معصومین او روایت کرده‌اند خیلی زیاد است. و مقایسه استاد تو بین ابوهریره و خلفا مقایسه‌ای مضحک و خنده‌دار است و هر طالب علم ساده‌ای این را می‌داند.

سباعتی می‌گوید کمتر بودن روایات خلفای چهارگانه و بخصوص ابوبکر و عمر به خاطر آن بوده است که آنها مشغول به امور خلافت و نشر اسلام بوده‌اند و دلیل آن این نبود که آنها کمتر از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده‌اند یا فراموش کرده‌اند، و کثرت روایت چند سبب دارد که بعضی عبارتند از: از همه کارها بریدن و فقط به روایت علم مشغول شدن، قوت حافظه، کم بودن گرفتاری‌های دنیوی، عمر

طولانی، متصدی شدن امور علم و فتوا^(۱).

و اینگونه مشخص می‌شود که ابوریه دنباله‌رو بوده است و برای یک پژوهشگر شایسته نیست که در همه آنچه می‌نویسد دنباله‌رو دیگران باشد، اما ابوریه راهی جز این کار نداشته است زیرا او در مورد حدیث و رجال آن دانشی اندک دارد و در این مورد سرمایه چندانی ندارد ... پس نباید از دیدگاه‌های شتابزده و تند و خشن او تعجب کرد، اما با وجود این شیعه او را می‌ستایند و یکی از نخبگان آنها در ترجمه کتاب‌ها به زبان فارسی کتاب او را آراسته و ترجمه کرده است و یکی از انتشارات آنها آن را نشر کرده است، زیرا ابوریه با اظهار تشیع و رافضی شدن و توهین به اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و بخصوص خلفای ثلاثه خدمت بسیار بزرگی برای آنها انجام داده است. می‌توانم ملاحظات خود را بر کتاب او و معرفی دروغ‌هایش را اینگونه خلاصه کنم.

اول اینکه او روی جلد کتاب نوشته ابوهریره اولین راوی است که در اسلام متهم شده است، و این تهمت را به ابن قتیبه نسبت داده است و حال آن که ابن قتیبه طعنه‌های نظام معتزلی را که به اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر و علی و ابن مسعود و ابوهریره زده پاسخ داده است، و او در ص ۳۲ می‌گوید: (اینها گفته‌های نظام بودند که ما بیان کردیم و به آن پاسخ دادیم ...) ^(۲).

اما اینکه ابوریه در ص ۱۵۴ و ص ۲۰۳ «اضواء» ادعا می‌کند که «نویسنده صادق رافعی در کتابش تاریخ آداب العرب، ۲۷۸۷/۱ می‌گوید که ابوهریره اولین راوی است که در اسلام متهم شده است.

به او می‌گوییم اگر رافعی نویسنده‌ای راستگو است باید به ما بگوید که این تهمت را از کجا آورده است و اگر نمی‌تواند دلیل آن را ارائه دهد گفته او را باید

(۱) - دفاع عن السنة، ص ۱۷۹.

(۲) - ن ک تأویل مختلف الحدیث، ص ۱۵-۳۲.

به دیوار زد!

و ابوریه به اضافه دروغ و فریبکاری بسیار کلمات رکیک و بی ادبانه‌ای نسبت به این صحابی بزرگوار به کار برده است، کلماتی که هیچ فرد دیندار و جوانمردی چنین کلماتی را حتی به افراد پست و فرومایه نمی‌گوید چه برسد که چنین کلماتی در مورد صحابی بزرگوار به کار برده شود، و کسی که در مورد حدیث و سنت می‌نویسد باید ادب صاحب سنت و ادب ائمه و رجال آن همچون بخاری و غیره را رعایت کند^(۱).

و در ص ۲۱۳ اضواء می‌گوید: (بنی‌امیه کاری که او برای آنها می‌کرد را می‌دانستند ... بنابراین نعمت‌های فراوانی به او دادند ... بعد از آن که او با پوست خشکی جسم خود را می‌پوشید و کتان و پارچه پاره پاره می‌پوشید).

و خنده‌دار این است که او بعد از تألیف کتابش از انتقادی که برخی از علما از کتاب او کرده و رد آن را نوشته‌اند شکایت می‌کند و از خودش و کتابش دفاع می‌کند و می‌گوید: (اندکی در این کتاب به تندی سخن گفته شده است) و من ناچار بودم این شیوه را در پیش بگیرم. و در همین صفحه می‌گوید: چون این گروهی که مخاطب ما هستند همه به دشمنی با ما و ناسزا گفتن ما اتفاق کرده‌اند...».

ولی از او می‌پرسم که چه کسی ابتدا اقدام به دشمنی با ابوهریره و ناسزا گفتن به او کرد و به تهمت زدن به او اقدام کرد؟!

پس ای بیچاره چرا شکایت می‌کنی و گریه می‌نمایی وقتی که تو مسخره کردن به یک صحابی بزرگوار را آغاز کرده‌ای؟! پس آیا همین حقیقتی است که برای پسر استاد فرصت را فراهم کرد تا بدون آن که تو را بشناسد و کتابت را ببیند از تو دفاع کند!

(۱) - محمد ابوشهبه، ص ۱۰۰.

و آیا مسخره کردن یک صحابی بزرگوار پژوهشی آزاد شمرده می‌شود؟! که دانش‌آموز روی کتابش بنویسد: (پژوهشی آزاد است که به بررسی حیات حدیث محمد صلی الله علیه و آله و تاریخ آن و امور مرتبط به آن می‌پردازد، و این پژوهش فراگیر بر اساس پایه‌های تحقیق علمی شکل گرفته است، و این پژوهش در موضوع خود اولین است که قبل از آن پژوهشی به صورت آن انجام نشده است (...). آیا نامیدن ابوهریره شیخ مضیره پژوهشی آزاد است!

بله راست می‌گویید این پژوهش در مسخره کردن و ناسزا گفتن و خلط مباحث در نوع خود بی‌نظیر و اولین پژوهش است، که هیچ عاقلی قبل از آن دست به چنین کاری نزده است. و او در بیشتر طعنه‌هایی که به ابوهریره زده از استادش پیروی کرده است و استادش عبدالحسین از احمد امین آن طعنه‌ها را نقل کرده و احمد امین از گولد سیهر مستشرق و دیگر مستشرقان آن را فراگرفته است. خلاصه اینکه شاگرد در همه چیز از استادش تقلید کرده و کاملاً شیوه او را در پیش گرفته است و بلکه او مطالب استادش را دزدیده و در کتابش جای داده است، و او نتوانسته بیشتر از استادش بگوید به جز اینکه چند حدیث اضافه کرده و به آن اعتراض کرده است که با دلیل قاطع و روشن بیان خواهیم کرد که هر کس که ادعای تشیع می‌کند چقدر دروغ‌گوست و واقعاً همان‌طور که گفته‌اند «تقیه دین من و دین پدرانم هست و کسی که تقیه نکند دین ندارد»!!، مانند استادش به همه احادیث ابوهریره اعتراض می‌کند. و او حدیث وعاءین و پهن کردن لباس را انکار کرده، و این حدیث را که خداوند آدم را به صورت او آفرید انکار می‌کند.

و در ص ۲۰۷ ابوهریره را به طرفداری از معاویه متهم کرده است و در ص ۲۴۳ ابوهریره را متهم کرده که او علیه علی رضی الله عنه حدیث وضع می‌کرد از روایت اسکافی ص ۲۳۶، و همچنین در ص ۱۰۴-۱۰۵ این تهمت را ذکر کرده که عمر ابوهریره را زد، و او با تقلید از استادش چنین گفته است. و در ص ۱۰۹ ادعا

می‌کند که ابوهریره ادعا می‌کند که در صحنه‌هایی حضور داشته است و حال آن که او در آن وقایع حضور نداشته است، مثل اینکه روایت می‌کند که در فتح خیبر حضور داشته است و کفر ابوطالب را روایت می‌کند. و همچنین حدیث فرمان دادن پیامبر صلی الله علیه و آله به کشتن سگی که نگهبان کشاورزی است را انکار می‌کند و حدیث هر کس صبح کرد در حالی که جنب بود و حدیث شومی و بدشگونی و حدیث هر کس مرده‌ای را غسل داد ... و حدیث مه‌راس ... و حدیث ... لاعدوی ولا ... و حدیث سهو پیامبر صلی الله علیه و آله و حدیث نهی از راه رفتن با یک کفش و حدیث ملک الموت و حدیث مجادله جهنم و بهشت و حدیث نزول و حدیث داود و حدیث پُر شدن جهنم و ... را انکار می‌کند و ابوهریره را متهم می‌کند که این احادیث را از کعب الاحبار و وهب بن منبه فراگرفته است و همچنین دانشمند امت ابن عباس رضی الله عنه را متهم می‌کند که او از یهودیان دانش فراگرفته است!! پس او فقط به ابوهریره طعنه نمی‌زند!

بنابراین ابوریه در ص ۲۴ می‌گوید: (... ابوهریره راوی حدیث شاگرد کاهنان یهود بود و از آنها یاد می‌گرفت و آنچه را که از آنها می‌آموخت میان مردم پخش می‌کرد و می‌گفت گفته‌های پیامبر صلی الله علیه و آله هستند).

و در ص ۹۱ می‌گوید: (... مانند روایت دانشمند ابن عباس ... و (ابوهریره) و انس و دیگران از کعب الاحبار و ابوهریره و ابن عباس بیش از دیگران دانش کعب الاحبار را نشر کردند ...).

و در ص ۸۹-۹۰ تحت عنوان «آموختن ابوهریره از کعب الاحبار» می‌گوید: (وقتی ابوهریره از فرمانداری بحرین عزل شد و به مدینه بازگشت دانشمند بزرگ کعب احبار یهودی او را به سوی خود جذب کرد و از روایات اسرائیلی خود به او تلقین می‌کرد و خرافات را در ذهن او جای می‌داد و سیل خروشان احادیث خرافاتی و پیچیده موج می‌زد. و گاهی از یکی از روشنفکران محقق شنیدم که می‌گفت ابوهریره و کعب، اسلام را با نشر خرافات و اوهام در آن فاسد و خراب کردند و او بیشتر

کعب را زیر سؤال می‌برد و می‌گفت کعب اولین صهیونیست است).
و در ص ۹۳ می‌گوید: (استاد سعید افغانی در مقاله‌ای که در مجله الرساله
مصری آمده بود می‌گوید: ... در این مجله می‌خواهم با دلایل قاطع ثابت کنم که
کعب الاحبار اولین صهیونیست است ...).

می‌گویم (مؤلف) کعب الاحبار از تابعین است، و حقیقت هر راوی برای
علمای جرح و تعدیل هر چند خودش را پنهان کند مشخص است و علمای جرح
و تعدیل او را به جعل حدیث متهم نکرده‌اند و جمهور او را ثقه قرار داده‌اند، و
بنابراین در کتاب‌های ضعفاء و متروکین اسم او ذکر نشده است و ذهبی شرح
حال کوتاهی در تذکره الحفاظ برای او نوشته است و ابن عساکر شرح حال او را
مفصل‌تر نوشته و او را ثقه قرار داده است.

پس از کجا کعب اولین صهیونیست بوده است؟

اما وهب بن منبه از بزرگان تابعین و از افراد ثقه آنها بوده است و هیچ کسی را
سراغ نداریم که او را جاعل حدیث قرار داده باشد به جز ابوریه^(۱)، و کعب و
وهب بسیار کم از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند، و احادیث آنها مرسل است و
حدیث مرسل حجت نیست و اصحاب گاهی در پذیرفتن روایات برادران خود
توقف می‌کردند تا اینکه تحقیق می‌نمودند پس چگونه احادیث مرسل کعب را
می‌پذیرفتند و وهب خیلی بعد آمده است. اما آنچه آنها از برخی از اصحاب یا
تابعین روایت کرده‌اند علما آن را همانند سایر روایات تابعین مورد نقد و بررسی
قرار داده‌اند^(۲).

ما ابوریه را به مبارزه می‌طلبیم و از او می‌خواهیم که ده حکایت مختلف بیاورد

(۱) - دفاع عن السنة، أبو شهبه ص ۷۰-۷۱.

(۲) - الانوار الکاشفه، ص ۱۰۱.

و ثابت کند که اینها را ابوهریره از کعب روایت کرده است^(۱). اگر آن چه او در مورد ابوهریره و ابن عباس و کعب الاحبار می گوید درست است پس معنی اش این است که علمای بزرگ شیعه علم خود را از کعب الاحبار آموخته‌اند، و خواهیم گفت که چگونه آنها از کعب فراگرفته‌اند. مجلسی در بحار الانوار از احادیث و روایات کعب الاحبار استدلال می کند در بحار الانوار، ۲۴۰/۳۶ روایت ۴۴ از ولید بن مسلم و او از صفوان بن عمرو و او از شریح ابن عبید و او از عمرو بکائی و او از کعب الاحبار روایت می کند که گفت

و در ۴۸/۹۷، ح ۳۵ از ابی المحاسن و او از ابی عبدالله و او از محمد بن احمد و او از ... قاسم بن خلف روایت می کند که گفت: مردی از کعب الاحبار! پرسید و گفت ...^(۲).

و حر عاملی در کتابش الجواهر السنیه چند روایت از کعب الاحبار نقل کرده است، و این روایات در ص ۶۱ و ۲۸۴ آمده‌اند.

پس آیا علما و مشایخ شیعه علم خود را از یهودیان آموخته‌اند!! و آیا همه احادیث آنها اسرائیلیات و خرافات‌اند، چرا ابوریه قبل از اعتراض به ابوهریره و کعب و ابن عباس به هم کیشان خود اعتراض نمی کنی؟

و در مورد وهب بن منبه می گوید: (استاد سعید افغانی در مقاله مختصری که در مجله الرساله نوشته بود در آن گفته بود که وهب بن منبه اولین صهیونیست است).

و در ص ۲۴ می گوید: (شیخ عبدالحلیم و گروه دارالحدیث باید قبل از استدلال به این حدیث به آنچه علمایی همچون ذهبی و ابن رجب و خطابی و ابونعیم در مورد این حدیث گفته‌اند مراجعه کنند، علمای مذکور گفته‌اند که این حدیث از وهب بن منبه یهودی نقل شده است ...).

(۱) - الانوار الکاشفه، ص ۱۷۸.

(۲) - ن ک، ۲۰۶/۵۷، ح ۱۵۹ و ۴۳/۷۷، ح ۱۱ و ۵۴/۹۰-۵۵، ح ۱۴.

و در ص ۱۵۱ و ۲۶۲ می‌گوید: (سرچشمه خرافات کعب الاحبار و وهب بن منبه هستند).

و در ص ۲۶۹ می‌گوید: (تردید نیست که او (ابوهریره) در روایت نمودن مطالب عجیب و غریب تحت تأثیر استاد بزرگش کعب الاحبار قرار گرفته بود و کعب الاحبار یهودی روایات عجیب و غریب اسرائیلی را میان مسلمین پخش می‌کرد ... و همچنین ابوهریره از وهب بن منبه دانشمند یهودی متأثر شده بود ...).
می‌گویم آیا ابوریه فراموش کرده که در کتاب‌های مذهب استاد بزرگ او روایاتی هست که سادات او از وهب بن منبه روایت کرده‌اند؟!!

در بحار الانوار، ۶۳/۱ آمده (... اسناد کتاب من به وهب بن منبه!! و ابی‌حذیفه می‌رسد. قطیفی برای ما از ثعلبی و او از محمد بن حسن ازهری و او از حسین بن محمد عبدی و او از عبدالمنعم بن ادريس و او از وهب و ابی‌حذیفه روایت می‌کرد. و مجلسی در بحار در همین جلد ص ۸۹ روایت ۱۵ می‌گوید: (در امالی مفید از اسماعیل بن محمد کاتب و او از ... ابی‌فرات روایت می‌کند که گفت در کتابی از کتاب‌های وهب بن منبه خواندم).

و مجلسی این روایات را از طریق وهب بن منبه و کعب الاحبار ... روایت کرده است. و اینک با اختصار به این روایات اشاره می‌کنیم.

در بحار الانوار، ۴/۶ روایت ۴ آمده: در امالی مفید از حسین بن محمد تمار و او از محمد بن قاسم و او از ... جعفر طائی واعظ روایت می‌کند که گفت: از وهب بن منبه! شنیدم که می‌گفت: چند خط در زبور داود خواندم.

و در ۲۹۹/۱۱ آمده که در حدیث وهب بن منبه! آمده است که نوح عَلَيْهِ السَّلَام اولین پیامبری بود

و در ۳۵۵/۱۱، ح ۱۲ و (۱۷۹/۱۴، ح ۱۵) آمده که در علل الشرائع به روایت از وهب آمده که گفت.

و در ۳۵۷/۱۱ روایت ۱۵ و (۳۵۲/۱۲ روایت ۲۳) از قصص الانبیاء با اسناد به

صدوق و او با اسناد به وهب بن منبه!
و در ۱۷۸/۱۳ روایت ۸ و ص ۱۹۲ و ص ۳۹۳ روایت ۲ مجلسی با اسناد به
صدوق و او با سند خودش از وهب بن منبه! از ابن عباس! روایت می‌کند که گفت.
و در ۱۶۱/۱۴، ح ۲، و ص ۳۴۰ و ص ۳۶۴، ح ۶ و ص ۳۶۷، ح ۶ با اسناد به
صدوق و صدوق با سند خود از وهب روایت می‌کند که گفت.
و در ۳۶۹/۱۱ روایت ۲ آمده: (می‌گویم که در مجمع روایتی مانند این از وهب
بن منبه آمده است).
و در ۲۶/۱۵ روایت ۴۸ مجلسی می‌گوید (شیخ ابوالحسن بکری استاد شهید
ثانی در کتابش کتاب الانوار می‌گوید: مشایخ ما و اسلاف ما!! که راویان این
حدیث از ابی‌عمر انصاری هستند، در این مورد از کعب الاحبار!! و وهب بن منبه!!
و ابن عباس!! پرسیدم گفتند: وقتی خداوند محمد صلی الله علیه و آله را بیافریند.
و در ۳۰۸/۲۶ روایت ۷۳ در کتاب المعراج صدوق از وهب بن منبه!! روایت
می‌کند که گفت: موسی علیه السلام در شبی که با خداوند سخن گفت به هر درختی که
در کوه طور بود نگاه کرد دید همه هر سنگ و گیاه و درختی که آن جا هست
محمد صلی الله علیه و آله را می‌گویند و دوازده وصی و جانشین بعد از او را می‌ستایند!!!^(۱).
و این در ۱۴۹/۵۱ روایت ۲۴ آمده است و همچنین در المستدرک نوری،
۲۸۶/۱۲ آمده است. و در ۲۴۰/۳۶ روایت ۴۲، ۳۷ در خصال صدوق آمده است:
(با این سند از ابی‌اسامه از ابن مبارک از معمر از کسی که از وهب بن منبه شنیده
است ...) (الخصال، ۷۶/۲) و در ۲۱۴/۴۳ روایت ۴۴ آمده - و وهب بن منبه! از
ابن عباس!! روایت کرد ...^(۲).

همچنین شیخ آنها نوری طبرسی در کتابش مستدرک ۱۸۶/۲، ۳۰۹ این روایت

(۱) - عقیده و وصایه و رجعت و بلاء ... ساخته یهودیان می‌باشند.

(۲) - برای اطلاع بیشتر نگا: البحار ۶۸/۵۱ ح ۱ و ۲۷۶/۵۲ ح ۱۷۳.

را ثابت کرده است^(۱).

و در ص ۷۶ در الغیبه طوسی از احمد بن ادريس از ... از ابی عبدالرحمن روایت می‌کند و او از کسی روایت می‌کند که از وهب بن منبه! شنید که می‌گفت ابن عباس!

و در ۲۰۸/۵۷ روایت ۱۷۱ از وهب! روایت شده که گفت ...^(۲).

و در ۵۴/۹۰ روایت ۱۴ ... و اینگونه گروهی از وهب بن منبه و حسن بصری روایت کرده‌اند.

و در ۳۳۶/۹۸ روایت ۱ ... از وهب بن منبه از ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله

و حر عاملی در کتابش الجواهر السنیه، ص ۱۳ و ۱۷ و ۵۶ و ۷۴ و ۷۵ و ۲۰۸ و ۲۰۹ روایاتی از وهب بن منبه روایت کرده است.

و در ص ۱۱۱ از حسن بن احمد بن ادريس و او از پدرش و او از احمد بن ابی‌عبدالله و او از پدرش و او از وهب بن منبه و او از امام صادق و او از پدرش و او از پدرانش روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود ...!!!

خواننده گرامی می‌بیند که سند این حدیث بوسیله وهب بن منبه به امام معصوم جعفر صادق می‌رسد؟!!!!

و اینگونه علمای شیعه از روایات کعب و وهب و ابن عباس استدلال کرده‌اند؟!!!!

آیا همه اینها از یهودیان فراگرفته‌اند، و میان مسلمین خرافات رواج داده‌اند؟! و اینک احادیثی بیان می‌شود که ابوریه به آن اعتراض کرده است و قبل از ذکر این احادیث امر مهمی را بین می‌کنم و آن اینکه من در پاسخ به اعتراضات ابوریه

(۱) - نگا: المستدرک ۴۸۷/۲ و ۴۲۰/۷ و ۴۰/۸ و ۲۸۹/۶.

(۲) - باری اطلاع بیشتر نگا: البحار ۱۹/۷۵ ح ۱۲ و ص ۱۷۵ ح ۱۰ و ص ۱۹ ح ۲۰ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۶۱/۵۹ ح ۳۷ و ۳۷۷ و ۶۲/۶۵ ح ۱۹ و ۲۸۶/۶۱ ح ۱ و ۱۶/۷۰ ح ۶ و ۶۹/۷۲ ح ۱ و ۴۲/۷۷ ح ۱۰ و ۴۴۶/۷۸ ح ۴ و ۴۸/۹۷ ح ۳۶ و ۲۵۴/۱۲ ح ۱۸ و ۲۷۶/۱۵ ح ۲۴ و ۱۱۰/۳۹.

از احادیث شیعه استدلال می‌کنم و این چند دلیل دارد:
اول چون که ابوریه شیعه شده است و در خاتمه کتابش در ص ۲۷۱ به
صراحت می‌گوید:

(گروه‌های زیادی از مسلمین هستند که کتاب‌های معروف حدیث را قبول
ندارند، و خودشان کتاب‌های مخصوصی در سنت و فقه دارند که از آن پیروی
می‌کنند مثل شیعه امامیه و زیدیه و غیره و بخصوص شیعه امامیه فقط احادیثی را
می‌پذیرند که از طریق اهل بیت روایت شده‌اند. یعنی آنچه امام صادق از پدرش
امام باقر و او از پدرش زین‌العابدین و او از حسین و او از پدرش امیرالمؤمنین و
او از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است. اما احادیثی که افرادی همچون ابوهریره
و سمره بن جندب و مروان بن حکم و عمران بن حطان و عمرو بن عاص و
امثالشان روایت کرده‌اند نزد امامیه هیچ اعتبار و ارزشی ندارند. و هیچ کس
نمی‌تواند به این فرقه‌ها و به دینشان طعنه بزند و یا در ایمانشان شک کند ... چون
هر گروهی سنتی و پیشوایی دارد).

دوم چون که پسر استادش برای کتابش تقریظ نوشته و کتابش به فارسی
ترجمه شده و آنها برای آن تقریظ نوشته‌اند.

ابوریه به سی و اندی از احادیث ابوهریره اعتراض کرده است و این احادیث
پنج نوع هستند، نوعی را ابوریه بدون دقت به صورت دیمی به ابوهریره نسبت
داده است در صورتی که آن احادیث را کسانی دیگر روایت کرده‌اند، و حدود ده
حدیث هستند که در سند هر یک از آن دروغگو یا فرد ضعیف یا انقطاعی هست
پس اینها از ابوهریره ثابت نیستند، و نوعی دیگر در آن اختلاف شده که آیا از
ابوهریره ثابت است یا نه، این تقریباً مثل نوع گذشته است و نوعی دیگر حدیث
صحیح هستند که غیر از ابوهریره دو یا سه یا بیشتر صحابی دیگر آن را هم
روایت کرده‌اند و در ضمن اهل بیت نیز آن را روایت نموده‌اند.

اعتراض ابوریه به حدیث «خورشید بعد از غروب به کجا می‌رود»

در ص ۲۳ ابوریه این حدیث را ذکر کرده و با تمسخر به حدیث نبوی می‌گوید: (سند آن خوب است، اما از آنجا که با علم و مشاهده مخالف است کودکان را هم به خنده درمی‌آورد، چون حدیث این را می‌گوید که خورشید وقتی غروب می‌کند به روی عرش بالا می‌رود و زیر عرش سجده می‌کند سپس از پروردگارش برای طلوع در روز دوم اجازه می‌گیرد اما به آن اجازه داده نمی‌شود و همچنان اجازه می‌خواهد تا اینکه به آن اجازه داده می‌شود آنگاه هفتاد هزار فرشته آن را از مغرب به سوی مشرق می‌کشانند تا در روز دوم بر مردم طلوع کند! ... و برای علما روشن شده که ابوهریره این حدیث را از کعب الاحبار یهودی فراگرفته است. و این حدیث با نص قرآن کریم مخالف است ...).

می‌گویم (مؤلف) ای افتراءکننده، تکذیب و توهین تو منحصر به ابوهریره نیست، بلکه تو به قرآن طعنه زده‌ای و قرآن را تکذیب کرده‌ای چون قرآن می‌گوید مخلوقات سجده می‌کنند چنان که در این آیه آمده است: ﴿الَّذِينَ ارْتَدَّوْاْ مِنْكُمْ قَالُوا لَوْلَا اَنْزَلَ عَلَيْنَا السَّمَاءُ مِنْ فِى السَّمَاءِ مَاءٌ لَّسَدْنَا لِقَوْلِ الْكَافِرِ اِنْ هٰذَا اِلَّا سَحَابٌ مَّاءٌ مَّرْكُومٌ ﴿۱۸﴾ (الحج: ۱۸). «آیا ندیدی که تمام کسانی که در آسمانها و کسانی که در زمینند برای خدا سجده می‌کنند؟! و (همچنین) خورشید و ماه و ستارگان و کوه‌ها و درختان و جنبندگان، و بسیاری از مردم!».

اینگونه خداوند در کتابش اثبات نموده که خورشید و ماه و ستاره‌ها و دیگر مخلوقات برای خدا سجده می‌برند، اما ما کیفیت سجده بردن آنها و چگونگی تسبیح گفتن آنها را نمی‌دانیم، و تنها چیزی که بدان موظف هستیم این است که به آنچه خداوند در کتابش از آن خبر داده ایمان داشته باشیم، و انکار کردن آنچه خدا در قرآن گفته نشانه کفر و گمراهی است.

و ابوریه با انکار سجده بردن خورشید و غیره کفر ورزیده است.

پس درس عبرت بگیرید ای خردمندان!! و ای ابوهریه اگر تو و استادت و پیروانتان به آنچه ابوهریره روایت کرده است اعتقاد نداری، ما آنچه اهل بیت از طریق جد خود روایت کرده‌اند را بیان می‌کنیم.

امام صادق از پدرش باقر و او از پدرش زین‌العابدین و او از حسین و او از پدرش امیرالمؤمنین و او از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است، اصبع بن نباته می‌گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: خورشید سیصد و شصت برج دارد، هر برجی از برج‌های آن به اندازه جزیره عربی هستند، و هر روز در یکی از این برج‌ها پایین می‌آید و وقتی پنهان می‌شود به زیر عرش می‌رسد و تا فردا آن جا به سجده می‌افتد و سپس به محل طلوع خود برمی‌گردد در حالی که دو فرشته همراه خورشید هستند و فریاد می‌زنند، و صورت خورشید به سوی اهل آسمان است و پشت سر آن به سوی اهل زمین است و اگر صورت آن به سوی اهل زمین می‌بود زمین و همه کسانی که روی آن هستند از شدت گرمای خورشید می‌سوختند، و معنی سجده آن چیزی است که خداوند فرموده است: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ﴾^(۱) و در اختصاص از ابی‌صباح کنانی روایت شده که گفت: ابو عبدالله علیه السلام را در مورد این آیه پرسیدم که: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ﴾ فرمود: خورشید در هر شبانه روز چهار بار سجده می‌کند، وقتی به طول آسمان می‌رسد قبل از طلوع صبح سجده می‌کند، گفتم بله فدایت شوم گفت: آن صبح کاذب است چون خورشید سجده می‌کند در حالی که در یک گوشه زمین است و وقتی از

(۱) - ن ک روضة الكافي، ص ۱۳۸، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، ۴۱۴/۱، البرهان، ۱۷۷/۲-۱۷۸ و ۸۰/۳، تفسیر نورالثقلین، ۲۹۳/۲-۲۹۴ و ۳۰۶/۳ و ۴۷۵، البحار، ۱۴۱/۵۸-۱۴۶، ۲۰۹-۲۱۰.

سجده‌اش بلند می‌شود صبح طلوع می‌کند و وقت نماز می‌آید. و اما سجده دوم آن وقتی است که در وسط آسمان قرار می‌گیرد و آتش بلند می‌شود و قبل از زوال می‌ایستد پس وقتی خورشید برابر عرش قرار می‌گیرد می‌ایستد و سجده می‌کند وقتی سر از سجده بلند می‌کند از وسط آسمان دور می‌شود و وقت نماز ظهر فرامی‌رسد. و اما سجده سوم زمانی است که از افق پنهان می‌شود و به سجده می‌افتد و وقتی سرش را بلند می‌کند شب تمام می‌شود، همان طور که وقتی از وسط آسمان می‌گذرد وقت زوال روز فرامی‌رسد^(۱).

خواننده محترم به ابوهریره که شرالبریه است نگاه کنید که چگونه دروغ می‌گوید و فریب می‌دهد و این حدیث را که با قرآن و سنت نبوی هماهنگ است انکار و رد می‌کند.

و چگونه روایت ابوهریره با قرآن مخالف است و حال آن که ائمه از این آیه برای اثبات سجده خورشید استدلال کرده‌اند!!

آیا ائمه این حدیث را از کعب الاحبار یهودی فراگرفته‌اند؟!

به حق که دشمنی شیعه با ابوهریره دل و دیده‌اشان را کور کرده است و نمی‌بینند.

اعتراض ابوهریره به حدیث «همواره بنده‌ام با خواندن نوافل به من نزدیک می‌شود...»

در ص ۲۴ ابوهریره می‌گوید: (در کتاب‌هایشان بدون هیچ مناسبتی حدیثی را که بخاری از ابوهریره روایت کرده جای داده‌اند و چون بخاری آن را روایت کرده آن را صحیح می‌شمارند، حدیث این طور است: «هر کس با دوستی از دوستانم دشمنی کند با او اعلام جنگ می‌کنم، و بنده‌ام همواره با نوافل به من نزدیک می‌شود تا اینکه او را دوست می‌دارم، وقتی او را دوست بدارم گوش او می‌شوم

(۱) - الاختصاص، مفید، ص ۲۱۳-۲۱۴، الانوار العمانية، ۱/۱۸۱.

که با آن می شنود، و چشم او می شوم که با آن می بیند، و دست او می شوم که با آن می گیرد. و پایش می شوم که با آن راه می رود، و اگر از من بخواهد به او می دهم و اگر به من پناه ببرد او را پناه می دهم».

بعد از ذکر این حدیث ادعا می کند: «ابونعیم در الحلیه می گوید که این حدیث از وهب بن منبه یهودی نقل شده است، و راوی حدیث ابوهریره شاگرد کاهنان یهودی بود که از آنها می آموخت و بین مردم پخش می کرد و می گفت پیامبر صلی الله علیه و آله گفته است».

می گویم (مؤلف) این حدیث را تنها ابوهریره روایت نکرده است بلکه دیگر کسانی از اصحاب همچون عایشه و علی و ابوامامه و ابن عباس و انس و حذیفه و معاذ بن جبل و غیر آن را روایت کرده اند.

دوم اینکه اگر تو معتقد هستی که ابوهریره دروغ می گوید ما این روایت را از طریق اهل بیت برای می آوریم.

حماد بن بشیر می گوید از ابو عبدالله علیه السلام شنیدم که می گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند می فرماید: هر کس به دوستی از دوستانم توهین کند او برای جنگ با من سنگر گرفته است، و بهترین چیزی که بندهام با آن خودش را به من نزدیک می کند اموری است که آن را بر او فرض گردانده ام و بندهام با نوافل به من تقرب می جوید تا اینکه او را دوست می دارم و وقتی او را دوست بدارم گوش او می شوم که با آن می شنود و چشم او می شوم که با آن می بیند و زبانش می شوم که با آن حرف می زند و دستش می شوم که با آن می گیرد و اگر از من بخواهد دعایش را اجابت می کنم و اگر از من چیزی بخواهد به او می دهم^(۱).

(۱) - اصول الکافی، ۳۵۱/۲، ۳۵۲، الفوائد الطوسیة، ص ۴۵-۴۶، ۸۱ جامع الاخبار سبزواری، ص ۲۰۵، کتاب المحاسن، ۴۵۴/۱، البحار، ۱۵۵/۷۵ و ۲۵۷/۸۴ و ۲۲/۷۰ و ۱۶ و ۳۱/۸۷، الجواهر السنیة، ص ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۲۳ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۲۶۰ و ۲۶۴ و ۲۷۰ و ۲۷۳.

ابان بن تغلب از ابو جعفر رضی الله عنه که می گفت: وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به اسرا رفت فرمود: خداوندا حال مؤمنان نزدت چگونه است؟ فرمود: هر کس به دوستی از دوستانم توهین کند او برای جنگ با من سنگر گرفته است، و بهترین چیزی که بندهام با آن خودش را به من نزدیک می کند اموری است که آن را بر او فرض گرداندهام و بندهام با نوافل به من تقرب می جوید تا اینکه او را دوست می دارم و وقتی او را دوست بدارم گوش او می شوم که با آن می شنود و چشم او می شوم که با آن می بیند و زبانش می شوم که با آن حرف می زند و دستش می شوم که با آن می گیرد و اگر از من بخواهد دعایش را اجابت می کنم و اگر از من چیزی بخواهد به او می دهم^(۱).

و خمینی بر صحت این حدیث در کتابش «زبده الاربعین حدیثا»، ص ۲۴۶ تأکید کرده است: «از ابو جعفر رضی الله عنه روایت است و او از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کند که...».

آیا ابوریه اهل بیت را هم مانند ابوهریره متهم می کند؟!!

و در ص ۵۴ ابوریه تحت عنوان «آزمندی ابوهریره» می گوید: (شخصیت ابوهریره ابعاد زیادی دارد از جمله ابعاد شخصیتی او آزمندی شدید اوست به خاطر این دم درها گدایی می کرد و این حرص و آزمندی تأثیر بزرگی در زندگی او داشت و در تمام عمر او اینگونه بود...).

و در ص ۵۵ تحت عنوان «شیخ المضیره» می گوید: (ابوهریره ملقب به شیخ المضیره بود، مضیره نوعی خوراک از خوراکیهای معروف و لذیذ معاویه بود. و این خوراک توجه شاعران و نویسندگان را بیش از دیگر غذاها به خود جلب کرده بود و در مورد آن لطیفه گویی می کردند و از قرن ها به آن چشم دوخته بودند. و در این مورد چیزهای زیادی گفته اند ... و او همواره حلوا و فالوده می خورد و

(۱) - اصول الکافی، ۳۵۲/۲، الأنوار، ۱۳۴/۱، ۲۱۸، أنوار الولاية ص ۳۰۸، العوالی ۴۰۸/۱.

می گفت اینها ماده فرزند هستند و مضیره را خیلی دوست می داشت و با معاویه آن را میل می کرد ...).

می گویم (مؤلف) ائمه و محدثین تأکید کرده اند که برای قبول و اعتماد به روایات نمی توان بر کتاب های ادبی و تاریخی اعتماد کرد چون در این کتاب ها چیزهای باطل زیادی هست، و حدیث فقط از کتاب های ائمه ثقه که در شناخت حدیث صحیح و ضعیف و مقبول و مردود به آنها مراجعه می شود گرفته می شود. و چنین حکایاتی که از نظر نقلی صحت ندارند و عقل آن را قبول نمی کند در کتاب های ادبی زیاد آمده که هدف از آن وقت کشی و سرگرمی است، و بهتر بود که در یک بحث علمی چنین چیزی ذکر نمی شد، اما اینکه در کتابی که در مورد تاریخ سنت است ذکر شود و برای انتقاد یکی از بزرگان اهل علم و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله که پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان صدر اول اسلام او را تأیید کرده اند از آن استناد شود به حق چیزی است که ما در اسلوب بحث در حال و در گذشته چنین چیزی سراغ نداریم ^(۱).

می گویم (مؤلف) تهمت زدن ابوریه به ابوهریره (که او ... شکمو و پرخور بوده است و ادعا می کرد که طیب است)، این مختص ابوهریره نیست بلکه مصیبت بزرگتر این است که اهل بیت همه به این امر اختصاص داشته اند و آنها کتابی تألیف کرده اند که طب الائمه نامیده شده است، و روایاتی در این مورد ذکر خواهیم کرد، ولی قبل از آن یادآوری می کنم که «مضیره» مختص ابوهریره نبوده است. و اینک به صورت فشرده و مختصر احادیثی از اهل بیت که از جد خود نقل کرده اند به خواننده محترم عرضه می گردد.

در مستدرک الوسائل، ۴۱/۱۷ از عبدالله بن سنان روایت است و او از ابو عبدالله صلی الله علیه و آله روایت می کند که گفت: پیامبری از پیامبران به خداوند از ضعف و

(۱) - محمد ابوشهبه، ص ۱۰۰.

ناتوانی شکایت کرد به او گفته شد: گوشت را با شیر بپز چون شیر و گوشت جسم و تن را محکم می‌کنند، می‌گوید: گفتم آن «مضیره» است گفت: نه بلکه گوشت را با شیر تازه قاطی می‌کنند.

و در الوسائل، ۵/۱۷ سلیمان بن جعفری از ابو جعفر رضی الله عنه روایت می‌کند که گفت: بهترین خوراک سویق است وقتی گرسنه باشی تو را نگاه می‌دارد، و اگر سیر باشی غذایت را هضم می‌کند.

و در ۶/۷ بکر بن محمد از ابو عبدالله رضی الله عنه روایت می‌کند که گفت: سویق انسان را چاق می‌کند و استخوان را محکم می‌نماید.

و در ۶/۱۷ از ابو عبدالله رضی الله عنه روایت است که گفت: سویق خوارک پیامبران است^(۱).

و در المستدرک ۳۹۰/۱۶ از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که گفت: «هر کس به هنگام خوابیدن هفت دانه خرما بخورد از بیماری قولنج بهبودی می‌یابد و این دانه‌های خرما کرم‌های شکم او را از بین می‌برند».

و در الوسائل، ۱۶۴/۱۷ ابن عمیر از یکی از یاران ما روایت می‌کند که گفت: ابو عبدالله فرمود: هویج از قولنج و بواسیر نجات می‌دهد!! و به آمیزش جنسی کمک می‌کند!!

و در الوسائل، ۱۵/۱۷ علی رضی الله عنه فرمود: کدو تنبل بخورید چون مغز را بیشتر می‌کند.

و در ص ۱۶ از علی رضی الله عنه روایت است گفت: سیب معده را تمیز و خالی می‌کند و مکیدن شیر دندان‌ها را محکم می‌نماید و بلغم را از بین می‌برد و بوی بد

(۱) - ن ک وسائل الشیعه، ۹/۱۷ و ص ۱۰ و ص ۱۱ و ص ۲۲ و ص ۲۳ و ص ۳۲ و ۴۵ و ۴۶ باب اکل الثرید و ص ۴۹ باب استحباب اکل الهریسه و ۱۰۱ و ۴۸ باب استحباب اکل الکباب للضعیف والقوة و ۳۱ و ۲۰-۲۱ و ۱۲۱ و ۱۲۲، باب الرمان و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۶ باب الهندباء.

دهان را از بین می‌برد، و خوردن گلابی به قلب قوت می‌بخشد و ضعف را برطرف می‌کند و معده را خوب می‌کند و بزدل را دلیر می‌نماید!! و فرزند را زیبا می‌گرداند، و اگر کسی روزی بیست و یک دانه کشمش قرمز قبل از صبحانه بخورد همه بیماری‌های او کم می‌شوند

و در المستدرک، ۴۰۲/۱۶ از او رضی الله عنه روایت شده که گفت: گلابی بخورید که چربی را زیاد می‌کند و سینه را تمیز می‌گرداند و فرزند را زیبا می‌گرداند. و در ص ۴۱۶ بسیاری از او رضی الله عنه روایت می‌کند که فرمود: کاسنی فرنگی را بخورید آب بدن را زیاد می‌کند و فرزند را زیبا می‌گرداند و گرم است و هر کس بخورد بیشتر بچه‌هایش پسر می‌شوند^(۱).

و در طب الاثمه رضی الله عنه، ص ۱۳۵ جابر جعفی از محمدبن علی باقر و او از پدرش و آنها از امیرالمؤمنین روایت می‌کنند که فرمود: (گلابی بخورید که قلب را روشن می‌کند و به آن جلاء می‌دهد).

و در الوسائل، ۲۰/۱۷ با سند از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود: هر اناری دانه‌ای از بهشت دارد بنابراین دوست دارم همه دانه‌های انار را بخورم. و در الوسائل، ۱۳۰/۱۷-۱۳۱ معلی بن محمد از ابو عبدالله رضی الله عنه روایت می‌کند که گفت: هر کس گلابی بخورد آب او پاکیزه می‌شود و فرزندش خوشگل می‌گردد.

و در مستدرک الوسائل، ۴۲۵ از علی بن ابیطالب رضی الله عنه روایت است که گفت: کدوتنبل بخورید که مغز را بیشتر می‌کند.

چکار کنیم که این خرافات و افسانه‌ها در عقیده شیعه سرایت کرده‌اند، و این خرافات آنها را میان ملت‌ها و حتی بچه‌های مدرسه‌ای رسوا کرده است، اما متأسفانه آنها اینها را به ائمه معصومین نسبت می‌دهند و در کتاب‌های صحیح و

(۱) - حلیة المتقین، ص ۳۷۳ و ۴۵۵.

معتبر خود آن را می‌آورند و میان مردم ترویج می‌دهند و سپس از آن به دفاع برمی‌خیزند، و وقتی ما حقایق را به آنها نشان دهیم و چشم‌های کور و گوش‌های کرشان و دل‌های بسته آنها را باز کنیم و بگوییم ائمه از این افسانه‌ها پاک و منزّه هستند ما را به دشمنی با ائمه و ناصبی بودن متهم می‌کنند، خداوند شیعه‌ها را بیمارزد و آنها را از بیماری جهالت و غفلت و حماقت نجات دهد آنهایی که برای کتاب تو تقریظ نوشتند و آن را پخش کردند و برای آن طبل زدند!

در الوسائل، ۱۱۴/۱۷ از ابو عبدالله علیه السلام روایت است که گفت: پنج میوه از میوه‌های بهشت در دنیا موجود است، انار و سیب و گلابی و انگور
شاید ابوریه و امثال او به این روایاتی که ائمه او روایت کرده‌اند قانع می‌شوند اگر روایات ابوهریره را نمی‌پسندند، و شاید ابوریه خوردن خاک و سنگ را از آنچه ابوهریره روایت نموده بهتر می‌داند.

سماعه بن مهران از ابو عبدالله روایت می‌کند که گفت: خوردن خاک برای انسان حرام است به جز خاک قبر حسین علیه السلام هر کس دردی داشته باشد و آن را بخورد خدا او را شفا می‌دهد.

و سلیمان بن بصری از پدرش و او از ابو عبدالله علیه السلام روایت می‌کند که گفت: خاک قبر حسین علیه السلام شفای هر بیماری است و بزرگترین دواست.
و یونس بن ظبیان از ابو عبدالله علیه السلام روایت می‌کند که گفت: خاک قبر حسین علیه السلام شفای هر دردی است، وقتی آن را خوردی بگو: **بسم الله وبالله اللهم اجعله رزقاً واسعاً وعلماً نافعاً وشفاءً من كل داءٍ إنك على كل شيء قدير...**

و در الوسائل، ۲۹۸-۹۷/۱۶ از ابو عبدالله علیه السلام روایت است که گفت: خاک قبر حسین علیه السلام مشک مبارکی است که هر کس از شیعیان ما آن را بخورد از هر بیماری شفا می‌یابد و هر کس از دشمنان ما آن را بخورد مثل دمبه و چربی ذوب می‌شود.

مبارک باد خوردن خاک و سنگریزه به ابوریه شاید خداوند او را از این بیماری

که دارد شفا بدهد!

اعتراض ابوریه به حدیث «روزه رمضان و روزه سه روزه از هر ماه...»

در ص ۵۸ ابوریه می گوید: ابوهریره می گوید: من از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: هر کس ماه رمضان را روزه بگیرد، و در هر ماهی سه روز روزه بگیرد گویا سال تمام را روزه گرفته است.

می گویم (مؤلف) این حدیث را شیعیان شما از طریق اهل بیت روایت کرده اند در معانی الاخبار، ص ۲۵۱ ابوبصیر از امام صادق و او از پدرانش از علی روایت می کند که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در بهشت اتاق هایی هست که درون آن بیرون آن دیده می شود و از بیرون داخل آن دیده می شود.... (تا جایی که می فرماید) و همیشه روزه گرفتن به اینگونه است که فرد رمضان را روزه بگیرد و در هر ماه سه روز را روزه بگیرد به این ترتیب روزه تمام سال برای او نوشته می شود.

و در بحار، ۸۹/۱۰-۱۰۱ از علی روایت است که فرمود ... در هر ماهی سه روز روزه بگیرند که این سه روز با روزه تمام سال برابر است^(۱).

اعتراض ابوریه به «احادیثی که درباره فضیلت روز جمعه آمده اند»

ابوریه در ص ۹۳ تحت عنوان (چگونه ابوهریره از کعب الاحبار می آموخت) می گوید: ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: در روز جمعه لحظه ای هست که هر مسلمانی در آن لحظه از خداوند خیری بخواهد خداوند به او می دهد، و در روز جمعه آدم آفریده شد و در آن روز به زمین پایین آورده شد ...

و ابی سلمه روایت می کند که ابوهریره گفت: به کوه طور آمدم کعب را دیدم او از تورات برای من گفت و من برای او از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث روز جمعه را روایت نمودم کعب گفت: در این روز آدم آفریده شد و در آن روز به زمین پایین آورده شد.

(۱)- بحار، ۲۷۰/۱۶، ۱۰۰، ۱۰۱، ۹۲/۹۷، ۹۷-۹۹، ۱۰۰ و ۱۰۳، عیون الاخبار، ۱۱۸/۲.

(اینگونه ابوهریره بخشی از حدیث را از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند و بخش دیگر آن را از کعب می‌آموزد و همه آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می‌دهد).

می‌گویم (مؤلف) مجلسی در بحار، ۲۷۴/۸۹ از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که گفت: بهترین روزی که در آن خورشید طلوع کرده است روز جمعه است در این روز آدم آفریده شد و در آن به بهشت وارد شد و در آن روز از بهشت بیرون شد و قیامت در روز جمعه اتفاق می‌افتد.

و در ۲۷۶/۸۹ آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله از روز جمعه یادآوری کرد و گفت در آن لحظه‌ای هست که هر بنده مسلمانی در آن لحظه از خدا چیزی بخواهد به او می‌دهد.

و در ۱۰۹/۱۱ لبابه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: خداوند آدم را در روز جمعه آفرید.

و در فروع کافی، ۴۱۶/۳ از عمار روایت است که گفت: به ابو عبدالله علیه السلام گفتیم: لحظه‌ای در روز جمعه هست که هیچ مؤمنی در آن لحظه دعا نمی‌کند مگر آن که دعایش پذیرفته می‌شود.

و زراره از ابو جعفر علیه السلام روایت می‌کند که گفت: وقت جمعه لحظه‌ای است که خورشید زوال می‌شود تا اینکه مدت کوتاهی بگذرد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: هر کس در این لحظه از خدا خیر بخواهد حتماً به او آن را می‌دهد^(۱).

مجلسی در بحار، ۲۸۰-۲۸۱/۸۹ از علی روایت می‌کند که گفت: ما همراه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودیم که ناگهان مردی آمد و گفت ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پدر و مادرم فدایت باد به من بگو که روز یکشنبه چگونه یکشنبه نامیده شد؟ فرمود چون آن تنها روزی است که خداوند دنیا را در آن آفرید و اولین روزی است که خداوند آفرید ... مرد گفت: پدر و مادرم فدایت باد در مورد روز جمعه به من بگو، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله گریه کرد و گفت مرا از روز جمعه پرسیدی روزی است که خداوند در

(۱) - بحار، ۲۰۰/۸۹ و ۲۱۷ و ۲۶۳ و ۲۷۹ و ۲۸۰.

آن آدم را آفرید، روز جمعه روزی است که در آن روز خداوند در آدم روح را دمید، در روز جمعه خداوند آدم را در بهشت جای داد و در روز جمعه به ملائکه فرمان داد که برای آدم سجده کنند، و در روز جمعه خداوند آدم و حوا را جمع کرد ... روز جمعه روزی است که در آن روز خداوند گناه آدم را بخشید.

و در العلل محمد بن ابراهیم می گوید: «آدم به مدت نیم ساعت در بهشت باقی ماند و سپس در روز جمعه به زمین پایین آورده شد ...»
آیا این ائمه این روایات را از کعب الاحبار نقل کرده اند؟!

اعتراض ابوریه به حدیث «خورشید و ماه در روز قیامت نور ندارند»

در ص ۹۳-۹۴ ابوریه می گوید: (از جمله اموری که نشانگر این است که این کاهن ابوهریره را کاملاً زیر بال هایش گرفته بود تا جایی که ابوهریره سخنان او را تکرار می کرد و به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می داد امور ذیل است.
بخاری از ابوهریره روایت می کند که گفت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خورشید و ماه در روز قیامت گرد هستند.

همین سخن را کعب الاحبار گفته است، ابویعلی موصلی روایت می کند که او گفت: (روز قیامت ماه و خورشید را می آورند در حالی که گویا دو گاو بزرگ هستند آنگاه در جهنم انداخته می شوند هر کس آن دو را عبادت کرده آن دو را می بیند).
می گویم^(۱) (مؤلف) ما به صورت مختصر جواب این افتراکننده را می دهیم و از آن جا که او و استادش عبدالحسین کاشف الغطاء^(۲) و غیره احادیث ابوهریره را قبول ندارند ما از احادیث خود آنها که از طریق اهل بیت روایت شده به او پاسخ می دهیم.

(۱)- برای اطلاع مفصل مراجعه شود به: الأنوار الكاشفة ص ۱۷۹، عبدالرحمن الیمانی که بطور مفصل آمده است.

(۲)- أصل الشیعة وأصولها ص ۷۹، کاشف الغطاء، چاپ چهارم.

در بحار، ۱۲/۸-۱۳ محمدبن مسلم از یکی از آن دو رضی الله عنهما روایت می‌کند که او از این آیه پرسیده شد که ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمْئِنِّمْ﴾ (الإسراء: ۷۱) گفت: منظور کسانی هستند که آنها در دنیا از آنان پیروی می‌کنند، و در آن روز ماه و خورشید و عبادت‌کنندگان آنها در جهنم انداخته می‌شوند.

و ابوبصیر از ابو عبدالله رضی الله عنه روایت می‌کند که گفت: در روز قیامت ماه و خورشید به صورت دو گاو فربه و بزرگ آورده می‌شوند و در جهنم انداخته می‌شوند و عبادت‌کنندگان خورشید و ماه نیز به جهنم انداخته می‌شوند^(۱).

اعتراض ابوریه به حدیث «خداوند خروسی دارد که گردنش زیر عرش است»

در ص ۹۴ ابوریه می‌گوید: (حاکم در مستدرک و طبرانی از ابوهریره روایت کرده‌اند که گفت که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند به من اجازه داده تا از خروسی سخن بگویم که پاهایش در زمین و گردنش زیر عرش است و می‌گوید: «سبحانک ما أعظم شأنک»، به او پاسخ داده می‌شود: کسی که به دروغ به من سوگند بخورد این را نمی‌داند. این حدیث از گفته‌های کعب الاحبار است که او می‌گوید: (خداوند خروسی دارد که گردنش زیر عرش است و پاهایش زیر زمین است هر گاه بانگ دهد خروس‌ها بانگ می‌دهند آنگاه او می‌گوید: «سبحان القدوس الملك الرحمن لا إله غیره».

می‌گویم (مؤلف) مجلسی در بحار، ۹/۶۵-۸ روایاتی در مورد فضیلت نگهداری خروس و ماکیان آورده است و در ضمن آن همین روایت مستدرک را از طریق ابوهریره نیز آن جا ذکر کرده است.

و احادیثی از طریق اهل بیت نیز در این مورد روایت شده است و هب از ابن

(۱) - نورالثقلین، ۴۵۹/۳، بحار، ۱۵۹/۵۸.

عباس و او از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کند که خداوند متعال خروسی دارد که پاهایش در قعر زمین هفتم است و سرش در عرش است ^(۱).

و جابر جعفی می گوید از ابو عبدالله شنیدم که می گفت: خداوند خروسی دارد که پاهایش در زمین و سرش زیر عرش است. و در روایتی دیگر آمده است که سرش در آسمان زیر عرش است - و یک بال آن در شرق و یک بال آن در غرب است و می گوید: «سبحان الملك القدوس» وقتی چنین می گوید: همه خروس ها بانگ می زنند و او جواب می دهد و وقتی صدای خروس را می شنوید بگویند: «سبحان ربی الملك القدوس» ^(۲).

و در روضه الکافی، ص ۲۲۸ محمدبن فضیل از ابو جعفر علیه السلام روایت می کند که گفت: خداوند خروسی دارد که پاهایش در زمین هفتم است و گردنش زیر عرش است و بال هایش در هوا می باشند در ثلث دوم آخر شب بال هایش را می زند و بانگ برمی آورد «صبح قدوس ربنا الله الملك الحق المبين فلا إله غیره رب الملائكة والروح» آنگاه خروس ها بال می زنند و بانگ برمی آورند.

و در بحار، ۱۸۱/۸۷ دارم بن قبیصه از امام رضا علیه السلام و او از پدرش!! روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند خروسی زیر عرش دارد که پاهایش در زمین هفتم است در یک سوم اخیر شب تسبیح خدا را می گوید که همه او را می شنوند به جز انسان ها و جن ها در آن وقت خروس های دنیا بانگ برمی آورند.

آیا این ائمه و راویان احادیث آنها از کعب الاحبار یاد گرفته اند؟! و آیا همان طور که ابوریه ادعا می کند از یهود آموخته اند؟

می گویم (مؤلف) همه این احادیث از طریق شیعه ثابت شده و صحیح هستند

(۱) - البحار، ۱۸۱/۸۷ و ۱۸۳.

(۲) - بحار، ۳/۶۵ و ۱۸۳/۸۷ و ۱۸۵ مشكاة الانوار، ص ۲۶۳، روضة الواعظین، ۴۶۸/۲، حلیة المتقین، ص

۵۹۷، التوحید، صدوق، ص ۲۷۹.

اما از طریق ابوهریره حدیث از او ثابت نیست و ابن جوزی این حدیث را موضوع و ساختگی قرار داده است، و حاکم در تصحیح به تساهل معروف است، و از جمله چیزهایی که بر عدم ثبوت این حدیث دلالت می‌کند مطلبی است که ابن قیم در پاسخ به سؤال‌های طرابلسی گفت: خلاصه اینکه همه احادیث خروس دروغ هستند به جز یک حدیث و آن اینکه «هر گاه صدا و بانگ خروس را شنیدید از فضل خدا بخواهید چون او فرشته‌ای را دیده است»^(۱).

اما اینکه او حدیث را به نویری نسبت داده است باید گفت که نویری ادیبی از قرن هفتم است و معلوم نیست این را از کجا فراگرفته است ... پس وقتی که حدیث ساختگی و موضوع است از ابوهریره و از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت نیست و اینگونه آنچه ابوریه گفته است از اساس درهم فرومی‌ریزد و قول کعب از طریق ائمه معصومین شما روایت شده است.

اعتراض ابوریه به حدیث «نیل و سیحون و جیحون و فرات از نهرهای بهشت هستند»

در ص ۱۹۶ ابوریه می‌گوید: (احمد و مسلم از ابوهریره روایت کرده‌اند که او گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: رود نیل و سیحون و جیحون و فرات از رودهای بهشت می‌باشند).

و همین را کعب الاحبار روایت کرده است آن جا که می‌گوید: چهار نهر از بهشت هستند که خداوند آنها را در دنیا قرار داده است، نیل نهر عسل است و فرات نهر شراب است و سیحون نهر آب در جنت است و جیحون نهر شیر در جنت است.

این گفته که این رودها از جنت سرچشمه می‌گیرند افسانه‌ای قدیمی است و

(۱) - محمد ابوشهبه، ص ۱۲۶.

تنها روایت اسرائیلی نیست، و تاریخ این به مدت‌ها پیش از این برمی‌گردد ... و در اسلام ابوهیره روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: رود نیل و سیحون و جیحون و فرات از نه‌های بهشت هستند. و در حدیثی دیگر از ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرموده: خداوند از بهشت پنج رودخانه را به روی زمین آورد: سیحون و جیحون و دجله و فرات و نیل. خداوند روی بال‌های جبرئیل از یکی از چشمه‌های پایین بهشت این رودها را پایین آورد و آن را به کوه‌ها سپرد و در زمین روانشان گرداند و در آنها برای مردم منافعی مقرر کرد. و در حدیثی دیگر آمده که دو رودخانه مؤمن‌اند و دو رودخانه کافرند، رودخانه‌های مؤمن نیل و فرات‌اند و رودخانه‌های کافر دجله و نهر بلخ می‌باشند، و مؤمن بودنشان را اینگونه تفسیر کرده‌اند که بدون مشقت آبیاری می‌کنند، و کفرشان اینگونه تفسیر شده است که آب نمی‌دهد و از آنها جز با مشقت نمی‌توان استفاده کرد.

و اینگونه چنین خرافات و افسانه‌هایی وارد دین ما می‌شود که ما را بین امت‌ها رسوا می‌کند و حتی بچه مدرسه‌ای‌ها به ما می‌خندند، و متأسفانه آنها این روایات را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می‌دهند و در کتاب‌های صحیح خود آن را نوشته‌اند و بین مردم ترویج می‌دهند و از آن دفاع می‌کنند، و (وقتی ما حقایق را به آنها نشان دهیم و چشم‌های کور و گوش‌های کر و دل‌های بسته را باز کنیم و پیامبر صلی الله علیه و آله را از چنین افسانه‌هایی پاک و منزّه بدانیم ما را متهم می‌کنند و می‌گویند ما به صحابی بزرگواری طعنه زده‌ایم. خداوند آنها را بیامرزد و آنان را از درد و بیماری جهالت و غفلت و حماقت نجات دهد).

می‌گویم (مؤلف) این حدیث را از طریق ائمه معصومین شما بیان خواهیم کرد تا برای امثال ابوریه آن کسانی که کتاب او را نشر کردند مشخص شود که اگر اینها خرافات و افسانه هستند که به دین چسبانده می‌شوند، از طریق ائمه روایت شده‌اند!!
عیسی بن عبدالله هاشمی از پدرش! و او از جدش و او از پدران‌ش از علی رضی الله عنه
روایت می‌کند که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چهار رودخانه از بهشت هستند: فرات

و نیل و سیحون و جیحون، فرات در دنیا و آخرت آب است، و نیل غسل است و سیحون رود شراب است، و جیحون رود شیر است^(۱).

و در بحار، ۲۴۳/۹۹ و ۴۱/۶۰ روایت است که امیرالمؤمنین علیه السلام گفت وارد شدن در آب زمزم بیماری را دور می‌کند، از آب آن بخورید از همان قسمتی که طرف حجرالاسود است چون زیر حجرالاسود چهار نهر از بهشت است: فرات و نیل و سیحون و جیحون.

و ابوبصیر از ابو عبدالله علیه السلام روایت می‌کند که گفت: دو رودخانه مؤمن هستند و دو تا کافرند، رودخانه‌های کافر نهر بلخ و دجله‌اند، و رودخانه‌های مؤمن نیل مصر و فرات می‌باشند، پس به فرزندانان وقتی متولد می‌شوند از آب فرات بدهید^(۲).

اعتراض ابوریه به این حدیث «که در بهشت درختی هست که سوار در سایه آن...»

در ص ۱۰۱ ابوریه می‌گوید: (کعب الاحبار چنان زیرک بود و چنان از سادگی ابوهریره سوء استفاده می‌کرد که افسانه‌ها و خرافاتی را که می‌خواست در دین اسلام ترویج دهد به ابوهریره تلقین می‌کرد و وقتی ابوهریره آن افسانه‌ها را به نام حدیث روایت می‌کرد کعب می‌آمد و او را تصدیق می‌کرد تا بر این اسرائیلیات مهر صحت بگذارد و بتواند آن را در اذهان مسلمین جای بدهد. چنان که گویا ابوهریره آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است و حال آن که در حقیقت سخنان کعب الاحبار بوده‌اند، و اینک نمونه‌ای از احادیثی می‌آوریم که ابوهریره آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت می‌دهد در صورتی که در حقیقت از اسرائیلیات است، احمد و

(۱) - بحار، ۱۳۰/۸ و ۱۰۴/۱۰ و ۳۸/۴۰ و ۱۰۱/۵۷ و ۳۶۳/۵۹ و ۳۵/۶۰-۳۶-۱۲۵/۶۵ و ۱۳۴-۱۳۵ و ۲۴۳/۹۹، و ۲۲۷/۱۰۰، روضة الواعظین، ۴۰۶/۲، الخصال، صدوق، ص ۲۵۰-۲۹۱.

(۲) - بحار، ۴۲/۶۰ و ۱۰۳/۱۰-۱۰۴ و ۲۳۰/۱۰۰ و ۱۱۵/۱۰۴.

بخاری و مسلم و غیره از ابوهریره روایت می‌کنند که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود در بهشت درختی هست که سوارکاری صد سال در سایه آن می‌رود اما سایه‌اش تمام نمی‌شود، ﴿وَوَطِّلَ مَمْدُودٍ﴾ (الواقعه: ۳۰). ... و اینگونه کعب و ابوهریره برای ترویج این خرافات میان مسلمین همکاری می‌کنند (...).

می‌گویم (مؤلف) این نشان می‌دهد که چقدر ابوهریره با قرآن بیگانه است! و این حدیث را تنها ابوهریره روایت نکرده است بلکه انس و سهل بن سعد و ابی سعید خدری رضی الله عنه آن را روایت کرده‌اند^(۱).

پس ای ابوهریره در مورد سه صحابی دیگر چه می‌گویی؟ آیا آنها نیز چنان که ادعا می‌کنی مورد سوء استفاده کعب قرار گرفته‌اند، ای بوق تبشیری‌ها حیا کن. و به راستی که پیامبر صلی الله علیه و آله راست فرموده است «که وقتی حیا نکردی هر چه می‌خواهی بکن»^(۲).

می‌گویم (مؤلف) اگر کعب از روی زیرکی از سادگی ابوهریره سوء استفاده کرده و آنچه از خرافات را که می‌خواست در دین اسلام جای بدهد به او تلقین کرده است تا در اذهان مسلمین جای بدهد. ائمه شما که مدعی هستید که آنها معصومند نیز این به گفته شما افسانه‌ها را روایت کرده‌اند!

در بحار الانوار، ۱۱۷/۸ و ۱۱۸ و ۱۳۱ از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که گفت: طوبی درختی در بهشت است ریشه آن در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله است و در خانه هر مؤمنی یکی از شاخه‌های آن است و او هر چه بخواهد این شاخه به او می‌دهد و اگر سواری در سایه آن صد سال راه پیمایی کند از سایه آن بیرون نمی‌رود و اگر کلاغی پرواز کند به سر و بالای آن نمی‌رسد تا اینکه خسته می‌شود و می‌افتد پس به این علاقه‌مند باشید و برای آن بکوشید.

(۱) - بخاری، کتاب بدء الخلق، باب صفة الجنة والنار. ومسلم شرح النووی ۱۶۷/۱۷-۱۶۸.

(۲) - دفاع عن السنة، ص ۱۳۸.

و در بحار، ۴۰۸/۱۸-۴۰۹ روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه گفت وقتی به آسمان برده شدم ... وقتی وارد بهشت شدم در آن درخت طوبی را دیدم ... سایه درازی به اندازه پهنای آسمان و زمین داشت ... سوار صد سال در سایه این درخت راهپیمایی می کند اما سایه اش تمام نمی شود و همین است که خداوند می فرماید ﴿وَزَلَّ مَمْدُودٌ﴾ (الواقعه: ۳۰).

و در تفسیر قمی آمده است ... و ابو عبدالله علیه السلام این را خواند ﴿وَزَلَّ مَمْدُودٌ﴾ گفت سایه درازی در وسط بهشت است در عرض بهشت و عرض بهشت به اندازه عرض و پهنای آسمان و زمین است و سوار در این سایه مسیر صد سال را می پیماید اما سایه تمام نمی شود^(۱).

و همچنین در بحار، ۱۰۹/۸ و در ۱۵۱/۱۸ این روایت آمده است. و در بحار الانوار، ۱۵۷/۸ از ابو جعفر علیه السلام روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را از این آیه پرسیدند: ﴿يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفَدًا﴾ (مریم: ۸۵). «روزی که پرهیزگاران را به صورت گروهی به سوی خداوند مهربان گرد می آوریم».

فرمود: هیئت و وفد باید سوار باشند و اینها کسانی هستند که تقوای الهی را رعایت کرده اند ... و در بهشت درختی وجود دارد که زیر سایه هر برگ آن هزار نفر می ایستند ...

و در ۲۵۵/۶۰ در حدیثی طولانی از عبدالله بن سلام روایت است که گفت: راست گفتم ای محمد پس درختان بهشت را برای من توصیف کن. فرمود در بهشت درختی هست که به آن طوبی می گویند که ریشه آن دُرّ و شاخه های آن زُمرد و میوه هایش گوهر است، هیچ اتافی و هیچ جایی در بهشت نیست مگر آن که این

(۱) - تفسیر قمی، ۳۴۸/۲، و الصافی، ۱۲۲/۵-۱۲۳، و کنز الدقائق، ۲۰۰/۱۰ و نور الثقلین، ۲۱۶/۵ و البرهان، ۲۷۸/۴ و بحار، ۱۰۹/۸ و ۱۳۴ و ۱۳۷ و ۱۵۵ باب الجنة ونعيمها.

درخت بر آن قرار دارد. گفت: راست گفتمی ای محمد... پس آیا کعب از ائمه معصومین تو سوء استفاده کرده همان طور که از ابوهریره سوء استفاده کرده است؟! در حقیقت اگر کسی بخواهد ابوریه و صدرالدین را در تکذیب همه آنچه در مورد عظمت و گستردگی بهشت و جهنم آمده تأیید کند باید همه اصحاب و همه ائمه اهل بیت را بدون استثناء تکذیب کند، چون همه عظمت بهشت و جهنم را از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند پس چرا به ابوهریره حمله می‌شود؟ حقیقت این است که بهشت بزرگ است رودبارها و کوه‌ها و درختان و میوه‌ها و همه چیز آن بزرگ و گسترده است، و اگر کسی به بهشت باور دارد باید به عظمت و بزرگ بودن آن نیز ایمان داشته باشد چون ایمان داشتن به اصل وجود بهشت و جهنم برای کسانی چون ابوریه و صدر از ایمان آوردن به بزرگی آن دشوارتر است. اما ابوریه و صدر به اصل بهشت ایمان ندارند از این رو عظمت و گستردگی آن را تکذیب می‌کنند.

اعتراض ابوریه به این حدیث «که زنا زاده وارد بهشت نمی‌شود»

در ص ۱۴۰ ابوریه می‌گوید (و عایشه حدیث ابوهریره را روایت کرد که: زنازاده وارد بهشت نمی‌شود. سپس عایشه گفت: فرزندی که از زنا به دنیا آمده گناهی ندارد، و این را خواند: ﴿وَلَا نُزْرُ وَازِرَةً وَزَرَ أُخْرَىٰ﴾ (الإسراء: ۱۵). «و هیچ کسی بار گناه کسی دیگر را به دوش نمی‌گیرد».

می‌گویم (مؤلف) این حدیث را ائمه کسانی که از کتاب تو استقبال کرده‌اند روایت نموده‌اند!!

صدوق از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که گفت: فرزندی که از زنا به دنیا آمده می‌گوید پروردگارا من چه گناهی دارم و من در کاری که انجام شده نقشی نداشته‌ام؟ آنگاه منادی او را ندا می‌دهد تو بدترین آن سه نفر هستی پدر و مادرت

زنا کردند و تو پلید هستی و جز افراد پاک کسی وارد بهشت نمی‌شود^(۱).

و در بحار، ۲۸۵/۵ روایت ۶ زراره می‌گوید: از ابو جعفر رضی الله عنه شنیدم که گفت: هیچ خیر در پوست و مو و گوشت و خون فرزندی که از زنا به دنیا آمده نیست.

و در ۲۸۵/۵ روایت ۷ آمده که از ابو خدیجه از ابو عبدالله رضی الله عنه روایت می‌کند که گفت: اگر زنازاده‌ای نجات پیدا می‌کرد سائح بنی اسرائیل نیز نجات می‌یافت، گفتند: سائح بنی اسرائیل کیست؟ فرمود: او عابدی بود، به او گفتند: زنازاده هرگز خوب نمی‌شود و خداوند عمل او را قبول نمی‌کند، آنگاه او بیرون آمد و در کوه‌ها می‌گشت و می‌گفت گناه من چیست؟

و در ۲۸۵/۵ روایت ۱۲ نیز روایتی در این مورد آمده است.

و نعمت الله الجزائری در کتابش انوار النعمانیه، ۲۴۶/۴-۲۴۷ می‌گوید: (از مرتضی و صدوق و ابن ادریس نقل شده که او (ولد الزنا) کافر و پلید است و همانند دیگر کافران به جهنم می‌رود ... و از مرتضی روایت است که او را در مورد ولد الزنا و اینکه ولد الزنا به جهنم می‌رود و به بهشت نمی‌رود پرسیدند، او در پاسخ گفت: این روایت در کتاب‌های ما موجود است ...).

و در ص ۲۴۸ می‌گوید: (و حقیقت این است که اخبار و روایات زیادی آمده که بر این دلالت می‌کنند که او از اهل جهنم است ...).

پس ابوریه در مورد این احادیث که از اهل بیت روایت شده و اهل بیت از جد خود روایت می‌کنند چه می‌گوید؟!!

و در مورد اقوال علمای شیعه که مطابق با فتوای اهل بیت است چه می‌گوید?!!

(۱) - الانوار النعمانیه، ۲۴۸/۴، بحار، ۲۸۵/۵، روایت ۵.

اعتراض ابوریه به حدیث «سرگین و استخوان خوراک جن‌هاست»

در ص ۲۴۷-۲۴۸ ابوریه می‌گوید: (بخاری از ابوهریره روایت می‌کند که او با پیامبر صلی الله علیه و آله همراه بود و آب وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌برد در این وقت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود؟ این کیست؟ گفت: من ابوهریره هستم فرمود سنگ‌هایی بیاور که با آن استنجاء می‌کنم و استخوان و سرگین بیاور آنگاه سنگ‌هایی در گوشه لباسم کردم و کنار او گذاشتم. سپس دور شدم تا آن که او قضای حاجت نمود آنگاه به همراه او راه افتادم و گفتم: سرگین و استخوان چه اشکال دارند؟ گفت آنها خوراک جن‌ها هستند و هیئت‌های جن‌های نصیبین پیش من آمدند و از من توشه خواستند، پیش خدا برایشان دعا کردم که وقتی از کنار هر سرگین و استخوانی می‌گذرند بر آن خوراکی بیابند!

سپس ابوریه می‌گوید: (قبل از نگاه کردن به معانی این حدیث به کلمات آن نگاه کنید)!

می‌گویم (مؤلف) این حدیث را ائمه کسانی که از کتاب تو استقبال کردند روایت کرده‌اند!

لیث از ابو عبدالله رضی الله عنه روایت می‌کند که او را در مورد استنجاء گرفتن با استخوان یا سرگین شتر و چوب پرسیدم، گفت: استخوان و سرگین خوراک جن‌ها می‌باشند و از پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی در این مورد پرسیدند فرمود اینها را برای این کار درست نیستند^(۱).

و در کتاب الفقیه آمده است: (استنجاء با سرگین حیوانات و استخوان درست نیست چون هیئت جن‌ها نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند ای پیامبر خدا به ما کالایی بده آنگاه ایشان به آنها سرگین حیوانات و استخوان را داد پس درست

(۱) - بحار، ۸۲/۶۳ و ۲۸۸ و ۳۳۲، الوسائل، ۲۵۲/۱ باب کراهیه الاستنجاء بالعظم والروث.

نیست که با این دو چیز استنجااء انجام گیرد^(۱).

اعتراض ابوریه به حدیث «مگس»

در ص ۲۴۸ ابوریه تحت عنوان «حدیث مگس» می‌گوید: (بخاری و ابن ماجه از ابوهریره روایت کرده‌اند که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه مگس در ظرف کسی افتاد آن را کاملاً فرو برد چون یک بال آن بیماری و بال دیگر آن شفا است).

سپس او این حدیث را انکار می‌کند و شبهاتی پیرامون آن ارائه می‌دهد و می‌گوید: (این حدیث بیش از دیگر احادیث مورد نقد پژوهشگران قرار گرفته است، چون مگس یک موجود پلید و آلوده است که انسان از دیدن آن متنفر می‌شود پس چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان می‌دهد که مگس وقتی در ظرف آب یا غذا افتاد آن را داخل ظرف فروبرد و سپس آنچه در ظرف هست را بخورید؟ ...).

و در ۲۵۴ می‌گوید: (به خاطر این ما گفتیم: که ابوهریره این حدیث را از جیب خود درآورده تا به هدفش برسد).

می‌گویم (مؤلف) این حدیث را کسانی دیگر غیر از ابوهریره نیز روایت کرده‌اند و امام احمد و نسائی و ابن ماجه آن را از ابوسعید خدری روایت کرده‌اند و بزار از طریق انس آن را روایت کرده است.

و به ابوریه می‌گوییم این حدیث را کسانی روایت کرده‌اند که شما گفته آنها را تصدیق می‌کنی و می‌گویی. که (شیعه امامیه بخصوص فقط احادیثی را معتبر می‌دانند که اهل بیت از جد خود روایت کرده‌اند یعنی آنچه صادق از پدرش باقر و او از پدرش زین العابدین و او از حسین و او از پدرش امیرالمؤمنین و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است. اما آنچه افرادی چون ابوهریره روایت کرده‌اند ... نزد امامیه هیچ اعتباری ندارد).

(۱) - بحار، ۷۲/۶۳-۷۳، الفقیه، ۲۰/۱، الوسائل، ۲۵۲/۱، المستدرک، ۲۷۹/۱-۲۸۰.

امام باقر می گوید پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (هر گاه مگس در ظرف کسی افتاد آن را داخل ظرف فروبرد چون یک بال آن بیماری است و بال دیگر آن شفا است و مگس همان بال مسموم خود را در نوشیدنی می زند و آن بالی که شفا دارد را فرو نمی برد پس شما آن را کاملاً فروبرید تا زیان نبینید)^(۱).

و در اللئالی الاخبار، ۳۲۹/۵ و ۳۱۷/۲ از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت است که هر گاه مگس در ظرف شما افتاد باید آن را فرو ببرید چون یک بال آن شفا و بال دیگر آن مسموم است ...

و ابوبصیر مرادی از ابو عبدالله علیه السلام روایت می کند که او را در مورد مگس که داخل روغن و غذا می افتد پرسیدم فرمود: اشکال ندارد آن را بخور^(۲).
از آنچه ذکر شد برای هر منصف و پژوهشگری معلوم می شود که این حدیث از طریق چندین نفر از ائمه و صحابه روایت شده است.
و آیا بعد از حق جز گمراهی نیست.

اعتراض ابوریبه به حدیث «عجوه از بهشت است و...»

در ص ۲۵۴ ابوریبه می گوید ترمذی از ابوهریره روایت می کند که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: عجوه از بهشت است و از سم و زهر شفا می دهد.
و در روایتی دیگر این اضافه شده و کمأه از شهد گیاه است و آب آن چشم را شفا می دهد.

می گویم (مؤلف) نوری و طبرسی در مستدرک خود این حدیث را از ابوهریره روایت کرده اند و در آن آمده که ابوسلمه از ابوهریره روایت می کند که گفت:

(۱) - المستدرک، ۳۲۸/۱۶، الحلیة، ص ۶۰۶، بحار، ۳۱۲/۶۱، ح ۷، و ۳۱۲/۶۴ باب الذباب والبق

والزنبور، طب الاثمه، ص ۱۰۶، العوالی، ۵۸/۱.

(۲) - الوسائل، ۳۷۸/۱۶، و ن ک التهذیب، ۳۶/۲.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کمأه از شهد گیاه است و آب آن چشم را شفا می‌دهد^(۱).
و عاملی در وسائل خود بابی آورده و آن را باب الکمأه نامیده است و این حدیث از طریق ائمه هم روایت شده است!!

از ابو عبدالله علیه السلام روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود کمأه از شهد گیاه است و شهد گیاه از بهشت است آب آن برای درد چشم مفید است. و در روایتی دیگر آمده که عجوه (نوعی خرما) از بهشت است^(۲).

و در دعائم الاسلام از علی علیه السلام روایت شده که گفت: کمأه از ...». و زید بن علی بن حسین علیه السلام گفت: کمأه را باید بگیری و بشویی تا پاک شود سپس باید با پارچه‌ای آن را بفشاری و آبش را بگیری و در آتش گرم کنی تا سفت شود سپس یک قیراط مشک در آن انداخته شود و آنگاه در شیشه‌ای قرار دهید و از آن چشم‌ها را سرمه کنید و وقتی خشک شد با آب باران آن را بسایید و سپس با آن چشم را سرمه کنید^(۳).

و همچنین قبیصه از امام رضا علیه السلام و او از پدرانش روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کمأه از همان منّ (حلوایی) است که خداوند بر بنی اسرائیل نازل کرد، و این شفای چشم است^(۴).

اما در مورد عجوه حر عاملی در وسائل خود بابی به نام باب العجوه آورده است. و در این باب از زید بن اسلم روایت است که گفت: ابو عبدالله علیه السلام فرمود:

(۱) - المستدرک، ۴۲۳/۱۶ باب الکمأه ... أمالی الطوسی، ۳۹۴/۱، بحار، ۲۳۱/۶۶، ح ۲.

(۲) - الوسائل، ۱۳۲/۱۷-۱۳۳، ۱۵۹-۱۶۰ و ص ۱۰۹ باب الکمأه، الحلیه، ص ۴۱۱، المستدرک، ۳۷۸/۱۶ و ۴۲۴ و ص ۳۸۹، البصائر، ص ۵۴۲، ح ۸، طب الائمة، ص ۸۲، الدعائم، ۱۴۸/۲، ح ۵۲۰، طب النبی و الائمة، ص ۴۳ و رایة ۳ الفصل السابع فی معالجات العین والأذن و ص ۱۹۸ باب الکمأه.

(۳) - الدعائم، ۱۴۷/۲، ح ۵۲۰، مستدرک الوسائل، ۴۲۴/۱۶.

(۴) - المستدرک، ۴۲۳/۱۶ باب الکمأه، مکارم الاخلاق، ص ۱۸۱، بحار، ۲۱۷/۶۶، ح ۹، طب النبی و الائمة، ص ۱۹۸ باب الکمأه.

عجوه از بهشت است و از زهر و سم شفا می‌دهد^(۱).

و از امام صادق هم روایت شده که گفت عجوه شفای هر بیماری است^(۲).

پس ابوریه در مورد این روایات چه می‌گوید؟!

تربت حسین شفای هر بیماری است!!

اما این مرد چنان نادان و یاوه‌گو است که به احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله اعتراض می‌کند و از این تعجب نمی‌کند که آنها می‌گویند که خاک حسین همه بیماری‌ها را به جز مرگ شفا می‌دهد!

در الوسائل، ۳۹۵/۱۶ یحیی واسطی از مردی روایت می‌کند که گفت: ابو عبدالله علیه السلام فرمود: همه خاک‌ها مانند گوشت خوک حرام هستند و هر کس خاک بخورد و بمیرد بر او نماز نمی‌خوانم به جز خاک قبر که از هر بیماری شفا می‌دهد و هر کس با شهوت آن را بخورد شفا نمی‌یابد.

و ابو حمزه ثمالی از ابو عبدالله علیه السلام روایت می‌کند که ابو عبدالله را در مورد خاک حایر پرسیدند که آیا شفابخش است؟ گفت بین آن و بین قبر به فاصله چهار میل خاک آن شفابخش است و همچنین خاک قبر جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و همچنین خاک قبر حسین و علی و محمد شفابخش هستند از آن بخورید که از هر بیماری و دردی شفا می‌دهند و در مقابل خطر، همانند سپری می‌باشند!...^(۳).

اعتراض ابوریه به این حدیث «که در بهشت موسیقی است»

در ص ۲۵۵ ابوریه می‌گوید: (و یکی از سخنان عجیب و غریب او که همواره مردم برای سرگرمی به آن گوش می‌دهند همان طور که او با بازی کلاغ بچه‌ها را

(۱) - الوسائل، ۱۰۹/۱۷، ۱۱۰، بحار، ۴۰/۶۰، العوالی، ۱۰۷/۱-۱۰۸، ۱۸۴، المستدرک، ۳۸۵/۱۶،

الدعائم، ۱۱۱/۲، ح ۳۶۴، طب النبی و الأئمة، ص ۱۲۴ باب التمر.

(۲) - طب النبی و الأئمة، ص ۱۲۷، الوسائل، ۱۱۰/۱۷، المستدرک، ۳۸۵/۱۶ باب العجوة.

(۳) - الوسائل، ۳۹۶/۱۶ و ص ۳۹۷، مستدرک الوسائل، ۲۰۴/۱۶، و ص ۲۰۳.

می‌خنداند در حالی که از طرف معاویه امیر مدینه بود، این است که در تخریح احادیث کشف حافظ بن حجر، ص ۱۲۹ خواندیم که اسحاق از مجاهد روایت می‌کند که به ابوهریره گفته شد آیا در بهشت موسیقی و آواز هست؟ گفت: درختی هست که ریشه آن طلا و شاخه‌های آن نقره و میوه‌هایش یاقوت و مروارید هستند بادی می‌آید و آن را تکان می‌دهد و صدایی از آن بلند می‌شود که بهتر از آن هرگز شنیده نشده است).

می‌گویم (مؤلف) اگر این حدیث عجیب است پس چرا ائمه معصومین شما آن را روایت کرده‌اند؟! در بحار الانوار، ۱۲۶/۸-۱۲۷ روایت است که ... از ابو عبدالله رضی الله عنه پرسیدم که آیا در بهشت موسیقی و آواز هست؟ گفت: در بهشت درختی هست که خداوند به بادها فرمان می‌دهد و این باد می‌وزد و چنان صدایی از آن می‌آید که به زیبایی آن هرگز انسان‌ها صدایی نشنیده‌اند. سپس گفت: این پاداش کسی است که در دنیا از ترس خدا به موسیقی گوش نداده است.

و در ص ۱۳۸ از ابو جعفر و ابو عبدالله رضی الله عنهما روایت است که گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله به علی گفت: ای علی وقتی به معراج رفتم در بهشت رودی سفیدتر از شیر دیدم و ... در بهشت درختی هست که با صدایی تسبیح می‌گوید که گذشتگان و آیندگان مثل آن صدا را نشنیده‌اند.

و در ص ۱۴۶ آمده که از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند که عرض هر رودخانه‌ای از رودخانه‌های بهشت چقدر است؟ فرمود: عرض هر نهری به اندازه مسیر پنجاه سال است و هر نهری از زیر کاخ‌ها دور می‌زند و امواج آن صدای موسیقی و آواز سر می‌دهند و تسبیح می‌گویند و در بهشت ترانه می‌خوانند همان طور که مردم در دنیا ترانه می‌خوانند.

و همچنین در ۱۹۶/۸ و در ۲۴۱/۶۰-۲۵۵ و در ۳۱۷/۲۱ و نعمت الله الجزائری در انوار خود ۲۹۵/۴ در این مورد روایت‌هایی از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه ذکر کرده‌اند. آنها ابوهریره را متهم می‌کنند گاهی او را تکذیب می‌نمایند و گاهی همه

احادیث او را افسانه و خرافات می‌شمارند و گاهی او را متهم می‌کنند که او این احادیث را از وهب بن منبه و کعب الاحبار یهودی آموخته است و ... چیزهای دیگری به دروغ در مورد او می‌گویند.

اما بلافاصله می‌بینید که در حقیقت آنها این طعنه‌ها را به ائمه خود می‌زنند ولی نمی‌دانند!!

اعتراض ابوریه به حدیث «عقاب کسی که زکات نمی‌دهد در روز قیامت»

در ص ۲۵۶ ابوریه تحت عنوان «مجازات کسی که زکات نمی‌دهد در روز قیامت» می‌گوید: (کسی که زکات نمی‌دهد در روز قیامت ماری را به گردنش طوق می‌کند (...).

می‌گویم (مؤلف) این روایت را ائمه اهل بیت نیز روایت کرده‌اند. محمدبن مسلم از ابو جعفر علیه السلام روایت می‌کند که گفت: هر بنده‌ای که زکات مال خود را ندهد خداوند روز قیامت از آتشی از آتشی که او را به گردن او طوق می‌کند که گوش او را می‌خورد تا اینکه حساب او تمام می‌شود و همین است که خداوند می‌فرماید:

﴿سَيَطُوفُونَ مَا بِخَلُوهٖ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ (آل عمران: ۱۸۰)^(۱).

«بزودی در روز قیامت، آنچه را نسبت به آن بخل ورزیدند، همانند طوقی به گردنشان می‌افکنند».

و در الوسائل، ۱۰/۶-۱۱ در باب تحریم الزکاه، روایتی به همین معنی آمده است.

اعتراض ابوریه به حدیث «بانگ زدن خروس و عرعر کردن الاغ»

ابوریه در ص ۲۵۸ می‌گوید ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: وقتی صدای خروس را شنیدید از فضل خدا بجوید چون خروس فرشته‌ای را دیده

(۱) - من لا یحضره الفقیه ۶/۲، الوسائل ۱۱/۶ باب تحریم منع الزکاة، فروع الکافی ۵/۴۳، ۵/۵، البحار

است، و وقتی عرعر الاغ را شنیدید از شیطان به خدا پناه ببرید چون الاغ شیطانی دیده است.

می‌گویم (مؤلف) این حدیث را ائمه و محدثین شما روایت کرده‌اند، مجلسی در بحار، ۷/۶۵ این حدیث را روایت کرده است.

و از علی روایت شده که گفت: وقتی عوعو سگ و عرعر الاغ را شنیدید از شیطان به خدا پناه ببرید چون آنها چیزهایی را می‌بینند که شما نمی‌بیند، پس آنچه فرمان داده می‌شوید انجام دهید^(۱).

و در بحار، ۱۹۹/۶۳-۲۰۰ از علی رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی عوعو سگ و عرعر الاغ را شنیدید از شیطان به خدا پناه ببرید».

اعتراض ابوریه به حدیث «خمیازه از شیطان است»

در ۲۵۸ ابوریه می‌گوید ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: (خمیازه از شیطان است هر گاه کسی از شما خمیازه کشید تا جایی که می‌تواند آن را برگرداند چون وقتی شما می‌گویید ها شیطان می‌خندد).

و به این حدیث که خداوند عطسه را می‌پسندد و خمیازه را نمی‌پسندد هم اعتراض می‌کند.

می‌گویم (مؤلف) این حدیث را ائمه شما نیز روایت کرده‌اند چنان که در الکافی، ۳/۳۰۱ و التهذیب، ۲/۳۲۴ آمده است.

و در مکارم الاخلاق طبرسی از ابو عبدالله و کافی از امام رضا روایت می‌کند که گفت: خمیازه از شیطان است و عطسه از خداست^(۲).

(۱) - بحار، ۶۴/۶۵ و ۶۴/۶۲، ح ۲۱، الحلیه، ص ۶۰۸، الوسائل، ۳/۵۷۳.

(۲) - بحار، ۵۲/۷۶ الکافی، ۲/۶۵۴، الوسائل، ۸/۴۶۱.

اعتراض ابوریه به حدیث «خداوند طه و یس را می خواند»

در ص ۲۵۸ ابوریه می گوید: ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کند که گفت: خداوند دو هزار سال قبل از آفریدن آدم سوره طه و یس را خواند.
می گویم (مؤلف) این حدیث را حویزی مفسر شیعه که ملقب به علامه خبیر است، در تفسیرش نورالثقلین ۳/۳۶۶ در فضائل سوره طه ذکر کرده است. و این حدیث را از طریق ابوهریره روایت می کند.
او از روایت ابوهریره تعجب می کند اما از آنچه از اهل بیت روایت شده تعجب نمی کند!!

اینک روایاتی که از اهل بیت نقل شده اند را ذکر می کنیم در بحارالانوار، ۱۲/۳ روایت ۲۴ از سهل بن سعد انصاری روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله را در مورد این آیه پرسیدم که: ﴿وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا﴾ (القصص: ۴۶). فرمود: خداوند دو هزار سال قبل از آفریدن آدم در ورقی نوشت سپس آن نوشته را روی عرش گذاشت و صدا زد ای امت محمد رحمت من بر خشم من پیشی گرفته است... .

و در ۱۳۸/۲۷ روایت ۱۴۰ روایت است که ابو عبدالله در مورد ﴿وَكُتِبَ مَسْطُورٍ﴾ (۲) ۲ **فِي رَقٍ مَّنْشُورٍ** ۳ (الطور: ۲-۳). گفت: کتابی است که خداوند آن را دو هزار سال قبل از آفریدن آدم نوشته و روی عرش گذاشته است.

و در (۴۰۰/۳۶) روایت ۱۰): از داود بن کثیر گفته است: در مدینه نزد ابی عبدالله رفتم سپس فرمود: ... و یک ورقه سفید را از آن بیرون آورد و آن را باز کرد و به من داد و فرمود: آن را بخوان، و من آن را خواندم و دو سطر در آن نوشته بود، سطر اول «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» و سطر دوم: ﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الْدِّينُ الْقَيِّمُ﴾ (التوبة: ۳۶)، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، حسن بن

علی... تا جایی که فرمود: گفتم: خداوند و شما و پیامبر عالم‌تر هستید. فرمود: قبل از خلق آدم به دو هزار سال.

و در (ص ۴۰۱ روایت ۱۱): از داود بن کثیر رقی گفت: به ابی عبدالله جعفر بن محمد گفتم: فدایت شوم، مرا از فرمایش خداوند ﴿وَالسَّيِّئُونَ السَّيِّئُونَ ﴿۱۰﴾ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ﴿۱۱﴾﴾ (الواقعه: ۱۰-۱۱). با خبر کن. فرمود: خداوند این آیه را فرمود: روزی که انسانها و مخلوقات را در میثاق قرار داد، یعنی قبل از آفرینش مخلوقات به دو هزار سال.

و در (۳۶۹/۵۷ روایت ۹): از حسن بن مقاتل از کسی که از زراره شنیده است که می گوید: از ابو عبدالله درباره شروع نسل آدم سؤال شد - تا جایی که می گوید- خداوند به قلم دستور داد که بر لوح محفوظ همه کائنات و موجوداتی را که تا روز قیامت به وجود می آید بنویسد و این قبل از خلق و آفرینش آدم به دو هزار سال، و کتابهای خداوند همه از چیزهایی هستند که قلم آنها را نوشت، و این کتابهای مشهور در این زمان هستند: تورات و انجیل و زبور و قرآن.

و در ۲۵۰/۵ روایت ۴۲ از بکیر روایت است که گفت: ابو جعفر می گفت: خداوند از شیعیان ما بر ولایت ما!!! زمانی عهد گرفت که از ذره‌های ارواح به ربوبیت خدا و نبوت محمد صلی الله علیه و آله عهد گرفت و ارواح شیعیان ما را دو هزار سال قبل از جسم‌هایشان آفرید!

و در ۱۳۱/۸ از جابر روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: روی در بهشت نوشته شده است لا إله إلا الله محمد رسول الله، علی أخو رسول الله (یعنی علی برادر رسول الله) و از دو هزار سال قبل از آن که خدا آسمانها و زمین را بیافریند نوشته شده است.

و در ص ۳۱۵-۳۱۶ روایت ۹۵ از یحیی بن محمد فارسی

ابوریه در مورد این روایات چه می گوید؟!!

و ابوریه در ص ۲۵۹ تحت عنوان «از احادیث عجیب او» چند روایت از ابوهریره می‌آورد و ادعا می‌کند که اینها روایات عجیب و غریبی هستند که ما بعضی از این روایات را با اختصار ذکر می‌کنیم و سپس روایات عجیبی را که ائمه او روایت کرده‌اند، ذکر می‌کنیم.

اعتراض ابوریه به حدیث «چرا خضر نامیده شد»

در ۲۵۹ می‌گوید ابوهریره روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود او را به این خاطر خضر نامیدند چون او بر پوستی سفید نشسته بود ناگهان دید که از پشت سر او سبز می‌شود!

سپس ابوریه توضیح می‌دهد که چنان اینگونه احادیث زیادند که یک کتاب کامل از آن درست می‌شود.

می‌گویم (مؤلف) احادیثی که از طریق اهل بیت روایت شده را ذکر می‌کنیم. در اکمال‌الدین صدوق، ص ۳۶۲، ح ۶ آمده است: از امام رضا علیه السلام که گفت: هنگامی که پیامبر وفات نمود پیش آنها آمد و دم در خانه ایستاد و به آنها تسلیت گفت، و اهل بیت صدای او را می‌شنیدند اما او را نمی‌دیدند آنگاه علی علیه السلام گفت: این خضر است که پیش شما آمده و به شما و به خاطر از دست دادن پیامبرتان صلی الله علیه و آله تسلیت می‌گوید.

و اسم خضر، خضرویه بن قابیل بن آدم علیه السلام بود و به او خضرون هم می‌گفتند، و به او جعد هم می‌گویند، و به خاطر این به او خضر می‌گویند که روی زمین سفیدی نشسته بود ناگهان آن زمین تکان خورد و سبز شد بنابراین او خضر نامیده شد...^(۱).

(۱) - بحار، ۲۹۱/۶۴، ۳۰۳/۱۳، ح ۲۴، العلل باب ۵۴، تفسیر صافی، ۲۵۱/۳، نورالثقلین، ۲۷۳/۳ و ۲۷۶، المیزان، ۳۵۲/۱۳، مجمع البیان، ۴۸۳/۶، التبیان، ۷۰/۷.

اعتراض ابوریه به حدیث «ایمان و بخل در یک قلب جمع نمی‌شوند»

در ص ۲۶۰ ابوریه این حدیث را آورده است.
به او می‌گویم مجلسی در بحار، ۳۰۲/۷۳ باب البخل این حدیث را از طریق ابوهریره روایت می‌کند.
و در ص ۳۰۲ ابو عبدالله از پدرش علیه السلام روایت می‌کند که گفت مردی که بخل و حسادت و بزدلی دارد مؤمن نیست...
و در ص ۳۰۲ روایت ۹ ابوسعید خدری می‌گوید که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دو عادت در مسلمان جمع نمی‌شوند بخل و بداخلاقی.

اعتراض ابوریه به این حدیث که: «ثروتمندی و بی‌نیازی در افزونی مال و ثروت

نیست بلکه بی‌نیازی، بی‌نیازی قلب است»

در ص ۲۶۰ ابوریه این حدیث را آورده است.
می‌گویم (مؤلف) مفسر شیعه میرزا محمد مشهدی در تفسیرش کنزالدقائق، ۲۶۱/۱ این حدیث را از طریق ابوهریره ذکر کرده است، و نیز از طریق اهل بیت از جدشان روایت شده است پس چرا اعتراض می‌کنی؟!
و از امام صادق علیه السلام از حکیم بی‌نیازی دل و نفس از دریات هم بهتر است^(۱).
از امام صادق علیه السلام روایت است: که گفت: بهترین بی‌نیازی، بی‌نیازی دل و نفس است^(۲).

(۱) - بحار، ۱۰۵/۷۵، ۳۸۱/۷۱ و ۳۸۳ و ۳۹۴-۳۹۵، آمالی، صدوق ص ۱۴۶، الخصال ۵/۲، معانی الأخبار ص ۱۷۷، الکافی ۱۰۳/۲، الوسائل ۵۰۴/۸.

(۲) - بحار، ۱۰۶/۷۵، ۱۶۸ و ۱۱۵/۷۸ باب مواعظ الحسن بن علی و ۴۴۷ و ۴۵۴.

اعتراض ابوریبه به این حدیث که «اخلاق خوب مقام انسان را به اندازه کسی که همیشه روزه است و شبها عبادت می کند بالا می برد»

در ص ۲۶۰ ابوریبه این حدیث را آورده و به آن اعتراض کرده است، اما به او می گویم که این حدیث از طریق اهل بیت روایت شده است. در بحار، ۸۹/۱۰-۹۹ از ابو عبدالله علیه السلام روایت شده، و در بحار، ۳۸۸/۷۱ از علی بن ابیطالب علیه السلام روایت شده است.

اعتراض ابوریبه به این حدیث که مؤمن آئینه برادرش است اگر در آن عیبی دید آن را اصلاح کند

در ص ۲۶۰ ابوریبه به این حدیث اعتراض کرده است به او می گویم این حدیث از طریق اهل بیت روایت شده است! موسی بن جعفر علیه السلام از پدراناش و آنها از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کنند که فرمود: «مؤمن آئینه برادرش است...»^(۱). و در بحار، ۲۷۰/۷۴ و ۴۱۴/۷۷ از ابو عبدالله علیه السلام هم روایت شده است.

(۱) - بحار، ۲۳۳/۷۴، المستدرک، ۳۲۰/۸، الجعفریات، ص ۱۹۷، و ۵۴۸ و ۴۵/۹، مصادقة الإخوان ص ۱۴.

فصل چهارم: تیجانی

تیجانی^(۱) هم مانند ابوریه دزد ماهری است که افکار و اندیشه‌های مردم را

(۱) - تیجانی منسوب به التیجانیه می‌باشد که التیجانیه یکی از گروه‌های صوفی است، که برای اطلاعات بیشتر در مورد عقائد التیجانیه به کتاب «التیجانیه» دراسة لأهم عقائد التیجانیة علی ضوء الكتاب والسنة تألیف: علی بن محمد الدخیل الله مراجعه شود. و عجیب این است که این مرد به این لقب خود افتخار می‌کند، و دروغ گفته هنگامی که بیان می‌کند که او از اهل سنت بوده است، از چه وقت صوفی‌های افراطی تیجانیه از اهل سنت بوده‌اند! و او گمان می‌کند که اهل سنت جاهل و نادان هستند تا بتواند آنها را فریب دهد و آنها را به مسخره بگیرد همچنانکه به شیعیان خندیده و آنها را فریب داده است و آنها را به مسخره گرفته است، بلکه او یک صوفی باطنی است که تظاهر به شیعه بودن و محبت آل بیت می‌کند، و آشکار است که صوفی‌ها و شیعه منبعشان مشترک است و می‌توان گفت که آنها دو وجه یک سکه هستند (وجهان لعملة واحدة). و هدایت این مرد به مذهب شیعه هیچ دلیلی جز طمع مال و ثروت نبوده همچنانکه خود او به این امر اعتراف کرده و صراحتاً آن را در کتاب الهدی (ص ۱۷۵) بیان می‌کند و می‌گوید: «و همچنین سید خوئی که از او تقلید و پیروی می‌کردیم و کالت دخل و تصرف در خمس و زکات را به من داد»!

و در (ص ۴۶) می‌گوید: و دوستم از من سؤال می‌کرد و در حالی که یک قطعه از گل خشک را به طرف من دراز می‌کرد که آیا من قصد نماز خواندن دارم. و من به او جواب دادم که: ما در اطراف قبور نماز نمی‌خوانیم! گفت: پس منتظر من باش تا دو رکعت نماز بخوانم! و در حالی که منتظر او بودم لوح معلق بر ضریح را می‌خواندم و از پشت دیوار طلایی نقش دار ضریح به داخل آن نگاه می‌کردم. در حالی که پر از ورقه‌ها پولی از جمله درهم و دینار و ریال و لیره بود که زائرین این پولها را به قصد تبرک! و مشارکت در کارهای خیریه تابع ضریح امام به داخل ضریح می‌انداختند! و به دلیل کثرت پولها فکر کردم که ماهها است این پولها را جمع نکرده‌اند ولی دوستم به من خبر داد که مسؤولین نظافت مقام و ضریح این پولها را هر شب بعد از نماز عشاء جمع می‌کنند!! از مقام خارج شدیم در حالی که مات و مبهوت بودم و آرزو کردم که قسمتی از این پولها را به من بدهند!! یا این پولها را در بین فقراء و مساکین که در اطراف مقام هستند تقسیم کنند.

و برای اطلاعات بیشتر جهت بیان خرافات و دروغهای تیجانی به این سه کتاب مراجعه شود: «دروغگویان را بشناسید» نوشته: عثمان الخمیس و «بلکه گمراه شدی» نوشته: خالد عسقلانی و «دفاع از آل و اصحاب پیامبر ردی بر تیجانی گمراه و فتنه‌گر» نوشته: دکتر ابراهیم رحیلی.

می‌دزد و به خود نسبت می‌دهد و به آن افتخار می‌کند او در کتاب خنده‌دارش «اتقوا الله» در ص ۵۵ می‌گوید به: (کتاب محمود ابوریه و کتاب سید شرف‌الدین در مورد ابوهریره را مراجعه کنید).

این نشان می‌دهد که او در طعنه‌زدن به ابوهریره و روایاتش از اساتید خود پیروی کرده است و عجیب است که این دکتر!!! و این دزد ماهر در همه چیز از آنها تقلید می‌کند و هر چه ابوریه و عبدالحسین گفته‌اند او در کتابش آورده است و شیعیان او گمان می‌برند که او علامه است ... و نمی‌دانند که او اقوال و روایات را می‌دزدد. در مورد کتاب‌های او به صورت خلاصه امور ذیل را متذکر می‌شوم:

او قصداً نصوص و عبارات را بد می‌فهمد و مفاهیمی را به عبارات تحمیل می‌کند، چنان او در کتابش اتقوا الله، ص ۵۴ می‌گوید: (ابوهریره دروغگو و قابل اعتماد نبود، دروغگویی او در احادیثش معروف است، و احادیث اهل سنت دال بر این هستند که ابوهریره در میان اصحاب به دروغگویی متهم بود و تا جایی که عمر با شلاق معروفش او را زد ... و پیامبر صلی الله علیه و آله به کشتن سگ‌ها امر نموده به جز سگی که سگ شکاری و یا سگ گله باشد، به ابن عمر گفتند ابوهریره می‌گوید: سگ کشاورزی هم مستثنی است ابن عمر گفت: ابوهریره کشاورزی دارد. و ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرد که هر کس جنازه‌ای را تشییع کند یک قیراط به او پاداش می‌رسد، ابن عمر گفت ابوهریره زیاد برای ما روایت می‌کند.

تیجانی اتهاماتی زیاد از این قبیل می‌زند که ما به تفصیل در فصل اول کتاب به آن پاسخ دادیم بنابراین نیازی به تکرار آن نیست.

اما برای آن که از فریب و دروغ این دکتر هدایت یافته!! پرده برداشته شود بعضی از فریبکاری‌های او را بیان می‌کنیم تا خواننده محترم متوجه شود که چقدر او نسبت به ابوهریره دشمنی می‌ورزد، و چقدر او به سنت نبوی و صحیحین بخاری و مسلم طعنه می‌زند، و همچنین به احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت طعنه می‌زند، و بعضی از احادیث صحیح را انکار می‌کند.

او در کتابش (فستلوا اهل الذکر)، ص ۲۷۲ تحت عنوان: «پیامبر صلی الله علیه و آله در احکام خدا به دلخواهش تنازل می‌کند»، می‌گوید: ابوهریره روایت می‌کند که ما پیش پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که مردی آمد و گفت: ای رسول خدا هلاک شدم گفت: تو را چه شده، گفت: در حالی که روزه بودم با زخم همبستر شدم، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا برده‌ای داری که آزاد کنی گفت: نه، گفت: آیا می‌توانی دو ماه پی در پی روزه بگیری گفت: نه، فرمود: آیا می‌توانی به شصت فقیر غذا بدهی، گفت: نه، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله اندکی درنگ کرد در همین حال پیمانهای برای پیامبر صلی الله علیه و آله خرما آوردند فرمود: سؤال‌کننده کجاست او گفت: من هستم، فرمود: این خرماها را بگیر و صدقه کن، گفت: آیا کسی از من فقیرتر هست که به او بدهم سوگند به خدا که هیچ کسی از من فقیرتر نیست، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله خندید تا آن که دندان‌هایش پیدا شد سپس گفت به خانواده‌ات بده^(۱).

سپس تیجانی می‌گوید: (ببینید که چگونه با احکام خدا رفتار می‌شود خداوند فرمان داده که توانگران برده‌ای آزاد کند و کسانی که توانایی آن را ندارند باید به شصت فقیر غذا بدهند و اگر این کار را نتوانند انجام دهند باید روزه بگیرند اما این روایت از قوانین الهی فراتر می‌رود و کافی است که فرد مرتکب جنایت سخنی بگوید که پیامبر صلی الله علیه و آله بخندد و آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله تساهل می‌کند و به او اجازه می‌دهد که صدقه را برای خانواده خودش ببرد، و آیا دروغی بزرگتر از این هست که به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده شود، و به جنایتکار به جای مجازات پاداش داده شود، و آیا این بزرگترین تشویق برای گناهکاران نیست که از چنین روایاتی شاد می‌شوند، و با چنین روایاتی دین خدا و احکام او به بازیچه و مسخره تبدیل می‌شوند و زناکار به ارتکاب کار بد افتخار می‌کند و در مجالس و عروسی‌ها

(۱) - بخاری، کتاب الصوم، و کتاب الهبة، و کتاب النفقات، و کتاب الأدب، و کتاب کفارات الأیمان. و مسلم، کتاب الصیام.

برایش کف زده می‌شود چنان که کسی که روزه‌اش را شکسته روزداران را به مبارزه می‌طلبد).

می‌گویم (مؤلف) نمی‌دانم این دکتر چگونه به مذهب جدیدش که مذهب شیعه است هدایت شده!! و نمی‌داند که این حدیث را کسانی روایت کرده‌اند که او به عصمت آنها معتقد است؟

و در کتاب بحار الأنوار (۲۸۲/۹۶) روایت ۱۳ مبحث الصوم (روزه) بخش: چیزهایی که کفاره را در رمضان واجب می‌کنند- بیان احکام کفارات) از علی رضی الله عنه روایت شده است که فرموده‌اند: مردی در رمضان پیش پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا هلاک شدم، پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند چرا؟ مرد گفت شهوتم بر من غلبه کرد و در ماه رمضان با همسر جماع کردم، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا برده‌ای داری که آزاد کنی؟ مرد گفت به خدا قسم نه، و هیچ وقت برده‌ای نداشتم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پس دو ماه پشت سر هم روزه بگیر، مرد گفت به خدا قسم توانایی روزه گرفتن را ندارم، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پس ۶۰ مسکین را غذا بده، گفت توانایی غذا دادن ۶۰ مسکین را ندارم. علی فرمود پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد که ۱۵ پیمانہ (صاع) به او بدهند و فرمود برو به هر فقیری یک مد (پیمانہ کوچک) بده. مرد گفت ای رسول خدا، سوگند به کسی که تو را مبعوث کرده در بین دو کوه مدینه خانه‌ای فقیرتر از ما وجود ندارد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پس برو خودت و خانواده‌ات ۱۵ پیمانہ را بخورید (هر صاع ۴ مد می‌باشد).

و در (ص ۲۷۹/۹۶ روایت ۲) عبدالمؤمن انصاری از ابوجعفر رضی الله عنه روایت می‌کند که ایشان فرمودند: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت هلاک شدم، پیامبر فرمود چه چیز تو را هلاک کرده، گفت در ماه رمضان با زنی نزدیکی کردم در حالی که روزه بودم پیامبر صلی الله علیه و آله با او فرمود، برده‌ای آزاد کن، مرد گفت: برده ندارم، فرمود پس دو ماه پشت سر هم روزه بگیر، گفت توانایی روزه ندارم،

فرمود به ۶۰ فقیر صدقه (طعام) بده گفت توانایی مالی ندارم، ابو جعفر فرمود پس برای پیامبر صلی الله علیه و آله ظرفی را که در آن ۱۵ صاع (پیمانه) تمر وجود داشت آورده شد، و فرمود (این را بگیر و صدقه کن مرد گفت: سوگند به کسی که تو را به حق مبعوث کرده در مدینه کسی از خانواده من فقیرتر نیست. پس فرمود: این ظرف را بگیر و خودت و خانوادهات بخورید که کفاره تو است.

و در (ص ۲۸۱ روایت ۹) جمیل بن دراج از ابو عبدالله روایت می کند که از ایشان درباره مردی که عمداً در ماه رمضان یک روز روزه نمی گیرد پرسیدند. ابو عبدالله فرمود: همانا مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت ای رسول خدا هلاک شدم! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود تو را چه شده است؟ مرد گفت آتش جهنم ای رسول خدا. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود چه شده، گفت: من در ماه رمضان با زخم نزدیکی کردم. فرمود صدقه بده و از خداوند طلب بخشش و استغفار کن. مرد گفت: سوگند به کسی که تو را بلند مرتبه قرار داده.

- ابن ابی عمیر می گوید: سوگند به کسی که تو را بحق مبعوث کرده است در خانه ام چیزی چه بزرگ و چه کوچک نگذاشته ام.

«پس چرا تیجانی به معصومین اعتراض نمی کند! و از آنها نمی پرسد که چگونه احکام خدا...».

اینگونه برای خواننده روشن می شود که تیجانی از مذهب جدیدش آگاهی ندارد!! و او از آوردن چیز جدیدی ناامید شده بنابراین کوشیده که به صحیحین طعنه بزند و می خواهد بگوید مذهب اهل سنت باطل است و مذهب اهل بیت حق است اما مشخص شد که آنچه ابوهریره روایت کرده همان چیزی است که اهل بیت روایت کرده اند بنابراین واضح است که آنها راهی بر خلاف راه اهل بیت را پیش گرفته اند.

اعتراض تیجانی به این حدیث که «نمازها از پنجاه کم شدند و به پنج رسیدند»

این دکتر دروغگو به حدیثی صحیح طعنه می‌زند و می‌گوید: (بخاری در صحیح خود داستان عجیبی روایت کرده که در آن می‌گوید: ... سپس پنجاه نماز بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرض شد وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله پیش موسی آمد، موسی گفت: چه کار کردی؟ گفت: پنجاه نماز بر من فرض شده است. گفت: من مردم را بهتر از تو می‌شناسم و به شدت با بنی اسرائیل کار کرده‌ام امت تو توانایی این را ندارند، بنابراین برگرد پیش پروردگارت و از او بخواه که نمازها را کم کند، آنگاه برگشتم و خداوند نمازها را چهل کرد، سپس همین طور تا اینکه نمازها را پنج کرد آنگاه وقتی پیش موسی آمدم گفت: چه کار کردی؟ گفتم: خداوند نمازها را پنج تا نمود، و موسی همان سخنش را گفت، گفتم من قبول کرده‌ام آنگاه صدا زده شد همانا من فریضه‌ام را مقرر کردم و از بندگانم تخفیف دادم و نیکی را به ده برابر اجر می‌دهم.

و در روایتی دیگر که بخاری نیز نقل کرده آمده است، بعد از آن که محمد صلی الله علیه و آله چندین بار به پروردگارش مراجعه کرد و بعد از آن که پنج نماز فرض شد موسی از او خواست که دوباره پیش پروردگارش برود تا به امت او تخفیف بدهد چون امت او نمی‌تواند حتی پنج نماز را بخوانند، اما محمد صلی الله علیه و آله پاسخ داد که از خدایم شرم می‌کنم.

آری بخوانید و از این عقاید علمای اهل سنت تعجب کنید، و با وجود این آنها از شیعه عیب می‌گیرند که معتقد به بداء هستند. و حال آن که آنها در این قصه معتقدند که خداوند بر امت محمد صلی الله علیه و آله پنجاه نماز فرض کرد سپس برایش چنین آشکار شد که آن نمازها را چهل بگرداند و با مراجعه دوم برای او چنین به نظر آمد که نمازها را چهل نماز بگرداند سپس برایش چنین معلوم شد که نمازها را سی و سپس بیست و بعد از آمدن محمد صلی الله علیه و آله برای پنجمین بار چنین به نظرش آمد که نمازها را پنج تا بگرداند.

و شاید اگر محمد صلی الله علیه و آله از خدا شرم نمی‌کرد خداوند نماز را یکی یا کاملاً

معاف می‌کرد^(۱).

استغفر الله العظیم از این قول زشت ...^(۲).

و تیجانی ادامه می‌دهد: (اعتراض من به این قصه این است که در این داستان جهل و ندانستن به خدا نسبت داده شده است و به شخصیت بزرگترین انسان که پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم است توهین شده است زیرا روایت می‌گوید که موسی به محمد صلی الله علیه و آله و سلم گفت: من مردم را بهتر از تو می‌شناسم. و این روایت موسی را از محمد صلی الله علیه و آله و سلم برتر قرار می‌دهد همان محمدی صلی الله علیه و آله و سلم که اگر او نمی‌بود خدا به امتش تخفیف نمی‌داد.

و نمی‌دانم که چگونه موسی می‌داند^(۳) که امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم توانایی خواندن پنج

(۱) - شاید تیجانی به مذهب اهل بیت گردیده باشد زیرا که آنها نماز را از دین ساقط کرده‌اند - بلکه کل ارکان دین را ساقط کرده‌اند، زیرا که آنها گفته‌اند: همانا ولایت از نماز افضل تر و بالاتر است!! کلینی در کتابش ۲/۱۸/۲۱ از ابو جعفر روایت می‌کند که ایشان فرموده است - اسلام بر پنج رکن بنیان استوار شده است.

بر نماز و زکات و حج و ولایت. زراره می‌گوید: گفتم: کدام یک از این ارکان والاتر است؟ امام فرمود: ولایت والاتر از همه ارکان است. (کافی ۱۸/۲).

(۲) - لاکون مع الصادقین، ۱۵۰-۱۵۰ و بهتر بود که کتابش را چنین می‌نامید: (لأکون مع الکاذبین) چون شیعه را با دروغهای بی شمارش گمراه کرده است.

(۳) - اگر نمی‌دانی (که چگونه موسی می‌دانست که امت محمد توان ۵۰ مرتبه نماز را ندارد) این خود مصیبتی است... و اگر که بدانی مصیبتی بزرگتر است، آیا مگر شما اعتقاد ندارید که امامان علم غیب را می‌دانند، پس چگونه علم موسی را به این امر انکار می‌کنید؟! و همانا کلینی در کتابش مبحثی را اختصاص داده به اینکه امامان آنچه را که در قدیم بوده و در آینده خواهد بود می‌دانند و همانا چیزی از آنان مخفی نخواهد بود و نیست، و از این جمله روایات که اثبات می‌کند جعفر عالم تر از نبی خداوند موسی و خضر می‌باشد این است که؛ سیف تمار گفت، جماعتی از شیعه همراه ابو عبدالله در افاق بودیم، ابو عبدالله فرمود کسی ما را تحت نظر دارد، ما نیز راست و چپ را نگاه کردیم ولی کسی را ندیدیم، و گفتیم: کسی ما را تحت نظر ندارد، امام سه مرتبه فرمودند: قسم به خدای کعبه و خدای بینه اگر در نزد موسی و خضر بودم آن دو را آگاه می‌ساختم که من از آنها عالم تر هستم و آنها را از چیزهایی باخبر می‌ساختم که از آن بی‌خبر هستند. (نگاه، کافی، ۱/۲۶۰ =

نماز را ندارند در حالی که خدا این را نمی‌داند و بندگانش را به چیزی مکلف می‌کند که نمی‌توانند و پنجاه نماز بر آنها فرض می‌گرداند؟!^(۱).

و خواننده محترم اگر روزی پنجاه نماز خوانده شود چه خواهد شد، نه درس و نه رفتن به دنبال روزی و نه مسئولیتی هیچ چیزی نباید کرد، و آن وقت انسان مثل ملائکه فقط به نماز و عبادت مکلف می‌شد و اگر شما حساب ساده‌ای را انجام دهید به عدم صحت این روایت پی می‌برید. اگر برای ادای نماز فرضی ده دقیقه در نظر بگیرید و ده را ضرب در پنجاه کنید باید روزانه ده ساعت را فقط نماز بخوانید، و آن وقت یا باید دندان روی جگر بگذارید یا اینکه کسی را که به پیروانش بیش از توانشان مسئولیت می‌دهد رها کنید، و شاید عذر اهل کتاب به خاطر تمرد و سرپیچی از موسی و عیسی مقبول باشد، پس وقتی اهل سنت به شیعه به خاطر عقیده بداء اعتراض می‌کنند پس چرا به خودشان اعتراض نمی‌کنند که چیزی به نظر خدا می‌آید و حکم را تغییر می‌دهد و تا پنج بار این چیز در یک شب در یک فریضه انجام می‌شود...).

می‌گویم (مؤلف) این دکتر!! چقدر جاهل است که از فرض شدن پنج نماز در شب و روز عقیده بداء را استنباط می‌کند و به آن اعتراض می‌کند و به ائمه خود

= ۲۶۱، ح ۱. و نگا البصائر (ص ۲۳۰ ح ۳) و در کتاب بصائر مبحثی وجود دارد که بعنوان: ائمه لا افضل تر و والاتر از موسی و خضر هستند مبحث (۶- ص ۲۲۹) و تفسیر البرهان (۴۸۸/۲) ح ۳۶ و تفسیر الصافی (۲۵۲/۳) و کتاب نور الثقلین (۲۷۵/۳).

(۱) - مؤلف: بله موسی کلامش صحیح بود، واقعاً می‌دانست که امت محمد ص توان ادای حتی ۵ مرتبه نماز را نیز ندارند به دلیل اینکه همانا تو (یعنی عبدالحسین) بعد از آنکه در زمان ائمه ۵ نماز در روز می‌خوانید، الان فقط ۳ نماز در روز می‌خوانید، همانا که عاملی در کتاب الوسائل مبحثی قرار داده (۱۶۰/۳) به عنوان «مبحث جواز جمع بین دو نما بدون عذر» یعنی در مذهب شیعه بدون عذر سفر یا مریضی می‌توان دو نماز را با هم جمع کرد. پس حرف موسی صحیح بوده که توان اداء ۵ نماز در روز را ندارند.

اعتراض نمی‌کند که در یک شب و روز هزار نماز می‌خوانده‌اند!!

حر عاملی در کتابش الوسائل، ۷۱/۳ «کتاب الصلاة» بابتی تحت این عنوان آورده «باب استحباب خواندن هزار رکعت در هر شب و روز و بلکه اگر ممکن بود روزی هزار رکعت و شبی هزار رکعت بخواند» و در این باب نه حدیث از ائمه اهل بیت روایت شده است.

و همچنین ۱۷۶/۵ باب استحباب هزار رکعت... و اینک احادیثی که در این مورد روایت شده‌اند به خواننده ارائه می‌شود:

در بحار الانوار، ۳۱۰/۸۲، ح ۱۶ از امام باقر علیه السلام روایت است که گفت: سوگند به خدا که ... علی در یک شب و روز هزار رکعت نماز می‌خواند، و در ۱۵/۴۱، ح ۶ و ۳۰۹/۸۲، ح ۱۰ از او روایت شده که گفت: علی بن حسین در یک شب و روز هزار رکعت می‌خواند چنان که امیرالمؤمنین نیز چنین می‌کرد.

پس به جهالت این دکتر هدایت شده توجه کنید!!

همچنین اگر کسی که به امور حکومت مشغول است بخواهد روزی هزار رکعت نماز بخواند باید مثل کلاغ فقط نوک بزند، و این نماز منافقین است که خداوند علی علیه السلام را از آن پاک کرده است.

و وقتی که پنجاه نماز در یک روز از صفات شیعه است چرا به آن اعتراض می‌کنی!! صدوق از ابوبصیر روایت می‌کند که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: شیعیان ما پرهیزگار هستند و اهل زهد و عبادت هستند که در شب و روز پنجاه و یک رکعت نماز می‌خوانند!!^(۱)

بلکه مجموع نمازهای نفلی با فرائض نزد شیعه ۵۱ رکعت هستند!!

و میرزا حسن حائری در کتابش احکام الشیعه، ۱۷۲/۱ می‌گوید: (مجموع نوافل

(۱) - بحار، ۱۶۶/۶۸، ح ۳۳، باب صفات الشیعه، میزان الحکمة ۲۳۱/۵ ح ۹۹۳۱ باب صفات الشیعه، تفسیر الکنز ۴۷۱/۸.

روزانه دو برابر فرائض یعنی ۳۴ رکعت می‌باشند).

و آیا تیجانی از غیب آگاهی دارد که در مورد کیفیت فرض شدن پنجاه نماز حکم می‌کند؟!؟

و خواننده محترم اگر برای هزار رکعت نماز برای هر رکعت دو دقیقه را فرض کنیم می‌شود دو هزار دقیقه و دو هزار دقیقه تقسیم بر شصت می‌شود سی و سه ساعت که برابر است با دو روز و نیم!! پس امام کجا وقت داشته که نمازهای پنجاهگانه را بخواند؟! و چه وقت به کارهایش می‌پرداخته است؟! و چه وقت تعلیم می‌داده؟!؟ ...

و خداوند راست فرموده آن جا که می‌گوید: ﴿ خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشْوَةً ﴾ (البقره: ۷). «خداوند دلها و گوش‌هایشان را مهر زده است، و بر چشمانشان پرده‌ای است».

و اما اینکه تیجانی می‌گوید: (اهل سنت در این داستان معتقدند که خداوند بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم پنجاه نماز فرض کرد و سپس به نظرش چنین آمد...). می‌گویم (مؤلف) منابع فقهی و حدیثی شیعه و تفاسیرشان از چنین روایاتی پُر هستند و علمای شیعه این را از معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شمرده‌اند.

ابن بابویه قمی (صدوق) در کتابش العلل، ص ۱۳۲، ح ۱ باب ۱۱۲ می‌گوید: «علتی که به خاطر آن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از خدا کم کردن پنجاه نماز را نخواست تا آن که موسی از او پرسید...».

از زیدبن علی رضی الله عنه روایت است که گفت: پدرم زین‌العابدین رضی الله عنه را پرسیدم و به او گفتم: چرا جد ما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی به معراج رفت و خداوند او را به پنجاه نماز امر کرد او از خدا تخفیف نخواست تا اینکه موسی بن عمران به او گفت برگرد و از پروردگارت بخواه که نمازها را کم کند، زیرا امت تو این مقدار نماز را نمی‌توانند

ادا کنند، او گفت: «پسرم پیامبر صلی الله علیه و آله به خداوند پیشنهاد نمی کرد و ...»^(۱).
 در این حدیث امام اقرار می کند که این لطف خدا در حق بندگان مؤمنش بوده است.
 و توسیرکانی در توضیح این روایت در کتابش اللئالی، ۲۲/۴-۲۳ می گوید:
 دلیلش این است که هر کسی از این امت کار نیکی انجام دهد ده برابر آن پاداش
 می بیند و در این مورد حدیثی مفصل گذشت
 و نشانه این است که «امر توبه برای این امت آسان است و برای امت‌های
 گذشته دشوار بوده است...».

و آیت‌الله العظمی میرزا جواد تبریزی در کتاب صراط النجاه، در ۴۳۳/۳، سؤال
 ۱۲۳۳ می گوید: (سایل می گوید: نظر شما در مورد روایتی که قمی در تفسیرش از
 ابو عبدالله آورده که در آن بیان شده که پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی از معراج آمد گذرش بر
 موسی افتاد و موسی او را از آنچه خدا بر امتش فرض کرده پرسید و او فرمود که
 پنجاه نماز فرض شده است، و موسی گفت: امت تو نمی توانند پیش پروردگارت
 برگردد ... چیست) آیا این روایت معتبر است؟

تبریزی در جواب می گوید: (روایت از نظر سند اشکالی ندارد، و صدوق آن را
 در فقیه روایت کرده است، و در بعضی روایات آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله از
 خداوند خواست که نماز را کم کند و خداوند آن را ده رکعت کرد سپس
 پیامبر صلی الله علیه و آله هفت رکعت به آن اضافه نمود، و پیامبر چون نسبت به امت مهربان بود
 چنین چیزی را از خدا خواست و پروردگارش نیز خواسته او را پذیرفت...)
 دکتر در مورد این روایات و این فتوا چه می گوید؟! و آیا می تواند حدیث ائمه

(۱) - بحارالانوار، ۳/۳۲۰-۳۲۱ و ۴۲/۴۳ و ۲۵۷/۲۵۸-۲۵۸، ص ۲۹۷، ۴۰۸/۱۸، و ۳۳۰، الوسائل،
 ۳/۱۰-۱۲، اثبات الهدی، ۱/۲۵۷، المصابیح، ۲/۲۲۶، ح ۱۰۱، البرهان، ۲/۳۹۳، و ص ۳۹۵ و ۳۹۷-
 ۳۹۸، تفسیر الکنز، ۹/۶۵۱، من لایحضره الفقیه، ۱/۱۲۵-۱۲۶ و ص ۱۹۸ ح ۶۰۳، نورالثقلین، ۳/۱۱۱-
 ۱۱۲، ۱۱۴/۵ ح ۳۹، تفسیر قمی، ۲/۱۲، و المیزان، ۱۳/۶، الأنوار النعمانیة ۱/۲۲۰، روضة الواعظین
 ۸۵/۱، الجواهر السنیة ص ۱۱۷.

دلیل و برهان در تبرئه ابوهریره رضی الله عنه از بهتان

۴۲۰

اهل بیت را متهم کند همان طور که بخاری را به خاطر این حدیث صحیح متهم کرده است؟!

و اینگونه برای ما روشن می‌شود که تیجانی در مورد حدیث و رجال آن دانش چندانی ندارد، پس نباید از گمراه شدن او تعجب کرد!

گفتار پایانی

ابوهریره رضی الله عنه از آن طوفانهای ساختگی که پیرامونش می‌وزید و از آن امواج فریبکارانه‌ای که در مقابل او متلاطم شده بود رهایی یافت، و تا ابد جاوید باقی ماند؛ جمهور به ایشان احترام می‌گذارند و جایگاه و منزلتش را می‌شناسند، و آن هجومهای گمراه‌کننده به نیام خود برگشت و در نفوس خاموش و پنهان ماند، و قلم خواری و شکست بر آن کشیده شد. این چیزی بود که خداوند توفیق تحریر آن را به من عطا کرد و امیدوارم که عملی نافع و سودمند محسوب شود.

والحمد لله الذي هدانا لهذا لو كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله، والصلاة والسلام على خير الأنام وعلى آله الطيبين الطاهرين وصحابه الأبرار الكرام.
و در ادامه این قصیده در مناقب ابوهریره رضی الله عنه می‌آید:

«سرورم ابوهریره» از ولید اعظمی

پیامبر از ته قلب دوستت داشت	و در کنار ایشان خوشبخت زیستی
به اعمال صالح هدایت نمود	و از چشمه گوارای خود سیراب نمود
محبوب بودی در نزد مصطفی	همچون پدری دلسوز دلداریت می‌نمود
و تو نیز نسبت به هدایت نبی وفادار بودی	و نه تأویل کردی و نه دروغ بست
نسبت به حدیث آگاهی داشتی و در عین حال	عبارت و مطلب آن را صحیح ادا کردی
سنت مصطفی را برای ما حفظ کردی	و با سخنان پاک سخن گفتی
بر هدایت تو حرکت می‌کنند	مؤمنان مشرق تا مغرب زمین

از نور تو اقتباس می‌کنند
به سبب تو زنده است ثبات مردان
خداوند سینه تو را حفظ کرد
پس چه ضرری می‌تواند به تو برسد از جانب
در ظاهر خود را با مباحثات می‌پوشاند
تکرار می‌کند همان را که اربابانش
خفاش‌هایی هستند که توان دیدن نور را ندارند
قورباغه چون از روشنی بر که نفرت دارد

راهروان راست‌ترین و درست‌ترین آیین
و صدق گفتار به عزم پدرتان
نه تکرار کرد و نه شک کرد
حسود بد دهند و کینه‌توزان کودن
و در باطل عقرب سیاهی است
از اهل (خیبر) در (مأرب) گفتند
و از آن به تاریکی فرار می‌کنند
قورقورکنان به داخل خزه می‌رود

در وصف یک صحابی: محمود دلیلی آل جعفر حدیثی:

برای نشر- هدایت اسلام عزم جزم کرده
دارای قلبی بزرگ و حسی نافذ و آگاه است
می‌گذرد و زیبایی این دین او را فرا می‌گیرد
این (ابوهریره) کسی است که با او شناخته می‌شود
دنبال‌رو و هدایت است از روی شوق و دلواپسی
قلب‌ملازم کسی است که او را دوست طرد و زلوی روی می‌کند
هر که در مسیر (طه) قدم بگذارد
با صبر و بردباری از رسالت تبعیت کرد
در دنیا و زینت آن زاهدانه عمل کرد
از جمله ستاره‌هایی است که نورانی کردند
کردار او برای خردمندان دلیل و مدرک است
من از قومی در شگفتم که به او دشنام دادند

و از گوارایی آن چشمه هدایت آب برمی‌گیرد
و تلاش او در بزرگداشت وحی ستودنی است
به او اوج و مقام می‌دهد زلفش می‌سازد و او را فرامی‌گیرد
جامه شریعت که در اسرار آن سختی است
و از سرچشمه معنوی آن سر می‌کشد
و این سری است که ارواح به وسیله آن گردهم می‌آیند
بدون شک تمام تلاشش افتخار است
و وصف‌کننده از وصف فضلش به تنگ می‌آید
و طمع و طرب در دنیا او را نفریفت
کاروان حیات را، و در این قافله جایگزینی ندارد
و تو هرگز نبینی که کینه‌توز معترف به فضل باشد
در حالی که میوه علم را از او گرفتند و چیدند

باد ریا و در هوا پراکنده می شود
برادران (یهود) و مرتکبان گناه
و این اخبار و شایعات از سوی او می آید
و این در ذات آنهاست و به آن شناخته شده اند
و راز (دعوتشان) برای مردم فاش شده
و کینه توز می میرد و با مکر خود را می پیچد
دست اجیر است و سلف هم از آن در امان نبود
با کلنگان او را می کوبیم

از جانب او غیر از اجر چیزی نرسید و او را دفع می کند
صحابی را همین کافی است که او را متهم می کنند
هنوز هسته های بدی در (یهودا) باقی است
از قدیم الایام خود را با فکر پلید می پوشانند
تجهیزاتشان را بر علیه اسلام مهیا می کردند
راه ما نیرنگ خرابکاران را خشتی می سازد
بدترین سیاست افکاری است که محرک آن
واضع بزرگی و کرامت بود در حالی که ما مداوم

ابوهریره تاریخ و افتخار: استاد عبدالجلیل راشد

و از تاریخ خوشبوی تو هدایت می جویم
در راه بیدارگری و هوشیاری منتشر می نمایم
پس چه قدر از آن تصاویر زیبا را ترسیم کرده ای
گفتم ای نفس این مکان عبرتهاست
راهها را می پیمود و از قله های پیروزی بالا می رفت
و از ورق های تاریخی که زیباترین سیر را داشتند
که چنان با بزرگواریها معطر شده که بوی
غنچه در برابر آن غیر قابل ذکر است
در هوشیاری و حذر گوش می دادی و حفظ می کردی
چه اثر نیکو و زیبایی از خود به جای گذاشتی
غارنگری که حلمی حلیث را با کید باطل هدف قرار می دهد
و از تمام قوم، چه شهری و چه بدوی بیشتر حافظ بودی
و در منزل و در سفر او را همراهی می کردی

با یاد تو سحرگاه همچو پرنده نغمه می سرایم
صفحات غرور آفرین را یاد می کنم... و همه را
تصاویری که از زینت و زیبایی آراسته اند
باشم در مورد آن صحبت کردم در حال که در شگفت بود
و از جهاد او که همیشه پرچم های مویز او بالا بود
و از بلای اولی که قربانی شدند و بخل نورزیدند
جانم فدای تاریخ آنان باد
و تو - ای سرورم - پیوسته معتکف بودی
این احادیثی که روایت کردی و جمع کردی
گنج هدایت (حدیث) را از هر غارتی حفظ کردی
از دلسوزی مادر بر فرزندش حریص تر بودی
ملازم خانه پیامبر بودی و انتظار او را می کشیدی

و از هر فعلی که از ایشان سر می‌زد چگونه فراموش می‌کنی حال آنکه در خبر ثابت قدم هستی و تو مقاوم ایستاده‌ای و تیر را در گلوگاه انداختی و از دفع ضرر از سنت پاک حمایت کردی اما تلاششان همیشه به خسران منتهی شد بالا می‌رود و پرچم آنان محو و ناپدید و در خصایل پیوسته پیشانی‌اش نورانی و شفقتش بر گربه‌ها برای خصلت او کفایت می‌کند و دروغ در روایت از او شنیده نمی‌شود آیا او هرگز آرزوی به دست آوردن مال را داشت آیا جز خواری و خفت ثمری چیدند؟ که باید از آخرت بترسند و خود را حفظ کنند نسیم هدایت است و بر زمان‌ها فخر می‌فروشد و شایعات مخفیانه لطمه‌ای به او نمی‌زند ماه بدر در تاریکی محض روشنایی بیشتری دارد

هر لحظه آگاه بودی از حادثه‌ای که برای ایشان رخ می‌داد نزد خدا برایت دعا کرد که خیری را فراموش نکنی تیرهایی که از جانب کینه‌توزان آمد پر بستند همچون کوهی بلند و استوار در برابرشان ایستادی تمام کینه و خشم خود را به کار بردند غضبناکشان می‌ساخت که می‌دیدند پرچم ما ابوهریره یک‌مرد مکارم اخلاقی بچه‌گربه‌هایش در عطوفت گواه است کیست که در میان مردم در عطوفت مشهور باشد و کیست که در میان مردم به زهد مشهور باشد کینه‌توزان چقدر چاره‌اندیشینند اما خدا ظالمشان را بر گرداند گروههایی که در طول زمانه کارشان ما را به خود مشغول ساخته ابوهریره کسی است که تاریخ به او می‌بالد بدخواه و کینه‌توز او زبانی به وی نمی‌رسانند تاریکی کفر نور سنت ما را نمی‌پوشاند

نورهای یار مصطفی: از استاد حاج صالح حیاوی

اخباری از یزدگرد باشد تو مختاری سخن گفتی و آنها بر آشفتند و اگر نباشند کینه نسبت به مردم آتش را تنگ می‌کند و جاعل آنها جز ننگی چیزی عایدش نشد ناله‌های سرد از سینه‌ها به خاطر آن جاری می‌شود چون شمشیر تو برنده و قاطع است

اگر خواستی حدیثی را روایت کنی که در آن گناه تو نبود وقتی که با جوینده حقیقت آنها عشق مردم به آنها کفر است اگر مایل باشند ای ابوهریره برای تاریخ مطالبی وضع کردند و در درون عطش برگشت به گذشته است ای ابوهریره سخن و اشعارم شایسته نیستند

ای ابوهریره اگر زمان به دوره شما برگردد اینان به قولی که موافق آنان نباشد راضی نیستند از امثال (رِیّه) افراد متنوعی هستند امثال او ادعای علم و معرفت می‌کنند من گمراهی را در قولی می‌بینم که آن را زینت داده کینه آتش را در درون حاملش شعله‌ور می‌سازد آفرین بر پدرانان چگونه خونشان را ریختند هر چه را کینه می‌خواهد کارشان را تاویل می‌کنند ای یار مصطفی نور و روشنایی تو را فرا گرفته سخن من در مورد شما هرگز نمایان نمی‌سازد و تنها برگشتی است آزادانه که آن را بیان می‌نمایم خداوند تلاشی را که در قیامت ذکر خواهد کرد برکت دهد دروغ را زینت داده شیطانی که نوشته‌اش مهم نیست اگر دروغ پیشه‌اش باشد لقمه حرام اقوالی است که به آن منجر می‌شود آیا رزق و روزی اینچنین است که منشأ آن

در میان مردم طعنه زنده‌ای نداشتی و تنها از چیزی پیروی می‌کنند که آن را گرفته‌اند که مذهبشان فریب، و هم و غمشان دینار است و در حقیقت راه را گم کرده‌اند و انکار سودی به حالشان ندارد برای افراد غافل، انگار که علم دروغ و ریاست و مذهب کینه این است که مردم آزار و رها شده‌اند راست گفته‌اند که در روده‌ها گرما و عطش است و اشرار تاویلشان را در کفر افزوده است و چشمان توان دیدن تو را ندارند اسرار پنهانی که شما را احاطه کرده است در کشف باطلی که به اسم گفتگو مطرح می‌شود برای بخشنده‌ای از مردم گرامی و نیکو سم را در غذای چرب مردمان می‌ریزد و خائن است مادامی که دروغ دارای ارزش و بهایی است و خواستار حرام هر چه را برای حرام بخواید تجارت می‌کند توهین و حمله به ناموس و انکار است^(۱)

وصلی الله وسلّم علی نبینا محمد وعلی آله الطیبین وأصحابه البررة أجمعین و آخر دعوانا
أن الحمد لله ربّ العالمین.

(۱) - نکا: دفاع از ابوهریره، عبدالمنعم صالح علی ص ۴۶۸-۴۶۹. و نکا: «قصائد الموضحة العزیه» در مناقب ابوهریره و فریب کاریهای ابوریه (ص ۴۷۰). و نکا: «القصيدة اللوسية» ص ۴۷۴.

فهرست منابع و مأخذ

- ابوهریره: عبدالحسین شرف‌الدین موسوی، چاپ پنجم ۱۴۰۶ هـ - ۱۹۸۶ م.
- ابوهریره: محمود ابوریه، چاپ سوم.
- اصول کافی: محمد یعقوب کلینی، چاپ چهارم ۱۴۰۱ بیروت.
- إثبات الهداة: محمد بن حسن حر عاملی، انتشارات علمی قم.
- اعلام الوری: فضل بن حسن طبرسی، دارالمعرفه بیروت.
- امالی الصدوق: ابن بابویه قمی، چاپ پنجم ۱۹۸۰ م، مؤسسه اعلمی بیروت.
- امالی طوسی: طوسی، شیخ الطائفة، چاپ اول ۱۹۶۵ م، بیروت.
- امالی مفید: محمد بن محمد بن نعمان، المفید قم.
- نیکوترین زندگینامه یاران امام موسی کاظم: عبدالحسین شبستری، قم.
- اصل و اصول شیعه: محمد حسین آل کاشف غطاء، چاپ چهارم ۱۹۸۲ م، بیروت.
- احقاق حق و نابودی باطل: نورالدین مرعشی تستری، دارالکتاب بیروت.
- انوار ولایت: ملازین العابدین گلپایگانی، قم.
- توحید: ابن بابویه قمی، چاپ بیروت.
- وسيله‌ای به سوی تصانیف شیعه: آقا بزرگ تهرانی، مؤسسه اسماعیلیان قم.
- الفهرست: محمد بن جعفر طوسی، شیخ الطائفة، چاپ سوم ۱۹۸۳ م، بیروت.
- قطره‌ای از دریای کرامت پیامبر و خاندانش: احمد مستنبط، چاپ دوم، تهران.
- گوهرهای درخشان و باشکوه در احادیث قدسی: محمد بن حسن حر عاملی، چاپ اول ۱۹۸۲ م.
- نور آشکار در داستانهای پیامبران: نعمت الله جزایری، چاپ هشتم ۱۹۷۸ م.
- وادر کردن ناصبی در اثبات حجت غایب: علی یزدی حایری، چاپ پنجم ۱۹۸۴ م.
- الخرائج و الجرائح: قطب‌الدین روندی، چاپ قم.
- صحیفه علوی مبارک: امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه، چاپ اول ۱۹۸۶ م، بیروت.

- الغدیر: عبدالحسین احمد امینی نجفی، چاپ پنجم ۱۹۸۳م، بیروت.
- الواقفیه درسی تحلیلی: ریاض محمد ناصری، چاپ ۱۴۰۹هـ قم.
- جامع راویان و یاران امام رضا: محمد مهدی، نجف ایران.
- راه نورانی: محسن کاشانی، چاپ دوم ۱۹۸۳م، اعلامی بیروت.
- استبصار: محمد بن جعفر طوسی، چاپ سوم ۱۴۰۶هـ بیروت، دارالأضواء.
- احتجاج: احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی، چاپ دوم ۱۹۸۳م، بیروت.
- الإختصاص: محمد بن محمد بن نعمان، چاپ ۱۹۸۲م، بیروت.
- الإرشاد: محمد بن محمد بن نعمان مفید، چاپ سوم ۱۹۷۹م، بیروت.
- انوار نعمانی: نعمت الله جزایری، چاپ چهارم ۱۹۸۴م، اعلامی بیروت.
- زندگی و قصص انبیا: عبدالصاحب حسنی عاملی، چاپ اول ۱۹۷۱م، بیروت.
- بحار الأنوار: محمد باقر مجلسی، چاپ سوم ۱۴۰۳هـ دار احیاء التراث، بیروت.
- بصائر الدرجات: محمد بن حسن صفار قمی، قم.
- تهذیب الأحکام: محمد بن جعفر طوسی، چاپ سوم ۱۴۰۶هـ دارالأضواء.
- تحفه عوام مقبول است: چاپ لاهور.
- تفسیر صافی: فیض کاشانی، مؤسسه اعلامی بیروت.
- تفسیر عیاشی: محمد بن مسعود عیاشی، مؤسسه اعلامی بیروت.
- تفسیر قمی: علی بن ابراهیم قمی، انتشارات نجف.
- تفسیر المیزان: محمد حسین طباطبایی، چاپ دوم ۱۹۷۱م، مؤسسه اسماعیلیان قم.
- تفسیر نورالثقلین: عبد علی بن جمعه عرسی حویزی، قم.
- تفسیر البرهان: هاشم بحرانی، چاپ سوم ۱۹۸۳م، بیروت.
- تفسیر قرآن کریم: صدرالدین شیرازی، چاپ اول ۱۳۶۴هـ قم.
- تفسیر کاشف: محمد جواد مغنیه، چاپ اول ۱۹۸۶م، دارالعلم بیروت.
- تفسیر بیان السعادة: سلطان محمد جنابذی، چاپ دوم ۱۹۸۸م، اعلامی بیروت.
- تفسیر کنزالدقایق: میرزا محمد مشهدی، چاپ اول ۱۴۱۳هـ قم.
- تفسیر تبیان در تفسیر قرآن: شیخ الطائفة طوسی، احیاء التراث العبری بیروت.

- تفسیر مجمع البیان در تفسیر قرآن: فضل بن حسن طبرسی، تهران.
- تفسیر مرآة الأنوار و مشکاة الأسرار: ابوالحسن عاملی اصفهانی، قم.
- تفسیر خلاصه منهج الصادقین: ملافتح الله کاشانی، انتشارات اسلامی قم.
- حاوی اقوال در شناخت مردان: عبدالنبی جزایری، چاپ اول ۱۴۱۸هـ.
- حلیة الأبرار (جزء اول): هاشم بحرانی، چاپ اول ۱۴۱۱هـ قم.
- حلیة الأبرار (جزء دوم): هاشم بحرانی اعلمی، بیروت.
- حلیة المتقین در آداب و سنن: محمد باقر مجلسی، چاپ اول ۱۹۹۴م، بیروت.
- حیات دلها: محمد باقر مجلسی (فارسی)، چاپ ۱۳۶۳، انتشارات علمی تهران.
- دلایل امامت: محمد بن جریر بن رستم طبری، مؤسسه اعلمی بیروت.
- پایه‌های اسلام: قاضی ابوحنیفه بن محمد تمیمی مغربی، چاپ دوم، قاهره.
- «رجال» نجاشی: احمد بن علی نجاشی، دارالأضواء بیروت.
- «رجال» علامه حلی: ابن علی بن مطهر حلی، چاپ دوم ۱۹۶۱م، قم.
- «رجال» طوسی: محمد بن جعفر طوسی، شیخ الطائفة، قم.
- «رجال» کشی: محمد بن عمر کشی.
- روضات الجنات در احوال علما و سادات، میرزا محمد باقر خوانساری، قم.
- گزیده چهل حدیث: خمینی «سامی خضرا آن را خلاصه کرده»، چاپ اول ۱۹۹۵م، دارالمرتضی.
- مرا دریابید قبل از اینکه از دستم بدهید: محمدرضا حکیمی، چاپ هفتم ۱۹۸۵م، اعلمی بیروت.
- صحیفه سجادی کامل، امام سجاد، چاپ ۱۹۸۴م، دار اهل بیت.
- راه نجات در جواب درخواست فتواها: سیدخویی، چاپ اول ۱۹۹۷م.
- صحیفة الأبرار: میرزا محمد تقی، چاپ چهارم ۱۹۸۶م، دارالجلیل.
- چشمه حیات: محمدباقر مجلسی (فارسی) قم.
- علم یقین در اصول دین: محسن کاشانی، چاپ اول ۱۹۹۰م، بیروت.
- مرواریدهای عزیز گرانقدر در احادیث دینی: محمد بن علی معروف ابن ابی جمهور.

- عقاید امامیه: محمدرضا مظفر، چاپ ۱۹۷۳م، بیروت.
- علی از گهواره تا گور: محمد کاظم قزوینی، چاپ هفتم.
- علل شرایع: ابن بابویه قمی، صدوق چاپ ۱۹۶۶م، نجف.
- فضایل پنج تن از صحاح سته: مرتضی حسینی آبادی، چاپ سوم، تهران.
- فروع کافی: محمد بن یعقوب کلینی، چاپ ۱۴۰۵هـ دارالأضواء بیروت.
- فرق شیعه: حسن بن موسی نوبختی، دارالأضواء بیروت.
- کمال دین و اتمام نعمت: ابن بابویه قمی صدوق، چاپ اول ۱۴۱۲هـ بیروت.
- کتاب خصلتها: ابن بابویه قمی صدوق، ایران.
- کلیاتی در علم رجال: جعفر سبحانی، بیروت و منشورات حوزه علمیه قم.
- کشف الغمة: علی بن عیسی اربلی، دارالأضواء بیروت.
- کتاب الرجال: تقی الدین حسن بن علی بن داود حلی، چاپ ۱۹۷۲م، نجف.
- کنز الفوائد: محمد بن علی بن عثمان کراچکی، چاپ ۱۹۸۵م، بیروت.
- لثالی الأخبار: توسیر کانی، قم.
- من لا یحضره الفقیه: ابن بابویه قمی صدوق، چاپ ششم ۱۴۰۵هـ دارالأضواء.
- مرآة العقول در شرح اخبار خاندان نبی: محمد باقر مجلسی، چاپ اول، تهران.
- مستدرک الوسائل: نوری طبرسی، چاپ دوم ۱۴۰۸هـ مؤسسه آل بیت بیروت.
- منهاج البراعة در شرح نهج البلاغة: حبیب الله خویی، چاپ سوم ۱۹۸۳م، بیروت.
- مناقب خاندان ابوطالب: شهر آشوب مازندرانی، چاپ ۱۹۵۶م، نجف.
- معانی اخبار: ابن بابویه قمی صدوق، ۱۳۷۹هـ مکتبة الصدوق تهران.
- میزان الحکمة: محمدی ری شهری، دارالاسلامی بیروت، چاپ ۱۹۸۵م.
- مدینة المعاجز: هاشم بحرانی، چاپ اول ۱۴۱۳هـ مؤسسه معارف اسلامی ایران.
- مصابیح الأنوار در حل مشکلات روایات: عبدالله شبر، چاپ دوم ۱۹۷۸م، بیروت.
- ملاذالأخبار: محمد باقر مجلسی، چاپ ۱۴۰۷هـ قم.
- مفتاح الجنان در ادعیه و زیارات و اذکار: جماعتی از بزرگان اقدام به تصحیح آن کرده است.

دلیل و برهان در تبرئه ابوهریره رضی الله عنه از بهتان

۴۳۰

مفاتیح الجنان: عباس قمی، ترجمه به عربی نوری نجفی، مؤسسه نعمان بیروت.
وسائل الشیعه برای دستیابی به مسائل شریعت: حر عاملی، چاپ پنجم ۱۴۰۳ هـ
بیروت.

این کتاب

ابوهریره رضی الله عنه صحابی گرانقدر، راوی اسلام، حافظ سنت نبوی، و کسی است که در میان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله بیشترین احادیث را حفظ بوده است، به همین خاطر کینه‌توزانی که دنباله‌رو افکار مستشرقین شدند از این امر سوءاستفاده کردند و نسبت به مرویات ابوهریره رضی الله عنه شک ایجاد کردند و از شخصیت ایشان؛ که در طول قرون و تا قیامت در نزد کسانی که جایگاه صحابه رضی الله عنهم را در قرآن و سنت به خاطر اخلاص و ایمان و جهاد و صدقشان شناخته‌اند، برجسته بوده است؛ بدگویی کردند...

و چون این کینه‌توزان خواستند به سنت شریف نبوی ضربه بزنند، نیش خود را متوجه این صحابی جلیل‌القدر ساختند، چرا که او بیشترین روایت‌کننده از رسول خداست.

بدین ترتیب یکی از آن‌ها به نام «عبدالحسین شرف‌الدین» کتابی تألیف کرده به نام «ابوهریره»، و دومی به نام «محمود ابوریه» کتاب «شیخ مضیره ابوهریره» را تألیف کرده و کسانی دیگر غیر از این دو همانطور که در این کتاب آمده است.

و بنده به فضل و کمک خداوند در رد این شبهات پیرامون مرویات ایشان، و تکذیب تمام آنچه که به او نسبت داده‌اند و افتراها و دروغ‌هایی که به او بسته‌اند و غیر اینها اقدام کردم همانطور که در این کتاب به طور مفصل آمده است.

و در نهایت، برائت ابوهریره از آنچه که بدعت‌گران و هواپرستان از اتهامات واهی و باطل به او نسبت داده‌اند، برای خواننده مشخص می‌شود.

و من در این کتاب برای رد آنان از روایات خودشان و مصادر اصلی خودشان از طریق اهل بیتی که معتقد به عصمت مطلقه آن‌ها هستند و اینکه آن‌ها هرچه را که می‌بینند حجت است گواه گرفته‌ام، و این چیزی است که این کتاب را از بقیه کتب ردود و بیان شبهات متمایز ساخته است. امیدوارم که خداوند به مسلمانان آگاهی بدهد تا از ترک قرآن کریم و سنت پاک نبوی دست برندارند، و نسبت به خطرهایی که آن‌ها را احاطه کرده آگاه شوند و خود را از آن‌ها پرهیزند... تا نسل خود را با اسلام حفظ کنند.

خداوند این کار را حفظ کند و او بر این کار تواناست و موفقیت من تنها در دست اوست.